

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

زن

مظلوم
همیشه‌ی تاریخ

﴿ جلد اول ﴾

چشم‌انداز کتاب نخست

بخش نخست: سکس و آزادی

فصل یکم: سکس و پوشش / پوشش عمومی و خاص

فصل دوم: دلایل سکس و نقد و ارزیابی آن

فصل سوم: اسلام و پوشش / تفاوت پوشش و حجاب، حجاب در اسلام، گستره‌ی

پوشش زن

فصل چهارم: اسلام و نگاه / نگاه زن و مرد به یک‌دیگر، چادر و طرحی جدید

بخش دوم: ازدواج و زناشویی

فصل یکم: چیستی و ضرورت ازدواج / ازدواج؛ فراتر از یک آمیزش و ندای نهاد

آگاه بشر

فصل دوم: دلایل عقلی اصل نکاح / وحدت شوی و میل به تعدد

بخش سوم: زندگی مشترک

فصل یکم: خواستگاری / نغمه‌ی شوق و غزل عشق، خواستگاری دختر از پسر؛ چرا

نه؟، دیدی باز و امتی چنین بسته!

فصل دوم: نامزدی / عقد دختر باکره

فصل سوم: عقد و الفاظ آن / معاطات در ازدواج، عقد ازدواج؛ آهنگ دل‌نواز وحدت

دو روح

عنوان	فهرست مطالب	صفحه
-------	-------------	------

اشاره		۱۶
پیش درآمد		۱۹
ساختار کتاب		۲۱

بخش نخست: سکس و آزادی

فصل یکم: سکس و پوشش		۲۷
گزاره‌های پوشش		۲۷
پوشش عمومی		۲۷
پوشش خاص		۲۸
تعهد دینی و پوشش زن		۲۹
غیرت جاهلان و اسب بخت برگشته		۳۲

- فصل دوم: دلایل سکس؛ نقد و ارزیابی آن ۳۵
- نخستین دلیل سکس: زن و آزادی ۳۵
- نقد دلیل نخست: ۳۵
- پاسخ اجمالی ۳۵
- نقد تفصیلی ۳۷
- الف: پوشش؛ زمینه‌ی آزادی زن در اجتماع ۳۷
- ب: آزادی زن یا اسارت مرد؟ ۳۸
- ج: پوشش؛ هویت و امنیت زن ۴۰
- آزادی زن؛ انگیزه‌ی سیاسی! ۴۱
- د: جاذبه‌ی زن ۴۱
- دومین دلیل: مقایسه‌ی جوامع آزاد و پوششی ۴۳
- نقد دلیل دوم: ۴۴
- الف: مقایسه‌ای بی‌اساس ۴۴
- ب: سکس و ناهنجاری‌های جامعه ۴۵
- مرگ عشق ۴۶
- ج) غرور کاذب ۴۸
- د: نقد تطبیقی ۴۹
- علل متفاوت پدیده‌ها ۴۹
- زن؛ دلّال هوس‌ها! ۵۰
- زن؛ دکور و دسر ۵۱
- استفاده‌ی ابزاری از زن ۵۳
- آزادی یا رهایی؟ ۵۵
- سومین دلیل: مهار فساد با عقل و قانون ۵۶

۵۷	نقد دلیل سوم:
۵۷	الف: نارسایی عقل و قانون
۵۸	ب: جاذبه‌ی زن و آشفته‌گی مرد
۵۹	چهارمین دلیل: زیبایی و سرشت جلوه‌گری زن
۶۱	نقد دلیل چهارم:
۶۱	پیش‌فرض نقد: انسان زیباست
۶۲	پاسخ اجمالی
۶۴	نقد تفصیلی
۶۴	الف: زیبایی و هرزگی؛ دو چهره‌ی متفاوت
۶۶	ب: گل‌برگ‌های پوشش و زیبایی زن
۶۶	ج: زیبایی؛ هدیه‌ای اختصاصی به همسر
۶۸	د: خودنمایی زنان؛ دل‌زدگی مردان
۶۹	الهی عشق
۷۲	پنجمین دلیل: پوشش زن و مشکلات روحی - روانی مرد
۷۴	نقد دلیل پنجم:
۷۴	نقد تطبیقی
۷۷	پاسخ تفصیلی
۷۷	الف: عریانی و مشکلات روحی - روانی
۷۹	ب: کنجکاو‌ی ابتدایی؛ زاییده‌ی کمبودها
۷۹	زن و مثلث شوم زر و زور و تزویر
۸۲	سکس و پوشش در نگاهی دیگر
۸۷	فصل سوم: اسلام و پوشش
۸۷	پوشش؛ ارشاد یا تأسیس؟

- ۸۹ بیان ارشاد و تأسیس
- ۹۰ تفاوت پوشش و حجاب
- ۹۱ حجاب و اسلام؟! ..!
- ۹۵ پرسش‌های اساسی
- ۹۵ قرآن کریم و پوشش زن
- ۹۶ بدحجابی زنان در دو عصر جاهلی و جدید
- ۹۸ سه استثنای متفاوت
- ۱۰۰ لازم نبودن پوشش دست و صورت
- ۱۰۱ آرایش زنانه
- ۱۰۱ صورت زن، امتحان مرد
- ۱۰۲ نقاب را کنار بگذارید!
- ۱۰۳ بررسی حدیث نقاب
- ۱۰۳ سند حدیث
- ۱۰۳ نقاب
- ۱۰۳ فجور
- ۱۰۴ نقاب؛ فریب و زیانمایی زن
- ۱۰۷ روگشایی زن در نماز
- ۱۰۹ غیرت‌نمایی‌های بی‌مورد
- ۱۱۱ گستره‌ی پوشش زن
- ۱۱۲ محارم در قرآن کریم
- ۱۱۳ زن و محرمیت عمومی!
- ۱۱۵ دست دادن مرد با زن نامحرم
- ۱۱۸ عیادت زن از مرد نامحرم

۱۱۹	بیعت پیامبر ﷺ با زنان
۱۲۳	مقایسه‌ی زیبایی‌ها
۱۲۶	زینت‌های پنهانی
۱۲۹	عدم محرّمیت زنان با یک‌دیگر!
۱۳۰	میل جنسی و پوشش
۱۳۲	احمق کیست؟
۱۳۴	رابطه‌ی مستقیم عقل با توان جنسی
۱۳۵	آسان‌گیری دین نسبت به زن
۱۳۷	فصل چهارم: اسلام و نگاه
۱۳۷	پوشش زن در اجتماع
۱۳۹	نگاه زن و مرد به یک‌دیگر
۱۴۰	نگاهی خُمار
۱۴۱	زنای چشم
۱۴۳	نوع پوشش و آزادی انتخاب
۱۴۴	چادر؛ تنها یک سلیقه
۱۴۶	چگونگی و چیستی پوشش
۱۴۶	چادر و طرحی جدید
۱۴۸	مانتو
۱۴۸	سبک لباس کار
۱۴۸	کت و دامن
۱۴۹	پوشش و تأثیر زمان و مکان
۱۵۱	اندام و پوشش زن
۱۵۱	حجم

- ۱۵۸ روایات پوشش
- ۱۶۰ لباس‌های بدن‌نما
- ۱۶۲ مشکلات حدیث صَفَّ
- ۱۶۴ مسؤولیت زن و جامعه‌ی سالم

بخش دوم: ازدواج و زناشویی

- ۱۶۷ فصل یکم: چیستی و ضرورت ازدواج
- ۱۶۷ انکار اصل نکاح و ازدواج
- ۱۶۷ بیان علمی یا خطابه سرایی؟
- ۱۶۹ ازدواج؛ محدودکننده‌ی زن
- ۱۷۱ پاسخ به ایراد اصل ازدواج
- ۱۷۱ تعریف ازدواج
- ۱۷۱ ازدواج؛ فراتر از یک آمیزش
- ۱۷۲ ازدواج؛ ندای نهاد آگاه بشر
- ۱۷۴ فصل دوم: دلایل عقلی اصل نکاح
- ۱۷۴ نخستین دلیل: امنیت و آرامش زن
- ۱۷۵ دومین دلیل: ازدواج؛ سکونت مرد و زن
- ۱۷۶ زن و مرد لباس یک‌دیگرند
- ۱۷۸ آرامش و سکون در کلام الهی
- ۱۸۱ چهره‌های متفاوت زن در قرآن
- ۱۸۳ پاکی؛ اساس همه‌ی خوبی‌ها و لذت‌ها
- ۱۸۴ نماز در قرآن کریم

۱۸۶	زندگی و کام‌یابی
۱۸۷	لباس و مقوله‌ی فلسفی «جده»
۱۸۸	نکاح و مقوله‌ی «اضافه»
۱۹۱	زن و سکونت؛ چرا؟
۱۹۱	نخستین پاسخ: نامالایمت‌های بیرون از خانه
۱۹۲	زن دیروز و زن امروز
۱۹۲	شبیه‌سازی زنان به مردان
۱۹۳	زن امروز و دو مشکل جدید
۱۹۵	دوّمین پاسخ: زن؛ لطافت و احساس
۱۹۷	کام‌یابی و صفای شب
۱۹۹	رایحه‌ی عشق در بهشت شب
۲۰۱	مشق پلید
۲۰۲	سومین دلیل: هویت و وحدت مطلوب بودن زن
۲۰۴	هویت مرد و تعدّد همسر
۲۰۸	تصوّر وحدت طلبی زن
۲۱۱	مرد و محبت
۲۱۱	زن و مرد؛ شور و عشق متفاوت
۲۱۳	چهارمین دلیل: اثبات طالبیت مرد و وحدت مطلوبیت زن
۲۱۴	عشق و حالات متفاوت زن و مرد
۲۱۵	طالب و مطلوب و سه ایراد عمده
۲۱۵	الف) عشق حقیقی در زن و مرد
۲۱۵	عشق پنهانی زن
۲۱۶	ب) عشق ابتدایی زن

- نیات عشق..... ۲۱۶
- ج) دل باختگی یک طرفه‌ی زن..... ۲۱۶
- عشق زن و انگیزه‌ی مرد..... ۲۱۸
- شواهد عشق ابتدایی مرد..... ۲۱۹
- ساختار تکوینی مطلوبیت زن..... ۲۲۰
- شواهد نقلی در مطلوبیت زن..... ۲۲۱
- همّت زن، مرد است..... ۲۲۱
- وحدت مطلوب و طالب واحد..... ۲۲۵
- فرآیند:..... ۲۲۹
- تشخیص مطلوب در طالب واحد..... ۲۲۹
- اقتدار مرد در اظهار عشق‌های متعدّد..... ۲۳۱
- هم‌گامی طبیعت زن با وحدت مطلوبیت..... ۲۳۲
- طالب واحد و طول عمر زن..... ۲۳۳
- وحدت مطلوب و امنیت نظام خانواده..... ۲۳۴
- مهر مادری..... ۲۳۵
- چند پدر و یک فرزند!..... ۲۳۶
- شیرین کامی زن از تعدّد شوهر(!)..... ۲۳۷
- الف) تفاوت هویت و طبیعت زن..... ۲۳۸
- ب) قضاوت‌های عقلانی یا خواسته‌های نفسانی..... ۲۳۸
- ج) تصوّرات و تصدیقات غیر عقلانی..... ۲۳۹
- د) تفاوت عشق و شهوت..... ۲۳۹
- جامعه‌ی سالم؛ آئینه‌ی وحدت خواهی زن..... ۲۴۱
- زنان وارسته در هاله‌ی ابهام!..... ۲۴۳

۲۴۳ امیال نفسانی و زنان به ظاهر وارسته.
۲۴۴ تحمیل وحدت خواهی بر زن (!).
۲۴۵ پاسخی فلسفی.
۲۴۵ اصل نخست: ثبوت و اثبات.
۲۴۶ اصل دوم: حقیقت و واقعیت.
۲۴۷ اصل سوم: حقیقت انسان و گستره‌ی تفاوت‌ها.
۲۴۸ زن و انگیزه‌های نفسانی.
۲۵۱ زن و میل به تعدد.
۲۵۲ تفاوت زن و مرد در تعدد خواهی.
۲۵۳ ادراکات معنوی و سعادت انسان.
۲۵۶ تعدد همسر؛ زمینه‌ی امتحان زن و مرد.
۲۵۹ وحدت شوی؛ خواسته‌ی باطنی زن.
۲۵۹ نفسانیت و نسبیّت.
۲۶۰ پنجمین دلیل: ثمرات چهارگانه‌ی ازدواج.
۲۶۱ الف) حفظ نسل.
۲۶۲ کنترل کیفی جمعیت.
۲۶۴ ب) شناخت فرد و جامعه.
۲۶۵ ج) خانه و خانواده.
۲۶۷ د) تربیت فرزندان.
۲۶۸ نکاح؛ شهد شیرین محبت.
۲۶۹ نکاح در عالم حیوانات.
۲۷۱ گزیده‌ی بحث نکاح.
۲۷۲ ازدواج و کمال.

نکاح پایان راه نیست. ۲۷۴

بخش سوم: زندگی مشترک

فصل نخست: خواستگاری ۲۷۷

خواستگاری؛ سلب آزادی از زن ۲۷۷

زن؛ موجودی بی‌اختیار! ۲۷۷

خواستگاری و مرد سالاری ۲۷۸

خواستگاری یک سویه؛ تحقیر زن ۲۸۰

خواستگاری؛ پیشنهاد، نه درخواست ۲۸۲

خواستگاری؛ جست‌وجو و شناسایی ۲۸۴

طلب؛ جست و جو، نه درخواست ۲۸۵

برداشت‌های نارسا ۲۹۳

نغمه‌ی شوق و غزل عشق ۲۹۵

لطف‌ت زن، آری! ضعف زن، هرگز! ۲۹۸

خواستگاری و سرشکستگی زن (!) ۳۰۴

گریز مرد از صحنه ۳۰۵

حرف‌های فردایی ۳۰۷

دختر عزیز است، ولی ۳۰۹

طلسم دختران را باید شکست ۳۱۱

خواستگاری قدیم و جدید ۳۱۲

مهربانی؛ طرحی نو ۳۱۴

عقد فضولی؛ آسان‌گیری دین ۳۱۵

۳۱۶ دختران جامعه‌ی ما
۳۱۷ خواستگاری دختر از پسر؛ چرا نه؟
۳۱۹ ره آورد عشق
۳۲۰ هبه‌ای در عشق
۳۲۲ اعتراض عایشه
۳۲۵ هفت نکته در آیه‌ی هبه
۳۲۹ دیدی باز و امتی چنین بسته
۳۳۱ فصل دوم: نامزدی
۳۳۲ شکست نامزدی
۳۳۳ نخستین دیدار
۳۳۵ هشدار به پسران
۳۳۸ هشدار به دختران
۳۳۹ پدر و مادر! جبر، هرگز!
۳۴۳ رضایت پدر
۳۴۵ نقش پدر در ازدواج دختر
۳۴۵ الف: نخستین تصمیم مهم
۳۴۵ ب: تجربه‌ی پدر و دزدان طریق
۳۴۶ ج: عاطفه و پذیرش زن
۳۴۷ عقد دختر باکره
۳۴۹ دختر زیرک!
۳۵۱ بدون عشق، هرگز!
۳۵۴ فصل سوم: عقد و الفاظ ازدواج
۳۵۴ اشکال به الفاظ عقد

۳۵۵ معقول اولی و ثانوی
۳۵۶ عقد؛ امری واقعی
۳۵۸ پاسخ اشکال:
۳۵۸ عقد؛ عنوانی حاکی
۳۶۰ معاطات در ازدواج
۳۶۱ معاطات و اصل احتیاط
۳۶۳ روایات و نکاح معاطاتی
۳۶۳ قضاوت حضرت امیر(۷) و اشتباه خلیفه
۳۶۴ اسلام و امتنان
۳۶۶ روایات باب متعه
۳۶۷ نکاح معاطاتی و نقلی از شیخ انصاری
۳۷۰ ایراد به مفاد عقد ازدواج
۳۷۰ استقلال مرد و تبعیت زن
۳۷۰ پاسخ به ایراد:
۳۷۰ عقد ازدواج و موقعیت زن
۳۷۲ عقد ازدواج؛ آهنگ دل نواز وحدت دو روح
۳۷۳ عدم تطابق شریعت با طبیعت (!)
۳۷۷ منابع

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اشاره

هر چند در گستره‌ی طولانی زمان، کتاب‌های فراوانی با نگرش‌های گوناگون درباره‌ی زن، این عطیه‌ی الهی و مظلوم همیشگی تاریخ نوشته شده است، ولی آثار و نوشته‌های موجود، کم و بیش، خالی از کاستی و اشکال نیست؛ چرا که فرصت لازم یا شناخت جامعی از زن برای نویسندگان این آثار پدید نیامده است. حتی گاه برخی چهره‌های علمی - مذهبی به علت اهمال و ساده‌انگاری، پیچیدگی مباحث زن و یا سلیقه‌های فردی و مسلکی، مشکلاتی به بار آورده و پیامی مخالف با مقتضای عقل و مبانی دین ارائه کرده‌اند. با این وصف، فرجام کار نویسندگان - به اصطلاح - روشن فکر یا افراد بیگانه با دانش و فرهنگ اصیل دینی ناگفته پیداست!

این عدم شناخت صحیح و جامع، در طول تاریخ، سبب افراط و تفریط بسیاری در عمل و مباحث مربوط به زن گردیده و به‌طور قهری نتیجه‌ای جز به بی‌راهه کشیدن زن در جوامع مختلف اسلامی و غیر اسلامی در بر نداشته است.

از این رو سعی بر آن رفت تا در زمانی که موضوع زن یکی از مباحث اساسی و حیاتی جوامع گوناگون، به ویژه جامعه‌ی ماست، برای شناخت صحیح و جامع چهره‌ی زن و دفع شبهات و ابهامات موجود از ساحت شخصیت زن و دین مقدس اسلام، از میان صدها اثر ارزنده‌ی استاد فرزانه، حضرت آیت‌... نکونام - که یدی طولاً و اندیشه‌ای پویا در مباحث تحقیقی و روان‌شناختی راجع به زن دارند - کتاب حاضر که

وام دار نام مظلوم همیشه‌ی تاریخ، بانوی دو عالم، حقیقت دهر، عصمت کبری و ناموس حق حضرت فاطمه زهرا(س) است، به مردم و به ویژه صاحبان اندیشه و فرهنگ و تمام زنان عالم ارایه شود. این کتاب به منزله‌ی اصول نظریات معظّم له در زمینه‌ی زن می‌باشد و هر یک از مجلّدات بعدی - که شمار فراوانی هم می‌باشند - بر این اصول استوار است. برخی از این مجلّدات در نقد کتاب‌های مذهبی و غیر مذهبی راجع به زن نوشته شده، بعضی در جهت نقد و بررسی مدارک دینی نسبت به زن و شماری در ارایه‌ی شیوه‌های رفتاری درست و مناسب و کاربردی نسبت به زن، در خانه و اجتماع و تعدادی نیز پیرامون زن و هم‌راهانش، هم‌چون پدر، شوهر و فرزندان نگارش یافته است.

اثر حاضر اگر با دقت، تأمل، انصاف و به دور از شتاب زدگی مورد مطالعه قرار گیرد، به خواننده‌ی گرامی چهره‌ای درست و واقعی از زن ارایه می‌نماید؛ چهره‌ای که مطابق با دین، عقل سلیم، انصاف و عالی‌ترین اندیشه‌های فلسفی، روانی و اجتماعی نویسنده‌ی محترم است. به همین دلیل، خواننده سرانجام درمی‌یابد که بسیاری از پرسش‌های عمده و شبهه‌های مطرح شده نسبت به دیدگاه دین یا نظرگاه معصومین در مورد زن دیگر قابل طرح نیست؛ چرا که با خواندن این کتاب، او خود نیز - زن باشد یا مرد، مسلمان باشد یا غیر آن - مانند دین خواهد اندیشید و نظر شریعت و عصمت دین را درباره‌ی زن تصدیق خواهد کرد. البته احتمال می‌رود که اندیشه‌های کاوش‌گر به پرسش‌ها و ایرادهای تازه‌تری دست یابند که در همین فرصت، محققان و نویسندگان مؤسسه‌ی ظهور شفق تحت اشراف استاد فرزانه‌ی خویش، آمادگی لازم را برای پاسخ‌گویی و رفع هرگونه ابهام و اشکال اعلام می‌دارند.

در پایان شایان ذکر است که در این دوره از کتاب زن سعی شده است تنها ویژگی‌ها و صفات و مباحث حقوقی زن - به دور از نگرش مردسالارانه یا زن‌سالارانه - بر پایه‌ی

حق، واقعیت و استدلال عقلانی تبیین شود. از این رو پرسش‌ها و دلایل مخالف نیز بدور از اسم و عنوان و یا توجه به کتاب یافردی، به‌طور آزاد و منصفانه مطرح گردیده و ابتدا به پاسخ اجمالی و سپس تفصیلی پرداخته شده است. بنابراین خواننده‌ی محترم باید با دقت تمام و تأمل بسیار مباحث این اثر را دنبال نماید تا آرا، نقدها و پاسخ‌های نویسنده را به درستی دریابد و در شناخت شخصیت ظریف، پیچیده و شناخته نشده‌ی زن به فرجام خوش‌آیندی دست یابد.

مؤسسه‌ی فرهنگی - هنری ظهور شفق

پیش در آمد

در دنیای اندیشه و عقاید، نسبت به زن - این تحفه‌ی الهی، آینه‌ی جمال انسانی و مظلوم همیشگی تاریخ - اختلاف‌های فراوانی وجود دارد. اندیشه و عقیده‌ی آدمیان در این زمینه به جهت عوامل گوناگون و سلیقه‌های متفاوت چنان درگیر پراکندگی و تشتت گردیده که در بسیاری از موارد به نقاط متضاد و متناقضی رسیده و هر گروه، نقیض یا مخالف اندیشه‌ی گروه دیگر را برگزیده است، بی آن که نسبت به ملاک و دلیل عقاید، دقت و اهتمام چندانی داشته باشد.

زن، این مظهر کمال و زیبایی، هر چند در لطف و صفا و حسن و هنر بر دیگر موجودات هستی برتری داشته و موجودی مشخص، حقیقتی ملموس، کیمیایی فراوان و هم‌راهی خوانا برای مردمی باشد، ولی به جهت صفات گوناگون، ویژگی‌های بسیار، پیچیدگی‌های شگفت و ظرافتی جذاب که در شخصیت خود دارد، در طول تاریخ بشری انسان را درگیر خرافات فراوان، افکار پریشان و بحث‌های متفاوت و ناموزونی ساخته است که گاه هر انسان اندیش‌مندی از بیانش شرم و به بطلانش یقین دارد. بحث‌هایی از این قبیل که: آیا به‌طور اساسی زن انسان است؟ آیا انسانی ناقص است یا هم‌چون مرد، انسانی کامل می‌باشد؟ و... از شمار این مباحث شرم آور است. البته بحث‌های معقولی هم وجود دارد که باید در جهت تقریر و بیان صحیح و قرائت درست آن کوشش جدی داشت؛ به عنوان مثال: آیا زن در جهات فکری، عملی و حقوق و

وظایف فردی و اجتماعی بامرد، این همتای خود، مساوی است یا حقوقی متفاوت با او دارد؟ و...

بر مبنای یک اندیشه‌ی سالم و مکتب پویا، روشن است که زن انسان است؛ آن هم انسانی کامل - نه ناقص - و حقوقی متناسب با خود دارد، هر چند ویژگی‌های زن، حقوقی متفاوت با مرد را در برخی موارد ایجاد می‌کند؛ به گونه‌ای که برخوردار از کامل زن از حقوق خود منافاتی با آن ویژگی‌های خاص ندارد. فطرت، طبیعت، عقل و دین نیز در این جهات از هر گونه جانب‌داری و افراط و تفریطی گریزانند.

البته هر یک از این مباحث حسّاس و مهم و یا دیگر مباحث فراوان علمی و فلسفی نسبت به زن، قابل دقّت است و نقد و بررسی آن فرصت مناسب خود را طلب می‌کند، ولی آنچه ما در این کتاب به طور عمده درصدد بیان آن هستیم ویژگی‌ها، صفات و مباحث مهم حقوقی و کاربردی زن و بررسی چهره‌ی هنجارها و ناهنجارها، نقدها و توهم‌ها و زدودن پیرایه‌ها از حریم مقدس زن، این ظهور زهره‌ی آدمی می‌باشد که همه‌ی اقوام و ملل و ادیان درباره‌ی آن حساسیت‌های گوناگون داشته‌اند؛ نه مباحث ذاتی - فلسفی صرف؛ مانند موقعیت انسانی و هویت ذاتی زن از دیدگاه آکادمیک‌های بیهوده و ذهنیت‌های پیچیده و ...

در یک بیان کوتاه باید گفت: موضوع این کتاب، نقد و بررسی مباحث زن از دیدگاه عقل و تجربه و عدل و انصاف است، بی آن که مردسالاری یا زن‌فریبی در آن جایی داشته باشد.

برخی از مباحث مورد اهتمام در این کتاب عبارتند از: حجاب یا سکس و عریانی و یا پوشش مناسب زن؛ انقیاد و محدودیت‌های نادرست یا بی‌بندوباری‌های بی‌اساس و یا آزادی بر پایه‌ی ملاک و مدار؛ محدودیت ارتباطی زن و انحصار و - به گفته‌ی برخی - احتکار زن یا رهایی او به هر مشکل و صورت ممکن و روابط گوناگون مقاربتی

نامشروع و یا ازدواج و کام‌یابی بر اساس پاکی و طهارت؛ احساس و عقل زن، ارث و دیه‌ی او، تعدد زوجات، ازدواج موقت و امثال آن. در این کتاب عقاید و مبانی و مسایل مربوط به این بحث‌ها و صدها بحث دیگر، مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرد و به هر یک به نوعی خاص و با روشی منطقی و منصفانه، همراه با رعایت فرامین دین و عواطف انسانی پرداخته می‌شود.

ساختار کتاب

کتاب زن مظلوم همیشه‌ی تاریخ، کتابی است تحقیقی - اجتماعی - انتقادی که موجودیت گذشته و فعلی جامعه‌ی ما را به چالش می‌کشانند و ترسیم درستی از موقعیت یک جامعه‌ی اسلامی، زندگی مسلمانی و زن مسلمان را ارائه می‌دهد. این کتاب شامل دوازده بخش است که ترتیب بخش‌ها و مبحث‌عینیت‌های اجتماعی را در نظر می‌گیرد و نقشه‌ای از جامعه‌ی فعلی ماست.

بخش نخست، از برخورد زن و مرد در جامعه شروع می‌شود و سخن از پوشش و سکس و عریانی دارد. این بخش در ابتدا آورده شده است؛ زیرا پیش از ورود به جامعه و درون خانه، پوشش چندانی لازم نیست، ولی پس از ورود به جامعه و برخورد زن و مرد با یک‌دیگر این بحث پیش می‌آید که باید با چه پوششی و به چه مقدار و با چه کیفیتی در جامعه ظاهر شد. برای پوشش استدلال می‌کند و عریانی را مطرح می‌سازد و آن را با دلایل بسیار به چالش می‌کشانند و در نهایت میان پوشش و حجاب تفاوت قائل می‌شود و تنها پوشش و عفاف را تکلیف می‌داند.

این کتاب برای استحکام جامعه و زیرساخت‌های آن هم‌راهی و هم‌دلی در قالب ازدواج را یک ضرورت می‌داند که در بخش دوم زمینه‌های آن چیده می‌شود. ایراد به اصل ازدواج را پاسخ می‌گوید و آن را فراتر از یک آمیزش می‌داند، ازدواج را سکونت و

آرامش، امنیت و زندگی، کام‌یابی و شیرین‌کامی می‌داند و سخن از عشق پنهان و عشق ابتدایی سر می‌دهد، عشق را همت زن می‌داند و مطلوبیت او را در چهره‌ی نبات عشق، ثمرات نکاح، خانه و خاندان و تربیت فرزند ظاهر می‌سازد.

در بخش سوم، تحقق عملی ازدواج را به خواستگاری، نامزدی و ازدواج پیگیری می‌کند و بیان می‌دارد که خواستگاری تنها یک گفتمان ابتدایی است که یک‌جانبه هم نیست و می‌شود از طرف زن یا مرد باشد. خواستگاری مردسالاری نیست، زن‌ضعیت نیست، دختر عزیز است و در این زمینه خیال‌پردازی‌ها را باید کنار گذاشت و طلسم دختران را باید شکست، ازدواج آهنگ دل‌نواز وحدت دو روح است و هم‌چون هر عقد دیگری با معاطات نیز تحقق می‌یابد که با پایان این قسمت، جلد نخست کتاب به پایان می‌رسد.

در بخش چهارم که بخش نخست جلد دوم کتاب است تعدّد ازدواج و مشکلات آن و در نهایت طلاق دنبال می‌گردد. ایراد جنجال تعدّد زوجات دنبال می‌شود و روشن می‌گردد که تعدّد زوجات یک تکلیف الزامی نیست و اخذ مجوز شرعی آن هم چندان آسان نمی‌باشد. غیرت و حسادت و نقطه‌ی سیاه کفر از سوی زن به میان می‌آید و طبع زن و تعدّد دنبال می‌شود.

در نهایت بحث طلاق مطرح می‌شود که طلاق اگرچه یک واقعیت تلخ است، ولی کینه‌توزی نیست، نابودی نیست. بحث فرزندان طلاق، طلاق و مشکلات زن و مرد و قانون محلل و ایراد آن پاسخ‌گفته می‌شود و نسبت به زندگی دوباره یا جدایی زنگ خطر به صدا در می‌آید.

در بخش پنجم، ازدواج موقت و ترسیم درست آن دنبال می‌شود و بحث از انحرافات جنسی پیش می‌آید. در این بخش ازدواج موقت و سالم‌سازی جامعه مطرح می‌گردد و روشن می‌شود که زن کالا نیست و ازدواج موقت به زیان زن نمی‌باشد.

آمیزش‌های خارج از نکاح مطرح می‌شود و حرم‌سراهای شاهانه را به چالش می‌کشاند و مشکلات اجرایی ازدواج موقت هم‌راه با طرح و برنامه دنبال می‌آید.

در بخش ششم، اسلام و مسایل جنسی، آموزش جنسی و عشق و کام‌یابی ترسیم می‌شود و در آن بیان می‌گردد که زناشویی، مسایل جنسی و کام‌یابی، شکوفه و گل زندگی خانوادگی است که از شب زفاف و عروسی تا حضور ملائکه در بستر و آمیزش و عرضه شور و عشق و مهر و محبت و دوستی، بطور استدلالی و شرعی بحث می‌شود. در این بخش قداست زناشویی، آمیزش و ریزش گناهان، حمایت پیامبر از حقوق زنان پیگیری می‌شود و می‌آید که، آرایش و زینت تنها برای زنان نیست و استفاده از عطر و جواز پوشیدن لباس رنگین برای زنان اشکالی ندارد. آموزش دینی، اسلام و آمیزش، سفارش امام هشتم با محبت و دوستی و دوری از کجی‌ها دنبال می‌شود و بخش ششم و جلد دوم به پایان می‌رسد.

بخش هفتم که ابتدای جلد سوم است انتقاد از مردسالاری دینی، بیان افکار جاهلی و تفاوت‌های درست زن و مرد مطرح می‌گردد و اساس جامعه‌ی سالم و نگاه دین به زن و مرد و حقوق هر یک بر دیگری می‌آید، عناوینی چون تفاوت زن و مرد، نگاه دین به زن، وحدت مدیریت و ثبات زندگی به میان می‌آید و عدالت و تفاوت در آفرینش، بی‌مهری به زن زیانبار است، کتک زدن زن و تادیب مرد مجرم دنبال می‌شود و این عنوان که زن کانون عشق و محبت است و به او اف‌نگوید را دارد و خلاصه با زن و جهاد، زن و تدبیر منزل و حضور زن در جامعه بحث تمام می‌شود.

در بخش هشتم، زن در آفرینش طرح می‌شود و توهم کاستی‌ها دنبال می‌گردد و روشن می‌شود که آفرینش به زن هرگز ستمی روانداشته و نظام احسن خلقت، عصمت فعلی آفرینش دنبال می‌شود و ویژگی‌های لذت و میل جنسی و طول عمل مقاربت و اشتراک زن و مرد در کام‌گیری و کام‌دهی مطرح می‌شود. شرایط طبیعی زن در ازدواج،

مسأله‌ی بکارت و زایمان زن و اینکه طبیعت بهترین حامی اوست تا گنج امید و نشاط و در نهایت با این بحث که زن شاهکار آفرینش است به پایان می‌رسد.

بخش نهم، که پایان جلد سوم است با بحث زن در جامعه، مظلومیت زن و حمایت منطقی و آگاهانه‌ی دین از زن شروع می‌شود تا فعالیت‌های اجتماعی زن، زن و شغل، زن و ثروت و مالکیت، زن و مسأله‌ی ارث و دیه، زن و اشتغال، طبقات جامعه و شغل‌های حرام و جایز بحث دنبال می‌شود. و با این کلام که دغدغه‌ی مرد آسودگی زن است، جلد سوم به پایان می‌رسد.

بخش دهم که بخش نخست جلد چهارم است با مظلومیت زن در جامعه و حمایت اسلام از زن شروع می‌شود. در این بخش عناوینی مطرح می‌شود؛ از قبیل: دختر افتخار پیامبر ﷺ، زنی مادر هفتاد پیامبر، تفاوت‌ها و امتیازها، ویژگی‌های زن، لطافت، احساس و مطلوبیت، نگرش غلط و استثمار زن، زن و اشتغال، زن موجود خانگی نیست، تقسیم کار، زن بی‌کار نیست اشتغال زن در جامعه، صحبت زن، آواز زن، شغل‌های زنان، شغل‌های اشتراکی و اختصاصی، حرام و حلال زن و مالکیت زن و ارث و دیه‌ی زن بحث به پایان می‌رسد. بخش یازدهم، سخن از عقل و احساس زن است. نقص عقل زن معنای شود و عقل و جهل، برد کوتاه و بلند عقل دنبال می‌گردد. تجاذب عقل و دل، عقل و استضعاف نکوهش اکثریت می‌آید و زن و عبادت، و این‌که زن موجودی عقل‌ریاست، زن الماس وجود است، زنان را آزار ندهید کار دنبال می‌شود. بحث مشورت با زنان، موانع مشورت، شهادت و عواطف زن و مشکلات شهادت که هر یک بانگرشی منطقی پیگیری می‌شود.

در بخش دوازده که بخش پایانی است زن و سمت‌های کلان، زن و مسئولیت‌های اجتماعی، زن و مسأله‌ی امامت جماعت و جمعه زن و قضاوت زن و زعامت دینی، زن و رهبری، صدارت زن و ملکه سبأ، ریاست زن و رکود جامعه، حکومت دختر کسری

می‌آید و هر یک ساختار درستی را درمی‌یابد و از هر افراط و تفریطی پرهیز می‌شود. کوتاه سخن این که اساس این کتاب و بخش‌های آن در راستای زیر ساخت‌های علمی و اجتماعی است و اهمیت مباحث در این است که مباحث از دیدگاه اجتماع و واقعیت‌های موجود دنبال می‌شود و حتی از اجتماع به خانه و منزل می‌نگرد، نه با روش تقسیم فرد، منزل و جامعه، بلکه اجتماع است که خانه و فرد را در خود به‌طور آشکار برجسته می‌سازد.

باشد تا این کتاب در راستای افق اسلام و جامعه‌ی انقلابی راه‌گشای تحوّل معقول باشد.

بخش نخست

سکس و آزادی

فصل یکم: سکس و پوشش

گزاره‌های پوشش

نخستین موضوعی که بدان می‌پردازیم، پوشش زن است؛ زیرا زمینه‌ی اجتماعی و برخورد ابتدایی و مستقیم زن و مرد را به خاطر می‌آورد. ابتدا باید دانست که پوشش زنان به دو صورت قابل‌تصور است: پوشش عمومی و پوشش خاص.

پوشش عمومی

مراد از پوشش عمومی همان پوشاندن اعضای پنهانی زن و مرد است که مردان در این پوشش با زنان مشترکند و تفاوتی در این جهت میان زن و مرد نیست. در این پوشش زن و مرد برابرند و این یکی از مهم‌ترین امتیازات انسان بر حیوان است؛ زیرا بدیهی است که حیوانات خود را این‌گونه نمی‌پوشانند، گرچه هر یک از آن‌ها نوعی از پوشش طبیعی را دارا هستند، ولی انسان با توجه به عقل‌خدادادی‌اش، با روش‌های مختلف خود را می‌پوشاند. در میان هیچ‌یک از اقوام و ملل، در پذیرش این نوع پوشش بحثی نیست و همگان - چه زن و چه مرد - در تمام دوران حیات بشر به آن اهتمام داشته‌اند و فرد یا گروهی با آن مخالفت نکرده است، جز آن‌که به واسطه‌ی سلیقه‌های گوناگون، در مصادیق و موارد این پوشش تفاوت وجود داشته است. پیروان سکس و عریان‌سازی زن این مقدار از پوشش را نیز به نقد و انکار کشیده‌اند. آنان گفته‌اند: «چنین پوششی لازم نیست و اگر هم لازم باشد، تنها در انظار عمومی لزوم دارد و آدمی در منزل و میان اعضای خانواده‌ی خود و حتی در جمع

دوستانه و محافل خصوصی به چنین پوششی نیازمند نیست. ظاهر بودن این مواضع به صلاح افراد خانواده و مصلحت اعضای کم سن و سال آن است و برآگاهی آنان افزوده و موجب نشاط و سرور محفل دوستانه می‌شود».

در پاسخ این گروه می‌توان گفت: تأمین آگاهی‌های لازم برای کودکان و آموزش‌های خاص، منافاتی با عمومیت عملی این نوع پوشش ندارد و نشاط دوستانه هم در این بیان چیزی جز آلودگی‌های اخلاقی و پرده‌داری‌های عمومی نیست. هیچ یک از این برداشتها، نظریه‌ی عریان‌نمایی را - که طرفدار چندانی هم جز در دنیای آلوده ندارد - اثبات و توجیه نمی‌کند؛ گذشته از آن که این گونه عقاید از نهاد ناآرام و باطن مضطرب برخی افراد و گروه‌ها حکایت می‌کند و پشتوانه‌های علمی - اخلاقی هم ندارد و تنها موجب ترویج افکار الحادی و دهن‌کجی‌های حساب شده‌ی مخالفان با معنویت و دین می‌شود.

پس بحث پوشش، در میان جوامع مختلف، مربوط به این پوشش عمومی نیست؛ زیرا این گونه پوشش مورد قبول همگان است و تمام زمینه‌های دفاعی، مبادی علمی و اهرم‌های اخلاقی را هم‌راه دارد و شرایع آسمانی هم به قوت از آن حمایت می‌کنند.

پوشش خاص

صورت دوم از پوشش - که در این جا مورد بحث است - پوشش خاص زنان است. این نوع از پوشش، کیفیت‌های مختلف داشته و به انواع گوناگون شکل می‌گیرد، ولی با هر وضع و کیفیتی که باشد، در مقابل عریانی و سکس قرار دارد و در نهایت از یک تفکر معنوی و عفاف همگانی حمایت می‌کند.

درباره‌ی این پوشش خاص دو نظر وجود دارد: نخست این که زن نیازمند پوششی غیر از پوشش عمومی است و با مرد در این جهت متفاوت است؛ دیگر آن که زن هم

می‌تواند هم‌چون مرد به‌طور آزاد در انظار عمومی ظاهر گردد و بدون هیچ قید و بندی جلوه‌گری و خودنمایی کند و تفاوتی در این زمینه میان جنس زن و مرد نیست. برخی معتقدند که زن هم‌چون مرد است و باید در این زمینه از آزادی کامل برخوردار باشد؛ چرا که سکس و عریانی گذشته از آن که یک حق است و دلیلی بر محدودیت آن وجود ندارد، یکی از مظاهر آزادی هم‌می‌باشد و نباید در تحقق آن برای زن دریغ داشت. کسانی که به این نظریه معتقدند، به دیانت، اخلاق و عفاف پای بند نیستند و توجه ندارند که انسان بودن زن و یا آزادی او ملازمه‌ای با سکس و عریانی ندارد، هرچند ممکن است برخی از آنان به‌طور صوری خود را معتقد به شریعت و دینی نیز بدانند.

در مقابل این گروه، بسیاری از اهل دیانت و صاحبان متانت و عفاف و انسان‌های وارسته و آزاد، تمام اندیشه‌های خود را بر اساس فرهنگ دینی - مذهبی و اخلاق عمومی استوار ساخته‌اند و زن را از لحاظ پوشش، ملازم با محدودیت‌های مناسب دیده، عریانی و بدون پوشش بودن او را بی‌اعتنایی به وی و شوون خاص و اصول اخلاقی و تعهدات دینی او می‌دانند. البته پوشش‌های ناموزون و حجاب‌های غیر متعارف کیسه‌ای - که از سر تعصبات خشک قومی یا جمود به ظاهر دینی ترویج می‌شود و همراه با اجبار و اعمال زور است - نباید با پوشش عفیف و اصیل دینی یکسان دانسته شود. البته همین افراط و سخت‌گیری‌ها یکی از علل تفریط و سهل‌انگاری در زمینه‌ی سکس و عریانی در جهان امروز است.

تعهد دینی و پوشش زن

همان‌طور که هیچ عقل سلیم و اندیشه‌ی متینی از پوشش کلی زن روی‌گردان نیست، هیچ یک از ادیان آسمانی هم به پوشش و عفاف زن بی‌اعتنا نبوده است؛

به طوری که هر یک از مکتب‌های الهی به نوعی پوشش زن را پذیرفته و از آن حمایت کرده‌اند.

در این جا ممکن است گفته شود: بسیاری از پیروان مذاهب و ادیان از سکس و عریانی حمایت کرده و به طور عملی آن را ترویج نموده‌اند.

در پاسخ باید گفت: فرمان‌ها و احکام حقیقی ادیان آسمانی، غیر از عقاید یا عمل پیروان آن‌ها است. اگر در دین و مذهبی، حمایت از عریانی و سکس مشاهده شد، باید دید از کجا چنین تحریفی وارد این دین شده و جزو آن گردیده است؛ زیرا بدیهی است که هرگز هیچ دین آسمانی از عریان بودن زن حمایت نکرده و کوچک‌ترین دلیل مستندی در این زمینه وجود ندارد.

چه بسیار اتفاق افتاده است که دینی گرفتار تحریف گشته و احکام خرافی و برداشت‌های غیر دینی در آن وارد شده است؛ همان گونه که بسیاری از اقسام حجاب و پوشش‌های گوناگونی که به عنوان دین ارایه گردیده است، از دین نبوده و نتیجه‌ی تعصبات خشک است و از خیالات واهی و توهمات گروه‌های مرتجع برخاسته و به اسم دین معرفی گردیده است.

به طور کلی، افراط و تفریط در زمینه هر یک از مباحث دینی - به ویژه در این مورد - بدعت و تحریف است و نباید به حساب دین گذارده شود؛ بنابراین حجاب‌های کیسه‌ای و پوشش‌های افراطی و نادرست نیز هم چون سکس و عریانی نمی‌تواند اساس دینی داشته باشد، هر چند عده‌ای به ظاهر دین‌دار از آن حمایت کنند یا آن را به دین نسبت دهند.

آنان که به طور کلی زن را ملازم با هیچ نوع پوششی نمی‌بینند، همانند آن‌هایی هستند که زن را موجودی خانه‌نشین و نامرئی پنداشته و او را از هر نوع گرایش و آزادی عمل و انتخاب مناسب دور داشته‌اند و با این افکار، زمینه‌های رکود، جهل و تباهی زنان

و جامعه را فراهم می‌سازند. از این رو نباید تمام رفتارها و کردار و عقاید پیروان ظاهری دین را بر دوش ادیان آسمانی نهاد، هر چند به آن رنگ و صبغی دینی نیز داده باشند.

نه آن عریانی‌های ناموزون را باید به حساب هیچ دین و مذهبی گذاشت و نه حجاب‌های ارتجاعی را می‌توان به دین نسبت داد. شاید یکی از علل پیدایش و رواج عریانی و سکس همین حجاب‌های ناهنجار ارتجاعی و غیر طبیعی و بدحجابی‌های به ظاهر دین دارانه باشد.

نامرئی نگاه داشتن زن، برخورد های متعصبانه، حجاب‌های کیسه‌ای و هزاران طرح ناسالم دیگر^(۱) می‌تواند بدحجابی‌های سنتی^(۲) یا مدرن^(۳) و سکس و عریان‌سازی زنان را در پی داشته باشد. سلیقه‌های شخصی و تعصبات قومی در مورد زن - این مظلوم همیشه‌ی تاریخ بشری - بی‌غیرتی‌های فراوانی را به ارمغان آورده است.

۱- «منیعة رأی النَّبِیِّ ﷺ روت عنها ابنتها قریبةٌ أنها أتت النَّبِیَّ ﷺ فقالت: یا رسول الله! النَّارُ النَّارُ! فقام الیها رسول الله ﷺ فقال: ما نجواک؟ فاخبرته بامرها و هی منتقبةٌ. فقال: یا امة الله! أسفری فإنَّ الاسفار من الاسلام و انَّ النَّقاب من الفجور؛ أسد الغابة، ج ۵، ص ۵۴۹

«منیعه» از زنانی است که پیامبر اکرم ﷺ را از نزدیک مشاهده کرده است. دخترش (قریبه) نقل می‌کند: مادرم خدمت پیامبر خدا ﷺ رسید و عرض کرد: ای رسول خدا! آتش، آتش! در این هنگام پیامبر ﷺ در برابر او ایستاد و فرمود: با خودت چه زمزمه می‌کنی؟ او در حالی که نقاب به چهره داشت، حضرت را از حادثه‌ای که برایش اتفاق افتاده بود، خبر داد. آن‌گاه رسول خدا به او فرمود: ای بنده‌ی خدا! صورت خود را بازگذار؛ زیرا سیره و روش اسلام بازگذاشتن صورت است و نقاب، خود حکایت از فساد می‌کند و فساد آفرین است.» (توضیح و شرح این روایت در آخر همین بخش صفحه‌ی ۱۰۲ خواهد آمد.)

۲- بدحجابی سنتی: پوشش با چادر به گونه‌ای که غرض شرعی تأمین نشود و هم‌چون حالت عریانی، سینه، پا، موها و گردن مشاهده شود.

۳- بدحجابی مدرن: مراد، پوشش‌های ناقص نیمه سکس، بیرون گذاشتن مو با اغراض سیاسی و خودنمایی‌های جلف و اطوارگونه‌ی امروزی است.

غیرت جاهلانه و اسب بخت برگشته

هنگامی که درباره‌ی زن تعصّب‌های خشک و ناپخته‌ی ابومسلمی حاکم گردد، به‌طور طبیعی روزگاری پیش می‌آید که زنان جامعه، گرفتار سکس و عریانی و بدحجابی می‌گردند.

آورده‌اند که وقتی ابومسلم خراسانی همسرش را در شب عروسی به‌خانه‌ی بخت می‌برد، او دستور داد کسی در شهر ظاهر نشود تا همسر او در میان زنان دیگر به‌خانه رود و مردی او را نبیند. هنگامی که زن از اسب پیاده شد، دستور داد که زین اسب را بسوزانند و اسب بخت برگشته را از کمر دو نیم کرد تا دیگر کسی بر آن سوار نشود! گویا کسی آن‌جا نبوده یا جرأت و توان این پرسش را نداشته که برای آوردن زنی از خانه‌ای به‌خانه‌ی دیگر چه نیازی است که مردم در شهر ظاهر نشوند؟ آیا آتش زدن زین اسب اسراف و حرام نیست و کشتن اسب بی‌چاره رواست؟ چگونه است که دیدن زن دیگران برای ابومسلم ایرادی ندارد، ولی دیدن زن او توسط مردم ایرادی بزرگ است! آیا این کارها حکایت از تعصّب و غیرت‌های جاهلانه نمی‌کند و می‌تواند اساس عقلی و دینی داشته باشد؟^(۱) آری! این افراط و تفریط‌ها نتیجه‌ای جز وضعیت کنونی را

۱- عن عمرو بن ابی المقدام عن ابی جعفر علیه السلام و عن عبدالرحمن بن کثیر عن ابی عبدالله علیه السلام قال: «ان امیر المؤمنین علیه السلام فی رسالته الی الحسن علیه السلام: ایتاک و التّعایر فی غیر موضع الغیرة فانّ ذلک یدعو الصّحیحة منهّن الی السّقم و لکن احکم امرهنّ فان رأیت عیباً فعیجل النّکیر علی الصّغیر و الکبیر فان تعینت منهّن الرّیب فیعظّم الذّنب و یهون العتب؛ کافی، ج ۵، ص ۵۳۷، ح ۹. امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: امیر مؤمنان علی علیه السلام در نامه‌اش به امام حسن علیه السلام نوشت: از غیرت بی‌جا بپرهیز که این امر، زنان سالم و پاک‌دامن را به ناپاکی گرایش می‌دهد، لیکن بر ناپسندی‌های آنان سخت بگیر؛ پس اگر عیبی را از آنان دیدی، بی‌درنگ، بر کوچک و بزرگ آنان معترض شو و اگر مفسده‌ای از آنان مشاهده شد، باید آن گناه، بزرگ گرفته شود و متهمان به آسانی و با رأفت و رحمت توبیخ گردند.»

در پی نخواهد داشت. چه خوب بود ابو مسلم‌ها سر از قبر بیرون می‌آوردند و وضعیت ناهنجار جامعه‌ی جهانی امروز را برای یک بار هم که شده مشاهده می‌کردند.

در دین مبین اسلام آمده است: همین که جای نشستن زن سرد شد، نشستن مرد در آن مکان مانع و کراهتی ندارد. آنان که برای زن هیچ‌گونه حریم عفاف‌ی قائل نیستند و آنان که می‌گویند: اگر خدای ناکرده چشم مرد نامحرمی به لباس زنی افتاد، دیگر آن زن عفت ندارد و او را باید طلاق داد و آن لباس را باید سوزاند، هر دو دسته، در شناخت غیرت و موارد اعمال آن دچار افراط و تفریط شده‌اند و نظر هیچ‌کدام اساس عقلی و دینی درستی ندارد.

با توجه به مطالب پیشین چند امر را برمی‌شماریم

یک. درباره‌ی پوشش دو نظر کلی وجود دارد: دسته‌ای زن را ملازم با پوشش دانسته و عده‌ای هم او را آزاد و رها از تمام قید و بندهای دانند.

دو. افراط و تفریط‌هایی را که در جوامع دینی به وجود آمده نباید به حساب دین گذاشت؛ چرا که سلیقه‌های فردی و گروهی چیزی جز احکام و قوانین الهی است.

سه. دیدگاه‌های فکری و عقیدتی بسیاری از افراد با روش و رفتار عملی آنان متفاوت است. گروهی با آن که خود را معتقد به دین می‌دانند، در عمل، هم سلک کسانی قرار می‌گیرند که دور از مبانی دینی‌اند و نسبت به عقیده و اندیشه‌ی خود التزام عملی ندارند. البته آن‌هایی که اعتقاد دینی یا التزام عملی به پوشش ندارند، به احکام و قوانین دین هم چندان ارجح نمی‌نهند و تن در نمی‌دهند، مگر آن که فرد یا قانونی آنان را مجبور به این کار سازد که این خود امر دیگری است.

* * *

تاکنون روشن شد که همه‌ی ادیان آسمانی، انبیای الهی و دین‌داران آگاه و متعهد، پوشش را تا حدی و به نوعی برای زن لازم و ضروری دانسته و آن را یک اصل مسلم

دینی - اخلاقی به شمار آورده‌اند؛ به طوری که در این زمینه، هر خلافی به دیانت نسبت داده شود، تحریف است، ولی آنچه در این مقام قابل توجه و بررسی می‌باشد، چگونگی رابطه‌ی اصول انسانی و احکام عقلانی با این بحث است. باید دید نهاد سالم عقلی و اندیشه‌ی درست آدمی این مطلب را چگونه می‌بیند. البته بحث به طور منطقی در دو طرف نقیض وجود دارد و هر دو دسته ممکن است به همین اصول تمسک کنند. طرفداران سکس و عریانی هم مانند پیروان پوشش و یا حجاب شعار حمایت از آزادی زن را سر می‌دهند و سخن خود را با پیرایه‌های عقلی هم‌راه ساخته و حقیقت را معکوس و وارونه جلوه می‌دهند.

اینک ما باید در مقام تحقیق برآییم تا روشن شود که کدام یک از این اندیشه‌ها با حقیقت هم‌راه است و با کدام یک از این طرح‌ها آزادی واقعی زن تأمین و موقعیت او حفظ می‌شود. هم‌چنین از نظر عقلی و شرعی، کدام طرح مناسب آدمی و شایسته‌ی انسان است.

اهل دیانت و پیروان دین معتقدند که پوشش، یک اصل عقلی است و زنان و مردان آزاداندیش جهان - که دارای طبعی سال‌مند - نیز از آن حمایت می‌کنند. آنان زن را ملازم با پوشش می‌دانند و عریانی را متناسب با شأن انسان، کرامت زن و سلامت جامعه نمی‌بینند. در مقابل، کسانی که زن را از تمام فرمان‌های عفاف و وارستگی‌های اخلاقی دور داشته‌اند، تنها او را ابزار تبه‌کاری و اغراض شیطنانی قرار داده‌اند. گویا اینان پوشش را تنها برای مردان لازم می‌دانند؛ همان‌طور که امروزه در سطح جامعه و عموم مردم آثار چنین تفکری به آسانی قابل مشاهده است. البته امروزه دیگر پوشش ویژه‌ی مردان هم در مراکز خاص تباهی و محیط‌های باز شیطنانی رنگ باخته و از همه‌ی مدارها و ملاک‌ها فارغ گشته است؛ هر چند هنوز در این مراکز آلوده و محیط‌های خفت‌بار، پوشش و عفاف مردانه بیش از حرمت و حیثیت زن حفظ می‌شود. صدق این گفتار را آگاهان جامعه به‌خوبی در می‌یابند و نیاز به توضیحی افزون بر این نیست.

فصل دوم: دلایل سکس؛ نقد و ارزیابی آن

نخستین دلیل سکس: زن و آزادی

ابتدا به بیان دلایل حامیان سکس و عریانی می‌پردازیم. عده‌ای معتقدند چون انسان به‌طور نوعی آزاد است، زن هم آزاد است و نباید بی‌جهت آزادی او را محدود ساخت؛ پس نباید در پوشش تفاوتی میان زن و مرد وجود داشته باشد. چنین محدودیتی خلاف عقل و اندیشه است و محرومیت زن را از حقوق فردی و اجتماعی به دنبال خواهد داشت.

آنان می‌گویند: دلیل محکمی بر چنین محدودیتی وجود ندارد و نباید به واسطه‌ی جهات خیالی و تعصبات موهوم قومی و گروهی یا باورهای دینی، زن را گرفتار این محدودیت‌ها ساخت. زن باید هم‌چون مرد زندگی کند و پوشش معمول انسانی برای او کافی است.

نقد دلیل نخست:

پاسخ اجمالی

در آغاز باید دانست که چنین چینی از دلایل - که در پنج عنوان مستقل مطرح شده است و در ادامه می‌آید - نسبت به عقاید و باورهای پیروان سکس تنها از سوی ما صورت گرفته وگرنه پیروان سکس این مقدار دلیل و مطلب منطقی - اخلاقی را به کار نمی‌برند و خلاقیت به کارگیری این دلایل رانداشته و به دنبال آن هم نیستند. آنان به واسطه‌ی امیال نفسانی تمام بحث‌های ایدئولوژیک را تنها به نوعی زخمی

ساخته و اندیشه و احکام عقلی را لگد مال می‌کنند و در نتیجه معنویات را باگرد و خاک کردار ناشایست خود به استهزا گرفته و افکار مردمی را به چالش‌های ساختگی کشیده و تخدیر می‌نمایند. آنان با این روش، دنیای سیاست و مدیریت امروزی را آلت دست خود ساخته‌اند و در مقابل بدیهیات ایستاده و حقایق را به سُخره می‌گیرند و حرمان و تباهی بشر را در گرو منافع الحادی خود قرار می‌دهند.

در این میان - هم‌چون همیشه‌ی تاریخ - زورمداران مزور و زراندوز، زن را مهم‌ترین اهرم و گسترده‌ترین سوژه و بهترین موقعیت در جهت تحقق اغراض شوم خود به شمار می‌آورند و این زن، مظلوم همیشه‌ی تاریخ را درگیر کجی‌ها، کاستی‌ها و ناهنجاری‌های خانمان سوز می‌سازند.

آن‌ها دلیل را به بازی می‌گیرند و سنت‌های معقول مردمی را که برخاسته از سنت‌های الهی و نوامیس دینی است، خیالات و تعصبات موهوم قومی و گروهی به حساب می‌آورند، بی آن‌که در بیان باورهای شوم خود روشی استدلالی داشته باشند؛ وگرنه پوشش معقول را محدودیت، و آراستگی زن را موهوم نمی‌شمردند و با طرح بی‌بند و باری، به خیانت فردی و اجتماعی تن نمی‌دادند و مشکلات فراوان جوامع دینی را مربوط به پوشش و عفت و اندیشه‌های معنوی نمی‌دانستند.

حال اگر از این دسته پرسش شود که محدودیت به چه معناست و چه رابطه‌ای با سکس یا پوشش دارد، چه جواب می‌دهند؟ آری، سکس خود عامل بسیاری از محدودیت‌های فردی و اجتماعی است؛ همان‌طور که ممکن است بعضی از پوشش‌های غیر معقول، محدودیت‌های بسیاری را به هم‌راه داشته باشد. بنابراین رابطه‌ی ملازمی و منطقی میان اصل پوشش و عدم آزادی وجود ندارد.

هم‌چنین اگر از این گروه پرسیده شود: این عقل و اندیشه که مخالف پوشش معقول می‌باشد، کدام است، هم‌چنان در پاسخ طفره می‌روند؛ در حالی که عقل و اندیشه، خود

بیان‌گر اصل پوشش مناسب و ضرورت آن است.

در این جا به بیان خصوصیات دلیل نخست پیروان سکس و نقد و بررسی آن تحت دو عنوان جداگانه می‌پردازیم تا مباحث مربوط به آن از وضوح بیش‌تری برخوردار شود.

نقد تفصیلی

الف: پوشش؛ زمینه‌ی آزادی زن در اجتماع

آنان که منکر پوشش خاص می‌باشند، برای اثبات ادعای خود از هر دری سخن به میان آورده و اصل «مناسبت» را رعایت نمی‌کنند. این بیان که: «زن آزاد است و هم‌چون مرد می‌تواند بدون محدودیت در جامعه ظاهر شود»، با این دلیل هم‌خوانی ندارد. این که زن آزاد است و نباید محدودیت‌های بی‌مورد داشته باشد، سخن بسیار درستی است، ولی ارتباطی با پوشش مناسب ندارد، بلکه به عکس، پوشش مناسب به آزادی زن کمک کرده، او را از محدودیت‌های بی‌مورد بیرون می‌آورد و علاوه بر رها ساختن او از قید و بندهای بسیار زنان بی‌بندوبار، سبب می‌شود که زن، بدون صرف وقت طولانی و به دور از دل‌مشغولی‌ها - که زنان فاقد پوشش در آرایش ظاهر و اطوار بی‌مزه و رکیک به آن گرفتارند - از خانه بیرون آمده و در محیط کار و جامعه، بی‌دغدغه‌ی خاطر و مزاحمت هوس‌بازان، اهداف بلند انسانی خود را دنبال کند. این گونه آزادی را نه تنها عقل تأیید می‌کند، بلکه اخلاق و معنویت و تمام شرایع و ادیان - به ویژه دین مقدّس اسلام - هم آن را می‌پذیرند؛ پس پوشش سبب حضور مطمئن و سالم زن در جامعه می‌شود، بر خلاف سکس و عریانی زن و اظهار زیبایی او که نه تنها مانع از حضور سالم، آزاد و مطمئن زن در جامعه است، بلکه چراغ سبزی برای جلب توجه افراد مریض و شهوت پرست در محیط کار و اجتماع نیز می‌باشد.

ب: آزادی زن یا اسارت مرد؟

زنی که برای بیرون رفتن از منزل، پوششی بر زیبایی‌های پنهان خود نمی‌نهد، بلکه برای ارایه‌ی زیبایی‌هایش مدّتی از وقت خود را صرف هموار سازی نواقص و بهره‌گیری از امکانات مصنوعی می‌کند، نه تنها خود اسیر تمایلات نفسانی است، بلکه آزادی مردان را نیز در جامعه و محیط کار سلب کرده و آنان را گرفتار خویش می‌کند و در نتیجه گذشته از تخریب جامعه و محیط زندگی، زمینه‌های عشق و محبت را در خانواده‌های دیگر کم‌فروغ می‌نماید.

اظهار زیبایی‌های زنانه - به ویژه به صورت جلف و سبک - سبب توجّه، اسارت و حسرت مردان سست نهاد می‌شود.^(۱) چه بسیار طلاق‌ها، حرمان‌ها و شکست‌ها،

۱- عن ابی عبد الله عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «أى امرأة تطيّبت ثم خرجت من بيتها فهى تلعن حتى ترجع الى بيتها متى ما رجعت؛ فروع كافي، ج ۵، ص ۵۱۸، ح ۲.
امام صادق عليه السلام می‌فرماید: رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمودند: هر زنی که خود را خوش‌بو نماید و از خانه خارج شود، پیوسته مورد لعن و نفرین فرشتگان است تا به خانه برگردد».

- «عن النبی صلى الله عليه وآله یا فاطمة! ما من امرأة تزینت بزینة حسنة و خرجت من بيتها باحسن ملبوس حتى ينظر اليها الناس الا لعنتها ملائكة السماوات السبع و الارضين و كانت في غضب الله حتى تموت و يؤمر بها الى النار؛ الشهاب، ص ۶۹.

پیامبر صلى الله عليه وآله به حضرت زهرا(س) فرمودند: فاطمه جان! هر زنی که برای جلب توجّه مردمان، خود را بیازاید و با لباس جلف و نامناسب از خانه بیرون رود، فرشتگان آسمان‌ها و زمین، او را نفرین نمایند و پیوسته مورد غضب الهی است تا آن‌گاه که بمیرد و وارد آتش جهنّم گردد».

البته این در صورتی است که زن توبه نکند و تا زنده است، این حالت را داشته باشد.

- ونهى النبی صلى الله عليه وآله «ان تتزین لغير زوجها فان فعلت كان حقاً على الله عزوجل ان يحرقها بالنار؛ روضة المتقين، ج ۹، ص ۳۴۰/بحار، ج ۳، ص ۱۰۳، ح ۲۴۳.

پیامبر صلى الله عليه وآله نهی فرمودند که زن، خود را برای غیر شوهر خویش آرایش کند؛ اگر چنین کرد، سزاوار است که خداوند او را به آتش بسوزاند».

- عن ابی عبد الله عليه السلام قال: «ان امیر المؤمنین عليه السلام نهی عن القنازع و القصص و نقش الخضاب على الرّاحة و قال: انما هلكت نساء بنی اسرائیل من قبل القصص و نقش ←

آشفتگی‌ها، آوارگی‌های فرزندان و مادران و خیانت‌هایی که ره آورد همین - به اصطلاح - آزادی زن در جامعه است؛ از این رو اسلام حتی استفاده‌ی زن از بوی خوش (عطر) در محیط عمومی و اجتماع را نکوهش کرده است تا محرک مرد‌ها و مخرب سلامت جامعه نشود؛^(۱) هم‌چنین سفارش بسیاری نسبت به حفظ متانت و عدم جلفی زن در اجتماع شده است تا جایی که پیامبر ﷺ می‌فرماید: «زن بالغ نباید در اجتماع «فُکُل» بگذارد و موهایش را روی سرش جمع نماید.»^(۲) این‌گونه حساسیت‌ها و تأکیدها نشان می‌دهد که چنین اعمالی از قبیل ظاهرآرایی و خودنمایی است و آرامش افراد و سلامت جامعه را متزلزل می‌سازد.

به راستی کدام عقل سلیم است که به بهانه‌ی آزادی انسان، سوراخ کردن کشتی پر از

→ الخضاب؛ فروع کافی، ج ۵، ص ۵۱۹، ح ۱.

امام صادق عليه السلام فرمود: امیر مؤمنان عليه السلام زنان را از جمع کردن مو بر روی سر و - به قول معروف - فُکُل گذاشتن و حنابستن کف دست [نوع آرایش آن زمان] نهی نمود و فرمود: زنان بنی اسرائیل تنها به واسطه‌ی این دو امر نابود شدند.»

- «عنه عليه السلام نهی ان تلبس المرأة اذا خرجت ثوباً مشهوراً او تتحلّى بماله صوت يسمع؛

مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۲۸۰، ح ۵.

پیامبر اسلام عليه السلام نهی فرمودند که زنان هنگام بیرون رفتن از خانه لباس انگشت‌نما بپوشند یا با زیورآلاتی هم‌چون خلخال و انگوی صدا دار خود را زینت کنند.»

۱- عن ابی عبدالله عليه السلام قال: «لا ينبغي للمرأة أن تجمر ثوبها اذا خرجت من بيتها؛

کافی، ج ۵، ص ۵۱۹، ح ۳.

امام صادق عليه السلام فرمودند: شایسته نیست که زن هنگام خروج از خانه، خود را برای مردم خوش بو کند.»

۲- عن ابی عبدالله عليه السلام قال: قال رسول الله عليه السلام: «لا تحل لامرأة حاضت ان تتخذ قصّةً او جمّةً؛ کافی، ج ۵، ص ۵۲۰، ح ۲.

امام صادق عليه السلام می‌فرماید: پیامبر خدا عليه السلام فرمود: زنی که بالغ شده نباید فکل بگذارد یا موهایش را روی سر جمع کند.»

مسافری را، آن هم بر دریایی مواج، صحیح و مطلوب بدانند! روشن است که این‌گونه آزادی‌ها تنها موجب تباهی، حرمان و سلب حقوق دیگران می‌گردد.

ج: پوشش؛ هویت و امنیت زن

زنان فاقد پوشش به علت مزاحمت‌های فراوان نابخردان جامعه از آزادی کامل برخوردار نیستند؛ به همین دلیل سکس و عریانی در دراز مدت سبب خستگی، دل زدگی و بی‌هویتی زن و نارضایتی او از جنسیت خود می‌شود و زنان را به جایی می‌رساند که جنسیت خود را مزاحمتی بزرگ در راه آزادی واقعی خویش می‌یابند. در جهت عکس، پوشش، هر چند در دید ظاهر بینان زحمتی برای زن به حساب می‌آید، در نهایت، سبب سلامت، راحتی، آزادی و صرفه‌جویی در وقت نسبت به آرایش‌های بی‌مورد و دل‌مشغولی‌های ویران‌گر می‌شود و مهم‌تر از همه، حفظ هویت، رضایت خاطر و احساس امنیت از جنسیت را برای زن به ارمغان می‌آورد و به این وسیله، زن طراوت، تازگی، اهمیت، عظمت، وقار و ارزش‌مندی را در خود احساس می‌کند؛ زیرا او گوهر زیبایی خود را در صدف پوشش و عفاف حفظ کرده و از گزند ره‌زنان طمع‌کار دور نگه می‌دارد و فقط آن را در محیط خانه برای عاشق دل‌باخته و معشوق حقیقی خویش آشکار می‌نماید؛ معشوقی که استثمار و تخریب و ویران‌سازی او را دنبال نمی‌کند و تنها خواهان جسم و بدن او نیست، بلکه روح و روان او را نیز دوست داشته و شخصیتش را گرامی می‌دارد و نه تنها در شادی و لذت، بلکه در غم و درد و مشکلات نیز همراه اوست. همین امر باعث درک واقعی زن از شوق، عشق، محبت، تلذذ، کام‌جویی، کام‌دهی، شوهرداری و عاطفه‌ی مادری و در نهایت سبب کمال او می‌شود. چنین زنی با یک پوشش ساده، آراسته و بی‌پیرایه و آزاد و کم‌زحمت، قدم در مسیر کمال گذاشته و در محیط خانه و اجتماع هیچ‌گاه احساس پوچی و بی‌هویتی نمی‌کند.

رعایت همین امر رمز بقای خانواده در جوامع پوششی و عدم رعایت آن، راز سست شدن بنیان خانواده در جوامع باز و سکس است.

آزادی زن؛ انگیزه‌ی سیاسی!

بنابراین نباید شعار و خطابه اساس این گونه مباحث قرار گرفته و برای عریان‌سازی زنان به آسمان و ریسمان متوسل شد تا با این روش شوم شیطنانی انگیزه‌های سیاسی، فرهنگی، فردی و گروهی را تحقق بخشید. نباید به نام حمایت از زن یا آزادی، زنان را به بی بند و باری وادار کرده، گرفتار فساد و فحشا نمود و به تباهی و نابودی کشاند. رعایت حرمت زن، پذیرش حقوق او و پیرایه‌زدایی نسبت به انحرافات و سنت‌های غلط - همان‌طور که در شریعت اسلام آمده - امری است که با عفاف و پاک‌دامنی زن و اخلاق و کامیابی او منافات ندارد؛ در حالی که رهاسازی زن، عریان‌نمایی او و سخن گفتن فراوان از آزادی زن تنها انگیزه‌ای سیاسی است که دو چهره‌ی شوم دارد: یکی، بهره‌کشی از زن و استثمار جنسی و اقتصادی او و دیگری، تخریب معنویات و به هم‌ریزی اخلاقی.

تمام این اهداف و انگیزه‌ها با برنامه‌های بسیار گسترده و کلان همراه است و باید همه‌ی مردمان آزادی‌خواه جهان، زنان و رهبران دینی، با سیاست‌های علمی مدرن در مقابل این ناهنجاری پلید ایستادگی شایسته‌ای داشته باشند تا افزون بر سلامت جامعه و سعادت زن، ارکان دین و معنویت برقرار و ماندگار بماند.

د: جاذبه‌ی زن

زن، انسان است و باید آزاد باشد و از حقوق کامل انسانی خود بهره‌برداری کند، ولی این امر منافاتی با پوشش معقول او ندارد و به معنای سکس و عریان‌ی نیست. بی‌شک،

زن ویژگی‌های خاص خود را دارد و از نظر روحی و جسمی در بعضی از شئون با مرد متفاوت است؛ به همین جهت باید لباس و پوشش او هم چون دیگر خصوصیاتش متناسب با ویژگی‌های او و متفاوت با مرد باشد. این تفاوت‌ها را نیز عقل، طبع، فطرت، دین و عقلای هر قوم و ملتی - از زنان و مردان - می‌توانند مشخص و بیان سازند.

زن به طور طبیعی دارای جاذبه و مطلوبیت است و این حقیقتی است که تخصیص بردار نیست. در هر زمانی و در همه‌ی جوامع بشری - حتی جوامع آزاد که حساسیت‌ها به ظاهر کم‌تر نمود دارد - زن توانسته است مطلوبیت خود را حفظ و غرض‌های خود را اعمال نماید. حال، همین مطلوبیت ایجاب می‌کند که زن شئون فردی و اجتماعی خود را رعایت کند و برای سالم‌سازی فرد و جامعه تلاش کرده و لجام‌گسیخته نباشد تا افراد و جامعه و قار طبیعی، تناسب لازم و کشش موزون خود را به دست آورد.

پس پوشش مناسب یک امر واقعی است و به طور طبیعی قیدوبند نیست اگرچه در نظر کج اندیشان نوعی محدودیت باشد، ولی دارای ضرورت عقلی و منطقی است و منفعت زن و جامعه‌ی بشری در آن لحاظ شده و این امر منافاتی با حقوق انسانی و آزادی زن ندارد. زن آزاد است، ولی در حدود شئون انسانی و با حفظ ویژگی‌های خود؛ همان‌طور که مرد هم در جامعه باید آزادی‌های تعریف شده‌ی خود را دنبال نماید.

با این بیان برخی از توهمات برطرف می‌گردد و منطقی نبودن آن‌ها آشکار می‌شود. البته باید به این نکته توجه داشت که هر چند اصل پوشش مورد حمایت است، ولی حجاب و پوشش زاید و دور از متانت نیز درست نیست. نباید زن را موجودی پنهانی و نامریی پنداشت و برای عفاف او از پوشش‌های افراطی نامطلوب و غیر معقول استفاده کرد؛ همان‌طور که رسول خدا ﷺ به زنی که نقاب به چهره داشت، فرمودند:

«بازگذاشتن صورت از اسلام است و نقاب، فساد آفرین است»^(۱) پس باید عفاف و پاک‌ی و نجابت زن با پوشش مناسب و رشد فرهنگی، علمی و دینی تقویت گردد تا پوشش از وقار و آراستگی زن حکایت داشته باشد و او نیازمند خودپنهان‌سازی‌های بی‌مورد نباشد.

دومین دلیل: مقایسه‌ی جوامع آزاد و پوششی

پیروان سکس و عریانی اعتقاد دارند که وضعیت موجود جوامع آزاد براساس قانون فطرت و موازین صحیح اجتماعی استوار است که آزادی و استقلال زن را به گونه‌ای معقول و مناسب تأمین می‌کند و زن توانسته موقعیت خود را به طور کامل در چنین جوامعی به دست آورد و به خوبی نشان دهد. در این جوامع، زن از موقعیت فردی و اجتماعی خویش دفاع نموده و خود را به بهترین وجه با وضعیت موجود تطبیق می‌دهد؛ لذا یاد مادی و انسانی خود را به طور کامل باز می‌یابد، از موقعیت خود احساس غرور می‌کند، بدون هیچ گونه ضعفی در جامعه اظهار وجود می‌نماید و پا به پای مردان در تمام زمینه‌های علمی، فرهنگی و اجتماعی پیش می‌رود.

موقعیت موجود جوامع متمدن امروزی بهترین وضعیت ممکن را برای زن پدید آورده است؛ زیرا زن توانسته خویشتن را از زیر بار تمام قید و بندهای ظالمانه و خانه‌نشینی‌های مظلومانه نجات داده و در صحنه‌های مختلف فردی و اجتماعی به طور کامل نقش حساس خود را ایفا نماید. به طور قطع این موقعیت، مورد حمایت جامعه، قانون و عقل است؛ چرا که زن باید آزاد باشد تا بتواند در تمام زمینه‌ها توان‌مندی‌های

۱- «یا امه الله! أسفري فانّ إلسفار من الاسلام و انّ النقب من الفجور؛ أسدالغابه، ج ۵، ص ۵۴۹. ای بنده‌ی خدا! صورت خویش را باز بگذار که بازگذاشتن صورت، سیره و روش اسلام است و نقاب، خود فساد آفرین است.»

خویش را عرضه کرده و خود را از بن‌بست انزوا و پنهانی‌های شرک و ریا و دخمه‌های ارتجاع، نجات دهد.

گذشته از این، زنان در جوامعی که از پوشش حمایت کرده یا به‌طور عملی به آن پای‌بندند، مفاسد و محرومیت‌های فراوانی دارند که از جهاتی قابل مقایسه با وضعیت موجود جوامع پیش‌رفته نیست.

در این جوامع - به اصطلاح - پرهیزکار و عفیف نیز مفاسد گوناگون و تجاوزها و استثمارهای فراوانی وجود دارد که با اسم و عنوان و داعیه‌ی تقدّس‌سازگار نیست، در بسیاری از موارد زن دارای حداقل ارزش اجتماعی مناسب و حقوق فرهنگی لازم هم نمی‌باشد. بسیاری از این مفاسد، معلول همین طرز تفکر خشک و فرهنگ استثمار و پوشش افراطی بوده و با آن رابطه‌ی مستقیم دارد که در یک بررسی آماری و روان‌شناختی - اجتماعی قابل تبیین و اثبات است. افکار ارتجاعی، حجاب‌های کیسه‌ای، پوشش‌های سلیقه‌ای و اخلاق ریاکارانه؛ آلودگی‌ها، مفاسد اخلاقی و مقدّس‌مآبی‌های آلوده به هزاران پنهان‌کاری را به دنبال خواهد داشت.

پس همان‌طور که سکس و آزادی، عامل رشد و ترقّی جوامع آزادگردیده، پوشش و حجاب و ارتجاع هم عامل استثمار و عقب‌ماندگی جامعه و بیش از همه زنان‌گردیده است.

نقد دلیل دوم:

الف: مقایسه‌ای بی‌اساس

در پاسخ به این دلیل - که دو جهت مثبت و منفی جامعه‌ی باز و بسته را مطرح می‌کند - باید گفت: اگر چه در جوامع باز موقعیت‌هایی برای زن‌ها به وجود آمده و در جوامع بسته هم ناهنجاری‌های بسیاری وجود دارد، ولی چنین مقایسه‌ای تنها در جهت

مثبت جوامع باز و جهت منفی جوامع بسته می‌باشد و مقایسه‌ی درستی نیست؛ زیرا جهات منفی جوامع باز و جهات مثبت جوامع عقیف و بسته را مطرح نکرده است، گذشته از آن که به عوامل جهات مثبت و منفی توجه نداشته، بلکه به خطا آن‌ها را مربوط به سکس و پوشش دانسته است.

اگر جهات منفی جوامع باز و پیش‌رفته را نسبت به زن در نظر بگیریم، در می‌یابیم که مشکلات و مفاسد بسیار و محرومیت‌های گوناگون مادی و معنوی زن در این جوامع، در بسیاری از موارد ناشی از عوامل استثمار است. در این صورت باید گفت: این امر، مربوط به آزادی و سکس است که با مقاصد غرض‌آلود، موقعیت زن را در مخاطره‌ی جدی قرار داده است.

ب: سکس و ناهنجاری‌های جامعه

روشن‌ترین دلیل بر نادرستی و ویران‌گری چنین تفکری، وضعیت موجود در دنیای -به اصطلاح- پیش‌رفته‌ی کنونی است. آشکارا دیده می‌شود که بی‌بندوباری و سکس و عریانی دمار از روزگار چنین جوامعی درآورده است؛ به طوری که میزان و ملاکی برای درستی‌ها و سلامت افراد و جامعه باقی نمانده است. ویرانی‌های اخلاقی موجود از همین طرز تفکر نشأت گرفته است، تا حدی که حتی به نظر خود آن‌ها مشکلات این امر دیگر قابل مهار نیست. این معضلات، باعث طغیان اجتماعی، تخریب روانی و اضطراب عمومی گردیده است؛ به طوری که امروزه بسیاری از افراد این جوامع باز و به اصطلاح آزاد به واسطه‌ی احساس پوچی و دل‌زدگی روبه معنویت و پوشش آورده‌اند. همین‌طور می‌توان گفت: در جوامع بسته اگر چه مشکلات فراوانی وجود دارد، ولی پوشش و عفاف اهرم محکم و عامل نیرومندی برای حفظ بسیاری از شوون و کرامت‌های انسانی و سلامت زن گردیده است، بی‌آن‌که مشکلات این جوامع مربوط به

اصل پوشش و عفاف باشد؛ پس نباید موقعیت‌های ارزشی جوامع باز را معلول سکس و بی بند و باری دانست - اگر چه آزادی نقش عمده‌ای در آن دارد - و همین طور نباید مشکلات جوامع پوششی را بر عهده‌ی پوشش و عفاف نهاد. پوشش و عفاف دارای موقعیت ارزشی خود است و مشکلات این جوامع هم عوامل خود را دارد و نباید پوشش مناسب را عامل مشکلات دانست؛ همان طور که نباید عدم آزادی و رشد معقول زن را در جوامع بسته نادیده گرفت و حجاب‌های کیسه‌ای و پنهان‌سازی‌های بی‌مورد زن را در شمار جهات منفی از نظر دور داشت.

مرگ عشق

یکی از بزرگ‌ترین ناهنجاری‌های جوامع آزاد این است که مردان این جوامع به نوعی دلی خالی از عشق و سری تهی از شور دارند و در مسایل جنسی به هر پستی و خیانتی دست زده و حتی بسیاری وقت هادسته‌هایی از آن‌ها مانند حیوانات - بلکه بدتر از آن‌ها - به ارضای تمایلات جنسی می‌پردازند؛ چرا که ارضای میل جنسی در آنان هم‌راه با عشق و شور و صفا نیست و شور و شوق و عشق و لطف در آن‌ها تنها وابسته و محدود به جوشش و ریزش شهوت است.

این امر باعث می‌شود که مرد و زن در این جوامع از نبود عشق و شور در درون خود کمبودی مبهم و نهادی گم شده را احساس کنند؛ چرا که در امر آمیزش به طور طبیعی و کامل ارضای نفسانی نمی‌یابند و به همین جهت، طول دادن زمان آمیزش به وسیله‌ی اهرم‌های مصنوعی و شگردهای زیان‌بار و تنوع روش‌ها را راه جبران این ضعف می‌شمارند و به قرص‌ها، آمپول‌ها و انواع داروهای مهیج و مخرب پناه می‌برند. این امر نه تنها به روح تشنه و عطشناک و دل لجام‌گسیخته و سرگردان آن‌ها پاسخ نمی‌دهد، بلکه سبب کوتاه شدن عمر آنان از سویی و دامن زدن هر چه بیش‌تر به شهوات و

آلودگی‌ها از سوی دیگر می‌شود و چیزی جز حرمان و نابودی و اضطراب و جنون‌های گوناگون به بار نمی‌آورد.

این پناه‌جویی‌های بی‌ثمر سبب می‌شود که کام‌یابی از غریزه‌ی جنسی نیز از مسیر طبیعی خود خارج شده و حالتی خشک و مصنوعی پیدا کند و نتیجه‌ای چون بیماری‌های روحی - روانی و جسمانی به بار آورد که نمونه آن در بعد نفسانی، رو آوردن به هم‌جنس‌بازی و ذلت و تحقیر زن و مرد و در بعد جسمی، بیماری‌هایی چون ایدز است.^(۱) تشنج‌ها و اختلالات اعصاب و روان هم در این مناطق پیش‌رفته (!) خود گواهی‌گویا بر بطلان و پوسیدگی آن‌گونه افکار - به اصطلاح - آزاد و این‌گونه روش‌های زیان‌بار است.

چنین جوامعی از بی‌جه‌دار شدن و تربیت فرزند هم به شدت گریزانند و فرزند را مانعی بر سر راه کام‌یابی آزادانه و بی‌حد و مرز خود می‌دانند؛ زیرا روح بیش‌تر افراد این جوامع از مهر و محبت تهی است و قلبشان در برابر نسیم عشق و شور و شوق، مرده و بی‌احساس است. آنان توفیق چندانی در رابطه‌ی مادر و فرزند و پدر و اولاد

۱- موارد اولیه‌ی بیماری ایدز در سال ۱۹۸۱ میلادی در بین چند مرد هم‌جنس‌باز در آمریکا مشاهده شد. آن زمان رسانه‌های گروهی از بیماری مهلکی که در میان هم‌جنس‌بازان بروز یافته بود، خبر دادند. مدت کوتاهی تصور می‌رفت که این بیماری نوعی نقص ایمنی مربوط به هم‌جنس‌بازان است، اما دیری نگذشت که خون آلوده‌ی آن‌ها از طریق تزریق به دیگران - از جمله معتادان - انتقال یافت. این بیماری حتی از طریق مادران در هنگام بیماری، حاملگی، زایمان و شیردهی به کودکان هم سرایت کرد؛ زیرا به‌طور حتم، فرزند مادری که آلوده به میکروب ایدز است، در هنگام بارداری و زایمان یا شیردهی ایدز می‌گیرد. علاوه بر مادران و فرزندان آن‌ها، مردان نیز از طریق زن‌ها و مردهای آلوده یا از طریق فرآورده‌های خونی مبتلا به ایدز می‌شوند. این بیماری، بعد از جنگ جهانی دوم، بزرگ‌ترین بلای جامعه‌ی بشری است که هنوز هم درمان کاملی ندارد و تنها راه مبتلا نشدن به آن پیش‌گیری است. لازمه‌ی پیش‌گیری از آن هم رعایت موازین اخلاقی، حفظ حریم مقدس خانواده و توجه به موازین بهداشتی در استفاده از وسایل مشترک است.

پیدانمی‌کنند و در نتیجه از حلاوت عشق و مستی و لطف و عطوفت محروم می‌گردند و عمر خود و حیات اجتماعی خویش را تنها در گرو سکس و خشونت و شهوت و بی‌بند و باری می‌نهند.

ج) غرور کاذب

امروزه فطرت و سلامت طبیعی و سعادت معنوی را در کم‌تر جایی از مناطق جهان می‌توان یافت و تنها صحبت بر سر امتیاز منطقه یا کشوری بر کشور و منطقه‌ای دیگر است؛ چرا که دنیای امروز ما چنان از آلودگی‌های ساختگی و غول‌های صنعتی انباشته گردیده که کم‌تر فطرت و طبیعت سالمی مشاهده می‌شود. بر این اساس موفقیت زن هم در تمام دنیا چندان رضایت بخش نیست؛ هر چند در جوامع آزاد از جهاتی و در جوامع بسته از جهاتی دیگر امتیازات برجسته، ولی غیرکاملی وجود دارد و موقعیت فردی و اجتماعی زن در جوامع باز بیش‌تر به چشم می‌خورد، ولی آلودگی‌های لجام‌گسیخته‌ی آنان دمار از روزگارشان درآورده است و کام‌یابی‌های نفسانی و تحصیل لذایذ مادی و دست‌اندازی‌های شیطانی بر حریم یک‌دیگر نشانه‌ی کام‌یابی و التذاذ گوارا، سالم، معقول و معنوی نیست.

در مناطق آزاد، غرور کاذبی که برآمده از خودنمایی زن در جامعه است، به چشم می‌خورد، ولی این تنها غرور است؛ نه واقعیت؛ زیرا احساس پوچی و بیهودگی در میان زنان دنیای آزاد بیش‌تر دیده می‌شود. البته وضعیت موجود دنیای آزاد نباید بهانه برای تخریب موقعیت فردی و اجتماعی زن در جوامع بسته شود تا جایی که زن را در محدوده‌ی غیرت‌های جاهلانه و خود بزرگ‌بینی‌های بی‌مورد قرار داده و او را از ترنم و متانت زنانه دور سازند و به حقوق او تجاوز کنند و برایش تصمیمات مردانه بگیرند. نتیجه می‌گیریم که وضعیت موجود جوامع مختلف می‌تواند دارای جهات متفاوتی

بوده و عوامل متعددی در تحقق آن نقش داشته باشد و نباید هیچ وضعیتی را معلول امر واحدی دانست. هم‌چنان‌که نباید موقعیت‌های مثبت و ارزشی جوامع باز را معلول سکس دانست، مشکلات جوامع بسته را نیز نباید معلول پوشش و عفاف شمرد. هر یک از موقعیت‌های مثبت و منفی، عوامل گوناگونی دارند و تابع علل متعددی می‌باشند که باید در شناخت آن‌ها کوشید.

د: نقد تطبیقی

علل متفاوت پدیده‌ها

در این جا لازم است به تفصیل، زوایای گوناگون این دلیل، مورد نقد و تحلیل قرار گیرد و جهات مثبت و منفی آن شناسایی گردد.

این حرف که: «وضعیت موجود جوامع آزاد بر اساس قانون فطرت و موازین صحیح اجتماعی استوار است»، اگرچه در برخی از جهات تا حدی صحیح است و زمینه‌های رفاهی بسیار و چهره‌های فرهنگی متناسبی دارد، ولی نه هیچ یک از این زمینه‌های ارزشی معلول سکس و عریانی زنان است و نه عریان سازی زن‌ها معلول آن جهات می‌باشد. نباید زمینه‌های مثبت را با عوارض منفی و ناهنجار جوامع غربی به هم آمیخت و باید محدوده علل و عوامل و موقعیت‌های هر یک را مشخص نمود.

این بیان که: «چنین جوامعی آزادی و استقلال زن را به گونه‌ای معقول و مناسب تأمین کرده و زن توانسته در این جوامع به طور کامل موقعیت خویش را به دست آورد و آن را به خوبی نشان دهد»، خود دو چهره‌ی متفاوت دارد. این‌گونه نیست که زن در سایه‌ی چنین موقعیتی به سلامت و سعادت رسیده باشد و ناهنجاری‌های جوامع غرب امروزه آثار سرسام آور و مشکلات روحی - روانی خود را به خوبی نشان داده است. البته این طور هم نیست که زن، مانند مرد به سطح مناسبی از ارتقا و کیفیت بالای

اجتماعی رسیده باشد، بلکه زن در جوامع آزاد بیش تر نقش دکور یا دسر را پیدا کرده و نسبت به مرد عنوان و سمتی نازل تر دارد و تراکم زنان بیش تر در دو سطح مشاهده می شود: یکی در زمینه‌ی استثمار آن‌ها و کام‌یابی و بهره‌کشی از آنان؛ دیگری در رده‌های کارمندی و کارگری یا تحقیقات ابتدایی و متوسط.

زن؛ دلال هوس‌ها!

این سخن که: «زن در جوامع غربی از موقعیت فردی و اجتماعی خود دفاع نموده و خود را به بهترین وجه با وضعیت موجود تطبیق داده است»، حرف چندان درستی نیست؛ چرا که زن در سیستم قانونی، اجتماعی و اداری غرب حالت مهره به خود گرفته و به صورت دکور و دسر و دلال هوس‌ها درآمده است و خود را به بهترین وجه در شکل ظاهری و با لباس و آرایش آن چنانی برای هوس بازی چشم‌های دریده و سوء استفاده‌ی دل‌های آلوده آماده ساخته است.

همین موقعیت مسموم زن غربی آرامش، سلامت و سعادت را از درون دل‌ها و سینه‌ها، دیده‌ها و خانه‌ها و خانواده‌ها بیرون کرده است تا جایی که آمار فجایع و آلودگی‌ها را سرسام آور ساخته است.

این ادعای نیز که: «زن در چنین جوامعی از نظر مادی و انسانی خود را به طور کامل باز می‌یابد» باید بررسی شود؛ زیرا هر چند زن در جوامع غربی به بسیاری از لذایذ مادی و شهوانی و هواهای نفسانی خود در صورت تحصیل شرایط و در اختیارگذاری خود برای دیگران می‌رسد، ولی به لذایذ انسانی و معنوی یا سلامت و سعادت - دو اصلی که آن‌ها از آن غفلت دارند - دست نمی‌یابد. سیستم امروزه‌ی جوامع غربی معنویت را رها ساخته و راه نفسانیت و شهوت را برگزیده و سکس و زن بهترین و مناسب‌ترین اهرم برای اجرای نقشه‌های شوم آنان گردیده است؛ چنان‌که حکایت موقعیت فعلی آنان در

روایتی از قول رسول اکرم ﷺ چنین آمده است که: دسته‌ای از زن‌های آلوده و گرفتار، دام‌های شیطان پلیدند^(۱) و بدترین موجودات، زن آلوده و پلید است.^(۲)

این جمله که: «زن از موقعیت خود احساس غرور می‌کند»، گرچه در سطح افراد موفق، زن‌های وارسته و دانشمندان و تحصیل کرده‌های سالم آن‌ها کلام درستی است، ولی بسیاری از آنان زن‌های گرفتاری هستند که به خاطر غرور و تباهی دچار خودخوری، خودبینی و خودکم بینی شده‌اند و در میان آن‌ها انتحار و آمار خودکشی رو به تزاید است. غرور کاذب بسیاری از آن‌ها را راضی نگاه داشته است، ولی شمار فراوانی از آنان در دام همین غرور کاذب و شخصیت دروغین گرفتار آمده‌اند و راه گریزی برایشان نیست.

زن؛ دکور و دسر

این بیان که: «زن‌ها در جوامع غربی بدون هیچ‌گونه ناتوانی در جامعه اظهار وجود می‌نمایند و پا به پای مردان در تمام زمینه‌های علمی، فرهنگی و اجتماعی پیش می‌روند»، ادعای چندان درستی نیست؛ زیرا آن‌ها گرچه پا به پای مردان راه می‌روند، ولی در تمام این زمینه‌ها هم‌گام مردها نیستند. امروزه آمار چنین می‌گوید که: «زن غربی دو نقش عمده بیش‌تر ندارد: یک. حضور در سطح ابتدایی یا متوسط جامعه‌ی کارمندی، کارگری و یا تحقیقاتی متوسط؛ دو. شرکت در تمام زمینه‌های فساد، فحشا و آلودگی.

آمار نشان می‌دهد که در این جوامع هیچ نقش عمده‌ای را به عهده‌ی زنان

۱- قال رسول الله ﷺ: «النساء حائل الشيطان»؛ مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۵۳۲.

۲- قال رسول الله ﷺ: «شر الاشياء المرأة السوء»؛ همان ص ۵۳۳.

نگذاشته‌اند و به ندرت زنی رییس جمهور یا وزیر و وکیل مهمی می‌شود و تنها ممکن است تعدادی وکیل ساده و مسؤول هیچ‌کاره وجود داشته باشد. آن‌ها بیش‌تر زن را در نقش دکور و دسر استفاده می‌کنند تا نقش‌های حقیقی و واقعی.

البته تخریب عواطف خانواده‌ها به روشنی در این جوامع مشهود است و قابل انکار نیست. زن‌ها به متن جامعه می‌آیند و چه بسیار هم می‌آیند، ولی در واقع تخریب عمده‌ی نظام خانواده را به عهده دارند و دیگر به خانه بر نمی‌گردند؛ در جامعه اظهار وجود می‌کنند، ولی با آرایش و مد و مدل. امروزه دیگر شعارهای پرطمطراق و ادعاهای خوش رنگ و پرلعباب در مورد زن و آزادی او افشا شده و رنگ باخته است و قابل پی‌گیری نیست. اضطراب و بی‌خودی، خستگی و دل‌مردگی و تزلزل و آلودگی، زن‌های جوامع آزاد را خسته و درمانده کرده است و با آن که از خود هیچ راضی نیستند، راه‌گریزی از این سیستم آهنین آزاددهنده ندارند.

این بیان که: «زن در جوامع متمدن امروزی بهترین وضعیت ممکن را دارد»، چندان صحیح نیست؛ زیرا اگرچه در این جوامع، زن در بسیاری از جهات وضعیت خوبی دارد، ولی این وضع، نه تنها بهترین وضعیت ممکن برای او نیست، بلکه در بسیاری از زمینه‌ها ناهنجاری‌های غیر قابل‌تحملی او را فرا گرفته است؛ و این ادعا که «زن توانسته در این جوامع از زیر بار تمام قید و بندهای ظالمانه رهاگردد»، هرگز با واقع هم‌خوانی ندارد؛ چرا که قید و بندهای سیستم جوامع آزاد، زن امروز را از هویت خود دور داشته و گرفتار جدال‌های سخت تبلیغاتی ساخته و درگیر تمایلات کاذب نموده است.

این بیان که: «زن غربی از خانه‌نشینی‌های مظلومانه نجات یافته»، سخن بسیار درستی است. زن هرگز نباید در هیچ‌جای دنیا این‌گونه باشد که خانه‌نشینی او محرومیت و مظلومیت به بار آورد و نباید چنین خانه‌نشینی‌هایی را مظلومانه به حساب آورد، بلکه خانه‌نشاندن‌های ظالمانه از سوی عوامل جهل و نادانی و استعمار و استثمار

است. البته این که خانه نشینی های بی مورد زن نیز ناپسند است، دلیل بر آن نمی شود که سمت های خانگی زن را نادیده گرفته و به آن اهمیت داده نشود و نباید خانه را بر سر جامعه خراب کنیم. زن انسانی است که سمت های عمده ی خانگی نیز دارد که در غرب به آن آسیب کلی وارد شده است؛ هم چنان که این خانه نشینی های زن در جوامع بسته به سمت های اجتماعی او آسیب های کلی وارد کرده است.

استفاده ی ابزار ی از زن

این بیان که: «زن توانسته در صحنه های مختلف فردی و اجتماعی نقش حساس خود را به طور کامل ایفا نماید»، سخن درستی نیست؛ زیرا زن هنگامی می تواند نقش حساس اجتماعی خود را باز یابد که علاوه بر اجرای نقش کلی و کلیدی اش در جامعه، عامل آلودگی، انحراف و نابسامانی جامعه و مردم نگردد؛ در حالی که جوامع آزاد بیش تر از زن استفاده ی ابزار ی می کنند تا بهره یابی از ویژگی های او.

این که: «باید زن آزاد باشد و مورد حمایت عقل و قانون قرار گیرد»، حرف بسیار متین و درستی است که باید در تمام جوامع انسانی بی تحریف و سوء استفاده مورد توجه باشد، ولی باید دانست که دنیای امروزی هیچ گاه استفاده ی صحیحی از این اصل نداشته است؛ هر چند در جوامع آزاد، استفاده ی کاربردی بیش تری از این اصل صورت گرفته است.

این حرف که: «زن باید در تمام زمینه ها توان خود را عرضه کرده و از بن بست انزوا و پنهانی های شرک و ریا و دخمه های ارتجاع، خود را نجات دهد»، در مورد زن از بهترین و مناسب ترین سخن هاست و عمده ترین مشکلات جوامع عقب نگه داشته شده همین مسایل مورد اشاره می باشد که باید در بر طرف ساختن آن کوشید. البته همان طور که نباید زنان را به این دلیل درگیر مشکلات امروز زن در جوامع آزاد ساخت، نباید

این مشکلات کشورهای عقب مانده را معلول عفاف و پاک‌ی و حفاظ زن دانست؛ هم‌چنان‌که نباید رشد نسبی زن در جوامع آزاد را معلول سکس و عریانی شمرد.

این بیان که: «جوامع پوششی محرومیت‌های فراوانی دارند که از جهاتی قابل مقایسه با وضعیت موجود جوامع پیش‌رفته نیست»، ادعای بی‌دلیلی بیش نیست؛ زیرا نه محرومیت زنان در جوامع پوششی معلول پوشش است و نه پیش‌رفته‌ای جوامع آزاد معلول سکس و عریانی. درباره‌ی موقعیت هر یک از این دو عنوان باید گفت: پوشش درست آثار مثبت خود را دارد و سکس هم زیان‌باری‌های خود را داراست؛ زیرا باید عوامل و معلول‌های امور کلی و ترکیبی جامعه را با ملاحظه‌ی هر یک در ظرف خود دنبال نمود و نباید در شناخت علل و موجبات مثبت و منفی جامعه اهمال و ساده‌انگاری را پیش گرفت.

این سخن که: «در جوامع پرهیزکار و عقیف نیز فسادهای گوناگون و تجاوزها و استثمارهای فراوانی وجود دارد که با اسم و عنوان و داعیه‌ی تقدس سازگار نیست»، کلام درستی است، ولی به این معنا نیست که این مشکلات معلول پوشش و پرهیز و عفاف است؛ زیرا اگرچه فساد و تباهی و تجاوز در تمام جوامع امروز کم نیست، ولی موقعیت فساد و نوع آن متفاوت است و همان‌طور که جوامع پوششی مشکلات خود را دارد، جوامع آزاد هم دارای مشکلات بیش‌تری است و هیچ یک از آنها معلول پوشش نیست؛ اگرچه سکس خود علتی مستقل در جهت تحقق مفاسد می‌باشد.

این که: «زن در جوامع پوششی از کم‌ترین امتیازات هم بر خوردار نیست»، حرف بی‌اساسی است؛ زیرا اگرچه در این جوامع به طور یک‌سان عمل نمی‌شود و مناطق با هم متفاوت هستند، ولی این‌گونه جوامع مشکلات خاص خود را دارند که عوامل فراوانی آن را فراهم ساخته است. جوامع آزاد نیز هرچند از این محرومیت‌ها به دورند،

ولی مشکلاتی دارند که به صورت غیر قابل تحمل و دور از علاج درآمده است. با آن که حجاب‌های کیسه‌ای، پوشش‌های سلیقه‌ای و اخلاق ریاکارانه، به آلودگی‌ها، مفسد اخلاقی و مقدس‌مآبی‌های آلوده به هزاران پنهان‌کاری دامن زده است، ولی این کاستی‌ها نباید علت رو آوردن به سکس و عریان‌سازی و فساد و فحشا شود؛ پس با وجود آن که تمام این مشکلات ضد ارزش است و باید جامعه را از آن دور نمود، نباید جامعه را درگیر مسایل شوم دنیای آزاد ساخت و به بهانه‌ی بیرون آمدن از چاله‌ای هزینه افتادن در چاهی را پرداخت.

آزادی یا رهایی؟

این حرف که: «سکس و آزادی عامل رشد و ترقی جوامع آزاد گردیده و پوشش و حجاب و ارتجاع هم عامل استثمار و عقب ماندگی زنان جوامع پوششی است»، بیان بسیار مخدوش و بی اساسی است؛ زیرا سکس و آزادی دو مقوله‌ی متفاوت است و نباید سکس را از مقوله‌ی آزادی دانست؛ چرا که سکس رهایی از اخلاق و معنویت است در حالی که آزادی زمینه‌ی بسیاری از کمالات و معنویت‌ها را فراهم می‌سازد، مگر آن که آزادی هم به معنای رهایی از معنویت گرفته شود؛ همان‌طور که پوشش و ارتجاع و حجاب، هر یک موقعیت خود را دارند. ارتجاع عامل عمده‌ی عقب‌ماندگی بسیاری از نقاط دنیاست، در حالی که ممکن است پوشش هم در میان آن‌ها رعایت نشود. بنابراین، عوامل استثمار و عقب‌ماندگی جامعه و زنان را باید در علل مربوط به خود جست‌وجو کرد و نسبت به هر یک از عوامل و معلول‌ها رسیدگی دقیق و کامل نمود و از هر گونه تعصب و ساده‌نگری به دور بود.

از تمام این مطالب چنین نتیجه گرفته می‌شود که نه پوشش معقول منافاتی با فطرت، آزادی و موقعیت فردی - اجتماعی زن دارد و نه سکس و عریانی برای زن شخصیت و

بزرگی می‌آورد؛ نه حجاب‌های غیر لازم و بیش از اندازه برای زن عفاف و پاکی به ارمان می‌آورد و نه پوشش معقول مزاحمتی برای او دارد. محرومیت‌های جوامع پوششی منحصر به زن نیست و علت کاستی‌ها هم پوشش نمی‌باشد؛ از این رو باید با پرگار عقل و انصاف و اندیشه و قانون در جهت بازیابی درست موقعیت زن در تمام مناطق جهان کوشید و زن را از وضعیت ابزاری دور داشت و او را عضوی کامل و صاحب نقشی اصلی با ویژگی‌هایی واقعی برای جامعه‌ی انسانی به شمار آورد.

سومین دلیل: مهار فساد با عقل و قانون

از طرف حامیان سکس بیان می‌شود که: نیروهای بازدارنده‌ی داخلی و خارجی مانع از بروز امور ناشایست در جامعه می‌گردند. نیروی بازدارنده‌ی داخلی، عقل و اندیشه است که زن و مرد را از مفاسد و لغزش‌ها باز می‌دارد و نیروی بازدارنده‌ی خارجی، قانون است که اداره‌ی نظام اجتماعی و کنترل عمومی جامعه را به عهده دارد. قانون در هر جامعه‌ای بر همگان حاکم بوده و موارد تعدی و تجاوز را محدود می‌سازد و از هرگونه فساد جلوگیری می‌کند. در نتیجه بهترین و محکم‌ترین عامل حفظ و صیانت نفس آدمی قانون است که جامعه را از انحراف و انحطاط باز می‌دارد. بنابراین نباید به بهانه‌ی حفظ جامعه از انحطاط اخلاقی، زن را محدود ساخت و گرفتار قید و بندهای بی‌مورد پوششی نمود، بلکه باید عقل و اندیشه فردی و جمعی را با آموزش تقویت کرد، فرهنگ عمومی و امنیت اخلاقی را گسترش داد، نظام اجتماعی را سالم ساخت و قوانین بشری را به‌طور جدی اجرا نمود تا از بروز این‌گونه حوادث ناشایست جلوگیری شود.

به بهانه‌ی حفظ جامعه از فساد و فحشا نمی‌توان زنان جامعه را محدود ساخت و بر فرض عدم توانایی این دو نیروی طبیعی برای مهار ناهنجاری‌ها نیز نباید تنها زن،

قربانی این گونه حوادث گردد؛ زیرا محدود نمودن زن، برخوردی غیرطبیعی و خلاف عدالت و انصاف است. هم‌چنین این محدودیت‌ها نه تنها مشکل‌گشا نبوده، بلکه پشتوانه‌ی علمی نیز ندارد و تجربه‌ی تاریخی نیز تأیید می‌کند که چنین محدودیت‌هایی در جوامع مختلف، با فرهنگ‌های متفاوت، امراض گوناگون فردی و اجتماعی را در پی داشته و گذشته از آن که بیهوده است، سلامت و صیانت فردی و عمومی جامعه را نیز تهدید می‌کند.

نقد دلیل سوم:

الف: نارسایی عقل و قانون

بی‌تردید قانون به تنهایی نمی‌تواند از مفسد اجتماعی جلوگیری کند، بلکه باید برای صیانت جامعه تمام اهرم‌های لازم را به کار گیرد. یکی از علّت‌های اساسی سلامت جامعه، پوشش مناسب زنان است که می‌تواند به نوعی و تا حدّی موجب سلامت جامعه و افراد گردد؛ زیرا هیچ‌گاه فرهنگ عمومی مردم به حدّی نمی‌رسد که بتوان روابط اجتماعی را در حدّ برخوردهای خانوادگی گسترش داد و اجتماع را هم‌چون محیط یک خانه به حساب آورد و این‌گونه سخنان بیش‌تر جنبه‌ی شعاری، تشویقی و حال و هوای آرمانی دارد؛ و گذشته از آن که نمی‌شود آزادی‌های عمومی را به طور مطلق تجویز کرد، آزادی مطلق هم آن‌چنان متاعی نیست که خالی از ایراد و مشکلات اساسی باشد. آزادی با چنین برداشتی، هرج و مرج عمومی بوده، بردگی، سبک مغزی و حرمان معنوی - اخلاقی را به دنبال خواهد داشت. از این رو به منظور صیانت جامعه و عدم تجاوز به حقوق زن و استثمار او باید هم‌راه با اهرم‌های فراوان دیگر، پوشش معقول هم رعایت شود تا کمکی به پاکی و طهارت فردی و عمومی باشد و فرمان‌های معنوی و قانون هم آسیب‌پذیر نگردند.

ب: جاذبه‌ی زن و آشفته‌گی مرد

پاسخ دیگری که به پیروان سکس می‌توان داد، این است که: مفاسد موجود در جوامع - به اصطلاح - آزاد را نباید تنها به دلیل عقب افتادگی فرهنگی یا ضعف قانون و اجرای آن دانست. هر چند این عوامل هم بی‌تأثیر نیست، ولی غالب مفاسد اخلاقی و خود فراموشی‌ها در این جوامع، بر اثر انزوای معنویت، انحطاط اعتقادی، تشنّت فکری، عریان‌سازی و سکس و بی‌بند و باری افراد جامعه - به ویژه زنان - است. نفس سکس و عریان‌سازی زنان یا مردان و افکار و آثار مربوط به این فرهنگ، عامل انحطاط عمومی‌گردیده است و گرنه این جوامع پیش‌رفته، داعیه‌ی قوانین مترقی و اجرای دقیق آن را هم دارند؛ هر چند بسیاری از این ادّعاها خیال و پنداری بیش نیست و بیش‌تر خوراک خارجی دارد؛ همان طور که فراوانی از شعارها در کشورهای جهان سوم خوراک داخلی است.

هنگامی که زنان پوشش لازم را از خود دور کرده و بدون قید و بند در جامعه ظاهر شوند و حریم عفاف را رعایت ننمایند، به آسانی مردان را گرفتار ظواهر ساختگی و فریبنده‌ی خود می‌سازند؛ به گونه‌ای که بعد از دیدن‌های بی‌مورد و چشم‌چرانی و اختلاط، تمام اسباب و شرایط طغیان و گناه فراهم می‌گردد و این امر به طور تصاعدی رشد می‌کند تا آن جا که مردها به حدّی دچار آشفته‌گی و پریشانی می‌شوند که دیگر قابل کنترل و پیش‌گیری نخواهند بود؛ زیرا زن با جاذبه‌های طبیعی و مصنوعی‌اش همواره مرد را مجذوب خود می‌کند و زمینه‌ی بسیاری از مفاسد را به آسانی فراهم می‌سازد. عدم رعایت پوشش در زنان و چشم‌چرانی و نگاه بی‌مورد مردان و نزدیکی و اختلاط بی‌حد و غیرمناسب زن و مرد در جامعه، مهم‌ترین عامل مفاسد اخلاقی در جوامع آزاد جهان است. با این بیان، دیگر نباید تمام مفاسد اجتماعی را معلول عدم رشد فرهنگی و ضعف قانون و اجرای آن دانست؛ به ویژه در جوامع مرفّه و آزاد که داعیه‌ی تحکیم و

تحقق این امور را دارند.

چهارمین دلیل: زیبایی و سرشت جلوه‌گری زن

پیروان سکس و عریانی برای اثبات نظریه‌ی خود دلیلی دیگر آورده و گفته‌اند: جلوه‌گری، ظاهرآرایی، اظهار زیبایی، خودنمایی، حرکات و اطوار ظریف و هرگونه اظهار شور و شوق در این زمینه، حقّ زن است که پری‌رو، تاب مستوری ندارد. زن موجود مطلوبی است که خداوند جمال و جمیل، زیبایی خویش را در او به ودیعت نهاده است؛ خدایی که عالم و آدم را در آفرینش مانند خود زیبا پدید آورده است. اوضاع طبیعی و نوع خلقت انسانی زن چنین ایجاب می‌کند که او الهه‌ی جمال و زیبایی باشد؛ پس نباید این الهه‌ی عشق و آینه‌ی جمال و نماد زیبایی را از خواسته‌های طبیعی اش محروم ساخت؛ هم‌چنان‌که نگاه کردن و دیدن برای زن و مرد امری فحری و طبیعی است. انسان به‌طور فطری، زیبایی را دوست دارد و از دیدن آن لذّت می‌برد. به همین علّت نمی‌توان در این جهت برای مردان و زنان مانعی ایجاد کرد، مگر آن‌که در برخوردی ناموزون مزاحمت و رنجش خاطری پیش آید که آن امر دیگری است.

همان‌طور که چشم می‌بیند و نسبت به آن محدودیتی وجود ندارد، خودنمایی زن نیز لازمه‌ی مطلوبیت و زیبایی اوست و نباید محدودیتی برای آن ایجاد کرد. نباید به بهانه‌ی سلامت جامعه و کنترل مشکلات اخلاقی، زن را در پوشش قرار داد و مرد و زن را از دیدن محروم ساخت، بلکه باید انگیزه‌های خودنمایی را در زنان و نگاه و دیدن را در مردان و زنان، معقول و متناسب نمود و در پی رونق و رواجش بود. باید فرهنگ جامعه را تقویت نمود و افراد را به مرتبه‌ای از آگاهی رساند که با خودنمایی زن و نگاه زن و مرد، اسباب آرامش، لذّت، مهر و محبّت و کشش‌های روحی - روانی فراهم آید، بی‌آن‌که زن و مرد به فساد و تباهی و ظلم و ویران‌گری دامن زده و یک‌دیگر را دچار

محدوره‌های فردی و اجتماعی سازند.

برای رفع مشکلات اخلاقی باید از عوامل طبیعی استفاده نمود و آن‌ها را به‌طور مناسب و معقول برطرف نمود؛ نه این که به عوامل غیرطبیعی و منفی متوسل شد. طبیعی است که زیبایی و خودنمایی، دیدن و نگاه را به دنبال می‌آورد، ولی به صرف این که زیبایی، دیدن را در پی دارد و دیدن عامل فساد است، نباید زن را از خودنمایی و دیدن زن و مرد منع نماییم، بلکه باید نخست بررسی کنیم که چرا از این دو امر معقول و طبیعی چنین مفاسدی بروز می‌کند و در مرحله‌ی بعد در برطرف سازی آن‌ها بکوشیم. باید انگیزه‌های خودنمایی درست و نگاه سالم را مهیا ساخت تا از این دو عامل طبیعی - که رمز و راز خلقت در آن نهفته است - برای فرد و جامعه کشش‌های لازم و بهره‌ی کامل به دست آید؛ نه این که برای جلوگیری از نگاه و خودنمایی، پوشش را جای‌گزین کنیم تا شاید فساد مهار شود! زیرا با این شیوه‌ی تفکر، زن و مرد را از حق طبیعی خود محروم ساخته و آنان را گرفتار خودخوری، پنهان‌کاری و خیانت‌های مزورانه نموده‌ایم و بدون آن که توجهی به عواقب وخیم آن داشته باشیم، آدمی را گرفتار حرمان، حسرت، ریا و سالوس ساخته‌ایم.

انسان، زیباست و زن مظهر زیبایی انسان است و باید از این حق طبیعی خود حداکثر استفاده را بنماید؛ نگاه هم حق طبیعی انسان است و نباید آن را محدود ساخت. تنها ما باید با به‌کارگیری بهترین شیوه‌های ممکن در برطرف سازی عقب‌ماندگی افراد و تقویت فرهنگ جامعه بکوشیم.

البته برای پیاده کردن این امر باید قانون و زمینه‌های اجرایی آن هم از قوت و قدرت مناسب برخوردار باشند تا نظام اجتماعی دست‌خوش حوادث تلخ و ویران‌گر نگردد.

نقد دلیل چهارم:

پیش فرض نقد: انسان زیباست

ابتدا باید توجه داشت که حبّ نفس و اظهار کمال، برای زن یا مرد، از ویژگی های انسان است و خودنمایی و اظهار هر نوع کمال جسمانی، عقلانی و معنوی منحصر به زن نیست و مرد هم در همه ی این امور مانند زن عمل می کند؛ اگر چه جهات حسن متفاوت است و مطلوبیّت زن در جهاتی - هم چون: زیبایی - با مطلوبیّت مرد در جهاتی - مانند: وقار و سَطوّت - متفاوت می باشد. مطلوبیّت زن برای مرد نیز منافاتی با مطلوبیّت مرد برای زن ندارد؛ اگر چه زن در مطلوبیّت و مرد در طالب بودن غالب است.

پس جمال و زیبایی منحصر به زن نیست و انسان به طور کلی زیباست؛ هر چند زن در ظهور «لطف» غالب است و مرد صاحب «قوام» بیش تری می باشد. البته طالب و مطلوب بودن و زیبایی، در خلقت زن و مرد به طور نوعی ملاحظه می شود و نه فردی. چه بسا مردی زیباتر از بسیاری از زن ها و زنی مقاوم تر از دسته ای از مرد ها باشد یا زنی در صفتی مقاوم تر از مردی و مردی در جهتی زیباتر از زنی باشد.

برای بیان این امر و شناخت کلیّت این موازین باید گفت: ما در این زمینه، سه اصل متفاوت ترسیم می سازیم: اصل کلیّت، اصل نوعیّت و اصل فردیّت و شخصیت.

«کلیّت» جایی است که استثنا وجود نداشته باشد؛ مثل آن که گفته می شود: «انسان

سالم و کامل دارای قلب و مغز است.»

«نوعیّت» هم لحاظ غالب است؛ مانند آن که گفته شود: «قدرت مرد ها بیش تر از زن ها است و لطافت و احساس زن ها بیش تر از مرد ها است» که این امر به طور نوعی و غالب ملاحظه می شود و ممکن است زنی قوی تر از مردی و مردی لطیف تر از زنی باشد. تمام صفات زن و مرد از این قبیل است و کلیّت ندارد، بلکه می تواند در بعضی افراد به عکس و متفاوت باشد.

پس اگر گفته شود: زن زیباتر است و مرد قوی‌تر، یا مرد عاقل‌تر است و زن پرشورتر، همه‌ی این موارد نوعی است و امکان تخلف دارد که این تخلف در ظرف «فردیت و شخصیت» و مصادیق خارجی و زمینه‌ی عوامل و انگیزه‌های نوعی، عینیت پیدا می‌کند. اکنون با توجه به این مقلّمه، به نقد دلیل چهارم می‌پردازیم.

پاسخ اجمالی

در پاسخ به این جمله که گفته شد: «اظهار خودنمایی حقّ زن است»، باید گفت: این حرف اگر چه به جاست، ولی منحصر به زن نیست و مرد هم چنین حقّی را داراست. هر انسانی به اظهار کمال خویش تمایل دارد، اگر چه جهات اظهار و چگونگی آن در زن و مرد متفاوت است؛ پس به طور کلی انسان موجودی است که اظهار کمال حقّ طبیعی اوست و آن را دوست دارد. حال باید گفت: البته این طور نیست که این اظهار کمال هر جا و به هر صورت درست باشد، بلکه آدمی باید در این زمینه، شؤون انسانی، ویژگی‌های زمان و مکان و موقعیت جامعه و افراد را رعایت نماید. انسان موجودی است که می‌تواند غذا بخورد، بخوابد، حرف بزند و کارهای فراوان دیگری را انجام دهد، ولی آیا همیشه و در هر جا - حتی کوچه و خیابان - می‌تواند همه‌ی این حقوق را اعمال کند؟ به طور مسلم، خیر. بنابراین، شرایط اجرایی اظهار کمالات و استیفای حقوق، در هر صورت، باید ملاحظه شود.

زیبایی خوب است، دوست داشتنی است و زیبا را باید دید و دیدن، شأن چشمان آدمی است؛ همه‌ی این‌ها درست است، ولی این طور نیست که مرزی نداشته باشد و رعایت حدود، حیثیت‌ها و جهات آن لازم نباشد؛ همان طور که نباید به بهانه‌ی رعایت حدود، محدودیت‌هایی بی‌مورد برای زن یا مرد پیش آید.

اما این حرف که: «باید انگیزه‌های خودنمایی را معقول و متعارف ساخت» گرچه

درست است، ولی منافاتی با پوشش مناسب ندارد و این امر با آزادی بی قید و بند نگاه و چشم‌چرانی تحقق نمی‌پذیرد؛ چرا که چشم‌چرانی و این نوع آزادی‌ها تجاوز به حریم زن و حقوق دیگران است. به راستی اگر تجاوز با چشم، آزادی است، چرا تجاوز با دست، آزادی نباشد؟ آیا آزادی این است که هر کس به نام آن هر خواسته و هوس داشته، به هر طریق ممکن، انجام دهد؟! این جاست که حیوانات جنگل هم از پذیرش چنین رفتاری سر باز می‌زنند و از عمل به آن شرم دارند و در برابر این موجود دو پا تفاخر می‌کنند!

هرچند این سخن که: «برای رفع مشکلات اخلاقی باید از عوامل طبیعی استفاده نمود»، درست است، ولی این که «چشم‌چرانی طبیعی است»، اساس درستی ندارد؛ چشم‌چرانی و نگاه‌های مسموم، خود یک مرض نفسانی و نوعی سادیسم و تجاوز آشکار است و امری غیر طبیعی به حساب می‌آید؛ از این رو خودنمایی بی‌مورد هم مانند نگاه ناسالم اساس طبیعی ندارد و موجب فساد و فحشا شده و آلودگی‌ها و زشتی‌هایی را در پی دارد.

البته این حرف که: «در جوامع پوششی، خودخوری، پنهان‌کاری، خیانت‌های مزورانه، حرمان، حسرت، ریا و سالوس وجود دارد»، کلامی بس به جاست و نباید در جوامع پوششی - به‌ویژه جامعه‌ی اسلامی - چنین امراضی وجود داشته باشد، ولی باید توجه داشت که این امراض، نتیجه‌ی پوشش متعارف نیست، بلکه فقر اقتصادی و فرهنگی و کمبودهای فردی و اجتماعی، تضییع قوا، کشتار عواطف و هزاران ناخالصی اجتماعی دیگر موجب چنین امراضی می‌گردد و به‌طور مسلم پوشش علت مشخص و عمده‌ی آن‌ها نیست.

پس این بیان که: «انسان زیباست، زن زیباست، زیبایی کمال است و حق اظهار آن برای زن و مرد محفوظ است»، منافاتی با پوشش ندارد و این موضوع که «برای سالم

سازی اجتماع باید فرهنگ جامعه اصلاح گردد و قوانین لازم تصویب شود»، درست است، ولی هیچ یک از این‌ها به معنای لجام‌گسیختگی و بی‌بند و باری نیست و منافاتی با پوشش معقول ندارد.

نقد تفصیلی

الف: زیبایی و هرزگی؛ دو چهره‌ی متفاوت

زیبایی، جلوه‌گری، خودنمایی و دیدن چهره‌های زیبا در هر حد و به هر نوعی و برای هر کس و در هر جا امری فطری - طبیعی و از آثار حسن خلقت است، ولی این امر باید چینش‌ها و زمینه‌های ویژه‌ی خود را داشته باشد تا چالش‌های فردی و اجتماعی و فساد و نابسامانی اخلاقی به وجود نیآورد.

برای استفاده از تمام مواهب فطری و حسن خلقت و دوری از هر ریزش طبیعی، زنگار نفسانی و آلودگی اخلاقی باید همه‌ی آثار خلقت با تمام حسن و زیبایی، شادابی خود را در بینش موزون و کنش متناسب جلوه دهد تا فطرت و طبیعت گرفتار کاستی و کجی نگردد.

چشم برای دیدن و دیدن زیبایی‌ها و چهره هم برای دیده شدن و دیدن دیده‌ها است، ولی باید تمام این شگردهای خلقت به هنگام ارتباط، عدل و انصاف و تناسب و درستی خود را دارا باشند.

زن گرچه زیباست و ظهور جمال حضرت حق است و تاب مستوری ندارد، ولی این جلوه‌گری و خودنمایی را باید در ظرف خاصّ طالب خود - که همسر اوست - با تمام قوّت و همّت تحقّق بخشد. آن چشم از مرد و این چهره از زن، این چشم از زن و آن چهره از مرد و این زن و مرد، هر دو، باید با دیده، این دیدن و دیده شدن را موزون و متناوب و ملیح و گوارا محقّق ساخته و از دیدن و دیده شدن دیدگان خود را لبریز کنند

و دل را بی آن که منعی در کار باشد، غرق وصال و وصول سازند؛ چنان که عقل و شرع سفارش های بسیاری در این مورد دارند.

خودنمایی و دیدن، امری فطری و طبیعی است، ولی طبیعت و فطرت، لجن بازی، آلودگی و هرزگی نیست و نباید آن را با صفات منفی آلوده ساخت. باید تمام این امور در جای گاه خاص خود و به طور موزون و شکوفا محقق گردند؛ همان طور که اسلام نیز نسبت به عرضه و خودنمایی، ناز و جلوه گری، غمزه و غنج و دلال زن و مرد در ظرف زوجیت سفارش های فراوانی دارد.

دوست داشتن و حقیقی بودن زیبایی، عشق به آن و اظهار و خودنمایی امری است و هرزگی و لودگی امری دیگر، تا آن جا که فطرت از هرزگی و لودگی متنفر است و حتی کسانی که قایل به پوشش نیستند، در اظهار زیبایی، حد و مرز خاصی را در نظر دارند و زن، این زیبای عالم و آدم، ناخود آگاه یا آگاهانه و با حس و انگیزه ای مرموز، زیبایی خود را در اختیار هر کس و دیدگاه هر نگاه نمی نهد و اظهارش پنهان سازی و پنهان سازی اش اظهار است؛ و این زن که از هر اظهاری دریغ کرده و به هر دیدنی بسخل ورزیده و خود را در تیررس هر دیده ای نمی نشاند، گاه در پی همه ی اظهار و بذل و بخشش تمام، خود را در تیررس تیرک هر تیری قرار می دهد - که در مباحث روان شناختی باید چهره به چهره ی این بحث را دنبال کرد.

اما به طور مسلم اظهار زیبایی به هر طریق دل خواه و شیطانی، هرج و مرج و زشتی و پلیدی را به دنبال دارد. زیبایی باید زیبا آفرین باشد؛ نه زشتی ساز. آنچه از زیبایی در اختیار زن قرار داده شده است، باید در طریق ظهور و بروز و ایجاد زیبایی ها و صفا و آرامش دل ها به کار گرفته شود؛ نه در راه آفریدن زشتی ها، جدل ها، اختلاف ها، در به دری ها، لجن زارها، لجن باری ها و هزاران عنوان زشت و ناموزون دیگر که امروزه دنیای سکس را به تباهی و حرمان مبتلا کرده است.

ب: گل‌برگ‌های پوشش و زیبایی زن

از آن جاکه زن به طور فطری لطیف، زیبا و حسّاس است، اگر در معرض استفاده‌ی بی‌مورد و دید نابه‌جای همگان قرار گیرد، مانند گل پژمرده شده و زیبایی، لطافت و ظرافت خود را زودتر از گل از دست می‌دهد. شکوفه‌های زیبا و چهره‌ی دل‌ربای یک زن تحمل‌خار نگاه‌های زهرآگین و غرض‌آلود و کردار ناشایست ناجوان‌مردان متعدّد را ندارد. زن باید هم‌چون گل، زیبایی‌های خود را در لابه‌لای گلبرگ‌های عفاف و پوشش، محفوظ و شاداب نگه داشته و تنها به مردی که زیبایی او را پرپر و حقیقتش را پژمرده نمی‌سازد، بلکه از او محافظت می‌کند، ارایه نماید. زن تنها در سایه محبت حقیقی آن تک‌مردی که او را همسر محبوب و شوهر جوان‌مرد خود می‌خواند، می‌تواند رشد و رونق داشته و از او کام‌یاب و سیراب گردد و در جوار وصالش وصول و شور و شوق و عشق و مستی یابد.^(۱)

مردان واقعی برای حفظ هویت، شخصیت، زیبایی و لطافت همسر خویش، باید گذشته از آن‌که در جهت بهجت و سرور، کام‌دهی و کام‌یابی این چهره‌ی عشق و مستی بکشند و او را راضی نگاه دارند، از تعرض و نگاه‌های مسموم نیز جلوگیری کرده و هم‌چون باغبانی مهربان و نگهبانی غیور از او حراست کنند و اجازه‌ی چیدن و بوییدن گل خود را به هر کس و ناکس ندهند که این خصلت، فتوت و جوان‌مردی را در مردان فعلیت می‌بخشد و موجب صفا و نشاط زن و سلامت و سعادت جامعه می‌گردد.

ج: زیبایی؛ هدیه‌ای اختصاصی به همسر

دوست داشتن زن و زیبایی او حقّ طبیعی همسر است؛ همان‌طور که اقتدار مرد،

۱- برای اثبات این امر به بحث «وحدت مطلوبیت زن» در بخش دوم همین کتاب رجوع شود.

موهبتی الهی و حقی طبیعی برای زن اوست و از نظر اخلاقی و حقوقی، کسی اجازه‌ی تجاوز به حریم دیگری را ندارد و در این جهت تفاوتی میان زن و مرد نیست. هم‌چنان‌که نگاه آلوده‌ی مردی به زنی نارواست، نگاه ناپاک زنی به یک مرد هم روا نیست.

زیبایی زن، هدیه‌ای الهی از طرف زن به همسر مورد علاقه‌ی خود است؛ و اقتدار مرد نیز هدیه‌ای الهی از سوی مرد به همسر خویش است و این دو خصلت برجسته سبب انس و الفت در زندگی مشترک می‌گردد. بنابراین دیگران حق ندارند به بهانه‌ی آزادی یا ارابه‌ی زیبایی، حق طبیعی و مسلم مرد را نادیده گرفته و به حریم و حرم او تجاوز کنند. چگونه است که اگر فردی به کالا یا ملک شخصی کسی چشم طمع بدوزد یا در آن تصرف کند، ملامت می‌شود و پیگرد قانونی دارد، ولی زن و زیبایی او به اندازه‌ی کالا و ملک یا در حدّ گریه و سگ خانگی غربی ارزش نداشته باشد؛ به طوری که همگان بتوانند به راحتی هم‌چون کالایی مصرفی و بی‌ارزش هر نوع بهره‌کشی را از او داشته باشند و سپس او را به حال خود رها کرده یا به خانه‌ی آن مرد بی‌چاره باز فرستند!

به همین جهت، در اسلام از نگاه به نامحرم - زن باشد یا مرد - به قصد لذّت و کام‌یابی به «زنای چشم» و «تیری از تیرهای زهرآگین شیطان» تعبیر شده و کیفر و تبعات سنگینی برای آن شمرده شده است؛ چراکه چنین فردی به حریم دیگری تجاوز کرده و حقوق دیگران را نادیده گرفته است.

حرمت نگاه به نامحرم و گناه دیدن در زن و مرد یک‌سان است، اگر چه خصوصیات و حدّ و مرز آن متفاوت می‌باشد و تنها تمام بدن زن عورت دانسته شده است. حال اگر زنی بدون توجّه به حق همسرش یا مردی به دور از حریم شریعت، به این امر تن دهد، مورد نکوهش عقلا و مؤاخذه‌ی الهی قرار می‌گیرد؛ زیرا او گذشته از مخالفت با حکم

شریعت، حق همسر خود را هم نادیده گرفته و به او خیانت کرده است. البته اگر کسانی به طور کلی پای بند به ازدواج و اصل «زندگی مشترک» نباشند و حقوق زن و شوهر بر یکدیگر و دیگر آثار این اصل را نپذیرند، ما آن‌ها را با افکار تهی و بی دلیلشان به حال خود وامی‌گذاریم تا شاهد فروپاشی هر چه بیش‌تر خانواده‌ها، رنگ‌باختگی هویت‌ها، نابودی کودکان بی سرپرست، بدمستی‌های شبانه و بالاخره سر آمدن عمر در پوچی و بی هدفی باشند.

د: خودنمایی زنان؛ دل زدگی مردان

اظهار زیبایی‌های زنان به‌طور ناشایست، مداوم و روزمره موجب تکراری شدن، کهنگی و نابودی ظرافت و زیبایی‌های زنان می‌شود؛ همان‌گونه که قرار گرفتن پوست بدن به‌طور مداوم در معرض نور خورشید سبب خشکیدگی، پلاسیدگی و از بین رفتن طراوت و شادابی پوست می‌شود، مگر آن‌که پماد و پوششی معطر و مناسب بر آن قرار داده شود. در حقیقت، پوشش، حفاظی مناسب بر زیبایی‌های زنان است تا آن‌ها را همیشه زیبا نشان دهد و زیبایی‌شان را یک حقیقت ارزشی معرفی نماید و به این وسیله، از حرکت جامعه به سمت دل‌سردی، دل‌زدگی و دل‌مردگی جلوگیری کند.

استعمال فراوان و بی‌مورد از چیزی و استفاده‌ی زیاد از آن باعث نفرت یادست‌کم بی‌رغبتی نسبت به آن می‌شود.

مردانی که هر روز و هر لحظه با زنی آلوده و به دور از پوشش یا زنانی زیبا و بی‌بند و بار در ارتباطند، کم‌کم به جنس زن بی‌رغبت شده و زیبایی‌های زنانه نزد آنان معمولی و بی‌ارزش می‌شود؛ به طوری که دیگر دل به زیبایی زن خود نمی‌بندند و چه بسا زن و چهره‌ی زنانه برای آنان تکراری و بی‌جاذبه و ملال‌آور جلوه می‌کند و همین سبب دل‌زدگی و دل‌سردی آنان از زندگی و کم‌شدن طراوت و شادابی‌شان می‌شود.

مردان جوامع آزاد که در چنین فضایی به سر می‌برند، بیش از جوامع دیگر آمادگی هرگونه خیانت، خیانت، پلیدی و حتی انتحار و خودکشی را دارند. امروزه بالا بودن آمار خودکشی در جوامع مرفّه و آزاد غربی می‌تواند شاهد گویایی بر این مطلب باشد. زن نیز در این جوامع به نام «آزادی» و «فطری بودن اظهار زیبایی» به بند کشیده می‌شود و هم‌چون مجسمه‌ای خیالی در دست مردنماهای آلوده و بی‌عار قرار می‌گیرد تا با او رفتاری بدتر از حیوان نمایند که شرم‌بیانش هر عاقل آگاهی را به سکوت می‌کشاند... زنان این جوامع، دیگر رنگ و روی محبت و عشق‌ورزی واقعی را از مردان نمی‌یابند. آن‌ها به راستی می‌بینند که مردانشان هر روز در کنار زنی قرار گرفته و حتی گاهی به دختران نابالغ خود هم تجاوز می‌کنند. آنان هر روز حادثه‌ای تلخ و شرم‌آور و فاجعه‌ای ننگین و خفت‌بار را مشاهده می‌کنند و نتیجه‌ی این مشاهدات دردناک و ضد انسانی این است که در نهایت به راحتی تن به طلاق می‌دهند و تسلیم جدایی و تنهایی می‌شوند.

الهه‌ی عشق

آه و سوز و درد، نعش شدن بردستان بی‌روح بیش از یک مرد و خوردن نجاست مردان در حال آمیزش - که آن را آموزش نیز می‌دهند! - هدیه‌ی چنین فرهنگی به زنان جامعه‌ی - به اصطلاح - آزاد، باز و مترقی دنیای کنونی است. این زنان عمر خود را در حسرت یک نگاه پاک و کلامی عاشقانه و سلوکی از سر صدق و راستی به پایان می‌برند؛ در حالی که همین زن در جامعه‌ی پوششی، الهه‌ی عشق، ملکه‌ی زندگی و سلطان دل است و در اوج عزت و سلامت، هم پای مرد، مسیر حیات و کمال و ترقی و کام‌یابی را طی می‌کند؛ چرا که ادیان، به ویژه دین مبین اسلام، از طرفی به پوشش فرمان می‌دهند تا زن برای همسر خود همواره دل‌آرا، معشوقه و

محبوب باقی بماند و از سوی دیگر مرد را نیز در نظر و دیدن به نوعی محدود می‌سازند تا نجابت و سلامت فرد و جامعه تأمین شود و مرد هم به انحرافات و خیال‌پردازی‌های نفسانی آلوده نگردد.

به همین جهت، اسلام سفارش می‌کند که در هنگام مجامعت نیز اعضای تناسلی به‌طور کامل مورد نظر قرار نگیرد^(۱) و هم‌چنین مرد و زن، حتی در تاریکی شب، خود را در دیدن آن، محدود نگه دارند تا همین محدودیت اندک، سبب جلوه و زیانمایی ذهنی شود و امر لذت‌یابی و کام‌دهی برای دو طرف را کامل‌تر نماید؛^(۲) نه چون لجن‌باری‌های امروز دنیای متمدن (!) که موجودی زن را به سر هر کوچه و بازاری کشانیده‌اند. باید این امر را بررسی نمود که از نظر اخلاق و اصول کام‌یابی، کدام یک از این دو طرح موفق و سالم است.

سیمای خلقت و ساختار آفرینش هم به اصل پوشش و آراستگی آن برای زن اشاره‌ای گویا دارد. به‌طور طبیعی، پوست نیز پوششی بر روی اندام است و هم‌چون حفاظی آن را در بر گرفته و به اندام آدمی زیبایی خاصی داده است؛ به طوری که اگر پوست را در نظر نگرفته و مستقیم به اعضای گوناگون نگریسته شود، اندامی زشت و

۱- عن الصادق عليه السلام عن آبائه عليهم السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «إذا تجمعت الرجل والمرأة فلا يتعريان فعل الحمارين فإن الملائكة تخرج من بينهما إذا فعلا ذلك؛ بحار، ج ۱۰۳، ص ۲۸۷، ح ۲۰. امام صادق عليه السلام از پدر بزرگوارش و او نیز از پدرانش و ایشان از رسول خدا صلى الله عليه وآله نقل می‌فرمایند: زن و مرد هنگام مجامعت [از ابتدا] مانند بعضی از حیوانات، برهنه و عریان نشوند؛ زیرا این عمل سبب بیرون رفتن ملائکه از میان آن‌ها می‌شود.

۲- عنه عليه السلام: «أنه نهى أن تمشى المرأة عريانة بين يدي زوجها و أن يتعزى الرجل مع اهله؛ مستدرک، ج ۱۴، ص ۲۸۰.

رسول خدا صلى الله عليه وآله نهی فرمودند از این که زن [همیشه] به صورت برهنه و عریان پیش روی شوهرش ظاهر شود و نیز مرد در مقابل همسرش همیشه عاری از هرگونه پوشش باشد.

مشمیزکننده به چشم خواهد آمد: مجموعه‌ای از رگ‌ها، گوشت و استخوان‌های لخت و عریان، خود را آن گونه نشان می‌دهد که کسی به آن رغبت پیدا نمی‌کند. هم‌چنین ساختار طبیعی بدن چنان طراحی گردیده که مواضع حسّاس و اعضای تناسلی نوعی پوشش و پنهان‌سازی را با خود همراه دارند.

دین می‌خواهد زن برای همیشه زیبایی خود را در ذهن و ضمیر مرد حفظ کند و به‌طور مداوم مطلوب او باقی بماند تا هر دو به کمک هم مسیر کمال را طی کرده و از سرخوردگی و دل‌زدگی به دور باشند. مرد خسته‌ی جامعه پوششی با چشمانی پاک، به امید شب و دیدن زیبایی همسر، در روز جان تازه می‌یابد و با عشق و امید پا به خانه می‌نهد، ولی مرد دل‌سیر و سیراب چشم جامعه‌ی سکس، تنها نعش خود را به خانه می‌رساند - اگر خانه و خانواده‌ای داشته باشد! - و بهره و ارزشی در معنای خانه نمی‌یابد و البته عشق و شوری هم به متن خانواده نمی‌آورد. به همین دلیل پایه‌های خانواده در جوامع آزاد بسیار متزلزل و در پاره‌ای موارد ویران است.

تزلزل پایه‌های خانواده، فروریزی بنیان زندگی، کثرت آمار طلاق، پیری جامعه، ولنگاری اخلاقی و... از شاخص‌های بارز جوامع غیر پوششی می‌باشد که خود گویاترین دلیل گفتار ماست. البته وضع موجود در جوامع پوششی که سبب عقده‌ها، ناکامی‌ها و حسرت مردان و زنان می‌شود نیز مشکلاتی است که ریشه در استعمار ملت‌ها، استثمار جوامع، سطحی‌نگری، مقدّس‌بازی، سنت‌های پوشالی و باورهای غلط دارد. این پیرایه‌های نادرست و دست‌اندازهای مشکل‌ساز، پدیده‌ای است که باید به دور از هرگونه افراط و تفریط و غفلت و تسامحی مورد توجه قرار گیرد و با راه‌کارهای درست برطرف گردد که در بخش‌های بعد بدان اشاره خواهد شد.

پنجمین دلیل: پوشش زن و مشکلات روحی - روانی مرد

مشکلات پوشش در جهات روحی - روانی به مراتب بیش تر از کاستی های موجود در جوامع آزاد است و دانش روان شناسی آن را به خوبی بیان نموده که در این جا به بعضی از آن ها اشاره می شود:

پوشش، به علت آن که زن را در هاله ای از ابهام قرار می دهد و ناموزونی ها، زشتی ها و نواقص او را پنهان می سازد، مردان را به انگیزه های متفاوت گرفتار جهل، نادانی و خیال پردازی می سازد و پندارهایی این گونه موجب کنجکاوی و حرص و آز و حسرت در آنان می گردد؛ زیرا انسان نسبت به هر چه منع شود، حریص تر می شود؛ به گونه ای که ممکن است هر زشتی را زیبا و هر ناقصی را سالم پندارد و به منظور کشف حقیقت و آشکار ساختن پنهانی ها به نگاه مکرر و دقت و بازیبنی مجدد وادار شود.

پوشش، حالت پرسش و کنجکاوی بی مورد را در مرد ها بر می انگیزد و ابهام و سؤال و بررسی را به درون ایشان کشیده و در باطن نا آرام و جست و جو آن ها تشدید می کند و در نتیجه، امراض روحی - روانی فراوانی را برای آنان پدید می آورد. از سوی دیگر، پوشش، حيله گری و پنهان کاری های شگفت و فراوان، خود بزرگ بینی های زشت و بد ترکیب و نقش آفرینی های خاینانه را در زنان به بار می آورد و به طور کلی برای آنان نتیجه ای جز بدآموزی، رنگ پذیری و چند چهرگی در پی نخواهد داشت و در مردان نیز موجب بزرگ بینی، خیال پردازی فراوان و تحریک بی اساس نسبت به زنان می شود. این عوامل موجب بروز اختلالات روانی، ضعف اعصاب و بدخلقی در مردان می گردد که در نتیجه عوارض آن دامان زنان را هم خواهد گرفت. به عکس، سکس و عریانی به هم می این ابهام ها، مشکلات و کمبودها پایان می دهد و واقعیت ها را به طور طبیعی و مناسب بروز داده و به عرصه ی ظهور می رساند و نه تنها آثار ویرانگر روحی، روانی، فردی و اجتماعی پوشش را در پی ندارد، بلکه باعث نشاط، شادابی، طراوت و

آرامش افراد جامعه نیز می‌گردد.

پوشش تحمیلی، جنایت‌ها و خیانت‌های بسیاری را به بار آورده است. تاریخ، شاهد محرومیت‌های بسیار عشاق خیال‌پرداز و فرصت‌طلبی فراوان معشوقه‌های بازی‌گر و چهره‌های موهوم شیطنانی بوده است. چه بسیار ازدواج‌هایی که با روابط نامشروع آغاز شده و سرانجام به طلاق و جدایی کشیده شده است. یکی از علل وقوع این مسایل اندوه‌بار، پوشش و پنهان‌کاری‌های تحمیلی زنان بوده است؛ در حالی که آزادی زنان و رهایی آنان از این امور ساختگی و دست و پاگیر، از تمام این مشکلات جلوگیری کرده و موجب سلامت فکری و روحی مردان و زنان می‌شود و بر نشاط و شادکامی جامعه و سرور و سرعت آهنگ زندگی می‌افزاید.

برای پیش‌گیری از بروز مشکلات جانبی - که پیش از این اشاره شد - باید رشد فرهنگ و قدرت اجرایی قانون، خودنمایی کند تا نظام سالم اجتماعی در حد معقول به وجود آید و هرگونه مزاحمت و زیان‌باری را برطرف نماید. در جوامع آزاد هرگز چنین امراضی وجود ندارد و زن و مرد نسبت به یکدیگر حساسیتی پیدا نمی‌کنند و موضوع پنهانی در کار نیست تا چنین عواقبی را به دنبال داشته باشد.

تمام حساسیت‌های انحرافی در جوامع پوششی، معلول عادت و حرص و آز آنان است. در جوامع آزاد، مزاحمت‌ها، حساسیت‌ها، چشم‌چرانی‌ها و خیال‌بافی‌های بی‌مورد وجود ندارد و افراد با دید باز و آزاد و نگاه سالم‌تری با یکدیگر برخورد می‌کنند؛ چرا که آزادی، سلامت می‌آورد و ممانعت، انحراف. پوشش گرچه به طور خیالی ظاهر را عقیف جلوه می‌دهد، ولی در واقع انگیزه‌های فساد و تباهی را در دل زنده می‌نماید و افراد را درگیر پنهان‌کاری‌های فراوان نموده و باطن آن‌ها را دچار انواع هوا و هوس‌ها و نقشه‌های شوم می‌سازد.

نقد دلیل پنجم:

نقد تطبیقی

پیش از نقد و تحلیل کلی نسبت به دلیل پنجم سکس، یک یک جملات این دلیل بررسی می‌شود تا فرازهای بحث به خوبی روشن گردد.

ابتدا گفته شد: «مشکلات پوشش در جهات روحی - روانی به مراتب بیش‌تر از کاستی‌های جوامع آزاد است». این سخن خالی از هر دلیل و شاهی می‌باشد و صرف ادعاست. سپس چنین آمده که: «دانش روان‌شناختی آن را به خوبی نشان داده است». این جمله هم مدعایی بدون شاهد و دلیل است. آن‌گاه می‌گوید: «پوشش، زن را در هاله‌ای از ابهام قرار می‌دهد و به این ترتیب ناموزونی‌ها، زشتی‌ها و نواقص او را پنهان می‌سازد».

نسبت به این کلام چند نکته را باید بیان داشت:

یک، نخستین فلسفه پوشش این است که هاله‌ای از ابهام در جهت حفظ موقعیت زن ایجاد نماید تا حریم و حرمت او محفوظ بماند. دو، پوشش، تنها ناموزونی‌ها، زشتی‌ها و نواقص زن را پنهان نمی‌سازد، بلکه مواضع زینت، خوبی‌ها و زیبایی اندام او را هم پنهان می‌نماید تا از دید دیده‌های ناپاک و هوس‌باز محفوظ بماند.

سه، پوشش، چه در جهت پنهان ساختن کاستی‌ها و چه در جهت پوشاندن مواضع زینت، منحصر به زن نمی‌باشد و مرد هم از آن بهره‌مند است و به طور کلی، آدمی خود را در منظر و دید عموم با پوششی خاص ظاهر می‌سازد؛ پس پوشش در استتار هر خوبی یا کاستی مؤثر است و منحصر به زن نیست تا پنهان‌کاری تنها در مورد او پیش آید.

سپس می‌گوید: «پنهان بودن زنان، مردان را به انگیزه‌های متفاوت، گرفتار جهالت

می سازد و علت کنجکاوی و حرص و آز و حسرت در آنان می گردد؛ به گونه ای که هر زشتی را زیبا و هر ناقصی را سالم می پندارند».

در پاسخ به این فراز به چند امر باید توجه داشت:

یک، پنهان بودن زنان، عفاف و حرمت آنها را محفوظ می دارد و مردها نباید به جهت نادانی و ناآگاهی یا کمبود و یا حرص و آز و حسرت خود، زنان را مجبور به ترک عفاف و دوری از موقعیت ارزشی و تخریب حرمت خویش سازند.

دو، علت حرص و آز و حسرت آدمی، نقص و کمبود و عدم کنترل شئون اخلاقی است و باید با رفع مشکلات انسان، این کاستی ها مهار شود؛ نه آن که به واسطه ی مشکلات مردها، زن ها مورد هجوم واقع شوند و در معرض تجاوز چشمان ناپاک قرار گیرند.

در پاسخ این حرف که: «پوشش علت می شود که مردها زشتی ها را زیبایی و ناقص را سالم ببینند» نیز باید گفت: خوب، ببینند یا نبینند! این چه ارتباطی به زن ها یا پوشش آنان دارد! این مشکل مربوط به مرد است و او خود باید در برطرف سازی آن بکوشد و نباید موجب شود که زمینه ی تجاوز به حریم زن هر چه بیش تر فراهم گردد؛ ضمن آن که تمام این امور پنهانی - چه خوب یا بد و چه سودمند یا زیان بار - نسبت به زنان هم صدق می کند و پوشش مردان نیز تمام این مشکلات را برای زن ها در بردارد.

به طور اساسی باید گفت: چه لزومی دارد که مردها در مورد زشتی و زیبایی یا کاستی های همه ی زنان آگاهی یا قضاوت داشته باشند؟ چه لزومی دارد که مردها نسبت به امور پنهانی زنان، بی مورد و به طور عموم، حساسیت و تجسس داشته یا از خود حکمی صادر کنند تا گرفتار جهل و نادانی، حرص و آز و حسرت و امراض روحی - روانی شوند؟ آیا تمام این مشکلات ناشی از فساد و طغیان این گونه مردها نسبت به زنان نیست؟ و آیا عوامل استعمار و ایادی زر و زور و تزویر برای تحقق اغراض شوم

خود این مسایل را دنبال نمی‌کنند؟

حال اگر گفته شود: صرف پوشش و پنهان‌کاری زن‌ها، علّت حرص و آز و طمع و دیگر امراض روحی مردها می‌گردد و برای سلامت جامعه و به‌ویژه مردها باید پوشش برداشته شود تا این کاستی‌ها و امراض پایان یابد، در پاسخ می‌گوییم: حرص و طمع ریشه‌ی درونی و نفسانی دارد و علّت آن نمی‌تواند امور خارجی باشد و باید در رفع مشکلات نفسانی، به‌طور شخصی یا در سطح جامعه و عموم تلاش پی‌گیر داشت.

ادعای دیگر این گروه که: «پنهان‌کاری زن‌ها تجسس را به دنبال دارد» نیز درست نیست؛ زیرا با عریانی نیز چنین مشکلی به‌طور پیش‌رفته و زیان‌بارتر وجود دارد و برهنگی زن موجب خاموشی حس کنجکاوی برخی مردها نمی‌شود.

این سخن که: «انسان نسبت به هر چه منع شود، حریص ترمی شود»، گرچه تا حدّی سخن درستی است، ولی برای رفع مشکل در این جهت باید حرص افراد را مهار کرد؛ نه این که ممنوع را مُجاز نمود؛ زیرا ممنوعیت، دلیل خود را دارد که با برداشتن پوشش هم به قوّت خود باقی است؛ چه حرص در کار باشد یا نباشد؛ در حالی که با برداشتن پوشش، نه تنها شعله‌ی طمع فروکش نمی‌کند، بلکه آتش آز سوزان‌تر و آهنگ حرص، شدیدتر و بحران نفس، خطرناک‌تر هم می‌گردد.

دلیل دیگر این گروه که: «پوشش، حيله‌گری و پنهان‌کاری‌های شگفت و فراوان، خود بزرگ‌بینی‌های زشت و بد ترکیب و نقش‌آفرینی‌های خائنانه را در زنان به‌بار می‌آورد و به‌طور کلی برای آنان نتیجه‌ای جز بدآموزی، رنگ‌پذیری و چندچهرگی در پی نخواهد داشت و در مردان نیز موجب بزرگ‌بینی، خیال‌پردازی فراوان و تحریک بی‌اساس نسبت به زنان می‌شود»، بیان درستی نیست؛ زیرا حکمت اصلی پوشش، تنها حفظ حریم‌ها و حرمت‌هاست و عوارضی که گفته شد، معلول خیال‌پردازی‌های بی‌مورد می‌باشد و ربطی به پوشش ندارد و برای رفع آن باید خیال‌پردازی و توهمات

نفس آدمی کنترل شود؛ نه آن که پوشش برداشته شود. آری، به جای آن که گفته شود: «سکس و عریانی به همه‌ی مشکلات پایان می‌دهد» باید گفت: تنها سلامت نفس و رهایی از انگیزه‌های شیطانی به تمام مشکلات پایان می‌دهد.

پاسخ تفصیلی

الف: عریانی و مشکلات روحی - روانی

در پاسخ به این ایراد باید گفت: ممکن است پوشش سبب کنجکاوی و حرص بیش‌تر شود، ولی این حالت بیش‌تر در دل‌های بیمار پدید می‌آید و کمبودها و مشکلات افراد ناسالم، ارتباطی به پوشش ندارد؛ از این رو عریانی و سکس و بی‌بند و باری نیز نمی‌تواند بر طرف‌کننده‌ی کنجکاوی گردد، بلکه سبب حرص هر چه بیش‌تر و در نتیجه اوج‌گیری فساد و فحشا و طغیان و تباهی می‌شود و هر قدر در این امر زیاده‌روی شود، حرص پیشروی کرده و نفس انسان را به زشتی‌ها متمایل‌تر می‌گرداند. کنجکاوی، راهی ابتدایی برای انحراف افراد بیمار است، ولی سکس، در حالی که عامل عمده و اساسی انحرافات نفسانی می‌باشد، خود نیز عین انحراف است. این که در جوامع باز مانند جامعه‌ی پوششی کنجکاوی به شکل ابتدایی وجود ندارد، به علت سلامت روحی افراد آن جوامع نیست، بلکه به دلیل رشد موقعیت انحراف و بی‌تفاوتی آنان نسبت به معنویات می‌باشد و به‌طور قطع با وجود چنین جای‌گاهی برای انحراف، کنجکاوی، چهره‌ی جدید و ریشه‌ی عمیق‌تری به خود می‌گیرد.

البته باید دانست که میان کنجکاوی ابتدایی در جامعه‌ی پوششی و انحراف، رابطه‌ی مستقیمی هم وجود ندارد. چه بسا افراد کنجکاو که در این جوامع از خطر انحراف نجات یافته و با راه‌های قانونی و شرعی، تمایلات خود را ارضا می‌نمایند، ولی در جامعه‌ی باز انحراف افراد کنجکاو به‌طور مداوم افزایش می‌یابد تا جایی که به بیماری

سادیسیم مبتلا می‌گردند. حال، نکته مهم این جا است که در این میان، انسان‌هایی که قلب سلیم دارند، در جوامع پوششی، به خاطر دارا بودن روان و جامعه‌ی نسبتاً سالم، گرفتار امراض روحی - روانی نمی‌شوند و این حسن بزرگ این جوامع است.

البته برای رفع مشکلات و تبعات ناشی از کنجکاوی ابتدایی در این جوامع، هم باید عوامل ناهماهنگ با محیط و فرهنگ اجتماعی را شناخت و افراد جامعه را به سمت شناخت و پذیرش حریم‌ها و حد و مرزها سوق داد و هم بعد از ترمیم و تصحیح فرهنگ، در مقابل حرص و هواهای نفسانی ایستادگی کرد و از طریق عفاف و پاک‌دامنی، غرایز لجام‌گسیخته را مهار ساخت.

با سالم‌سازی و بازیابی شخصیت افراد و رفع موانع رشد فکری و فرهنگی می‌توان آنان را با عفت و حیا آشنا نمود و زمینه‌های تقویت و استحکام اراده‌ی آنان را در جامعه فراهم ساخت و آن‌ها را از عواقب بدزشتی‌ها و پلیدی‌ها آگاه نمود تا تمام افراد - چه زن و چه مرد - بتوانند با شیطان خویش و نفس اماره‌ی خود مبارزه‌ی مستمر داشته و لحظه‌ای از نبرد با آن غفلت نورزند؛ زیرا هواهای نفسانی هرگز پایانی ندارد و پیروی از آن جز سقوط و نابودی فرجام دیگری نخواهد داشت.

پس روشن شد که پوشش مناسب زن، یک اصل عقلی و ضروری است و نباید به آن بی‌توجه بود؛ چرا که بی‌اعتنایی به آن سبب سقوط و گرفتاری جامعه در ورطه‌ی هلاکت و نابودی می‌شود و آن را از راه راست باز داشته و موجب ناموزونی حرکت افراد می‌گردد. باید در اراده‌ی افراد جامعه، اقتدار ایجاد گردد تا بتوانند قوای نفسانی خود را مهار کنند؛ نه آن‌که آن‌ها را یله و رها سازند؛ چرا که قوای نفسانی انسان اشباع‌ناپذیر است و رها کردن آن به حال خود، جز سقوط و نابودی سرانجامی دیگر نخواهد داشت. از مباحث این فراز نتیجه می‌گیریم که سکس و عریانی نه تنها مشکلی را حل نمی‌نماید، بلکه مشکلات بیش‌تر و عوارض ناگوارتری را هم برای جامعه و افراد به‌بار

می آورد.

ب: کنجکاوی ابتدایی؛ زائیده‌ی کمبودها

مطلب قابل توجه دیگر این است که بیش‌تر کنجکاوی‌های ابتدایی در جوامع پوششی ریشه در کمبودهای روحی - روانی و نیازهای جنسی افراد دارد؛ بنابراین برای جبران کمبودها و برطرف‌سازی این نوع کنجکاوی‌ها ابتدا باید زمینه‌های بروز چنین حالاتی را به طور علمی و دقیق شناسایی نمود سپس برای برطرف‌نمودن آن اقدامات لازم و اساسی را به عمل آورد.

البته در جوامع عقب‌افتاده‌ای که افراد آن نتوانند نیازهای جنسی خود را از طریق سالم و مشروع ارضا نمایند و زمینه‌های درستی برای آن در اختیار نداشته باشند، وجود چنین حالاتی امری قه‌ری و طبیعی است، ولی این امر نباید بهانه‌ای برای توجیه‌عریان‌سازی زنان باشد؛ چرا که این عمل نه تنها گره‌ای از مشکلات جامعه را باز نمی‌کند، بلکه زمینه‌ی بروز مشکلات روحی و روانی بسیاری را نیز فراهم می‌سازد. شریعت مقدّس اسلام به خاطر اشرافی که بر نیازهای روحی و جسمی بشر دارد، قوانین انسان‌ساز و بسیار پیش‌رفته‌ای را برای سلامت جامعه‌ی بشری پیش‌بینی نموده که می‌تواند به همه‌ی نیازهای روحی - روانی انسان‌ها به مناسب‌ترین شیوه پاسخ دهد. در بحث‌های آینده به این قوانین سازنده و مترقّی اشاره خواهد شد.

زن و مثلث شوم زر و زور و تزویر

در این مباحث علمی - فرهنگی با تمام زمینه‌های روانی و اجتماعی‌اش اختلافات فراوانی پیش آمده است. هر چند برخی از این اختلاف‌ها جنبه‌ی طبیعی دارد و لازمه‌ی تحقیق و نتیجه‌ی اندیشه‌های متفاوت است، ولی بسیاری از آن‌ها نیز جنبه‌ی قومی، مذهبی، سیاسی و استعماری دارد که نتایج زیان‌باری برای جامعه‌ی بشری داشته و از

خودخواهی، عناد، تعصب و نادانی آن‌ها حکایت می‌کند.

این نادانی و عناد و الحاد - که زمینه‌های استعمار و استثمار افراد را هم‌راه دارد - به راحتی موجب سرگردانی و اختلافات بی‌مورد شده است. چنین وضعیتی ایجاب می‌کند که این مباحث از دستبرد سردمداران حرفه‌ای و سیاست‌مداران اقتصادی دور باشد. هم‌چنین ناآگاهان را نباید بدون آموزش و آگاهی در مباحث روانی و فلسفی دخالت داد، بلکه هر بحثی باید به اهلش سپرده شود تا جنبه‌های غیر علمی به آن راه نیابد.

درباره‌ی انسان و به ویژه زن - که مظهر لطف و زیبایی انسان است - نظرهای مختلف، فراوان و پیچیده‌ای وجود دارد، ولی بسیاری از آن‌ها ناشی از خودخواهی و به انگیزه‌ی استثمار زن بوده است. به این ترتیب، هر دسته و گروهی که قصد داشته زن را مورد بهره‌برداری قرار دهد، از طریق زر، زور و تزویر - این مثلث شوم - با حرف و شعار وارد عمل شده و در نتیجه نظرها بسیار متفاوت گردیده است.

در گذشته زن را از این راه‌ها به دام می‌انداختند. در آن زمان‌ها این شیوه‌ی استثماري جهات قومی و فردی داشت و امروزه جهات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی و حرف و شعار هم به آن افزوده شده است و با سازمان‌دهی‌های گوناگون، زن را به دام انواع فجایع شوم امروزی و نومی اندازند؛ به طوری که بسیاری از زن‌های ناتوان و ضعیف، در حالت عادی، توان بازیابی خود و رهایی از این پلیدی‌ها را ندارند.

بسیاری از این انحراف‌ها نیز با حمایت‌های شیطانی زورمداران و امکانات سیاست‌بازان هوس‌باز صورت می‌گیرد. هر چند به ظاهر در بسیاری از موارد زور مشاهده نمی‌شود، ولی انگیزه‌های شومی اعمال می‌گردد که به مراتب از زور و استبداد گذشته بدتر است؛ از این رو در بازیابی همه‌ی موضوعات علمی، به ویژه امور مربوط به زنان، نباید با شعار و خطابه وارد میدان شد و سیاست‌بازی را پیش گرفت، بلکه باید

ملاک‌های درست عقلانی و عواطف انسانی را در نظر داشت تا تصوّر واقعیت‌های کهنه و دل‌خراش به آسانی تداعی نگردد و زمینه‌های مشابه تحقّق نپذیرد.

سکس و پوشش در نگاهی دیگر

آنچه مخالفان پوشش مطرح کردند، این بود که چون زن آزاد و زیباست، حق دارد که زیبایی خود را عرضه نماید و نباید او را از این حق محروم نمود؛ زیرا این کار بر خلاف اصل آزادی انسان است. این عقل و قانون است که باید حریم همگان را حفظ کند؛ نه پوشش. پوشش، گذشته از آن که مشکلاتی را به بار می‌آورد و انگیزه‌های فراوانی را برای فساد و بدآموزی فراهم می‌کند، نتیجه‌ای جز محرومیت زن از آزادی ندارد.

در پاسخ گفته شد: نباید تمام نابسامانی‌های جوامع مختلف را بر دوش پوشش یا عدم آن گذاشت. بسیاری از مفاسد و تباهی‌ها رنگ و روی اجتماع سنتی را دارد و جهل و نادانی و فقر به آن‌ها دامن زده است؛ پس پوشش، سبب ایجاد امراض روانی و انگیزه‌های شیطانی در زنان و مردان نمی‌شود، بلکه علت، کمبودهای عاطفی، روانی و مادی است که با جهل و نادانی، سستی اراده و ضعف ایمان هم‌راه می‌شود و پوشش هم نمی‌تواند به تنهایی مانع از سرایت این‌گونه امور باشد.

اگر در جامعه‌ی پوششی مفاسد و انگیزه‌های شیطانی وجود دارد، این مشکلات معلول پوشش نیست؛ همان‌گونه که در جوامع آزاد جهان هم تمام پیش‌رفته‌ای زنان یا مفاسد آنان به علت عریانی آنان نمی‌باشد، بلکه به فرهنگ اعتقادی، اجتماعی و اقتصادی آن‌ها بستگی دارد؛ هر چند این واقعیت را هم نباید نادیده گرفت که عریانی به بسیاری از مفاسد در این جوامع دامن زده است.

آری، ممکن است در جوامع آزاد نقاط مثبت فراوانی هم درباره‌ی زن وجود داشته باشد، ولی این امور ربطی به عریانی و بی‌بند و باری آنان ندارد؛ همان‌گونه که عقب‌ماندگی‌های جوامع پوششی به پوشش آنان مربوط نیست و پوشش، تنها نقش ویژه‌ای در دفاع از حریم عفاف زن دارد. بنابراین در امور زیربنایی جامعه باید جهات

عمده‌ی دیگری را برای تأمین کامل عفاف فردی و اجتماعی لحاظ کرد و در صورت فقدان آن‌ها دیگر نباید توقع داشت که پوشش به تنهایی بتواند عفاف را در جامعه حاکم نماید.

پس آثار و خصوصیت‌های مثبت موجود در جوامع مختلف و امراض و مشکلات گوناگون آنان را نباید تنها به یک عامل نسبت داد؛ زیرا می‌تواند عوامل بسیاری داشته باشد و پوشش تنها یک عامل از عوامل گوناگون است که تحقق آن نمی‌تواند تمام مشکلات را بر طرف نماید، اگر چه نبود آن بسیار فسادانگیز است. بنابراین عوامل دیگری هم در شکل‌گیری و حرکت جامعه دخیل است که موجب بروز مشکلات و امراض مختلف یا سالم‌سازی جامعه می‌شود.

به طور مسلم کمبود و فقدان در جامعه، فساد را به بار می‌آورد و محرومیت، انگیزه‌های شیطانی را در انسان، شدت بخشیده و گسترش داده و امراض روانی و فسادهای اخلاقی را به دنبال دارد، ولی نباید پوشش را در جوامع پوششی عامل به وجود آمدن چنین مشکلاتی دانست و تصور کرد که با عریان‌سازی زنان می‌توان این ناهنجاری‌ها را برطرف نمود؛ همان‌طور که نباید نقاط مثبت جوامع آزاد را وام‌دار عریانی و سکس آن‌ها دانست. با ترویج این تفکر غیر منطقی و غیراصولی - که نتیجه‌ای جز استثمار زن در بر نداشته است - تنها صاحبان زر و زور توانسته‌اند به اهداف شوم فرهنگی، سیاسی و اقتصادی خود نایل آیند.

کسانی که عریانی را عامل پیشرفت و رشد جامعه، و پوشش را علت رکود آن می‌دانند، در اشتباه بوده و برای ادعای خود دلیلی ندارند، بلکه در این بازار آشفته برای خود مشتری جست‌وجو کرده و تنها امیال نفسانی و آرزوهای شیطانی خویش را در چنین اوضاع ناآرامی می‌جویند. پوشش نه تنها مشکلی ایجاد نمی‌کند، بلکه خود عاملی مؤثری در جهت آزادی و عفاف زن است. می‌توان با تحقق تمامی عوامل رشد و

ترقی در یک جامعه، به واسطه‌ی پوشش، سلامت اخلاقی و روانی آن را تأمین کرد؛ همان‌گونه که سکس و عریانی، خود عاملی از عوامل عمده‌ی فساد به شمار می‌آید که اگر با دیگر عوامل فساد و تباهی جمع شود، رواج هرگونه فسادی را امکان‌پذیر می‌سازد، ولی در صورت نبودن آن عوامل، با عریانی، تمام مراحل و مراتب فحشا و فساد پیموده نمی‌شود.

پس نه پوشش به تنهایی می‌تواند مشکلات روانی و اخلاقی جامعه را برطرف کند و نه سکس تنها می‌تواند یک جامعه را درگیر انواع فساد نماید؛ اگر چه هر یک از این‌ها عامل عمده و اساسی در جهات مثبت و منفی به حساب آیند. ممکن است زنی پوشش ظاهری مناسبی داشته باشد، ولی بر اثر کمبودهای مادی، اخلاقی و دینی به مفاسد بسیاری دست بزند یا آن که زنی به دور از پوشش باشد، ولی بر اثر داشتن نقاط مثبت فرهنگی و اخلاقی، خود را در جامعه حفظ کند؛ هر چند در هر صورت، عریانی آثار و تبعات منفی خود را به‌نوعی در جامعه باقی می‌گذارد و مفاسد بی‌شماری را به وجود می‌آورد.

از این رو چنین نیست که هر زنی که پوشش ندارد، هیچ مرتبه‌ای از عفاف را نداشته باشد. ممکن است در مواردی نجابت و عفاف یک زن بی‌پوشش به مراتب بیش‌تر از یک زن با حجاب باشد، گرچه دوری از پوشش به کمال عفاف او ضربه و زیان وارد می‌سازد.

گاهی پیش می‌آید که حجاب زنی آلوده، تنها ابزاری در دست او برای رسیدن به مقصدی شوم است که این پوشش یا حجاب، دیگر آن پوشش مصطلح دینی-اخلاقی نیست؛ زیرا پوشش زن هنگامی پوشش مصطلح است که انگیزه‌ی استفاده از آن حفظ حریم عفاف باشد؛ نه آن‌گونه که در حدیث «نقاب» بیان شد، به ابزاری برای تحقق فساد تبدیل شود.

پس به طور کلی می‌توان گفت: مفاسدی که در جوامع پوششی و با حجاب وجود دارد، نباید به دوش پوشش متعارف گذاشته شود؛ همان طور که پیش‌رفته‌ای جوامع آزاد نیز نتیجه‌ی سکس و عریانی زنان آن نیست، بلکه باید علّت‌های هر یک را به‌طور جداگانه در عوامل مثبت و منفی جامعه جست‌وجو کرد.

همان‌گونه که مفاسد جامعه را تنها با پوشش نمی‌توان برطرف نمود، عریانی هم نمی‌تواند اساس پیشرفت جوامع آزاد باشد؛ پس با عریان‌سازی زنان نمی‌شود مشکلات کشورهای توسعه نیافته را برطرف ساخت؛ همان‌طور که با پوشش نیز نمی‌توان تمام مشکلات کشورهای پیش‌رفته را برطرف کرد و نبود هر یک از این دو عنوان کلی سکس و پوشش، آثار، عوارض و تبعات خاص خود را به دنبال خواهد داشت.

مسأله‌ی مهم دیگر این بود که هر چند زن، زیبا و مطلوب است، ولی نباید خود را در نظر همگان عریان نماید؛ زیرا گذشته از آلوده‌سازی خویش موجب گم‌راهی و آلودگی دیگران می‌گردد. برای دفع حرص مردان و خیال‌پردازی‌های آنان نیز نمی‌توان پوشش را کنار گذاشت؛ زیرا برداشتن پوشش، خود سبب حرص بیش‌تر می‌شود. غریزه‌ی شهوت در آدمی نیز اشباع‌پذیر نیست و دامن زدن به آن و رها کردنش سبب اشتعال بیش‌تر تا سر حد جنون و نابودی می‌شود. آن وقت است که همانند مناطق آزاد امروز جهان، فساد عالم‌گیر و غیر قابل مهار پیش می‌آید.

خشونت‌ی که امروزه در تجاوز به زنان و دختران خردسال در جوامع باز مشاهده می‌شود، هم‌چنین فروپاشی خانواده و بالا رفتن آمار طلاق و جدایی، خیانت در میانزوج‌ها، سقط جنین‌ها، فرزندان خیابانی و بی‌سرپرست و بزه‌کاری‌های فراوان، همه و همه، در سطح وسیع، نتیجه‌ی همین نگرش غلط به زن و پوشش اوست. باید با آماده‌سازی جامعه و افراد برای ارتباط سالم و مشروع زن و مرد، ابتدا کمبودهای آنان را با

تدوین و اجرای قوانین اساسی در این زمینه برطرف نمود و به طور طبیعی نارسایی های نفسانی را با آسان سازی ازدواج دائم و موقت از میان برداشت و از این راه پاکی و سلامتی را به افراد جامعه تزریق نمود تا هنگام برخورد طبیعی و عادی میان زن و مرد امراض نفسانی بر آنها حمله ور نگردد.

از سوی دیگر نمی توان به بهانه ی وجود عقل و قانون در جامعه، عریانی را رواج داد و به زمینه های فساد دامن زد. قانون و عقل زمانی مؤثر و دارای نقش عمده اند که جامعه به طور طبیعی حرکت نموده و روابط سالم و مناسبی در آن پدید آید و انگیزه های انحرافی از میان مردم رخت بر بندد. در غیر این صورت، هنگام بروز بحران، دیگر قانون و عقل نمی توانند کاری کنند و همان گونه که در جوامع امروزی مشاهده می شود، فساد و فحشا حاکم خواهد شد.

پس در یک نتیجه گیری کلی می توان گفت: اصل پوشش طبیعی زنان و مردان در حد معقول و مناسب، امری عقلی و ضروری است و قابل ایراد نیست و نباید به آن بی توجه بود. اهمال و بی توجهی نسبت به این امر موجب عدم انتظام در حرکت افراد جامعه می گردد، هرچند پوشش هم به تنهایی نمی تواند مفسد و مشکلات جامعه را برطرف نماید؛ همان طور که عریانی زن ها نیز به خودی خود اساس همه ی مشکلات نخواهد بود.

مشکلات اساسی جوامع عریان و پوششی و عقب افتادگی یا پیشرفت آنها در گروه موضوعات فراوان فرهنگی، سیاسی و اقتصادی است که باید در شناسایی و به کارگیری عوامل پیشرفت و برطرف ساختن موانع آن تلاش بسیاری صورت گیرد تا جامعه ی انسانی در مسیر طبیعی و سالم خود به حرکت درآید. آنگاه معلوم خواهد شد که عریانی چقدر مفسده آور و پوشش تا چه اندازه در سلامت جامعه و عفاف زن مؤثر است.

فصل سوّم: اسلام و پوشش

پوشش؛ ارشاد یا تأسیس؟

در این قسمت به ضرورت، اجمالی از مباحث ستر و پوشش و موارد جواز و حرمت نظر زن و مرد به یکدیگر مطرح می‌شود تا نظر شریعت نسبت به هر دو امر به خوبی روشن گردد.

قبل از هر چیز باید دو موضوع متفاوت «پوشش» و «نظر زن و مرد به یکدیگر» به طور جداگانه بررسی شود. در لسان قرآن کریم و از دیدگاه فقه اسلامی هر یک از این دو موضوع با دیگری حکم متفاوتی دارد. از نظر اسلام، وجوب پوشش، امری غیر از حرمت نظر می‌باشد؛ زیرا ممکن است در موردی پوشش واجب نباشد، ولی نگاه و نظر حرام باشد؛ مثل آن که مردی از روی لذت به صورت زنی نگاه کند، بی آنکه زن متوجه باشد. در این حال، پوشش صورت بر زن واجب نیست، ولی نظر و نگاه مرد حرام است.

در این بحث هر یک از این دو موضوع به اجمال دنبال می‌گردد. در ابتدا با ذکر پنج مقدمه وارد بحث پوشش می‌شویم:

یک. در این که تمام بدن زن عورت است و پوشش آن در غیر موارد استثنا واجب است، بحثی نیست و از آن جا که عورت به چیزی گفته می‌شود که وضعیت پنهانی دارد و پوشش آن ضروری است، بدن زن عورت به حساب آمده است. این حکم، خود یک کرامت، متانت، مطلوبیت و ارزش برای زن محسوب می‌شود.

دو. در یک تحقیق و بررسی تاریخی، این امر بسیار مهم و قابل توجه به دست

می‌آید که هنگام پیدایش اسلام، تمام زنان اقوام عرب دارای جلباب و خِما - که همان چادر و روسری عربی است - بوده‌اند، ولی حجاب آن‌ها بیش‌تر با بدحجابی هم‌راه بوده است؛ مانند برخی افراد بی‌بند و بار چادری در زمان طاغوت. در آن زمان، زن‌های عرب از جلباب و خِما استفاده می‌کردند، ولی موها و سر و گردن و مواضع حسّاس گوش و بناگوش و سینه و پاهایشان همیشه نیمه‌عریان بود و به‌طور کامل پوشش را رعایت نمی‌کردند. آن‌ها در واقع «حجاب» داشتند، ولی «پوشش» نداشتند و اسلام برای آنان پوشش آورد و بدحجابی آنان را با پوشش تصحیح نمود.

پس بر خلاف اعتقاد برخی، اسلام برای زن یا زنان عرب حجاب نیاورده است. این‌که در آیات پوشش، موضوع «جلباب» و «خُمُر» ذکر شده، به‌خاطر وجود این دو وسیله‌ی پوششی در آن زمان است و اسلام پوشش خود را - که همان عفاف زن است - با آن دو تأمین نموده است و گرنه شریعت، حسّاسیتی نسبت به وجود یا عدم این دو مصداق پوششی ندارد و آنچه برای دین اهمیت دارد، عفاف، پوشش، وقار و سلامت شوون فردی و اجتماعی زن است.

بنابراین، اگر بدون «جلباب» و «خُمُر» هم این ملاک تأمین گردد، از نظر شریعت اسلام مشکلی پیش نمی‌آید؛ همان‌طور که اگر در آن زمان زن‌ها با لباس‌ها و فرم‌های دیگری زندگی می‌کردند، دین غرض خود را با آن لباس‌ها تأمین می‌کرد؛ زیرا اسلام تنها به دنبال تأمین مقصود خود می‌باشد و تا حدّی که ممکن است، آن را با «امضا» و ارشاد پی می‌گیرد و در پی «تأسیس» بی‌مورد نیست. البته در صورت لزوم تأسیس یک حکم و عدم امکان یا مصلحت امضا، به تأسیس اقدام می‌نماید.

سه. به‌طور کلی احکام و فرامین دین مقدس اسلام بر دو چینش موزون می‌باشد:

ارشادی و تاسیسی.

بیان ارشاد و تأسیس

از آن جایی که اسلام دین عقل و فطرت بوده و تمامی قوانین آن هم‌راه با ساختار سراسر زیبای آفرینش و همگام با طبیعت سالم و دل‌پذیر آدمی است، تمام دستوراتش از اوامر و نواهی، ارشاد و توصیه‌هایی است که نهاد خودآگاه انسان آن‌ها را درمی‌یابد. البته اگر اموری در اثر کاستی و کجی‌های جامعه و افراد، بیان ویژه لازم داشته باشد، اسلام در جهت تصحیح و ترمیم آن‌ها، قوانین خاصی را ارایه می‌دهد که این قوانین، احکام تأسیسی می‌باشد، و اما توصیه‌های پیشین، احکام امضایی و ارشادی شریعت است؛ به‌طور مثال در میان تمام اقوام و ملل، معامله و خرید و فروش، یک اصل معمول و ضروری است که اسلام نیز آن را پذیرفته و می‌فرماید: «احل الله البیع»^(۱) معامله، صحیح و حلال است. «ولی نسبت به ربا - که یک پول‌خواری، کجروی و انحراف از سوی استثمارگران بوده و مشکلات بسیاری را برای جامعه به‌بار می‌آورد - می‌فرماید: «حرّم الربا»^(۲) ربا حرام بوده و معامله یا خرید و فروش نمی‌باشد. در این مثال، صحت و حلیت معامله، یک حکم ارشادی و حرمت ربا یک حکم تأسیسی است.

همان‌گونه که دین با فرامین ارشادی، درصدد توصیه‌ی امور متعارف عقلائی است، با فرامین تأسیسی - مولوی نیز درصدد دورسازی جامعه از کجی‌ها و ایجاد تعادل لازم در امور متعارف بشری بوده است که با این روش، حدّ و مرزهای سالم فراموش شده یا انحراف یافته را تثبیت نموده و برای تعیین مدارها و محورها در راستای همان امور عقلائی و متعارف، قوانین لازم را وضع نموده است. حال، در مورد بحث - همان‌طور که بیان شد - اسلام به دنبال تأمین مقصود خویش که همان عفاف و پاکی و حفظ حرمت و شؤن زن در زندگی متعارف جامعه است، می‌باشد؛ چه با جلباب و خُمُر باشد یا نوع

دیگری از پوشش، که شرع نسبت به نوع آن حساسیت خاصی ندارد. چهارم. اگر چه معنای پوشش - که در لسان عرب به آن «ستر» می‌گویند - به حجاب نزدیک است، ولی این دو امر با هم متفاوتند و نباید نسبت به تفاوت این دو بی‌توجه بود.

تفاوت پوشش و حجاب

حجاب مانع خاصی است که باعث انفصال دو چیز از یکدیگر است، در حالی که ستر و پوشش، وصف انفصال را ندارد و مانعیت، جدایی و غیریت را نمی‌رساند. البته هر حجابی پوشش است، ولی هر پوششی حجاب نیست و نسبت میان این دو از نظر منطقی، عام و خاص است. در واقع، حجاب بار سنگین‌تر و مانع بیش‌تری را در واسطه بودن داراست؛ زیرا معنای آن نوعی پرده‌داری و پرده داشتن به‌طور انفصالی است، در حالی که پوشش پرده نمی‌خواهد و می‌تواند حالت متصل و چسبیده به بدن داشته باشد. این تفاوت مفهومی و ماهوی میان پوشش و حجاب موقعیت بسیار متفاوتی نسبت به وظیفه و تکلیف شرعی در پوشش و تحصیل عفاف ایجاد می‌کند. حجاب، بار بسیار سنگین و گاه ناهنجاری‌های فراوانی را بر زن تحمیل می‌نماید و چه بسیار می‌شود که بدحجابی را به ارمغان می‌آورد؛ در حالی که پوشش برای زن تعادل، آزادی، سلامت، راحتی، آسایش و عفاف کامل را بدون هیچ مشکلی می‌نماید.

اسلام برای زن حجاب نیاورده، بلکه حجاب به صورت بدحجابی در میان اعراب نیز نظیر برخی دیگر از اقوام و ملل، مرسوم بوده است. اسلام تنها پوشش معقول و متعارف را جای‌گزین بدحجابی و حجاب جاهلیت قبل از اسلام ساخته است؛ پس نه حجاب و در کیسه کردن زن از اسلام است و نه بدحجابی و هر یک از این دو، افراط و تفریط در امر پوشش است. حجاب، گزاره‌ای بیش‌تر از تکلیف شرعی است و بدحجابی یا

بی‌حجابی معروف - که چه بسیار می‌شود با عدم پوشش هم‌راه گردد - گریز از حکم الهی است و اسلام با وجوب پوشش، تمامی انحرافات در این زمینه را تصحیح نموده است.

امروزه هم زن‌های بسیاری از جوامع مسلمین، هم‌چون زنان اقوام و ملل دیگر مبتلا به نوعی سکس یا بدحجابی یا افراط در پوشش هستند و پوشش صحیح و عفاف متعارف - که ارمغان اسلام عزیز و قرآن کریم است - در آن‌ها کم‌تر به چشم می‌خورد. زنان مؤمن و خانواده‌های مذهبی نیز با مشقت، عفاف خود را هم‌راه با نوعی حجاب حفظ می‌کنند، در حالی که آن‌ها می‌توانند با تربیت صحیح - که باید مورد شناسایی و اهتمام قرار گیرد - عفاف خود را بدون زحمت و مشقت زیاد حفظ نمایند تا برای همگان الگو باشند.

آنچه ره‌آورد دین مقدس اسلام است و زن برای حفظ عفاف و پاکی خود به آن نیازمند می‌باشد، «پوشش» است؛ نه «حجاب» یا «بدحجابی». به‌طور اساسی حجاب یک تکلیف الهی و حکم شرعی نیست؛ اگر چه بعضی از موارد و مصادیق آن از نظر عقل و شرع اشکال نداشته و صورت «اباحه» به خود می‌گیرد، ولی ما در این مقام به دنبال الزام یا عدم الزام دین نسبت به دو امر حجاب و پوشش هستیم و تنها در این میان، پوشش است که از الزام شرعی برخوردار است.

پنج. در قرآن کریم و فقه اسلامی درباره‌ی عفاف بانوان تنها کلمه‌ی «ستر» و پوشش آمده و حتی یک مورد هم لفظ «حجاب» به کار نرفته است که ما در فراز آینده به اجمال به بیان این مسأله می‌پردازیم.

حجاب و اسلام؟!!

در لسان فقها و متون اسلامی و کتاب‌های فقهی، مانند: کتاب «عروة الوثقی» - که یک

متن کامل فقهی است - آمده: «یجب ستر المرأة؛ تمام بدن‌ها...»؛^(۱) پوشش تمام بدن زن واجب است. در همین کتاب، فصلی تحت عنوان «فصل فی السّتر و السّاتر» ذکر شده است. در قرآن کریم نیز ۵ مورد لفظ حجاب، ۲ مورد «حجاباً» و ۱ مورد هم «محبوب» آمده است: «بینهما حجابٌ»،^(۲) «توارت بالحجاب»،^(۳) «من بیننا و بینک حجابٌ»،^(۴) «حجاباً مستوراً»،^(۵) «من دونهم حجاباً»^(۶) و «عن ربّهم یومئذٍ لمحجوبون». ^(۷) هیچ‌یک از این موارد مربوط به پوشش زن نیست. تنها در یک مورد درباره‌ی زن‌های پیامبر ﷺ لفظ حجاب آمده که مربوط به پوشش زن یا زن‌های پیامبر هم نیست و به‌طور اساسی متعلّق تکلیف در این مورد، زن‌ها نیستند و تنها دستوری به اصحاب پیامبر درباره‌ی زن‌های آن حضرت است و با «تنقیح مناط» می‌توان گفت که حکمی کلی نسبت به مردهاست. برای روشن شدن بحث، این آیه با بیان و توضیحی اجمالی دنبال می‌شود.

در آیه‌ی ۵۳ سوره‌ی احزاب، خداوند متعال دسته‌ای دستورات اخلاقی به اصحاب پیامبر ﷺ می‌دهد. یکی از آن دستورات این است: اگر پرسشی از زن‌های پیامبر داشتید یا چیزی از آن‌ها خواستید، بی‌محابا وارد خانه‌ی پیامبر ﷺ نشوید: «فسئلوهنّ من وراء حجاب؛ از پشت پرده و بیرون خانه از زنان پیامبر ﷺ سؤال نمایید یا شیء مورد درخواست خود را دریافت کنید.»

در این جا برای وضوح هر چه بیش‌تر مطلب، تمام آیه ذکر می‌شود:

«یا ایّها الذّین آمنوا لا تدخلوا بیوت النّبی الاّ ان یؤذن لکم الی طعامٍ غیر

۱- عروه/۱۸۴.

۲- اعراف / ۴۶.

۳- ص / ۳۲.

۴- فصلت / ۵.

۵- اسراء / ۴۵.

۶- مریم / ۱۷.

۷- مطفّین / ۱۵.

ناظرین إناهُ و لكن اذادعیتم فادخلوا فاذا طعمتم فانتشروا و لا مستأنسین
 لحديث انّ ذلکم کان یؤذی التّبیّ فیستحیی منکم واللّٰه لا یستحیی من
 الحقّ و اذا سألتموهنّ متاعاً فسئلوهنّ من وراء حجابٍ ذلکم اظہر لقلوبکم
 و قلوبهنّ و ما کان لکم ان تؤذوا رسول اللّٰه و لا أن تنکحوا ازواجه من
 بعده ابدأ انّ ذلکم کان عنداللّٰه عظیماً؛^(۱)

ای اهل ایمان! به خانه‌ی پیامبر داخل نشوید، مگر آن که به شما اجازه دهد و شما را
 بر سفره‌ی طعام خود دعوت نماید. در آن هنگام نباید زودتر از وقت آمده و به ظرف
 خالی غذا بنگرید، بلکه در همان زمانی که دعوت شده‌اید، بیایید و چون غذا را تناول
 کردید، بروید و آن جا به سرگرمی و بحث‌های حاشیه‌ای نپردازید که این کار شما
 پیغمبر را آزار می‌دهد و او از شرم، نگرانی خود را به شما اظهار نمی‌کند، ولی خدا در
 اظهار حق حیایی نمی‌ورزد. البته هرگاه از زنان رسول خدا چیزی می‌خواهید یا پرسشی
 دارید، از پس پرده خواسته‌ی خود را بیان کنید که این کار برای شما و آن‌ها پاکیزه‌تر
 است و نباید رسول خدا را بیازارید. هم‌چنین پس از وفات پیامبر ﷺ هیچ‌گاه
 زناش را به نکاح خود در نیاورید که این کار نزد خدا [گناهی] بسیار بزرگ است.»
 در این آیه همان‌طور که می‌بینید، خداوند به مؤمنان می‌فرماید: اگر پرسشی داشتید
 یا چیزی خواستید، از پس پرده خواسته‌ی خود را پی‌گیری کنید و بی‌محابا وارد منزل
 پیامبر نشوید؛ چون ممکن است درون خانه زن‌ها آمادگی و پوشش لازم را نداشته
 باشند.

پس اگرچه امر به حجاب در این آیه یک دستور کلی است، ولی اولاً این تکلیف
 نخست بر دوش مردها، آن هم اصحاب پیامبر ﷺ است، ثانیاً تکلیف به حجاب، در

مورد خواستن چیزی از زن‌هایی بوده که در خانه‌ی پیامبر ﷺ زندگی می‌کردند. امروز هم اگر کسی از زنی که در خانه‌ای زندگی می‌کند، پرسشی دارد، نباید سر زده وارد آن خانه شود، بلکه باید از پس پرده یا پشت در، خواسته‌ی خود را مطرح نماید؛ زیرا ممکن است زن در خانه پوشش کافی و آمادگی لازم را برای رویارویی نداشته باشد و این برداشت، همان «تنقیح مناط» شرعی است که به آن اشاره شد، ولی در هر صورت این امر هیچ ارتباطی با پوشش زن از نامحرم در خانه و اجتماع ندارد.

پرسش‌های اساسی

اکنون پس از بیان این مقدمات چهارگانه چند پرسش اساسی پیش می‌آید:
 یک. پوشش اسلامی و طرحی را که دین مقدّس اسلام به‌طور کلی و الزامی ارایه کرده، چگونه است؟

دو. زن باید چه مقدار از بدنش را بپوشاند و چه مقدار از پوشش ضرورت ندارد؟
 سه. زن باید خود را از چه کسانی بپوشاند و در مقابل چه کسانی پوشش لازم نیست؟

چهار. کم و کیف پوشش در مقابل محارم چگونه است و «محرّمیت‌های عمومی» چیست؟

قرآن کریم و پوشش زن

در پاسخ به این پرسش‌ها ابتدا باید از آیات پوشش به اندازه‌ی ضرورت استفاده شود تا بحث، موقعیت آشکاری پیدا کند. قرآن مجید می‌فرماید:

«یا ایّها النّبی قل لازواجک و بناتک و نساء المؤمنین یدنین علیهنّ من جلابیبهنّ ذلک ادنی ان یعرفن فلا یؤذین و کان اللّهُ غفوراً رحیماً»^(۱)

ای پیامبر! به همسران و دختران خود و زن‌های مؤمنان بگو: جلو و اطراف چادرهای خود را به یک‌دیگر نزدیک کنند و آن را جمع نگاه دارند و باز و رها نسازند. این امر برای عدم شناسایی آنان از سوی منافقان بهتر است تا مورد آزار و اذیت آن‌ها قرار نگیرند و در هر صورت خداوند متعال بخشنده و مهربان است».

ابتدا باید دانست که «جلایب» جمع «جلباب» و جلباب مصدر رباعی مانند «دحراج» است که با تکریر لام، دوام و تمامیت جلب را می‌رساند. چنان‌که بیش‌تر مفسرین و اهل لغت می‌گویند، «جلباب» پوششی است که تمام بدن را مانند چادر عربی در بر می‌گیرد. جلباب و چادر، آن‌گونه که برخی تصوّر کرده‌اند، بر مقنعه و خمار و روسری اطلاق نمی‌شود؛ پس معنای «جلب» هم‌راه «یُدنین» - که به معنای نزدیک‌سازی است - چنین می‌شود: دو طرف چادرهای خود را باز و رها نساژند تا مواضع پنهانی و زمینه‌های زینت آنان نمایان نشود.

هم‌چنین قرآن کریم در آیه ۳۱ سوره‌ی نور می‌فرماید:

«وَلِيضْرِينَ بِخُمْرَيْنَّ عَلٰی جِيوبِهِنَّ»

باید زنان روسری را بر گریبان [و قهراً گردن و سینه] ببندازند.

«خُمُر» جمع خمار است - مانند: کُتُب جمع کتاب - و خمار - همانند مخامر - مصدر و به معنای روسری است که زیر چادر قرار می‌گیرد. دو طرف خمار را هم می‌توان به پشت گردن برگرداند و هم می‌شود به روی گردن و سینه انداخت. باید توجه داشت که خداوند در این آیه فعل «لیضرن» را به جای «لیلبسن» به کار برده است تا لزوم و ثبات هر چه بیش‌تر روسری نسبت به چادر را در پوشش زن بیان نماید.

بدحجابی زنان در دو عصر جاهلی و جدید

هنگامی که روسری بر سر قرار می‌گیرد، پوشش سر قهری است؛ به همین خاطر متعلّق «ضرب» در آیه، «جیوبهِنَّ» است و «علی جیوبهِنَّ» آمده؛ نه «علی رؤ سهِنَّ»؛ بنابراین با به کارگیری این لفظ، فرمان الهی شامل پوشش گوش، بناگوش، گردن و سینه نیز می‌شود.

پس همان طور که نسبت به چادر فرمود:

«يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيهِنَّ»

(دو طرف چادر را نزدیک هم و جمع نگاه دارند)، این جامی فرماید:

«وَلِيضْرِبْنَ بِخُمْرِهِنَّ عَلٰى جُيُوبِهِنَّ»

باید زنان روسری را بر گریبان [و قهراً گردن و سینه] ببندازند؛ یعنی هم چون رسم اعراب جاهلی آن را به پشت گردن برنگردانند تا مواضع زینت آن‌ها چون گوش و بناگوش و گردن و سینه پیدا گردد.

قرآن کریم این بیان را به جهت رسم موجود در آن زمان دنبال می‌کند؛ زیرا زن‌ها در آن دوران، اطراف چادر خود را خوب نمی‌گرفتند و هم چون زمان ما بدحجابی وجود داشت که هم چادر، پوشش منطقی و مناسبی نبود و هم آن‌ها اهمال به خرج می‌دادند؛ از این رو خداوند می‌فرماید: زنان باید دو طرف چادر را به هم نزدیک کنند تا لباس زیر و زیور و زینت و برآمدگی سینه و بدن یا مواضع پنهان آن‌ها آشکار نباشد.

آن‌گاه قرآن کریم بعد از «يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيهِنَّ» می‌فرماید:

«ذٰلِكَ اَدْنٰى اَنْ يَعْرِفْنَ فَلَآ يُوْذِنْنَ...»^(۱)

این نوع پوشش به این که زنان مؤمن به وقار و شایستگی و صفت ایمان شناخته شوند، نزدیک‌تر است تا مورد اذیت و آزار منافقان قرار نگیرند. چنان‌که در آیه‌ی بعد، خداوند متعال منافقان را در صورت آزار زنان مؤمن تهدید می‌کند؛ بنابراین از بیان آیاتی مانند دو سوره‌ی احزاب و نور، موقعیت پوشش اسلامی مشخص می‌گردد و با بیان سه استثنا بحث کامل می‌شود.

سه استثنای متفاوت

یک استثنا در سوره‌ی نور آمده است:

«و القواعد من النساء اللّائى لا يرجون نکاحاً فليس عليهنّ جناحٌ ان يضعن

ثيابهنّ غير متبرّجاتٍ بزينةٍ؛^(۱)

زنان سال مندی که مناسب نکاح و ازدواج نیستند، می‌توانند پوشش خود را بردارند؛ البته در صورتی که خودنمایی نداشته باشند و موجب توجه و تحریک دیگران نگردند. طبق این آیه این دسته از زن‌ها می‌توانند به طور معمول و غیر محرک تا حدّ معقولی از پوشش عمومی خود بکاهند.

دواستثنای وسیع دیگر هم نسبت به پوشش عمومی برای زن، در دو فراز از آیه‌ی سوره‌ی نور به دو بیان و با دو حکم متفاوت آمده است. در استثنای نخست، خداوند می‌فرماید:

«ولا یُبدین زینتهنّ الا ما ظهر منها؛^(۲)

زنان باید زیبایی‌ها و خوشایندی‌های خود را آشکار نسازند، جز مقداری [مانند دست‌ها تا مچ و صورت] که به طور قهری ظاهر می‌شود.» و در استثنای دوم در فراز دیگری از همین آیه می‌فرماید:

«ولا یبدین زینتهنّ الا...؛

زنان باید زینت خود را جز بر محارم، به طور عمد و غیر قهری، ظاهر نسازند.» این دو فراز از آیه، اگر چه دواستثنا هستند و دو بیان دارند، ولی افراد مستثنای آن‌ها سه دسته می‌باشند و در نتیجه سه استثنا به دست می‌آید:

یک. عدم وجوب پوشش زن نسبت به بیگانه که منحصر به صورت و دست‌ها

است؛

دو. عدم وجوب آن نسبت به محارم که اظهار اندام زن، غیر از عورتین جایز است؛ سه. عدم وجوب پوشش نسبت به شوهر که زن حکم جواز ظاهر ساختن تمام بدن برای شوهر خود را دارد. البته خصوصیات این موارد سه گانه و اصل امر سوم به کمک روایات به طور کامل روشن می شود.

این دو استثنا در آیه ی ۳۱ سوره ی نور با یک دیگر این تفاوت را دارند که استثنای اول (و لاییدین زینتهن الا ما ظهر منها) محدوده ی عدم وجوب پوشش را برای زن نسبت به تمام مردهای نامحرم مشخص نموده و طبق آن، حکم جواز نسبت به افراد بسیاری تعلق می گیرد، اگر چه مقدار جواز همان وجه و کفین است؛ ولی استثنای دوم (و لاییدین زینتهن الا لبعولتهن...) تنها افرادی را که در برابر آن ها پوشش لازم نیست، معین نموده و این مطلب را که برای هر کدام چه مقدار جواز کشف یا وجوب ستر وجود دارد، روشن نموده است. البته محارم در این جهت یک سان نیستند: شوهر نسبت به تمام بدن محرم است و افراد دیگر به همی بدن جز عورت محرمند. شوهر نسبت به زن بیشترین قرب و نزدیکی را دارد که «زوجیت» به آن اطلاق می شود و افراد دیگر از محارم، هر چند می توانند علاوه بر وجه و کفین اندام دیگر را هم ببینند، ولی مانند شوهر به تمام بدن زن محرم نیستند؛ اگر چه نظر به موضع پنهانی و آلت تناسلی زن برای شوهرش هم مذموم است.

بعد از بیان اجمالی دو استثنا مذکور، نوبت به پاسخ پرسش مهم و اساسی دیگر و بیان خصوصیات آن می رسد. پرسش این بود که: به طور کلی زن از چه کسانی باید خود را بپوشاند و برای هر دسته ای چه مقدار پوشش داشته باشد؟ از چه کسانی لازم نیست خود را بپوشاند و در مقابل هر دسته چه مقدار نسبت به عدم پوشش آزاد است؟ در مباحث آینده، هر یک از این پرسش ها با بیان استثنا و موارد آن مطرح می شود.

لازم نبودن پوشش دست و صورت

وقتی خداوند در فرازی از آیه ی ۳۱ نور می فرماید:

«و لیضربن بخرهنّ علی جیوبهنّ»^(۱)

(روسری خود را بر گریبان [و قهراً برگردن و سینه] ببندازند)، هم چنین در فراز

دیگری از آیه ی ۵۹ احزاب می فرماید:

«یُدنین علیهنّ من جلابیهنّ»

(جلو و اطراف چادرهای خود را به یک دیگر نزدیک کنند و آن را جمع نگاه دارند و

باز و رها نسازند)، به طور طبیعی این پرسش معقول پیش می آید که زن بعد از پوشاندن

تن، سر و گردن و دیگر اعضا که در چادر و روسری پنهان می گردند، چگونه دست ها و

صورت و چشمان خود را بپوشاند؟ مگر می شود زنی با چادر و روسری، خود را به

کلی پنهان سازد؟

قرآن کریم این پرسش معقول را با بیان یک استثنا به خوبی پاسخ می دهد و در آیه

۳۱ نور می فرماید:

«و لا یُبدین زینتهن الا ما ظهر منها؛

زینت های خود را ظاهر نسازند، مگر آن مقدار که به طور قهری و طبیعی آشکار

می شود؛ مانند دست ها و صورت.»

باید توجه داشت که معنای «زیور» در فارسی با «زینت» در عربی متفاوت است،

هرچند این دو لفظ، در عنوان و مصداق، خاص و عام به حساب می آیند؛ زیرا هر

زیوری زینت است، ولی هر زینتی مصداق زیور نیست.

۱- جیوب: جمع جیب؛ سینه و جلو گردن را گویند.

آرایش زنانه

زیور در فارسی به اشیا و امور زاید، عَرَضی و منفصل گفته می‌شود؛ مانند: طلا، جواهر و آرایش زنانه؛ و زینت بر هر چیزی که مهیج بوده و توجه دیگران را جلب کند و موجب رغبت شود، اطلاق می‌گردد. از لباس و آرایش گرفته تا مو و صورت و دیگر اعضای بدن زن، همه از مصادیق زینت است، اگر چه بعضی از این‌ها از مصادیق زیور نیست؛ پس خداوند در این آیه می‌فرماید: زن باید هر قسمتی از بدن خود را که مورد توجه و رغبت قرار می‌گیرد و مهیج است بپوشاند، مگر آن قسمتی که به طور قهری و طبیعی آشکار و نمایان است؛ بنابراین با آن که دست و صورت از موارد زینت، بلکه نماد زیبایی زن است، ولی به سه جهت نمایان شدن آن اشکالی ندارد:

یک. نمایان شدن این اعضا قهری است و امکان پوشش ندارد، مگر آن که زن را در کیسه‌ای بگذاریم و به دوش بگیریم یا در خانه پنهان سازیم!

دو. صورت و دست نماد شناسایی موقعیت و شخصیت زن است و نمی‌شود دست‌ها و چهره‌ی انسان را که خداوند حکیم او را راست قامت آفریده، گم و پنهان ساخت. زن هم چون مرد باید با شخصیت و هویت رسای خود زندگی کند و دست‌ها و چهره از لوازم طبیعی و قهری این امر است.

صورت زن، امتحان مرد

جهت سوم که در این زمینه بسیار مورد اهتمام می‌باشد، آن است که اسلام می‌خواهد علاوه بر متعارف بودن زندگی زن، جامعه و مردم، مردها را به واسطه‌ی زن مورد امتحان و ابتلا قرار دهد تا مؤمن از فاسق و سالم از آلوده شناخته شود؛ چنان‌که می‌بینیم به زن می‌فرماید: پوشش صورت و دست لازم نیست، ولی به مرد می‌فرماید:

تند و تیز نگاه نکن^(۱) - که این امر در بحث نگاه زن و مرد به یکدیگر به تفصیل بیان خواهد شد؛^(۲) پس اسلام با آن که به دنبال عفاف زن است و چهره‌ی زن هم بیش از دیگر مواضع بدن پوشش و عفاف را طلب می‌کند - زیرا به تنهایی می‌تواند موقعیت تمام اعضا و جوارح زن را آشکار سازد - ولی خداوند همین صورت را سبب آزمایش و امتحان مرد قرار داده است تا موقعیت عفاف زن و تقوای مرد، هر دو با هم به خوبی شکل گیرد. به همین دلیل در جوامع روائی ما به احادیثی بر می‌خوریم که ائمه علیهم‌السلام زنان را از گذاشتن نقاب نهی کرده و حتی گذاشتن نقاب یا روبند و پوشیه را در احرام و مراسم حج از نظر دین مبین اسلام مذموم و ناپسند شمرده‌اند. اکنون در این جا به چند روایت در این زمینه اشاره می‌کنیم.

نقاب را کنار بگذارید!

۱- منیعة رأت التبی ﷺ و سلم. روت عنها ابنتها «قریبة» انہا ات التبی ﷺ و سلم فقالت: یا رسول اللہ! النار النار! فقام الیها رسول اللہ ﷺ فقال ما نجواک؟ فاخبرته بامرہا و ہی منتقبہ. فقال: یا امہ اللہ! أسفری فانّ الإسفار من الاسلام و انّ النّقاب من الفجور؛^(۳)

«منیعه» از زن‌هایی است که پیامبر اکرم ﷺ را از نزدیک مشاهده کرده است. دخترش، قریبه، نقل می‌کند: مادرم خدمت پیامبر خدا ﷺ رسید و عرض کرد: ای رسول خدا! آتش، آتش! در این هنگام پیامبر ﷺ در برابر او ایستاد و فرمود: با خودت چه زمزمه می‌کنی؟ او در حالی که نقاب به چهره داشت، حضرت را از حادثه‌ای که برایش رخ داده بود، با خبر ساخت. آن گاه رسول خدا به او فرمود: ای بنده‌ی خدا!

۲- صفحه‌ی ۱۶۶.

۱- نور/ ۳۰.

۳- أسد الغابہ، ج ۵، ص ۵۴۹-۵۴۵.

صورت خود را بازگذار؛ زیرا بازگذاشتن صورت، سیره و روش اسلام است و نقاب، حکایت از فساد می‌کند و خود فساد آفرین است».

بررسی حدیث نقاب

سند حدیث

اگر چه سند این حدیث خالی از اشکال نیست، ولی چون به عنوان شاهد مثال است، نیازی به بیش از این نمی‌باشد؛ زیرا در این جا این روایت، مستند حکمی واقع نمی‌گردد و تنها به عنوان یک نقل از آن استفاده می‌شود.

نقاب

«نُقَب» گشایش در امر است و شاهی را که از پنهانی‌های امری خبر می‌دهد، «نقیب» می‌گویند. «نُقَب» جمع نقاب است؛ مثل کتب و کتاب. عرب گوید: «غَطَّتْ وَجْهَهَا بِالنَّقَابِ»؛ یعنی با نقاب، صورت خود را پوشاند.

در این جا این پرسش پیش می‌آید که: اگر «نقب» به معنای گشایش است، چرا «نقاب» که صورت را پنهان می‌سازد، نقاب نامیده شده است؟

در پاسخ باید گفت: هر چند نقاب صورت را پنهان می‌سازد، ولی به اعتبار سوراخ‌ها و منفذهای آن که دیدن را هموار می‌سازد، به آن نقاب می‌گویند. نقاب به هر صورت که باشد، برای دیدن مشکلاتی را پیش می‌آورد، ولی با منفذهایش دیدن را ممکن می‌سازد.

فجور

«فجر» به معنای شَقُّ و فُتْح است و فَجَّرَ به معنای شَقَّ و فَتَحَ. گناه کار را به این علت «فاجر» می‌گویند که حالت اعتدال خود یا حرمت حق یا تقوا، عدالت، عصمت و بندگی خویش را با طغیان دریده و شکافته است. «فجر» از صفات فعلی است و در این جا

فجور به معنای فساد و خروج از سیره‌ی سالم مسلمانی است و حکایت متن حدیث هم قرینه برای این امر است؛ زیرا زن می‌گوید: «آتش! آتش!» و آن‌گاه پیامبر ﷺ را از اتّفاقی که برایش افتاده، با خبر می‌سازد و چون زن نقاب داشته، مردان منافق مزاحم او شده‌اند و او با نگرانی «آتش، آتش» می‌کند؛ به همین علت پیامبر ﷺ می‌فرماید: اگر از نقاب استفاده نمی‌کردی، چنین امری برای تو پیش نمی‌آمد؛ زیرا نقاب خود فساد آفرین است و روگشایی در حدّ معمول با اسلام تناسب دارد و منافقان نیز، این‌گونه زنان مؤمن را از غیر مؤمن می‌شناسند و به‌طور قه‌ری مزاحم آنان نمی‌شوند.

نقاب؛ فریب و زیبانمایی زن

در این جا ممکن است این پرسش پیش آید که: در عرف عرب، نقاب به پوششی می‌گویند که تنها به چشم و ابروی زن جلوه می‌دهد و ناهمواری‌های صورت را می‌پوشاند و بعضی از زن‌ها جهت انحراف و فریب مردها و زیبانمایی خود از آن استفاده می‌کنند. حتّی بعضی از رقاصه‌های عرب - که نیمه عریان می‌رقصیدند - برای جذابیّت و زیبانمایی خود از نقاب استفاده می‌کرده‌اند. بنابراین، نقاب با پوشیه - که پوشش تمام صورت است - تفاوت دارد.

نقاب مفسده‌آور است؛ چون زمینه‌ی فریب و زیبانمایی دارد، ولی پوشیه معلوم نیست چنین مفسده‌ای را به هم‌راه داشته باشد. نقاب خودنمایی دارد، ولی پوشیه سبب پنهان ساختن صورت می‌شود؛ پس نمی‌توان با این حدیث تمام مصادیق ستر و پوشش را مذموم معرفی کرد.

در جواب این پرسش چند امر را باید یادآور شد:

یک. اگرچه عرف عرب، نقاب را با هر پوششی متفاوت می‌بیند، ولی منافاتی با معنای کلی نقاب - که یکی از اقسامش پوشیه می‌باشد - ندارد و در یک تحقیق لغوی،

این امر برای هر محقق آگاهی روشن می‌گردد که نقاب در عرف عرب منحصر به آن نقاب محرک و مفسده‌آور نیست همان‌طور که ممکن است زن‌های وارسته و مؤمن هم از آن استفاده کنند.

دو. اگر نقاب با پوشش بخشی از صورت فریب دهنده و مفسده‌آور است، پوشیه هم می‌تواند چنین مفسده‌ای را همراه داشته و برای زن در جهت فریب و خودنمایی به کار رود و برای مردها نیز محرک و مفسده‌آور باشد.

برخی از زنانی که از پوشیه استفاده می‌کنند، می‌تواند برای حفظ عفاف و پاکی باشد؛ همان‌طور که ممکن است پنهان کردن صورت به اغراضی جز تقوا باشد؛ چه غرضی خوب - هم چون ترس از شوهر - و چه اغراضی آلوده و در جهت کارهایی ناشایست. به‌طور کلی چنین امری می‌تواند در مورد زن‌های غیر مؤمن اهداف دیگری از قبیل زیانمایی یا فریب کاری داشته باشد و یا برای مردها مفسده‌ای قهری را نسبت به تمام زنانی که از نقاب استفاده می‌کنند، به بار آورد؛ زیرا وجود مفسده نسبت به جهت قابلی (مرد) است و می‌تواند بدون لحاظ جهت فاعلی (زن) هم باشد.

سه. عدم لزوم وقتی مذموم بودن هر نوع پوشش زاید در صورت یا غیر صورت برای زن از این حدیث به خوبی استفاده می‌شود؛ زیرا هر نوع امر غیر طبیعی و ناهماهنگ و غیر متعارف می‌تواند مشکلات خاصی را به دنبال داشته باشد و دین از آن پرهیز دارد.

* * *

۲- عن عیص بن قاسم قال: قال ابو عبد الله (عليه السلام): المرأة المحرمة تلبس ماشاءت من الثياب غير الحرير و القمّازين و كره الثّقباب؛^(۱)

۱- کافی، ج ۴، ص ۳۴۴، ح ۱.

عیص بن قاسم گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: زن مُحرم می تواند هر نوع لباسی جز حریر و قُفَّاز^(۱) را بپوشد، ولی ایشان نقاب و روپند را نمی پسندید.»

۳- عن ابی عبدالله علیه السلام قال: «مرّ ابو جعفر علیه السلام بامرأةٍ متنقّبةٍ و هی محرمةٌ فقال: أحرمی و أسفری و أرخی ثوبک من فوق رأسک فاتّک ان تنقّبت لم يتغیّر لونک؛^(۲)

امام صادق علیه السلام می فرماید: امام باقر علیه السلام به زنی که در حال احرام نقاب بر چهره داشت، برخورد کرد و به او فرمود: احرام ببند، صورت خویش را باز گذار و جامه ی خود را از بالای سرت به گونه ای قرار ده که آفتاب با چهره ات برخورد کند؛ زیرا اگر نقاب ببندی، صورتت در سایه خواهد بود و رنگ آن تغییری نخواهد کرد.»

۴- عن جعفر، عن ابيه علیه السلام قال: «المحرمة لا تتنقّب لانّ احرام المرأة فی وجهها و احرام الرّجل فی رأسه؛^(۳)

امام باقر علیه السلام فرمود: زن مُحرم نباید نقاب بر چهره ببندد؛ زیرا احرام زن به صورت او و احرام مرد، به سر اوست و نباید چهره ی زن در سایه باشد.»

۵- عن ابی الحسن علیه السلام قال: مرّ ابو جعفر علیه السلام بامرأةٍ محرمةٍ قد استترت بمروحةٍ فأماط المروحة بنفسه عن وجهها؛^(۴)

امام باقر علیه السلام به زنی که در حال احرام به وسیله ی بادبزن چهره ی خود را پوشانده بود، برخورد کرد. حضرت بادست خویش بادبزن را از جلوی صورت او کنار زد.»

نسبت به این احادیث باید جهات متفاوتی مورد توجه قرار گیرد تا تناسب آن با

۱- قُفَّاز [بر وزن رُمان]: نوعی دستکش پنبه ای که زنان عرب برای محافظت از سرما به دست

می کردند. ۲- کافی، ج ۴، ص ۳۴۴، ح ۳.

۳- کافی، ج ۴، ص ۳۴۵، ح ۷. ۴- همان، ص ۳۴۶، ح ۹.

مورد به خوبی روشن گردد.

روکشایی زن در نماز

از این روایات به خوبی دریافته می شود که نقاب و پوشش هایی این گونه نه تنها ضرورت ندارد و ممدوح نیست، بلکه مکروه و نامناسب هم می باشد؛ همان طور که در «وسائل الشیعه» این عنوان را می خوانیم:

«عدم وجوب ستر المرأة وجهها فی الصلاة بل یستحب لها کشفه؛^(۱)»

ستر و پوشش صورت زن در نماز واجب نیست، بلکه مستحب است زن صورت خود را در نماز باز بگذارد.

و نیز در همین موضوع در کتاب «التّهذیب» به روایتی دیگر بر می خوریم:
عن سماعة قال: سألته عن المرأة تصلی متنقبية قال: اذا کشفت عن موضع السجود فلا بأس به وان اسفرت فهو افضل؛^(۲)

و باز نسبت به نقاب در باب ۳۵ «وسائل الشیعه» آمده:

... و جواز التّقاب فی الصلاة للمرأة علی کراهية؛^(۳)

در نماز برای زن استفاده از نقاب جایز است، ولی کراهت دارد.

در این جا ممکن است گفته شود: نقاب گرچه برای زن ممدوح نیست، ولی این امر تنها در نماز و احرام است که دلیل آن هم عفاف و عدم عفاف نیست، بلکه در نماز به جهت این است که نباید بین پیشانی زن و محل سجده اش مانعی باشد و در حج به

۱- وسائل الشیعه، ج ۲، باب ۳۳، ص ۳۰۶.

۲- از امام (علیه السلام) در مورد زنی که نقاب زده است سؤال کردم، فرمود: زمانی که نقاب بر موضع سجده قرار نگرفته باشد، اشکالی ندارد، اگرچه باز گذاری صورت بهتر است. التّهذیب، ج ۲، ص ۲۴۶.

۳- وسائل الشیعه، ج ۳، باب ۳۵، ص ۳۰۶.

جهت آن است که زن در احرام باید حرارت مستقیم آفتاب را بر چهره‌ی خود احساس کند و این امر با نقاب که صورت زن را در سایه قرار می‌دهد، منافات دارد؛ به همین خاطر است که روایات «تسدیل» پوشش صورت به‌طور خاص را در حال احرام جایز و حتی ممدوح می‌شمارند.^(۱)

درباره‌ی این توهم باید گفت: گرچه این روایات حکایت از اذن و اجازه در این عمل دارد، ولی این روایات تنها به جواز تسدیل اشاره دارند و وجوب یا استحسان از آن‌ها به دست نمی‌آید. در هر صورت، کراهت نقاب روشن است و ما تنها عدم استحسان آن را دنبال می‌کنیم؛ چنان‌که مرحوم محقق در «شرایع» آورده است: «لو اسدلت قناعها علی رأسها الی طرف انفها جاز»^(۲) که تنها بحث در جواز تسدیل است؛ نه لزوم آن. هم‌چنین صاحب جواهر (ره) می‌فرماید: «و کیف کان فلا اشکال فی جواز الاسدال هنا».

مرحوم صاحب جواهر به روایت تسدیل استناد می‌کند و تنها جواز آن را بی‌اشکال می‌داند،^(۳) ولی درباره‌ی نقاب نه تنها حکم به جواز وارد نشده، بلکه استفاده از آن مذموم شمرده شده است؛ چنان‌که مرحوم شهید اول در کتاب «دروس» علاوه بر حکم به حرمت پوشش صورت زن در حال احرام، می‌فرماید: «نقاب حرام است».^(۴) صاحب

۱- عن حریر قال: قال ابو عبد الله: «المحرمة تسدل الثوب علی وجهها الی الرقن و عن معاویة بن عمّار عن ابی عبد الله علیه السلام: أنه قال تسدل المرأة الثوب علی وجهها من اعلاها الی النحر اذا كانت راكبة؛ وسائل الشیعة، ج ۵، باب ۴۸، ص ۱۳۰، ح ۶.

حریر می‌گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: زن محرم پارچه را بر روی صورتش تا انتهای چانه آویزان می‌کند.

معاویة بن عمّار گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: زمانی که زن سواره باشد، پارچه را از بالای صورت تا گردن آویزان کند».

۲- شرایع ص ۷۲.

۳- جواهر الکلام، ج ۱۸، کتاب حج ص ۳۹۲. ۴- دروس، کتاب حج ص ۱۰۸.

جوهر نیز می‌فرماید: «کراهت در باب نقاب هم به معنای حرمت است». به همین جهت، صاحب جوهر در مقام جمع این دو دسته از روایات «نقاب» و «تسدیل» بر می‌آید که در هر صورت، عدم استحسان نقاب واضح است و ما تنها به دنبال بیان همین معنا هستیم. پس در یک بیان کلی می‌گوییم: قناع و مقنعه یا پوشیه با هر اسم و عنوان مشابه که حجاب و مانع محکم و ضخیمی از پارچه و چرم است و از پیشانی به پشت سر بسته می‌شود و تا چانه و گردن یا سینه را می‌پوشاند، رجحانی ندارد، بلکه در نماز و حج و حتی مواقع عادی مورد نهی شریعت واقع شده است. تنها چیزی که به نام تسدیل یا اسدال - که انداختن توری نازک از سر تا سینه است، بی آن که به صورت بچسبند - در میان اعراب مرسوم بوده و گاه دو یا سه لایه داشت و هم حالت پوششی و هم حالت زینتی داشته است، مذموم نبوده ولی دلیلی بر لزوم آن نداریم و زن نسبت به دست و صورت می‌تواند چون مرد به طور عادی عمل نماید.

غیرت‌نمایی‌های بی‌مورد

اما در جواب توهم دیگر که کراهت استفاده از نقاب در حال احرام را به خاطر احساس حرارت و گرمایی دانست، نه در جهت برداشتن نوعی از حجاب، باید گفت: گرچه این سخن درست است، ولی این بیان نسبت به این معنا علیت تمام ندارد. چه بسا حکم به کراهت نقاب به علت ابتلا و امتحان مرد باشد؛ به خصوص در نماز که دیگر موضوعی برای حرارت وجود ندارد، و به طور اخص در نماز جماعت و حج که امکان برخورد زن و مرد بیش‌تر وجود دارد؛ پس چه نقاب زن برای دوری از آفتاب باشد یا نامحرم، در هر صورت، این نهی حکایت از عدم استحسان آن می‌کند.

اینک با بیان این روایات و آیه‌ی مبارکه‌ی مذکور، پاسخ پرسش مطرح شده به خوبی روشن می‌گردد. آری، زن می‌تواند به راحتی و بدون زحمت و مشکل‌تراشی و تعصب

و غیرت‌نمایی‌های بی‌مورد با پوشش طبیعی و مناسب به عفاف و پاکی خود دست یابد، بی‌آن‌که نیازی به حجاب و تسدیل و یا پوشیه و چادر داشته باشد.

این امر بسیار روشن و گویاست و هرگونه افراط و تفریط نسبت به آن کج‌روی است و برای بیان آن حتی نیازی به روایت نیست، گرچه درباره آن روایاتی هم با بیانی واضح و روشن داریم که دیگر مجال ذکر آن نیست و در مجلّات تفصیلی مطرح خواهد شد.

گستره‌ی پوشش زن

در پاسخ به پرسش مهم دیگر که: زن از چه کسانی لازم نیست خود را بپوشاند، قرآن مجید استثنای سومی را بیان می‌کند. استثنا در این آیه که محارم سببی، نسبی و دیگر اقسام را معرفی می‌کند، در سوره‌ی نور آمده است:

«و لا یُبدین زینتهن الا لبعولتهن او آباءهن او آباء بعولتهن او ابنائهن او
ابناء بعولتهن او اخوانهن او بنی اخوانهن او بنی اخواتهن او نسائهن او
ما ملکت ایمانهن او التابعین غیر اولی الاربه من الرجال او الطفل الذین
لم یظهروا علی عورات النساء و لا یضربن بارجلهن لیعلم ما یخفین من
زینتهن و توبوا الی الله جمیعاً ایها المؤمنون لعلکم تفلحون»^(۱)

باید روسری‌های خود را بر سینه و گریبان‌شان بیندازند و محل‌های زینت خود [سر و گردن و سینه و تا مچ دست‌ها] را از نامحرمان بپوشانند، مگر برای شوهران، پدران، پدر شوهر، پسران خود، پسران شوهر، برادران خود، پسران برادر، پسران خواهران، زنان مسلمان، کنیزان ملکی خویش، خواجگانی که به زنان میل و رغبتی نداشته و وابستگی خانوادگی به آن‌ها دارند و اطفالی که هنوز به خوبی امور جنسی را تشخیص نمی‌دهند و هنگام راه رفتن طوری پاهای خود را بر زمین نزنند که زینت‌های پنهانی‌شان آشکار گردد - و صدای خلخال‌ی که به پا دارند به گوش رسد - ای مؤمنان همگی به سوی خدا بازگردید تا رستگار گردید.

در این آیه‌ی شریفه، محارم و کسانی که به نوعی پوشش زن نزد آن‌ها لازم نیست، به تفصیل مطرح گردیده است: از شوهر تا بستگان و دسته‌هایی هم‌چون: زنان مؤمن نسبت به یک‌دیگر جز در مورد مواضع خاص، غلام و بنده - که امروزه - بحمدالله - در

میان ما وجود خارجی ندارد - و خواجگانی که از وابستگی زن می‌باشند و تمایلات جنسی به زن‌ها را در خود نیافته‌اند و کودکانی که هنوز از مسایل جنسی آگاهی چندانی ندارند که هر یک به اجمال بیان خواهد شد.

محارم در قرآن کریم

در باب محارم و اقسام و خصوصیات آن باید این موارد مذکور در آیات پوشش را با آیات تحریم در سوره‌ی نسا همراه کرد تا بحث خود را به خوبی نشان دهد. در این جا به اجمال از این موضوع یاد می‌شود و ابتدا آیه و بیان آن می‌آید:

«حَرِّمَتْ عَلَیْكُمْ اُمَّهَاتِكُمْ و بناتکم و اخواتکم و عمّاتکم و خالاتکم و بنات الاخ و بنات الاخ و اُمَّهَاتِکُم اَللّٰتِی اَرْضَعْنَکُمْ و اخواتکم من الرّضاعة و اُمَّهَاتِ نِسَائِکُمْ و ربائیکم اَللّٰتِی فی حجورکم من نِسَائِکُم اَللّٰتِی دخلتم بهنّ فان لم تکنوا دخلتم بهنّ فلا جناح علیکم و حلائل ابنائکم اَلَّذِینَ من اصلابکم و ان تجمعوا بین الاختین الا ما قد سلف ان اللّٰه کان غفوراً رَحِیماً»^(۱)

[ازدواج با این زنان] بر شما حرام شده است: مادران، دختران، خواهران، عمّه‌ها، خاله‌ها، دختران برادر، دختران خواهر، مادران رضاعی که شما را شیر داده‌اند و خواهران رضاعی، مادران زنانان و دختران زنانان (رَبِیْبَه‌ها) در صورتی که با آن همسرانتان آمیزش کرده باشید؛ پس اگر با آن همسرانتان آمیزش نکرده باشید، بر شما باکی نیست [که آن زنان را طلاق داده و با دخترانشان ازدواج کنید]. و نیز حرام شده با زنان فرزندانان که اصل و نسبشان از شماست، ازدواج کنید؛ هم‌چنین حرام است که دو خواهر را یک جا به همسری خویش برگزینید، مگر آن‌چه در گذشته [قبل از تشریح این

حکم] اتفاق افتاده باشد که خداوند همیشه آمرزنده است.»

طبق این آیه‌ی شریفه، اضافه بر محارم پیشین که ذکر شد، زنانی که برای افرادی در حکم مادر بوده و فرزندی را شیر داده‌اند و خواهرانی که از یک زن شیر خورده‌اند، همگی مانند محرم نسبی، محرمند که در شریعت از آنها به «لَحْمَةٌ كَلْحَمَةِ النَّسَبِ» (قربانی هم چون قربان نسبی) تعبیر شده و به این معناست که قرابت و محرمیت شیری - که سببی است - هم چون قرابت و محرمیت نسبی هم‌گون و محکم است؛ هم‌چنین دختران زن که از شوهر دیگر باشند و از آنان به «رَبِیْبَه» تعبیر می‌شود، محرمند و با آن که محرمیت سببی است، ولی به واسطه‌ی قرابت و تربیت، هم چون نسبی، ظاهر می‌گردد؛ البته با شرایط خاص خود که در مقام بیان آن نیستیم.

قرآن مجید در ادامه‌ی این آیه می‌فرماید:

«و حلائل ابنائکم الذین من اصلابکم؛

عروس شما که زن فرزندان است، محرم می‌باشد.» «حلائل» جمع «حلیله» است و چون با فرزند قرب و وحدت می‌یابد، با پدر هم محرم می‌شود. البته این نیز خصوصیتاتی دارد که اکنون در مقام بیان آن نیستیم.

زن و محرمیت عمومی!

از آن‌چه گذشت، می‌خواهیم تنها این مطلب مهم را نتیجه بگیریم که: این گونه نیست که زن‌ها در دنیایی از نامحرم‌ها قرار داشته و باید همه وقت و برای همیشه و در مقابل تمام افراد، در پنهانی و پوشش باشند. چه بسیار مردانی که با زنان محرمند و زنان می‌توانند در کنار آنها آزادانه زندگی کنند. از شوهر و پدر و برادر تا برادر شیرینی و دسته‌های دیگری از اقوام نسبی و سببی به زن محرمند. حتی نسبت به بیگانگان، زن در کوچه و خیابان، آزادی وجه و کفین را دارد و اگر برای او در انظار عمومی، پوشش

جسمانی مواضع پنهانی لازم است، ولی وی می‌تواند در ارتباط‌های عادی و زمینه‌های عمومی و مراکز اجتماعی، هم‌چون برخورد با استاد، شاگرد، هم‌کار و هم‌راه، روابط سالم و ارزش‌مند، توأم با عفاف و کفاف داشته باشد؛ چنان‌چه در سوره‌ی توبه آمده است:

«و المؤمنون و المؤمنات بعضهم اولياء بعض»^(۱)

برخی از مردان و زنان با ایمان بر بعضی دیگر از آن‌ها ولایت دارند. همان‌طور که نسبت به همه‌ی طبقات، از خوب و بد، این‌گونه روابط طبیعی وجود دارد که به آیاتی چند در این مورد اشاره می‌شود:

«و ان الظالمین بعضهم اولياء بعض و اللّٰه و لى المتّقین»،^(۲) «والذین آووا و نصرّوا اولئک بعضهم اولياء بعض»^(۳) و «یا ایّها الذین آمنوا لا تتخذوا الیهود و النّصارى اولیاء بعضهم اولیاء بعض و من یتولّهم منکم فانه منهم».^(۴)

در این آیات خداوند میان تمامی زنان و مردان، از بد و خوب و مؤمن و کافر، رابطه‌ای مستقیم برقرار می‌سازد؛ چه ولایت را به معنای حب و دوستی بگیریم و چه به معنای سیطره و اشراف؛ که به طور طبیعی در میان مؤمنان هم‌چون غیر مؤمنان چنین موقعیتی برقرار است. در هر صورت هر یک از این دو معنا با دیگری ملازمه‌ی خاص خود را خواهد داشت؛ چه در این روابط معقول و متعارف، زن و مرد، محرم باشند و چه نامحرم؛ چرا که در عنوان «ولاء» مؤمنین و مؤمنات با یک‌دیگر مرتبند و از هم بیگانه نیستند. این خود یک محرمیت عمومی را در ظروف مختلف ایجاد می‌کند؛ هم‌چنان‌که قرآن کریم نسبت به نفی و اثبات چنین رابطه‌ای در میان کفار و مؤمنان اشاره می‌کند که:

۱- توبه / ۷۱. ۲- جائیه / ۱۹. ۳- انفال / ۷۳. ۴- مائده / ۵۱.

ستم‌کاران با هم همراه‌اند، کفار با یک‌دیگر هم‌دلی دارند، با یهود و نصاری رابطه‌ی دوستی و اخوت برقرار نسازید و همین‌طور موارد دیگری که قابل توجه و دقت می‌باشد؛ به‌طوری‌که در زمینه‌ی رابطه‌ی متقابل زن و مرد مؤمن، مواردی مانند عبادت زن از مرد مؤمن، اگرچه نامحرم باشند، مستحسن است و حتی دست دادن آن‌ها با یک‌دیگر همراه پوشش مانعی ندارد. در این زمینه روایاتی از معصومین علیهم‌السلام وارد شده است که به بعضی از آن‌ها اشاره می‌شود:

دست دادن مرد با زن نامحرم

عن سماعة بن مهران قال: «سألت ابا عبد الله عليه السلام عن مصافحة الرجل المرأة؛ قال: لا يحل للرجل ان يصافح المرأة الا امرئاً يحرم عليه ان يتزوجها: اخت او بنت او عمّة او خالة او ابنة اختٍ او نحوها فاما المرأة التي يحلّ له ان يتزوجها فلا يصافحها الا من وراء الثوب ولا يغمز كفها؛^(۱)

سماعه می‌گوید: از امام صادق عليه السلام درباره‌ی حکم دست دادن مرد با زن پرسیدم؟ ایشان فرمود: دست دادن مرد با محارم خود، چون خواهر، دختر، عمه، خاله، دختر خواهر و مانند آن‌ها بدون مانع چون لباس و دست‌کش و به‌طور مستقیم و با مباشرت اشکال ندارد و با زن‌های نامحرم دست دادن همراه نوعی پوشش و بدون فشار، بی‌اشکال است.»

علی بن ابراهیم، عن ابیه، عن ابن ابی عمیر، عن ابی ایوب الخزاز عن ابی بصیر قال: قلت لابی عبد الله عليه السلام: «هل يصافح الرجل المرأة ليست بذی محرم؟ فقال: لا الا من وراء الثوب؛^(۲)

۱- کافی، ج ۵، ص ۵۲۵، ح ۱.

۲- کافی، ج ۵، ص ۵۲۵، ح ۲.

علی بن ابراهیم از پدرش... نقل می‌کند که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیا مرد می‌تواند با زن نامحرم دست بدهد؟ حضرت در پاسخ فرمودند: نباید به صورت ملامسه باشد، ولی اگر از روی پوششی دست بدهند، اشکالی ندارد.»

از این دو حدیث شریف به خوبی در می‌یابیم که ارتباط میان زن و مرد مسلمان مانعی ندارد و حتی مصافحه و دست دادن اگر از جانب یکی از آنها پوششی چون دستکش، لباس یا دستمالی وجود داشته باشد، اشکالی ندارد. امام علیه السلام تنها در حدیث نخست می‌فرماید: «مرد مسلمان نباید مرد مسلمان دست زن مسلمان را فشار دهد» و جالب این جاست که نمی‌فرماید: زن نباید دست مرد را فشار دهد. و از آن‌جا که عفاف و پنهان‌کاری زن به‌طور نوعی مانع‌چنین عملی است، هیچ‌نهی نسبت به زن صورت نگرفته و مخاطب نهی، تنها مرد است.

زن بر اساس مطلوبیت، متانت و ویژگی عفاف هرگز چنین کاری را نمی‌کند؛ بر خلاف نوع مرد که احتمال صدور چنین فعلی از او می‌رود. باید توجه داشت که بیان امام علیه السلام و تحلیلی که بدان اشاره شد، حکایت از عمق آگاهی اولیای دین از حقایق پیچیده‌ی روان‌شناختی است که باید در جای‌گاه مناسب خود به‌طور فنی و گسترده پی‌گیری شود.

در این‌جا دو حرف پیش می‌آید: نخست این‌که آیا به راستی دست دادن زن و مرد نامحرم به‌دور از ریه و گناه ممکن و چنین امری به‌طور اساسی قابل‌تصور است و دوم این‌که آیا طرح این امر به‌ویژه در جامعه‌ی جوان‌ما که کاستی‌های بسیار دارد و زمینه‌ی فراوانی نسبت به آلودگی‌ها دارد ضروری است؟ آیا طرح این‌گونه مباحث بهانه‌ای جهت آلوده‌سازی هرچه بیشتر افراد به‌خصوص جوانان نیست؟

در پاسخ به پرسش نخست باید گفت: آری، در جامعه‌ای که بیش‌تر افراد آلوده باشند یا از کمبود و نارسایی‌های روحی - روانی یا کاستی‌ها و کمبودهای نفسانی

برخوردار باشند، امکان برداشت‌های ناروا از طرح چنین مباحثی وجود دارد، ولی در یک جامعه‌ی معمولی که افراد از سلامت و امکانات نسبی برخوردار باشند، تصوّر چنین امری هرگز دور از ذهن نمی‌باشد؛ اگر فرد یا جامعه‌ای آلوده باشد یا دچار کمبودها و حسرت‌های جنسی باشد، دست دادن که هیچ، ممکن است صرف اختلاط و هم‌جواری یا تخاطب و هم‌سخنی زن و مرد نامحرم سبب گرفتاری، نگرانی‌های روحی - روانی و حتی آلودگی و گناه‌گردد، ولی با وجود سلامت نسبی و برخورداری افراد از امکانات معمول - که نطق و دلالت هر دو روایت بر آن اشاره دارد - دست دادن زن و مرد آراسته به صفات اجتماعی سالم با نوعی پوشش مشکلی پیش نمی‌آورد.

اما نسبت به پرسش دوم باید گفت: صرف طرح مباحث و بازسازی امور اخلاقی و گسترش فرهنگ و منش دین هرگز آسیبی پیش نمی‌آورد، بلکه باید مباحث انسانی و بینش و نگرش درست دینی را به‌طور سالم و دقیق دنبال نمود تا آگاهی‌های لازم علمی و دینی برای افراد جامعه فراهم گردد.

با پنهان‌سازی مباحث و دور داشتن افراد جامعه از حقایق دینی، هرگز نتیجه‌ی صحیحی به‌بار نخواهد آمد و سلامت جامعه و افراد، بیش‌تر در مخاطره‌ی جدی قرار می‌گیرند.

پس این حرف که طرح این‌گونه مباحث علت انحراف بیش‌تر شده و بهانه‌ای در دست افراد آلوده قرار می‌دهد، سخن صحیحی نیست؛ به‌ویژه که افراد آلوده به دنبال مباحث دینی یا استفاده از احکام شرعی نیستند. اگر بی‌تربیتی‌های لازم اجتماعی - اخلاقی فراهم گردد، این مباحث تنها آگاهی افراد جامعه را به دنبال دارد و آن‌ها را در برخوردهای اجتماعی از افراط و تفریط دور نگاه خواهد داشت و بهانه‌ها را نیز از دست افراد آلوده و اشکال‌تراش خواهد گرفت.

عیادت زن از مرد نامحرم

عن الحکم بن مسکین قال: حدّثتني سعيدة و منّة اختنا محمد بن ابی عمیر
بیّاع السّابری قالتا: «دخلنا علی ابی عبد الله عليه السلام فقلنا: تعود المرأة
اخاها؟ قال: نعم. قلنا: تصافحه؟ قال: من وراء الثّوب. قالت احداهما: انّ
اختی هذه تعود اخوتها. قال: اذا عدت اخوتک لا تلبسی المصبغة؛^(۱)

«سعيدة» و «منّة» خواهران محمد بن ابی عمیر نقل کرده‌اند: ما به محضر امام
صادق عليه السلام رسیدیم و پرسیدیم: آیا زن می‌تواند به دیدار برادر ایمانی‌اش برود؟
فرمود: آری. گفتیم: آیا می‌تواند با برادر ایمانی‌اش دست بدهد؟ فرمود: از روی لباس،
آری. یکی از آن دو گفت: این خواهر من به دیدار برادران ایمانی‌اش می‌رود. حضرت
خطاب به وی فرمود: هنگام ملاقات با برادران دینی‌ات از پوشیدن لباس رنگین و
محرّک پرهیز.»

از این حدیث، مراوده، برخورد، عیادت و دید و بازدید میان زنان و مردان مسلمان
به‌ویژه از جانب زن و حضور آنان با هم در اجتماع، بی‌آن‌که محرّمیتی در میان باشد، به
دست می‌آید. حضرت عیادت زن مسلمان از مرد مسلمان را نه تنها نفی نمی‌فرماید،
بلکه تأیید هم می‌نماید. مهم‌تر از آن، دست دادن زن مسلمان با مرد است که امام عليه السلام
آن را در صورت وجود حایل نفی نمی‌کند.

در این حدیث شریف، امام عليه السلام با بیان: «و لا تلبسی المصبغة» به امر مهمی
اشاره می‌کند و آن این‌که: صرف پوشاندن بدن با لباس در تحقّق امر پوشش کافی است
و دیگر نیازی به پوشش اندام زن با چادر یا شیء منفصل دیگری نیست^(۲) و تنها چیزی
که مورد نفی حضرت قرار گرفته، جلف بودن و رنگ نامناسب لباس است که سبب

۱- کافی، ج ۵، ص ۵۲۶، ح ۳.

۲- به بحث اندام و پوشش زن صفحه‌ی ۱۵۱ همین کتاب رجوع شود.

تحریک و جلب توجه دیگران می شود.

بیعت پیامبر ﷺ با زنان

... عن المفضل بن عمر قال: «قلت لابی عبدالله ﷺ کیف مسح رسول الله ﷺ النساء حين بايهن؟ قال: دعا بمرکنه الذی کان يتوضأ فيه فصب فيه ماء ثم غمس يده اليمنى فكلما بايع واحدة منهن قال: اغمسی يدک فتغمس كما غمس رسول الله ﷺ فكان هذا ما سحته اياهن؛^(۱)

مفضل می گوید به امام صادق ﷺ عرض کردم: زن ها با پیامبر ﷺ چگونه بیعت کردند؟ حضرت فرمود: پیامبر ﷺ دستور دادند ظرف آبی که در آن وضو می ساختند آوردند و در آن آب ریخته و سپس دست راست خود را در آب نهادند و به هر یک از زن ها فرمودند: دستت را در آب بگذار و آن ها هم یک به یک چنین کردند.» نوع مسح کردن و دست دادن ایشان با زن ها در زمان بیعت این گونه بوده است.

از این روایت به خوبی روشن می گردد که آن چه اشکال دارد، ملامسه ی مباشری و مستقیم است و اگر مانع و پوششی در دست یکی از دو طرف زن یا مرد نامحرم وجود داشته باشد، دست دادن اشکالی ندارد؛ به خصوص که در این روایت در پرسش عنوان «کیف مسح» و در آخر آن «فکان هذا ما سحته اياهن» آمده و مسح را در پوششی از آب تحقق بخشیده است. پس همان طور که پوشش می تواند با لباس یا دست کشی باشد، می تواند با آب یا چیز دیگری باشد؛ زیرا تنها مشکل صرف ملامسه مباشری است نه دست دادن با نوع خاصی از پوشش؛ به ویژه که در چنین بیعتی نمایان شدن دست ها برای پیامبر ﷺ و زنان به طور طبیعی وجود داشته و می توان اطمینان پیدا کرد که پیامبر ﷺ و زن ها هنگام بیعت چشمان خود را نمی بسته اند.

۱- فروع کافی، ج ۵، ص ۵۲۶، ح ۱.

عن سعدان بن مسلم قال: قال ابو عبد الله: «أتدري كيف بايع رسول الله ﷺ النساء؟ قلت: الله اعلم و ابن رسوله اعلم، قال، جمعهن حوله ثم دعا بتور برام فصبّ فيه نضوحاً ثم غمس يده فيه ثم قال: اسمعنّ يا هؤلاء! ابايعكنّ على ان لا تشركنّ بالله شيئاً ولا تسرقن ولا تزنيينّ ولا تقتلنّ اولادكنّ ولا تاتينّ بهتانّ تفترينه بين ايديكنّ وارجلكنّ ولا تعصينّ بعولتكنّ في معروف. اقررتنّ؟ قلنّ: نعم! فاخرج يده من التور ثم قال لهنّ: اغمسنّ ايديكن، ففعلنّ فكانت يد رسول الله الطاهرة اطيب من ان يمسنّ بها كف انثى ليست له بمحرم؛^(۱)

سعدان می گوید: امام صادق (عليه السلام) فرمودند: آیا می دانی زن ها چگونه با پیامبر (صلى الله عليه وآله) بیعت کردند؟ گفتیم: خدا و شما فرزند پیامبر آگاه ترید. آن گاه حضرت فرمودند: پیامبر (صلى الله عليه وآله) زن ها را اطراف خود جمع نمود. سپس دستور داد ظرف آوردند و در آن آب ریختند و دست مبارکش را در آن فرو برد و آن گاه فرمود: ای زن ها! گوش دهید به آنچه می گویم، از شما بیعت را می پذیریم که چند امر را مورد توجه و عمل قرار دهید: شرک به خدا نداشته باشید، دزدی و زنا نکنید، فرزندان خود را نکشید، به یک دیگر بهتان روا ندارید و در غیر معصیت خدا با شوهرتان مخالفت نکنید. سپس فرمود: آیا به آنچه گفتم اقرار می کنید؟ همه ی آنها گفتند: بلی! می پذیریم. آن گاه حضرت دستش را از ظرف آب بیرون آورد و به زن ها فرمودند: دست هایتان را در ظرف فرو ببرید و آنها هم چنین کردند. در پایان این حدیث امام صادق فرمودند: دست مبارک پیامبر پاک تر از آن است که کف دست زن نامحرمی را لمس نماید.»

از این روایت شریف، چند امر آشکار می گردد:

یک. امام صادق خود این بحث را طرح می کند تا موقعیت، خصوصیت و نوع

بیعت را روشن سازد و از هر انحراف و نارسایی دور دارد.

دو. چون زن‌ها فراوان بوده‌اند، برای بیعت سریع و راحت از ظرف آب استفاده شده است.

سه. حضرت ﷺ شرایط بیعت را که دوری از گناهان در آن زمان بوده یک‌به‌یک به آنان گوش زد می‌کند و از آن‌ها اقرار می‌گیرد.

چهار. حضرت دست خود را بیرون می‌آورد و سپس به زن‌ها می‌فرماید: دست در آب نهد.

پنج. در پایان امام صادق می‌فرماید: دست پیامبر پاک‌تر از آن است که دست زن نامحرم را لمس کند.

آنچه از این بیان آشکار می‌گردد، حرمت مس‌مباشری و لمس آن است؛ نه صرف دست دادن به هر نوع که باشد.

«... و قالت امّ حکیم بنت الحارث بن هشام...: «یا رسول!...! کیف

تُبایعک؟» قال: «اتّنی لا اصافحُ النّساء» فدعا بقدرح من ماءٍ فادخل یده ثمّ

أخرجها فقال: «ادخلنّ ایدیکنّ فی هذا الماء فهی البیعة»^(۱)

امّ حکیمه پرسید: ای رسول خدا! چگونه با شما بیعت کنیم؟ پیامبر ﷺ فرمود:

من به‌طور‌مباشری با زنان دست نمی‌دهم؛ آن‌گاه حضرت ظرف آبی طلب کرد و دست

مبارکش را در آن فرو برد، سپس بیرون آورد و به زنان فرمود: دستتان را در این آب فرو

برید که این خود بیعت است.»

این برخورد پیامبر اکرم ﷺ حکایت‌گویایی بر روابط سالم اجتماعی زن و مرد

است.

از مجموع روایات بیعت به خوبی آشکار می‌گردد که آنچه از دیدگاه شرع مقدس میان زن و مرد نامحرم ممنوع است، ملامسه و دست‌دادن مباشری به‌طور عریان است و گرنه دست‌دادن با نوعی از پوشش چون: آب، لباس، دست‌کش یا دستمال اشکالی ندارد.

حال، اگر این پرسش پیش آید که: چرا پیامبر اکرم ﷺ در صدر اسلام برای بیعت با زنان از ظرف آب استفاده نمود،^(۱) باید گفت: علت انتخاب این نوع پوشش در دست‌دادن، کثرت و تعدد زن‌ها بوده؛ به‌طوری که با انتخاب ظرف آب در کوتاه‌ترین زمان ممکن بیعت زن‌ها با حضرت تحقق یافته، بی‌آنکه زحمت و مشقتی برای زن‌ها یا پیامبر پیش آید و وقت با ارزش ایشان درگیر این امر گردد.

پس در رابطه با دست‌دادن زن و مرد نامحرم با یک‌دیگر باید چند امر به‌طور اساسی مورد دقت قرارگیرد:

یک. آنچه منع شرعی دارد، دست‌دادن مباشری و بدون نوعی از پوشش است. دو. نباید در این دست‌دادن فشار یا لذت و خوش‌آمدنی پیش آید؛ گرچه از روی پوشش باشد که در این صورت با پوشش هم اشکال دارد. سه. نوع پوشش، هرچیزی می‌تواند باشد: لباس، دست‌کش، آب یا هر مانع دیگری.

چهار. آنچه در بیان این حکم مورد اهتمام است تنها دور از اشکال بودن دست‌دادن با پوشش و دور از آلودگی است؛ نه ضرورت داشتن یا لازم بودن آن؛ پس اگر در ظرف ضرورت موردی پیش آید که مرد مسلمانی با نوعی از پوشش با زنی به‌دور از مرض و آلودگی دست‌دهد، اشکالی ندارد؛ به‌خصوص که این امر در عرف

۱- کافی، ج ۵، ص ۵۲۷، ح ۵.

دیپلماسی یا برخوردهای رسمی بین‌المللی برای مسئولین امر باشد؛ نه آن‌که دست‌دادن زن و مرد مسلمان یا غیر مسلمان در سطح عموم و همگان - آن‌هم با آلودگی‌های موجود در جامعه - وجوب یا ضرورت داشته باشد که هرگز مسلمانی در پی عنوان لزوم یا وجوب این امر نیست.

مقایسه‌ی زیبایی‌ها

عن علی بن سويد قال: قلت لابی الحسن (عليه السلام): «أنتی مبتلی بالنظر الی المرأة الجمیلة فیعجبنی النظر الیها فقال لی: یا علی! لا بأس اذا عرف الله من یتتک الصدق وایاک و الزنا فانه یمحق البرکة و یهلك الدین»^(۱)

علی بن سويد گوید: به امام کاظم (عليه السلام) گفتم: [به اقتضای موقعیت شغلی یا...] پیش می‌آید که چشمم به زنان زیباروی می‌افتد و گاهی نگاه به آنان مرا به اعجاب و تحسین وامی‌دارد. حضرت در پاسخ من فرمودند: ای علی! وقتی که خداوند در این نگاه نیت پاک تو را بداند، اشکالی ندارد، لیکن از نگاه آلوده و زناپرهیز که برکت را می‌برد و دین را تباه می‌سازد.

این روایت بیان کریمانه‌ای دارد که سرشار از حکمت و عطوفت است؛ زیرا حضرت در پاسخ به آن مرد چند امر را در یک نگاه مطرح می‌سازد:
- امام (عليه السلام) نگاه کردن به زن‌ها را به آن مرد نسبت نمی‌دهد، با آن‌که از بیان مرد استفاده می‌شود که به دلیل نوع شغلش یا امری دیگر نگاه به زنان برایش زیاد اتفاق می‌افتاده است.

- حضرت (عليه السلام) زمینه‌های بدبینی را نسبت به مرد در کلام مطرح نمی‌کند و با وجود نگاه‌های زیاد مرد به زن‌ها نسبت گناه به او نمی‌دهد.

۱- کافی، ج ۵، ص ۵۴۲، ح ۶.

- امام (علیه السلام) برای این که بار آن مرد سنگین نشود، حکم دشواری چون عدم صحت رؤیت و نگاه کردن به زن‌ها را پیش پای او نمی‌گذارد و به او نمی‌فرماید که باید به طور کلی نگاه به زن‌ها را کنار بگذارد، ولی با این همه، اهتمام به پرهیز از نگاه به زن‌ها و احتیاط در این مورد را به مرد گوش زد می‌کند و به طور مشروط و لولائی می‌فرماید: «اگر صدق و صفای نگاه تو نزد خدا مشهود باشد، مانعی ندارد؛ اگرچه باید از گناه پرهیز کامل داشته باشی.»

- از این پرسش و پاسخ به خوبی روشن می‌شود که زن و مرد مانند «جن و بسم الله» نیستند که بگوییم: باید از یک دیگر بگریزند و تنها در قالب محرّمیت و محیط خانوادگی با هم ارتباط داشته باشند. امام (ع) با وسعت نظر می‌فرماید: «اگر دارای صدق هستی، نگاه مکرّر و قهری بسیار، اشکالی ندارد»، با آن که مرد می‌گوید: «از دیدن زیبارویان حالت اعجاب و تحسین به من دست می‌دهد»؛ پس زن و مرد می‌توانند در محیط اجتماعی و زمینه‌های شغلی بدون قصد ناشایست و به طور عادی با یک دیگر ارتباط سالم و قهری داشته باشند و جدا سازی زنان از مردان هم چون اختلاط و بی‌بندوباری آنان اساس صحیح علمی و دینی ندارد.

- حضرت با آن که نسبت به چنین برخوردهایی، دیدی باز ارایه می‌کند، به آن فرد در مورد زمینه‌های احتمالی گناه هشدار می‌دهد؛ زیرا گرچه ارتباط و هم‌راهی در امور و کارهای اجتماع برای زن و مرد یک ضرورت است، ولی نباید از هواهای نفسانی و زمینه‌های شیطانی غفلت داشت؛ چنان‌که احتیاط و پرهیز و وقار و متانت در این گونه روابط، شایسته‌ی مؤمنان و یک جامعه‌ی دین‌مدار است.

- در نهایت حضرت به آثار وضعی و قهری نگاه‌های آلوده و زنا اشاره می‌کند که همان نابود سازی و حرمان مادی و معنوی است و می‌فرماید: «این گناه، برکت را از زندگی و حیات را از دین می‌برد.»

- وقتی حضرت می‌فرماید: «اِیَّاک و الزَّنا» تنها این نیست که مرحله‌ی آخر زنا در نظر ایشان باشد، بلکه با توجُّه به مقابله‌ی «لَا بَأْسَ بِالْظُّنْرِ» (این فراز از زنای چشم نیز پرهیز می‌دهد؛ زیرا این امر هم گناه است و به قدر خود برکت زندگی و نورانیّت دین را می‌برد).

- البته می‌تواند مراد از زنا همان زنای آمیزشی باشد که در این صورت، روایت از هوشیاری و هشدار معصوم حکایت می‌کند که مواظب باش که این نگاه در نهایت به آن جا ختم نشود و همین حالا و در ابتدا ریشه‌ی آن را قطع کن.

حقیقتی که قابل کتمان نیست و از بیان حضرت به دست می‌آید، این است که چشم برای دیدن است و چهره و هر صورتی دیدنی است. تنها نوع دیدن، مقدار آن و نیّت و برداشت افراد متفاوت است. اگر دیدن به حدّ شرعی یا در ظرف ضرورت بوده و سلامت نفس و نیّت پاک هم در میان باشد، مشکلی در دیدن نیست. در مقابل، اگر نیّت پاک و سلامت نفس در کار نباشد، هر نگاهی، آلودگی به بار می‌آورد؛ پس روابط سالم اجتماعی را نمی‌توان با بند و بست‌های جداری و ارباب‌های دستوری سامان بخشید، بلکه باید با برطرف ساختن کمبودها و مشکلات و تربیت سالم و آموزه‌های فرهنگی، زمینه‌های سالم ذهنی - نفسی را در جامعه گسترش داد.

چیزی که پیرو این اصل به ذهن می‌آید، این است که اگر نگاه مشکل شرعی نداشته باشد، با تحقّق دیدن، ذهن آدمی در مورد چهره‌ی دیده‌شده تحلیل و مقایسه دارد. در این حال، زشتی و زیبایی از جهات فراوان در ذهن تداعی می‌شود و مرد را هم چون زن مشغول می‌دارد و خلاصه دیدن بدون انعکاس و مقایسه ممکن نیست. این جاست که حضرت می‌فرماید: «این یک واقعیت است و اگر نیّت پاک و صدق دل در میان باشد، اشکالی ندارد.»

اگر در این نگاه‌ها، آلودگی، تحریک، شهوت و توهّمات شیطانی پیش نیاید، این

نوع توجّه و مقایسه و مانند آن، طبیعی است و مشکلی ندارد. تنها سفارش، صدق دل و پرهیز از گناه است که امر دیگری است و باید نسبت به آن توجّه کامل داشت.

* * *

بنابر تمام مطالب گذشته، پوشش سبب حضور مطمئن و سالم زن در اجتماع می‌شود؛ برخلاف سکس و عریان‌نمایی زن و اظهار زیبایی او که نه تنها مانع از حضور آزاد و مطمئن زن در جامعه است، بلکه چراغ سبزی برای جلب توجّه افراد بیمار و شهوت‌پرست در محیط کار و جامعه نیز می‌باشد.

زینت‌های پنهانی

در پایان این قسمت شایان ذکر است که قرآن مجید بعد از بیان موارد استثنا از وجوب پوشش، سفارشی کلی هم نسبت به عفاف و حفاظت زن در جهت عدم اظهار زینت و رفتار سبک و زننده دارد که در ادامه‌ی آیه‌ی ۳۱ سوره‌ی نور آمده است:

«و لا یضربن بارجلهنّ لیعلم ما یخفین من زینتھنّ؛

ای پیامبر! به زن‌های مؤمن بگو: هنگام راه رفتن طوری قدم برندارند که زینت‌های پنهان آن‌ها آشکار گردد.» مراد از این زینت پنهان خلخال بوده که هم‌چون انگو به پاهای خود می‌بستند.

در میان اعراب مرسوم بوده که زنان از نوعی ابزار زینتی به نام «خلخال» استفاده می‌کردند. خلخال را به مچ‌پای خود می‌بستند و اگر هنگام راه رفتن پاها را قدری محکم بر زمین می‌زدند، صدای مخصوصی از آن بلند می‌شد که توجّه دیگران را به خود جلب می‌کرد. حق تعالی در این فراز از آیه، زنان را از چنین راه رفتنی نهی فرموده است؛ گرچه استفاده از خلخال در صورتی که قصد اظهار در آن نباشد، جایز است.

حال چون ملاک این حکم یکی است، در موضوعات دیگری که محرک بودن و

جلف بودن به اندازه‌ی نامناسبی وجود داشته باشد، این حکم در هر زمان و مکانی قابل انطباق و سرایت است. بدین لحاظ، آشکار نمودن زیورآلات و آنچه سبب جلب توجه مردان نامحرم و باعث تحریک میل آنان گردد، حرام و مورد نهی پروردگار است؛ پس طبق این بیان وجود انگشتر، النگو و ناخن بلند در دست زن - همان طور که در روایات برای زن مستحسن شمرده شده است - اگر به صورت متعارف بوده و جلف و مفسده آور نباشد، حرام نیست و اطلاق «ماظهر منها» شامل آن نیز می شود؛ اگرچه ممکن است در منتهای مواظبت، به طور قهری و ناخودآگاه، میچ دست هم تا حدی مورد رؤیت قرار گیرد و هر چند حفظ آن لازم است، ولی صورت قهری اش از موارد ضرورت و جواز می باشد.

در پایان این آیه، حق تعالی با یک نطق واحد، زنان و مردان مؤمن را مورد خطاب قرار داده و می فرماید:

«و توبوا الى الله جميعاً أيها المؤمنون لعلكم تفلحون؛

و همگی به سوی خداوند باز گردید، باشد که به فلاح و رستگاری برسید.»؛ زیرا یکی از فلسفه های توبه نسبت به مؤمن، چه زن یا مرد، آن است که هر قدر آدمی مواظبت کند تا دچار معاصی و کاستی نگردد، باز هم توان محدودی دارد و دچار مشکلاتی می شود که در این هنگام باید به درگاه حق تعالی رو آورد تا مورد عفو و بخشش قرار گیرد.

خداوند توصیه ای دیگر نیز به زن های پیامبر ﷺ دارد که شامل زنان دیگر هم می شود:

«و لا یتبرجن تبرج الجاهلیة؛^(۱)

... و مانند زنان زمان جاهلیت خودنمایی نداشته باشید.» این شمول بنابراین است که عدم تبرّج و خودنمایی، یک موضوع عام است و هم چون بیان «و لا یضربن برّجلهنّ لیعلم ما یخفین من زینتهنّ» می باشد که خداوند می فرماید: ای زنان! خودنمایی نکنید و با زدن محکم پا بر زمین زینت خود را اظهار نکنید.

هم چنین هنگامی که خداوند به زن های پیامبر می فرماید:

«فلا تخضعن بالقول»^(۱)

(صدای خود را نازک نسازید)، بیان آیه عمومیت دارد و منحصر به زنان پیامبر نیست؛ زیرا خداوند در این آیه، یکی از راه های حفظ عفاف و متانت را برای زنان بیان می فرماید و آن ها را از رفتار و حرکات جلف و سبک منع می نماید و این موضوعی کلی است، هرچند مخاطب آن در این جا افرادی خاص هستند؛ زیرا در چنین مواضعی مورد، منحصص نیست.

عدم محرمیت زنان با یکدیگر!

قرآن مجید بعد از بیان محارم نسبی و سببی می فرماید:

«... او نساءهنّ!»^(۱)

زن های مؤمن با هم محرمند. در این جا این پرسش پیش می آید که چه لزومی در بیان این دسته بوده است؛ در حالی که روشن است که زن ها به یکدیگر محرمند و نگاه آنان به اندام هم دیگر، غیر از عورت، اگر به قصد لذت شهوانی نباشد، اشکالی ندارد؟ در پاسخ باید گفت: این سخن، بیان اضافه و مزید اطلاعی است و نوعی اختصاص را نسبت به زنان مؤمن می رساند و زن های کفار و مشرکان را خارج می کند؛ به این معنا که لازم نیست زن های مؤمن مواضع زینت خود را بر یکدیگر بپوشانند، ولی نسبت به غیر خودشان، هم چون زنان کفار و مشرکین، در این امر چندان آزاد نیستند.

حال اگر سؤال شود: با توجه به این که زن به طور نوعی نسبت به جنس موافق خود احساس جنسی ندارد، چه نیازی هست که زن های مؤمن از زن های کافر و مشرک خود را بپوشانند، پاسخ می دهیم: این که به طور نوعی زنان هم چون مردان نسبت به جنس موافق احساس جنسی ندارند، سخن کاملاً درستی است، ولی آنچه از روایات به دست می آید، این است که زنان یهود و نصاری - که با زنان مسلمان مراد و آمد داشتند - نزد شوهرانشان می رفتند و خصوصیات آنان را برای شوهرانشان باز می گفتند؛ از این رو در روایتی امام صادق علیه السلام می فرماید:

«لا ینبغی للمرأة ان تنکشف بین یدی الیهودیة و النصرانیة فاتهنّ یصفن

ذلک لازواجهنّ!»^(۲)

برای زن با ایمان شایسته نیست که بدون پوشش در برابر زنان یهودی و نصرانی

ظاهر شود؛ زیرا آنان زیبایی‌های زن مسلمان را برای شوهرانشان بازگو می‌کنند.»
 البته به روشنی نمی‌توان از این روایت حکم حرمت را استفاده کرد و فقها آن را بر کراهت حمل می‌کنند، ولی دو مطلب در این جا قابل اهمیت است:

نخست این که، زن‌های مؤمن باید بدانند که نقل و طرح پنهانی‌های زن‌ها و خصوصیات بدنی یا دیگر امور آنان برای دیگران، به خصوص مردها - هرچند مسلمان باشند - حرام و گناهی بزرگ است. البته آیه «مُشعر به علیّت» است؛ به این معنا که: چون زن مؤمن دارای تقواست، نزد او اظهار زینت، غیر از عورت و بدون قصد لذت شهوانی، اشکالی ندارد، ولی نسبت به غیر زن مؤمن چنین مصونیتی در کار نیست.

مطلب دوم این امر تنها یک توصیه‌ی اخلاقی است: زن‌ها باید بدانند که دسته‌ای از آنان بر اثر بی‌تقوایی - به قول معروف - نامحرم‌تر از مردها هستند و اسرار یک‌دیگر را برای همگان فاش می‌سازند؛ پس هر زن عاقلی باید به آسیب‌های این دسته توجه داشته باشد، اگرچه اظهار این مسایل، حرام و یا مکروه هم نباشد؛ چنان‌که روایت می‌فرماید:

«نهی رسول الله ﷺ أن تحدّث المرأة المرأة بما تخلو به مع

زوجها؛^(۱)

پیامبر ﷺ نهی فرمود از این که زنی مسایل جنسی و خلوتی خویش و شوهرش

را با زنی دیگر در میان بگذارد.»

میل جنسی و پوشش

از فراز «ملکت ایمانهن» در آیه‌ی فوق که بگذریم - چون این مورد (کنیز و خرید و فروش آن) بحمدالله امروزه برای ما وجود خارجی ندارد - نوبت به فراز «اوالتّابعین

۱- من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳/مجموعه ورام، ج ۲، ص ۲۵۷.

غیر اولی الاربه من الرجال» می‌رسد. مقصود از «غیر اولی الاربه» کسانی هستند که با زن‌ها زندگی می‌کنند، ولی نیاز و احساس و تمایل جنسی نسبت به آن‌ها ندارند. نکته‌ی قابل توجه در این جا این است که پوشاندن مواضع زینت از مردانی که میل و رغبت جنسی به زنان ندارند - هم‌چون دسته‌ای از دیوانگان و افراد ابله که در خود تمایل جنسی نسبت به زن‌ها احساس نمی‌کنند - لازم نیست.

این جاست که وقتی چنین دقت‌های ظریفی در قرآن دیده می‌شود، باید گفت: آدمی هر قدر در قرآن کریم - که در بردارنده‌ی حقایق دین و هستی است - تفکر و تعمق داشته باشد، به حقانیت آن بیش‌تر پی می‌برد. آری، قرآن کریم - که بر اساس فطرت نازل شده - از هر گونه افراط و تفریطی به دور است و آدمی را در طریق همان فطرت الهی قرار می‌دهد.

اکنون روایاتی چند که ناظر به بحث ماست، دنبال می‌شود:

۱- محمد بن اسماعیل بن بزیع^(۱) گوید: از امام رضا علیه السلام درباره‌ی پوشش زنان آزاد در برابر خواجگان پرسیدم. امام علیه السلام فرمود:

«کانوا یدخلون علی بنات ابی الحسن علیه السلام و لا یتقّعن»^(۲)

خواجگان نزد دختران امام موسی بن جعفر علیه السلام رفت و آمد می‌کردند، در حالی که دختران وی سر برهنه بودند.

پرسیدم: آن خواجگان آزاد بودند؟

حضرت فرمود: خیر - بلکه بنده بودند -

پرسیدم: پس زن باید گیسوانش را از خواجگان آزاد بپوشاند؟ - این پرسش به گمان

۱- ایشان که از بزرگان شیعه است، فردی موثق بوده و از اصحاب امام علی بن موسی الرضا علیه السلام محسوب می‌شود؛ هم‌چنین او به محضر مبارک امام هادی علیه السلام نیز رسیده است. (مؤلف)

۲- کافی، ج ۵، ص ۵۳۲، ح ۳.

این بوده که پوشیده نبودن دختران به جهت خواجه بودن آن مردان نبوده بلکه به دلیل بنده بودن آنها بوده است که حضرت فرمود: خیر.

۲- عن زرارة قال: «سألت ابا جعفر عليه السلام عن قول الله عز وجل:

«اوالتابعين غير اولى الاربة من الرجال» الى آخر الآية؛ قال: الاحمق الذى لا يأتى النساء؛^(۱)

زراره می گوید: درباره ی این سخن خداوند که: «غلامان خدمت‌گزاری که به زنان توجه ندارند»، از امام باقر عليه السلام پرسیدم؛ ایشان فرمودند: مقصود، غلام کم‌خردی است که میل جنسی به زنان در او خفته است.»

۳- عن عبدالرحمن بن ابي عبدالله قال: «سألته عن «اولى الاربة من

الرجال»؛ قال: الاحمق المولى عليه الذى لا يأتى النساء؛^(۲)

عبدالرحمن بن ابی عبدالله گوید: از امام عليه السلام درباره ی عبارت «مردان بی‌نیاز از زن» در آیه پرسیدم؛ در جواب فرمود: منظور، غلام کم‌خردی است که میل جنسی به زنان ندارد.»

احمق کیست؟

نکته‌ای که در این روایات بسیار قابل توجه و اهمیت است، کلمه‌ی «احمق» است. این روایات کسی را که تمایلات جنسی نسبت به جنس زن نداشته باشد، احمق، کم‌فکر و دور از عقل عادی به حساب می‌آورد؛ چرا که طبق بیان امام عليه السلام و به ملازمه‌ی عقلی روشن است که «اولی الاربة» شخص کم‌خردی است که میل جنسی به زن ندارد. بر این اساس به مفهوم یا ملازمه، در جهت تقابل می‌توان گفت: کسی که میل جنسی

۱- کافی، ج ۵، ص ۵۲۳، ح ۱.

۲- همان، ح ۲ / معانی الاخبار، ص ۱۶۲، ح ۲.

به زن ندارد، کم خرد است. از این بیان روشن می شود که تمایلات جنسی در انسان رابطه‌ی مستقیمی با عقل و خرد دارد؛ به طوری که فقدان چنین تمایلاتی در انسان نشان دهنده‌ی بی خردی است و حتی می توان گفت: فراوانی و اقتدار چنین تمایلاتی در آدمی ممکن است حکایت از عقل بالای او داشته باشد.

البته اقتدار این تمایلات، خود بر دو نوع است:

یکی، حالت‌های افراطی در این امور که در این صورت نه امتیاز است و نه خرد؛ گذشته از آن که این کثرت خواهی نفسانی می تواند حکایت از ضعف و کمبود شخصیت عقلانی فرد هم داشته باشد.

نوع دوم، توان مندی‌های عاطفی و حسی و اقتدار مرد در ارضای سالم خود و همسرش می باشد. که البته این توان مندی امتیاز است و می تواند با عقل فرد ملازمه داشته باشد؛ همان طور که پیامبر اکرم ﷺ قوت چهل مرد را دارا بود؛^(۱) از این رو شریعت هم برای ایشان نسبت به افراد دیگر وسعت بیش تری قرار داده است که این امر خود از رابطه‌ی ملازمت میان عقل و تمایلات جنسی حکایت دارد.

۱- عن ابی عبداللّٰه ﷺ قال: ... «فلما كان في السحر هبط عليه جبرئيل ﷺ بصحفة من الجنة فيها هريسه فقال: يا محمد! هذه عملها لك الحور العين فكلها انت و علي و ذريتكما فانه لا يصلح ان يأكلها غيركم فجلس رسول الله ﷺ و علي و فاطمة و الحسن و الحسين ﷺ فأكلوا فأعطى رسول الله ﷺ في المباضة من تلك الأكلة قوة أربعين رجلاً، فكان إذا شاء غشي نساء كلهن في ليلة واحدة؛ كافي، ج ۵، ص ۵۶۵، ح ۴۱.

امام صادق ﷺ فرمودند: ... سحرگاه، جبرئیل ﷺ هم راه با ظرفی از غذای مخصوص بهشتی بر پیغمبر اکرم ﷺ نازل شد و عرض کرد: ای محمد! این غذایی که نزد من است، دست پخت حورالعین است؛ پس تو و علی و فرزندانان از آن بخورید؛ زیرا هیچ کس جز شما صلاحیت ندارد که از آن بخورد. سپس رسول خدا ﷺ و علی و فاطمه و حسن و حسین ﷺ از آن غذای بهشتی تناول فرمودند و به این وسیله به رسول خدا ﷺ توان چهل مرد در امر مجامعت با زنان اعطا شد؛ پس هر گاه پیغمبر ﷺ می خواست، می توانست با همه‌ی همسرانش در یک شب آمیزش نماید.»

رابطه‌ی مستقیم عقل با توان جنسی

حال، این پرسش پیش می‌آید که: آیا تنها در صورت فعلیت تمایل جنسی این رابطه‌ی تنگاتنگ ملازمی برقرار است یا در صورت امکان و توان تمایل هم این رابطه وجود دارد؟ و آیا وجود این ملازمه تنها در ظرف اقتضای تمایلات مرد است یا در صورت بروز مانع نیز هم چنان باقی است؟ آیا موانع مقطعی - چون غم‌ها و مصیبت‌ها - یا زمینه‌های معنوی هم - که موجب رکود تمایلات جنسی می‌شود - حاکی از نقص و کمبود عقل است یا تنها در نواقص اقتضایی و موانع عادی و طبیعی، میان عقل و تمایلات جنسی چنین ملازمه‌ای برقرار است؟

در پاسخ این پرسش‌ها باید گفت: تفسیر امام صادق ع نسبت به «اولی الاربه» و انسان‌های بی‌شهو، تنها در جهت عدم مقتضی و وجود موانع طبیعی اطلاق داشته و نسبت به موانع مقطعی یا حالات معنوی تبادر و اشعاری ندارد؛ پس ممکن است فردی به طور طبیعی تمایلات جنسی نداشته و یا موانع نفسانی، او را به حالت رکود کشانده باشد، که هر دو صورت نسبت به تحقق عنوان و ملازمه‌ی فوق یکسانند.

باید دانست عدم چنین تمایلاتی به واسطه‌ی فقدان مقتضی یا وجود مانع طبیعی، غیر از انصراف نفسی در مقاطع خاصی، مانند غم و غصه و مصیبت است؛ همان‌طور که اگر افرادی به واسطه‌ی قرب ابتدایی به حق و وصول کم‌رنگ معنوی و حالات محدود عرفانی نسبت به مسایل جنسی بی‌تمایل گردند، در ردیف «اولی الاربه» نخواهند بود؛ اگر چه عارف واصل - که صاحب اقتدار ربوبی و مقام جمعی است - نباید خود را نسبت به تمایلات نفسانی تخلیه و بی‌رغبت سازد؛ زیرا «مقام جمعی و اقتدار ربوبی»، وجود تمام زمینه‌های مادی و معنوی را طلب می‌کند؛ پس این‌طور نیست که هر عدم تمایلی تحت این عنوان درآید، بلکه این عنوان منحصر به کاستی‌های طبیعی در افراد خاص و معدودی است که در توان‌مندی‌هایی عمومی مشکل دارند.

البته بسط و شرح این روایات مقام خود را طلب می‌کند که امیدواریم در مجلد‌های بعدی به طور مشروح به آن پرداخته شود، اما به هر حال، این سخن بسیار بلند و ارزش مندی است که در افراد عاقل، سالم و توانا تمایلات جنسی و علاقه و احساس نسبت به زن وجود دارد و البته چنین امری منافاتی با تعادل قوا، طهارت نفس و تقوا و پرهیز از گناه و طغیان ندارد، بلکه وجود این تمایلات حکایت از محبت، عاطفه، فتوت، سلامت و اهتمام جوان مرد نسبت به زن و فرزند می‌کند.

آسان‌گیری دین نسبت به زن

از مطالب پیشین به خوبی می‌توان نتیجه گرفت که اسلام با آن‌که: برای پیش‌گیری از مخاطرات به عفاف و حفاظ کامل زن توجه بسیار دارد، ولی این امر سبب نمی‌شود که برای زن، تنگنای بی‌جهت پیش آورده و آزادی‌اش را محدود سازد و تکلیف بی‌مورد بر دوش او بگذارد؛ چنان‌که می‌بینیم در غیر از این مورد نیز درباره‌ی برخورد مردها با دسته‌ای از زنان، در روایات، استثنای متعددی ذکر شده است که به یک روایت اشاره می‌شود:

عن عباد بن صهیب قال: سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول: «لابأس بالتّظنّ الی رؤوس اهل التّهامة و الاعراب و اهل السّواد و العلوج لانّهم اذا نهوا لا ینتهون؛ قال: و المجنونة و المغلوبة علی عقلها و لابأس بالتّظنّ الی شعرها و جسدها مالم یتعمّد ذلك؛^(۱)

امام صادق عليه السلام فرمود: نگاه به موی سر زنان اهل تهامه^(۲) و بادیه‌نشینان و زن‌های ساده، بی‌اشکال است؛ زیرا اگر آنان به پوشاندن موی خود فرمان یابند، نسبت به آن اهمیتی نمی‌دهند؛ هم‌چنین نگاه به مو و بدن زنان دیوانه و سفیه بدون قصد تلذذ بی

۱- کافی، ج ۵، ص ۵۲۴، ح ۱.

۲- تهامه: نام منطقه‌ای در حجاز، در آن روزگار.

اشکال است.»

بعضی از علما این حکم را به فقرا و بیچارگانی که شرایط زندگی، آنان را از حال و هوای رعایت پوشش انداخته، تعمیم داده‌اند. اگر چه فتوا دادن نسبت به این مورد، مشکل به نظر می‌رسد، ولی به‌طور کلی، آن‌چه از این روایت بر می‌آید، این است که احکام دین بی‌ملاک و مناط نخواهد بود و حفاظ و پوشش نسبت به همه‌ی افراد یک‌سان نیست.

اینک باید به آیه‌ی ۳۱ سوره‌ی نور و بحث موارد استثنا از پوشش زن بازگردیم. فراز دیگر این آیه می‌فرماید:

«او الطَّفْلِ الَّذِي لَمْ يَظْهَرُوا عَلَيْهِ عوراتِ السَّاءِ؛

لازم نیست زنان خود را از پسران نابالغ و کودکانی که توان جنسی ندارند، بپوشانند؛ چه ممیّز باشند یا نباشند؛ زیرا «مظاهره» تنها به علم و آگاهی نیست تا این استثنا منحصر به کودکان غیر ممیّز شود، بلکه توان جنسی نیز می‌خواهد؛ پس می‌بینیم اسلام چندان محدودیتی برای زن قرار نداده و تمام موارد منع هم از ملاک عقلانی برخوردار است.

فصل چهارم: اسلام و نگاه

پوشش زن در اجتماع

در موضوع پوشش، دو بحث بسیار مهم دیگر باید روشن شود که نتیجه‌ی مباحث پیشین و برداشتی خوانا از بحث پوشش زنان می‌باشد که به ترتیب مطرح می‌گردد.

نخست این‌که، از اطلاق آیات مذکور، به طور تلویحی فهمیده می‌شود که زنان برای حفظ عفاف و دور ماندن از نگاه‌های ناروا و دیگر مشکلات موجود در اجتماع واجب نیست خانه نشینی اختیار کرده و در صحنه‌ی فعالیت‌های اجتماعی، سیاسی، مذهبی یا اقتصادی ظاهر نشوند و نقش حسّاس خود را ایفا نکنند، بلکه باید تنها با اجرای یک دستور العمل عفاف بسیار ساده و آسان از آشکار شدن مواضع زینت خود جلوگیری کنند تا بدین وسیله زمینه‌ی جلب توجه نامحرمان را محدود کرده و جامعه‌ی ایمانی را از تیرهای مسموم شیطانی حفظ نمایند؛ چراکه روشن است خانمی که در خانه است و با افراد نامحرم برخوردی ندارد، نیازی به طرح قوانین و احکام و رعایت این امور ندارد و این احکام خود از موقعیت الزامی زن در اجتماع حکایت می‌کند.

پس نه پوشش برای زن مانع شوون اجتماعی است و نه زن باید در خانه حبس شود، بلکه در ظرف نیاز جامعه به زن، او باید موقعیت اجتماعی خود را همراه با وظایف زندگی خانوادگی، بدون افراط و تفریط دنبال نماید. البته به طور طبیعی چنین نیازی در جامعه نسبت به زن که نیمی از انسان و جامعه می‌باشد، قطعی است.

امر دیگری که در این جا قابل توجه است، برداشت آگاهانه و سالمی است که نسبت به پوشش زن از نگاه دین و تاریخ داریم.

پیش‌تر گفته شد: اسلام در زمانی تولّد یافت که بدحجابی زنان با چادر و روسری یا بی‌بندوباری و رها سازی آن‌ها، وضعیتی هم‌چون دسته‌ای از زنان زمان ماداشته که با وجود چادر و روسری، حالتی مشکل‌دارتر از سبک عرب جاهلی دارند؛ از این رو اسلام پوشش معقول و حفاظ عفاف را در همان قالب موجود تصحیح نمود. بنابراین آنچه از نظر قرآن و دین ضرورت دارد، پوشش عفیف و حفاظ سالم است که در هر شکل و قالب و طرح و صورتی کافی است - هم‌چنان‌که در گذشته بیان شد و نیازی به تکرار ندارد.

نگاه زن و مرد به یکدیگر

بعد از بحث پوشش زن، مسأله‌ی نظر و دیدن و نگاه زن و مرد به یکدیگر با ذکر یک مقدمه شروع می‌شود.

اگر به سیر طبیعی آیات سوره‌ی نور و احزاب دقت شود، به خوبی دیدگاه این آیات نسبت به این دو امر مشخص می‌شود.

حق تعالی در ابتدای سوره‌ی نور می‌فرماید:

«سورةٌ انزلناها و فرضناها و انزلنا فيها آياتٍ بيناتٍ لعلَّكم تذكرون؛

[سوره‌ی نور] سوره‌ای است که آن را فرود فرستادیم و احکام و فرمان‌های آن را [که بر اساس فطرت است] واجب و فریضه قرار دادیم و با آن نشانه‌های روشن خود را هم‌راه ساختیم. باشد که مایه‌ی تذکار و یادآوری و بیداری فطرت خفته شما گردد.»

آن‌گاه خداوند متعال ضمن آیات ۲ تا ۱۸، احکام و حدود شرعی مرد و زنی را که زنا کرده یا مورد اتهام واقع شده‌اند، بیان می‌نماید. سپس در آیه‌ی ۱۹ می‌فرماید:

«انَّ الَّذِيْنَ يَحِبُّونَ اَنْ تُشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِيْنَ اٰمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ اَلِيْمٌ؛

همانا کسانی که دوست دارند که به منکرات و زشتی‌ها در میان اهل ایمان دامن زده شود و آن‌ها را ترویج نمایند، [بدانند که] عذاب دردناکی در انتظار آنان است.»

آن‌گاه در آیه‌ی ۲۱ می‌فرماید:

«يا اَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطٰنِ وَ مَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطٰنِ فَانَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ؛

ای اهل ایمان! قدم‌گاه‌ها و ردّ پاهای شیطان را در عمل دنبال نکنید؛ زیرا هر کس که خطوط و سرنخ‌های شیطانی را دنبال کند، [شیطان را بر خود حاکم و مسلط ساخته، در نتیجه] شیطان او را به بدی و زشتی‌ها فرمان می‌دهد.»

و در نهایت بعد از آیاتی چند، در همین راستا به دو آیه‌ی عفاف و پوشش می‌رسیم که در آن حق تعالی به واسطه‌ی پیامبرش خطاب به بندگان مؤمن، این چنین پیام می‌دهد:

«قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم و یحفظوا فروجهم ذلک ازکی لهم انّ اللّٰه خبیرٌ بما یصنعون و قل للمؤمنات یغضن من ابصارهنّ و یحفظن فروجهنّ و لا یتدنّین زینتهنّ الا ما ظهر منها؛^(۱)

ای پیامبر! به مردان با ایمان بگو: دیدگان خود را فرو آورند و بر زن‌های نامحرم تند و تیز نسازند، از نگاه‌های حرام چشم بپوشند و پاکی پیشه نمایند که این کار برای آن‌ها پاکیزه‌تر است و خداوند به آن چه انجام می‌دهند، آگاه است؛ و به زنان مؤمن بگو: دیدگان خود را فرو دارند و از نگاه‌های ناروا دور سازند، با دیدهای کوتاه به مردها بنگرند و پاکی پیشه نمایند و زینت‌های خود - جز مواضع طبیعی و قهری - را ظاهر نسازند.»

نگاهی خُمار

در این جا لازم است دانسته شود که در زبان عربی چشم، «عین» است و دیده را «بصر» می‌گویند. «دیده» حیثیت «به یُنظَر» و جهت حاکی نسبت به چشم و چشم، حیثیت «فیه یُنظَر» و لحاظ اصالی نسبت به دیده می‌باشد و ابصار، جمع بصر، و بصر لحاظ عملی چشم است.

«غَض» و «غَمَض» دو واژه متفاوت و نزدیک به همند. «غَمَض» چشم بر هم نهادن و بستن پلک‌هاست، در حالی که «غَض» کوتاه کردن فاصله‌ی پلک‌ها و تند و تیزندیدن است و یا آرام دیدن و به طور خیره و تیز نگاه نکردن. البته تیز نگاه کردن، غیر از چشم

چرانی است که بعضی به اشتباه این دو معنی را یکی دانسته‌اند.

خداوند در این آیه می‌فرماید: «يَغْضُوا» و نفرموده «يَغْمِضُوا»، و می‌فرماید: «ابصارهم»؛ نه «اعینهم»؛ یعنی دیدگانتان را هنگام دیدن کوتاه و خمار و ساده قرار دهید و به زن‌ها تند و تیز ننگرید؛ بنابراین زن و مرد مؤمن نباید در برخوردها و هنگام دیدن یک‌دیگر دیدگانشان را ببندند یا روی گردانده و به هم‌دیگر نگاه نکنند و یا با یک‌دیگر ارتباط و مکالمه نداشته باشند، بلکه باید عفاف و پاکی خود را در متانت و تساهل در نگاه قرار دهند و از تجسس و چشم‌چرانی خودداری کنند. لازم نیست زن و مرد در خیابان و هنگام رؤیت یک‌دیگر چنان سر به زیر اندازند که جلوی پای خود را هم نبینند و در دید عرف، مضحک و خنده‌آور باشند؛ هم‌چنان‌که نباید با نگاه‌های مسموم یک‌دیگر را بی‌مورد و تند و تیز دنبال نمایند.

البته دیدن و رؤیت بدوی و ابتدایی، ناخودآگاه است و به همین جهت حکم جواز دارد و در صورت استمرار یا تکرار نگاه، با توجه بیش از حد معمول و یا با قصد سوء و به جهت لذت، حرام می‌شود؛ چه زن نگاه کند و چه مرد.

با این بیانات تفصیلی و تبیین تفاوت موضوع پوشش زن با نگاه زن و مرد به هم‌دیگر مسایل بسیاری روشن گردید و نباید این دو مسأله را با یک‌دیگر در هم آمیخت و حکم یک موضوع را به موضوع دیگر سرایت داد.

زنای چشم

همان‌طور که گفته شد، خداوند در ابتدای آیات سوره‌ی نور، به یک سیاق، همه‌ی مردان و زنان مؤمن را مورد خطاب قرار می‌دهد و می‌فرماید: مردان و زنان مؤمن باید از نگاه‌های ناسالم و حرام به هم‌دیگر چشم پوشی نموده و عفت و پاک‌دامنی خود را حفظ نمایند. با توجه به مجموع آیات قبل - که بیش‌تر پیرامون احکام و مسایل مربوط

به زنان و مردان زناکار یا مورد اتهام است - در می‌یابیم که در یک جامعه‌ی ایمانی، نگاه‌های مسموم شیطانی که مصداق بارزی از ردّ پاهای شیطان و به تعبیر روایات تیری از تیرهای اوست،^(۱) تا چه اندازه می‌تواند در تحقّق بسیاری از مفاسد اجتماعی مانند زنا و... تأثیر داشته باشد.

چه بی‌عفتی‌ها و روابط نامشروعی که نقطه‌ی آغاز آن یک نگاه است! چه بی‌بند و باری‌ها و لجام‌گسیختگی‌های خانمان براندازی که از یک نگاه حرام شروع گردیده و در نهایت به شکستن حریم عفاف و پاک‌دامنی خانواده‌ای منجر شده است و نمونه‌های فراوانی از آن را دیده یا شنیده‌ایم. آمار زناهای محصنه و غیر محصنه رو به رشد و فزاینده است و با آن که هرگز انتظار نمی‌رود، امروزه می‌توان به ویژه در جوامع ایمانی و عفیف، شاهد صدق و گویای این واقعیت تلخ بود. البته نباید جوامع ایمانی را با مناطق لجام‌گسیخته‌ی امروز جهان مقایسه نمود که به‌طور قهری موقعیت آن‌ها خارج از بحث است.

البته ما نمی‌خواهیم بگوییم که علت تحقّق همه‌ی زناها و روابط ناسالم، نگاه حرام است، بلکه می‌گوییم: نگاه ناسالم یکی از اهرم‌های بسیار قوی شیطانی است که می‌تواند زمینه‌ی تحقّق این گونه مفاسد را در جوامع ایمانی فراهم آورد؛ حتی در بسیاری از روایات صرف نگاه حرام از اقسام زنا شناخته شده است.^(۲)

۱- عن علی بن عقبه عن ابی عبد الله علیه السلام قال: سمعته یقول: «النظر سهم من سهام ابلیس و کم نظرة اورث حسرة طویلة؛ وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۳۸.

امام صادق علیه السلام فرمود: نگاه آلوده تیری از تیرهای شیطان است و چه بسا نگاهی که حسرت و اندوهی طولانی را به دنبال خواهد داشت.

۲- عن ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام قالوا: «ما من احد الا و هو یصیب حظاً من الزنا؛ فزنا العینین النظر...؛ وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۲۶۴، باب ۱۴.

کم‌تر کسی یافت می‌شود که به سهمی از زنا نرسیده باشد؛ چرا که زنا چشم، نگاه آلوده‌ی آن است.

نوع پوشش و آزادی انتخاب

در ابتدای بحث، اصل پوشش را به دو شکل ممکن تصویر نمودیم. نوع نخست (پوشش عمومی) مورد حمایت همگان است. حالت خلقت اعضای پنهانی زن و مرد و مواضع خاص آن خود بهترین گواه برای لزوم این پوشش برای انسان می باشد و در این امر، تفاوتی میان زن و مرد نیست و حتی بسیاری از حیوانات در این جهت با انسان مشترکند. بنابراین مخالفت های سیاسی، الحادی یا گروهی، چیزی جز پرده دری نسبت به عفت عمومی و لجاجت در مقابل معنویات نیست و نباید در تحقیق و مباحث علمی به آن اهمیت داد.

آنچه مهم است، نوع دوم پوشش و همان پوشش مناسب می باشد که از اهمیت ویژه ای برخوردار است؛ به همین جهت مورد نقض و ابرام فراوان گروه های مختلف قرار گرفته است که باید به همه ی سخنان آنان با دقت و حساسیت توجه نمود.

در آغاز، این نکته قابل توجه است که بحث از کیفیت و چگونگی پوشش خاص نمی تواند جهت عقلی یا شرعی داشته باشد. عقل تنها می تواند اصل پوشش را به عنوان یک امر کلی بپذیرد یا رد نماید و شرع هم نسبت به این اصل کلی در جهت تأمین غرضش گام بر می دارد. هیأت، شکل، نوع و رنگ خاص پوشش، پشتوانه ی عقلی یا شرعی ندارد، بلکه بیش تر، جهات قومی و سنتی در آن ملاحظه می شود و انسان در این جهت از آزادی عمل و اعمال سلیقه ی بسیار برخوردار است.

عقل تنها می تواند در باره ی یک امر کلی حکم نماید و در جزئیات و خصوصیات آن دخالت نمی کند. شرع نیز هر چه در این زمینه بیان کند، تأسیس در شکل و نوع پوشش نیست، بلکه تنها ارشاد در جهت تأمین غرضش می باشد؛ پس هر گروهی با توجه به حال و هوای خود در انتخاب نوع و کیفیت خاص پوشش آزاد است و هر کس می تواند معیارهای کلی و عام بیان شده را، به هر صورت که بخواهد، شکل دهد.

چادر؛ تنها یک سلیقه

به طور کلی آنچه مقتضای دلیل و ملاک عفاف زن است، پوششی است که حفاظت از زن و آزادی عمل او را به سهولت فراهم سازد و در این باره اسلام طرح خاصی ارایه نکرده، بلکه تنها به بیان کلی آن اکتفا نموده است؛ پس نه چادر، نه مانتو و نه هیچ طرح دیگری، الگو و طرح دینی به طور خاص نیست، بلکه هر یک از اقوام و ملل به مقتضای سنت‌های قومی و قبیله‌ای خود طرحی را برگزیده‌اند که ممکن است هیچ یک هم خالی از اشکال و افراط و تفریط نباشند.

بسیاری از انواع مانتوهای امروزی عفاف زن را تأمین نمی‌کند. چادر هم، اگرچه به راحتی و به طور عادی عفاف و پوشش زن را در بر ندارد، ولی از جهاتی نسبت به مانتو دارای امتیاز است. البته مانتو هم با رعایت خصوصیات می‌تواند بر چادر امتیاز داشته باشد؛ زیرا چادر، آن گونه که مرسوم است، پوشش سهل و آسانی نیست: چادر مرسوم، دو دست زن را به کار گرفته و آن‌ها را از هر فعالیتی محروم و به خود گرفتار می‌سازد. چادر و سر و موهای زن، هیچ کدام عوامل و مقاطع ثابتی برای محافظت ندارند و در این حال، چادر به آسانی و به طور قهری می‌افتد. گیسوان زن، صاف، لیز و سرازیر است؛ چادر هم صاف، لیز، بلند، سنگین، ورهاست؛ سر هم حالت کروی دارد و این‌ها همه عوامل افتادن چادر یا دشواری درنگه داشتن آن را فراهم می‌کنند؛ به طوری که اگر به عمد می‌خواستیم بد حجابی را ترویج کنیم، طرحی بهتر از چادرهای مرسوم نبود! از این‌ها گذشته چادر، به تنهایی، پوشش کامل را محقق نمی‌سازد؛ زیرا تمام قسمت‌های آن از دو طرف باز است و نمی‌تواند یک ستر و پوشش کامل را تأمین کند. آری، دو دست زن، هم‌چون مرد، در زندگی مورد حاجت اوست و خدای زن، دو دست او را آزاد آفریده است. زن می‌خواهد کار کند، فرزند یا چیزی را با خود حمل کند و یا درگیر امری شود، ولی با این چادر موجود و مرسوم نمی‌توان این کارها را انجام داد.

این چادر تنها بد حجابی آورده و زن را در گیر معصیت و کندی کار می‌سازد. بنابراین باید باکارشناسی‌های دقیق در جهت تهیه و کارآمد کردن کامل چنین طرحی در الگوهای متعدّد و متفاوت، با رنگ‌های گوناگون غیر جلف و مضحک و در قالب‌های متین و موقّر اقدام شود تا زن‌ها از بد حجابی و بی‌پوششی نجات یابند و عفاف و پوشش آنان به راحتی و به‌طور کامل تحقّق پذیرد.

چگونگی و چیستی پوشش

بعد از آن که در بحث پوشش و حجاب گفته شد: «چادر طرح کامل و درستی نیست، بلکه تنها یک نوع حجاب یا بدحجابی و پوشش ناقص و سلیقه‌ای - قومی است»، باید به طرح یک پوشش مناسب و عقلایی رسید.

در پوشش باید دو امر مورد اهتمام قرار گیرد: یکی، نوع لباس و دیگری متانت و وقار. به طور صریح باید گفت: چیزی بیش تر از این دو امر در پوشش وجود ندارد و هر چه بیش از این دو امر مطرح شود، تنها سلیقه‌های متفاوت مردمی است؛ بنابراین یک پوشش، با هر طرح و الگو یا رنگ و شکلی که به دور از هر گونه جلفی و سبکی باشد، برای زن کافی است.

کمیت پوشش، پوشیدگی ظاهر سراسر اندام زن، غیر از دست و صورت می‌باشد و کیفیت آن وقار و تناسب طبیعی است. حال با هر رنگی باشد، مشکلی ندارد. برای تأمین این دو ضابطه می‌توان طرح‌های کلی متعدّد و متنوعی را ارایه کرد که در فرازهای آینده به بعضی از آنها اشاره می‌شود.

چادر و طرحی جدید

پوششی که به سهولت عفاف و پوشیدگی زن را تأمین نماید، می‌تواند چادر با طرحی ثابت و ماندگار باشد، بی آن که نیازی به پوششی دیگر یا احتیاجی به دست‌های زن باشد؛ به این شکل که قسمت جلو چادر، سرتاسر از زیرگلو دوخته یا بسته و سمت دست‌ها آستین دار باشد و مقاطع ماندگار و ثابتی برایش پیش بینی شود؛ به گونه‌ای که بدون استفاده از دست‌ها چادر به راحتی بر روی سر باقی بماند. در این صورت، چادر مانع آزادی دو دست زن در فعالیت‌های فردی و اجتماعی نمی‌گردد و با وجود آن، زن

نیاز به پوشش دیگری هم ندارد. چنین پوششی به راحتی و بی آنکه از انواع پوشش‌های غیر ضروری دیگر استفاده شود، می‌تواند مورد استفاده‌ی زن قرار گیرد.

اگر این چادر مرسوم، در تأمین کمیّت به گونه‌ای باشد که در نگه‌داری آن بر بدن زن نیاز به دو دست او نباشد و پوشش او را به راحتی تأمین کند، پوششی بسیار خوب است.

برای این منظور - همان‌طور که گفته شد - باید چادرهای مرسوم امروزی، جلو بسته باشد؛ به این صورت که در قسمت جلو زیپ یا دکمه داشته و یا از زیر گلو و اطراف سر و میچ‌ها دارای بند و بست باشد. البته لازم نیست که فرم کنونی باقی بماند و می‌شود کمی جمع‌تر و با پارچه‌ای کم‌تر و خصوصیتی بسیار آزادتر از چادر مرسوم باشد.

این پوشش می‌تواند هم‌راه با لباس‌های دیگر یا بدون هیچ لباسی باشد؛ زیرا در این طرح می‌توان تنها با یک چادر بند و بست دار، بدون این که نیازی به لباس‌های متعدّد دیگر باشد، در اجتماع ظاهر شد. با این طرح لازم نیست چند نوع لباس از قبیل: پیراهن، دامن و مانتو یا روپوش، زیر چادر پوشیده شود؛ هر چند زن می‌تواند با میل و اختیار خود از لباس‌های زیر یا هر لباس دیگری هم استفاده کند. در این نوع پوشش هیچ‌گاه چادر به سبب باد یا لغزش کنار نمی‌رود و در نتیجه زیر لباس یا لباس زیر چادر هرگز نمایان نمی‌گردد و بسیاری از بدحجابی‌ها از میان برداشته می‌شود.

در جهت کیفیت و شکل نیز هر رنگ و طرحی آزاد است؛ به شرط آن که جلف و سبک و از رنگ‌های محرّک و فساد آور نباشد؛ پس لازم نیست چادر به طور حتم سیاه رنگ باشد، بلکه از رنگ‌های گوناگون دیگر هم می‌توان استفاده کرد.

تنوع چادر یا هر پوشش مناسبی در هر سبک و رنگی ممکن است. تنها باید پوششی باشد که جلف و سبک نباشد و نیازمند دست زن هم نباشد تا غرض عقل و دین از پوشش تأمین شود.

مانتو

طرح دوم، استفاده از مانتوهای سرتاسری است. البته نباید به طوری تنگ باشد که حجم بدن را مشخص سازد. این مانتو می‌تواند با دکمه یا زیپ و یا هر نوع وسیله‌ی دیگر بسته شود و در هر طرح و رنگی ارایه شود. تنها باید بدن در آن پیدانباشد، به طور محسوس به اندام نچسبید و رنگ جلف و زننده‌ای نداشته باشد.

سبک لباس کار

در طرح سوم، زن‌ها می‌توانند از لباس‌های سراسری استفاده کنند که مانند لباس کار به صورت آزاد، گشاد، جلو بسته و در رنگ‌های گوناگون قابل طراحی است؛ چه پوشش سر و گردن از بقیه‌ی بدن جدا باشد و چه با هم متصل و لباس یک تکه باشد؛ همان‌طور که لباس‌های کار چنین حالتی دارند.

کت و دامن

طرح چهارم استفاده از کت و دامن یا کت و شلوار زنانه است؛ البته به طوری که شباهت کامل با لباس مرد نداشته باشد و زمینه‌های متفاوت لطافت زن و وقار مردانه در آن‌ها ملاحظه گردد.

نتیجه می‌گیریم که در ستر و پوشش تنها دو مسأله‌ی پوشیدگی و وقار شرط است و هر طرح و رنگی که این دو امر را تأمین کند، بدون آن که به لباس‌های مردانه شباهت داشته باشد، بی‌اشکال است. البته اگر لباسی زنانه و مردانه نداشته و برای زن و مرد مناسب باشد، به طوری که برای هر دو جنس متناسب و عرضی باشد، استفاده از آن برای زن بی‌اشکال است. این امر منحصر به لباس نیست، بلکه استفاده از کفش، کلاه، جوراب و لباس زیر، اگر با عفاف، وقار و سنگینی و عدم مشابهت همراه باشد، برای زن

و مرد به دور از اشکال است.

بنابراین به طور خلاصه باید گفت: آنچه دین در این زمینه از زن می‌خواهد، پوشش و عفاف هم‌راه با وقار معقول و آزادی عمل در تمام زمینه‌های سالم است؛ هم‌چنین اسلام در پی پوشش خاص یا طرح واحدی نیست و اگر در قرآن کریم هم حدودی مطرح شده است، به واسطه‌ی واقعیت‌های موجود آن زمان است و گرنه قرآن تنها در صدد بیان یک طرح کلی است و نسبت به مصادیق خاص آن حساسیتی ندارد.

پوشش و تأثیر زمان و مکان

مطلب مهمی که در این جا باید مورد توجه قرار گیرد، تنوع و آزادی در کیفیت و طرح و رنگ لباس است. پوشش زن چون مردان باید با زمان و مکان و موقعیت‌های متفاوت اقوام و ملل و فرهنگ‌های مختلف هماهنگی داشته باشد؛ از این رو لازم نیست همه‌ی زن‌های مسلمان در سراسر دنیا از یک نوع پوشش و رنگ خاص استفاده کنند؛ همان طور که لازم نیست زنان یک منطقه یک نوع پوشش داشته باشند و یا یک زن همیشه از یک پوشش خاص استفاده کند؛ زیرا موقعیت‌ها و مناسبت‌ها به کیفیت‌های متناسب با خود ضرورت می‌بخشند.

یک زن می‌تواند به اقتضای زمان و مکان، فصول و ایام و موقعیت‌های متفاوت، مانند: میهمانی، عروسی و محیط کار، جنگ و درگیری، پوشش متنوع و متناسب با خود را داشته باشد.

ممکن است پوششی مناسب کشوری یا فرهنگی خاص باشد، ولی مناسب فرهنگ و کشوری دیگر نباشد؛ هم‌چنان‌که ممکن است پوششی مناسب جوان باشد، ولی همان پوشش برای زن سال‌مندی چون مادرش مناسب نباشد.

پوشش در میادین ورزشی، هم‌چون فوتبال، ورزش‌های رزمی، کوه‌نوردی و دیگر

زمینه‌ها باید متناسب با آن‌ها باشد و لازم نیست یک نوع پوشش برای همه‌ی موارد استفاده شود. به‌طور کلی آنچه مورد اهمیت تمام می‌باشد، این است که هر پوششی در هر شرایطی و با هر فرهنگ و در هر زمان و مکانی باید عفاف و حفاظ لازم را به دور از هرگونه جلفی و تحریک دارا بوده و در تأمین غرض شریعت کاستی نداشته باشد و شریعت هم، بیش از تأمین غرض خود را دنبال نمی‌کند.

اندام و پوشش زن

حجم

در این جا بحث بسیار مهم و کارگشایی باقی می ماند که باید به طور دقیق مورد بررسی قرار گیرد. با آن که در مباحث پیشین به صورت پراکنده و غیر مستقیم بدین موضوع اشاره رفت، این بحث نیاز به تبیین کامل فقهی دارد و آن امر پوشش حجم بدن زن است.

پس از آن که روشن شد تمام بدن زن پوشش را لازم دارد و پوست و شکل و سطح آن باید از نامحرم پوشیده باشد و در این ویژگی زن با مرد متفاوت است، دو پرسش دیگر پیش می آید: یکی این که آیا حجم و برجستگی های اندام زن هم باید پوشیده باشد یا تنها پوشاندن پوست و چشم انداز سطح بدن کافی است؟ دیگر آن که: اگر لباس زن نازک، شفاف و بدن نما باشد، کفایت می کند یا باید به گونه ای بدن او را بپوشاند که از اندام او نیز حکایتی نداشته باشد؟

این جاست که طرح نظریات فقها، دلایل شرعی و نقد و بررسی آن در این بحث ضروری به نظر می رسد. در آغاز به نقل فتاوی بعضی از اساتید فقه پرداخته و سپس دلایل مسأله را در پی می آوریم و در نهایت، مقتضای دلیل را بیان خواهیم نمود. مرحوم محقق صاحب شرایع می فرماید:

«و یجوز للرجل ان یصلی فی ثوبٍ واحدٍ و لا یجوز للمرأة الا فی ثوبین درع و خمار ساترةً جمیع جسدها عدا الوجه و الکفین؛^(۱)

۱- شرایع، کتاب صلات، ص ۲۰، عنوان السادس.

مرد می‌تواند در یک لباس نماز بخواند، ولی زن جایز نیست که نماز بخواند، مگر آن‌که پیراهن و روسری داشته باشد تا همه‌ی بدنش - جز دست و صورت - را بپوشاند.»
چنان‌که می‌بینید، در کلام محقق، تنها پوشش تمام تن مطرح است و از اطلاق کلام می‌توان دریافت که لباس زن نباید بدن نما و نازک باشد.

آن‌چه از بیان مرحوم محقق بر می‌آید، لزوم تعدد لباس زن در نماز است. این بیان گرچه لسان بعضی از روایات نیز می‌باشد - چنان‌که در وسایل آمده:

«و المرأة تصلی فی الدرع و المقنعة اذا كان كثیفاً؛^(۱)»

زن با پیراهن و مقنعه‌ی ضخیم نماز بخواند» ولی باید گفت: ملاک، ساتر بودن و تأمین غرض شارع است و وحدت و تعدد لباس خصوصیت ندارد؛ زیرا اگر یک لباس باشد و پوشش لازم را ایجاد کند، کفایت می‌کند؛ هم‌چنان‌که روایت فرمود:

«اذا كان كثیفاً؛»

زمانی که لباس ضخیم باشد.» حال، اگر بیش از دو لباس هم بوده و ضخیم نباشد، بدیهی است که نقشی در تأمین غرض شارع ندارد؛ همان‌طور که در روایت دوم همین باب می‌فرماید:

«لا یصلح للمرأة المسلمة ان تلبس من الخمر و الدروع مالا یواری شیئاً؛^(۲)»

رو نیست زن مسلمان روسری و پیراهن بدن‌نما بپوشد» که نشان می‌دهد هیچ لباسی بی‌تأمین پوشش کفایت نمی‌کند، هرچند متعدد باشد.

از این رو همین بیان را صاحب جواهر نسبت به این امر دارد که می‌فرماید:

«ضرورة کون المستفاد من الاصل و التّصوص و الفتاوی و جوب ستر

۱- وسائل، ج ۲، باب ۲۱، ح ۱.

۲- وسائل، ج ۲، باب ۲۱، ح ۲.

العورة خاصة... من غير مدخلية للاتحاد والتعدد؛^(۱)

زیرا بدیهی است که اصل برائت، نصّ روایات و فتوای اصحاب نشان می‌دهد که تنها پوشش عورت واجب است، بی آن‌که وحدت و تعدّد لباس نقشی داشته باشد. هم‌چنین در ذیل پاسخ به عبارت کتاب مقنعه می‌فرماید:

«المستفاد نصّاً و فتوی من اجزاء مطلق السّتر من غیر اشتراط امر زائد مضافاً الی الاصل و...؛^(۲)

گذشته از اصل برائت، آن‌چه از نصّ معصومین علیهم‌السلام و فتوای فقها بر می‌آید، آن است که در امر پوشش، مطلق پوشاندن کفایت می‌کند و نکته‌ی دیگری شرط نیست. نیز در همان صفحه می‌فرماید:

«فلیس الشرط حیثیذ الاّ سترها؛^(۳)

در نماز، چیزی جز پوشش عورت شرط نیست. بنابراین، بیان مرحوم محقق که فرمود: «برای زن جز در دو لباس نماز خواندن جایز نیست» نباید بر عدم جواز حمل شود؛ زیرا تعدد، هیچ نقشی در پوشش ندارد و همان‌طور که در روایات آمده، تنها تأمین غرض شارع کافی است.

مرحوم سیّد در کتاب عروه باب ستر می‌فرماید:

«و الواجب ستر لون البشرة و الاحوط ستر الشّیح الّذی یری من خلف الثّوب من غیر تمییز للونه و امّا الحجم ای الشّکل فلا یجب ستره؛^(۴)

مرد باید عورت را بپوشاند و احتیاط آن است که شبیح آن را هم -که از پشت لباس بدون تشخیص رنگ پوست دیده می‌شود- بپوشاند؛ امّا پوشاندن حجم و برجستگی آن واجب نیست.» در عین حال، ایشان در احکام تخلّی می‌فرماید:

۱- جواهر، ج ۸، ص ۱۵۹.

۲- همان.

۳- همان.

۴- عروه، باب ستر، ص ۱۸۴، عنوان امّا الثانی.

«و اللّٰزم ستر لون البشرة دون الحجم و ان كان الاحوط ستره ايضاً و امّا الشّبح و هو ما يتراءى عند كون السّاتر رقيقاً فستره لازمٌ و في الحقيقة يرجع الى ستر اللّون؛^(۱)»

آنچه در پوشش لازم است، سطح پوست است؛ نه حجم بدن - اگرچه احوط، پوشش حجم است - ولی پوشش بدن در شبیحی که هنگام نازک بودن لباس دیده می شود، واجب است؛ زیرا در واقع، لباس بدن نماصدق پوشش ندارد.»
در این جا نسبت به دو عبارت مرحوم سید و نظر ایشان چند امر باید مورد توجه قرار گیرد:

یک. نظر سید در هر دو عبارت نسبت به پوشش پوست، شکل و سطح بدن یکسان است، ولی نسبت به حجم و شبیح، نظر ایشان در دو عبارت متفاوت است. در باب ساتر می فرماید: «پوشش شبیح احوط است و لباس نباید نازک و بدن نما باشد، ولی پوشاندن حجم واجب نیست» و در باب تخلی می فرماید: «پوشش حجم احوط است، ولی پوشش به قدر شبیح کافی نیست؛ زیرا لباس بدن نما صدق پوشش ندارد.» بنابراین سخن صاحب عروه نسبت به حجم و شبیح مشکل دارد، اگر چه در مورد اصل پوشش جازم است.

دو. احوط و یالزوم، گرچه فتواست، ولی فتوایی همراه با تزلزل و احتیاط است و به طور قاطع از آن یاد نمی کند. نسبت به شبیح، یک جا لزوم و جای دیگر احوط و در مورد حجم جای دیگر احوط و یک جا عدم لزوم را دارد. در باب ستر، می فرماید: «پوشش شبیح که از پس لباس بدون تشخیص رنگ پوست دیده می شود، احوط است» و نسبت به حجم و برجستگی های بدن - که مرادش از شکل همین است - می فرماید: «حجم بدن

۱- همان، احکام تخلی، ص ۵۵، مسألة ۱.

و جوب پوشش ندارد و دلیلی بیش از پوشش سطح نداریم؛ چنان‌که در آغاز عبارت فرمود: «آنچه واجب است، تنها پوشش رنگ بشره است» و مراد از آن همان سطح پوست است - نه برجستگی‌ها - ولی در باب تخلی نسبت به حجم احتیاط می‌کند و پس از آن که شیخ را معنا می‌کند و می‌فرماید: «نمای سطح بدن است که از پس لباس بدن نما دیده می‌شود»، فتوای دهد پوشش آن لازم است که در واقع بازگشت به پوشش سطح بدن دارد.

سه. مرحوم سید این‌جا هر چند در مقام بیان پوشش عورت مرد است، ولی این حکم با پوشش تمام بدن زن - که عنوان عورت دارد - تفاوتی ندارد؛ زیرا این دو در حکم، یک‌سانند.

خوب است در این‌جا بیان مرحوم نراقی - که از موقعیت مشخصی برخوردار است - آورده شود تا این بحث به خوبی آشکار گردد:

«الثَّانِيَةِ الْمُعْتَبَرِ فِي تَحَقُّقِ السَّتْرِ مَا يَعْدُ سِتْرًا عَرَفًا. الثَّلَاثَةِ يَجِبُ فِي تَحَقُّقِ سِتْرِ الْبَشْرَةِ اسْتِتَارَ لَوْنِهَا أَجْمَاعًا فَلَوْ كَانَ السَّتْرُ رَقِيقًا بَحِثْ يَحْكِي مَا تَحْتَهُ وَ لَوْنِهَا لَمْ يَكْفِ قَوْلًا وَاحِدًا لِعَدَمِ تَحَقُّقِ السَّتْرِ مَعَهُ قِطْعًا. وَ هَلْ يَعْتَبَرُ فِيهِ كَوْنُهُ سَاتِرًا لِلْحَجْمِ وَ الْخَلْقَةِ أَيْضًا أَمْ لَا؟»

ایشان بعد از نقل فتاوامی فرماید:

«اقول انكشاف حجم الشيء و خلقته بعد استتار اللون و البشرة تارة يكون برؤية شبحه بنفسه من وراء الساتر كما يرى الشيء من وراء الزجاجة الكثيفة و من وراء ثوب قريب من العين فانه كثيراً ما يرى شيخ ما ورائهما بنفسه ولولم يتميز لونه فالمرئي حينئذ ليس هو الحائل بل شبح الشيء و اخرى يكون بعدم رؤية الشبح ايضاً بل يكون المرئي هو الحائل فقط و ان حكى هو حجم الشيء ايضاً للصوقه به، فان اريد من حكاية الحجم ما كان من قبيل الاول - اي رؤية البشرة - فالحق هو الاول - اي

وجوب السّتر - لعدم تحقّق السّتر معه قطعاً و ان ارید الثّانی - ای رؤیة الحائل لا نفس الشّیء - فالحقّ مع الثّانی - ای عدم الوجوب؛^(۱)

خلاصه‌ی ترجمه‌ی کلمات ایشان چنین است: پوشش یک امر عرفی است و آدمی خود می‌تواند آن را بفهمد. در پوشش، سطح و رنگ پوست مورد اتّفاق فقهاست؛ زیرا بدون پوشیدگی سطح، پوشش محقق نمی‌شود. در این‌که حجم هم پوشش می‌خواهد یا نه، اختلاف است. اگر بعد از پوشش بدن، رنگ و پوست بدون تمییز دیده شود - مثل آن‌که از پس شیشه زنی عریان پیدا باشد - اشکال دارد؛ زیرا در این صورت، فرد را می‌بیند؛ نه شیشه را. لکن اگر پوشش ضخیم باشد که لباس دیده شود، نه سطح پوست و بدن، اشکالی ندارد؛ اگر چه به واسطه‌ی چسبیده بودن لباس به بدن، حجم اندام حکایت شود.

مرحوم صاحب مستمسک نیز نسبت به کلام مستند می‌فرماید:

«مرجهه الی التّفصیل بین الشّیح فیجب ستره و الحجم فلا یجب و هو کلام متین»؛

نتیجه‌ی حرف مرحوم نراقی این است که: اگر پوست در حالتی از شیخ پیدا باشد، پوشش آن واجب است، ولی پیدا بودن حجم اشکالی ندارد، و این کلام بسیار خوبی است.^(۲) همین حرف را مستمک از کتاب ذکرای شهید نیز نقل می‌کند:

«لو كان الثّوب رقیقاً یبدو منه الحجم لا اللّون فلا کتفاء به اقوی لانه یعدّ ساتراً»؛^(۳)

اگر لباس به حدی نازک نباشد که اصل بدن نمایان گردد، ظاهر بودن حجم اشکالی ندارد؛ زیرا چنین لباسی صدق پوشش می‌کند.

۱- مستند مرحوم نراقی، ج ۱، ص ۲۷۱. ۲- مستمک، ج ۵، ص ۲۵۳. ۳- همان.

بنابراین، از تمام حرف های این حضرات - شهید، نراقی، صاحب مستمک و بسیاری از فقهای دیگر که نقل کلماتشان ضرورت ندارد - به خوبی روشن می شود که پوشش حجم، لازم نیست و لباس زن، تنها نباید بدن نما باشد که از پس آن بدن نمایان شود.

در این میان، صاحب جواهر به طور کامل بر تصور موضوع اشراف داشته و در مورد سه امری که در این جا مطرح است، نظر داده است: پوست بدن بی واسطه، پوست بدن بی تشخیص کامل و حجم و برجستگی های اندام. ایشان پوشش سطح را واجب دانسته، در مورد پوست بدون تمییز، بنا به احتیاط، پوشش را واجب شمرده و برای حجم، با صراحت، عدم وجوب را عنوان نموده است.

آنچه در بیان این امر و تثبیت موضع آن نقش اساسی دارد و باید نسبت به آن اهتمام کامل داشت، مدارک شرعی و روایاتی است که به چگونگی پوشش زن پرداخته است. پس از بیان کلی و موقعیت اصولی بحث، شماری از این روایات در پی می آید.

همان طور که در مطالب پیشین داشتیم، نباید دو اصل را از نظر دور داشت: یکی، اصل عدم تکلیف شرعی نسبت به هر امری، مگر با احراز دلیل محکم؛ هم چون امر پوشش برای زن که دارای دلیل محکم شرعی است؛ دیگری، اصل اشتراک زن و مرد در احکام، جز در مواردی که اختصاص امری به زن یا مرد با دلیل محکم اثبات شود.

با این بیان، پس از احراز قطعی حکم پوشش برای زن بر اساس نصوص و مدارک، این حرف پیش می آید که: آیا صرف پوشش، اگر چه نازک و بدن نما باشد، کافی است یا باید ضخیم و غیر قابل رؤیت باشد؟ گذشته از این امر، آیا حجم بدن و برآمدگی های اندام زن نیز باید مورد پوشش قرار گیرد، به طوری که قابل حکایت نباشد، یا تنها پوشش سطح بدن و ظاهر پوست و اندام کافی است؟ به طور طبیعی باید پاسخ این دو پرسش را از روایات به دست آوریم؛ اگر چه کلیات آن از آیات الهی برداشت می شود که

در مقام خود بیان شد. در این جا به برخی روایات در این مورد اشاره می شود.

روایات پوشش

- عن ابی عبدالله علیه السلام قال: «لا یصلح للمرءة المسلمة ان تلبس من الخمر و الذروع مالا یواری شیئاً؛^(۱)

زن مسلمان نباید روسری و پیراهنی بپوشد که بدنش را نمایان می کند. از این بیان به روشنی آشکار می گردد که ملاک، پنهان نمودن سطح بدن زن است و بدون آن پوشش صدق نمی کند و روایت به بیش از ستر - که پوشاندن حجم است - اشاره ای ندارد.

- عن محمد بن مسلم قال: «رأیت ابا جعفر علیه السلام یصلی فی ازارٍ واحدٍ لیس بوسعٍ قد عقده علی عنقه فقلت له: ماتری للرجل یصلی فی قمیصٍ واحدٍ؟ فقال: اذا کان کثیفاً فلا بأس به؛^(۲)

محمد بن مسلم گوید: دیدم حضرت امام باقر علیه السلام با پیراهن تنگی که کناره‌ی آن را برگردن مبارکش انداخته بود، نماز می خواند. پرسیدم: نظر شما درباره‌ی مردی که با یک پیراهن نماز می گزارد، چیست؟ فرمود: اگر ضخیم بوده و بدن نمازناشد، اشکالی ندارد.»

این روایت، گذشته از بیان حضرت، عمل ایشان را هم در بر دارد و به خوبی می رساند که بر مرد تکلیفی جز پوشش سطح بدن نیست؛ همان چیزی که راوی را برانگیخت و هنگامی که حضرت مشغول نماز بود، آن را در ذهن خود پروراند تا از حضرت بپرسد و حضرت در جواب، ملاک را بیان کرد که لباس اگر بدن نمازناشد، کافی است.

۱- وسائل، ج ۲، باب ۲۱، ح ۲. ۲- همان، باب ۲۲، ح ۱.

در این جا ممکن است اشکال شود که: نطق این حدیث نسبت به نماز مرد است و حرفی از زن و پوشش در غیر نماز نیست.

در پاسخ باید گفت: همان طور که بیان شد، بدون اثبات خصوصیت، تفاوتی میان زن و مرد در احکام نیست؛ چنان که در پوشاندن عورت یا پوشش زن در نماز با غیر نماز تفاوتی ندارد، بلکه پوشش در نماز از اهمیت بیش تری برخوردار است. صاحب جواهر در این زمینه می فرماید:

«و الکثافة لاتفید الا ستر اللّون، و لانّ جسد المرأة کله عورة، فلو وجب ستر الحجم وجب فيه و هو معلوم البطلان فی الصّلاة فضلاً عن غيرها؛^(۱)

مراد ایشان از کثیف بودن لباس، همان بدن نما نبودن است نه حجم نما نبودن، چرا که می فرماید: «بدن زن عورت است، اگر پوشش حجم واجب بود باید در نماز واجب می شد، و از آن جا که بطلان این حکم در مورد نماز آشکار است، چگونه می شود که در غیر نماز پوشش حجم واجب باشد!» از این بیان، اهمیت نماز و عدم وجوب پوشش حجم به طور مطلق روشن می شود. بنابراین، در پوشش عورت تفاوتی میان زن و مرد یا نماز و غیر نماز نیست و این روایت، چیزی بیش از پوشش سطح اندام را دنبال نمی کند.

- عن محمد بن مسلم قال: قلت لابی جعفر عليه السلام: «الرجل یصلی فی قمیص واحدٍ فقال: اذا كان کثیفاً فلا بأس به و المرئة تصلی فی الدرّع و المقنعة اذا كان الدرّع کثیفاً؛^(۲)

محمد بن مسلم می گوید: از امام باقر عليه السلام دربارهی مردی سؤال کردم که در یک پیراهن نماز می خواند. حضرت فرمود: اگر ضخیم باشد، ایرادی ندارد و زن نیز با مقنعه و پیراهن ضخیم می تواند نماز بگذارد.»

۱- جواهر، ج ۸، ص ۱۶۱.

۲- وسائل، ج ۲، باب ۲۱، ح ۱.

صاحب و سایل در ذیل همین حدیث می فرماید:

«کثیفاً؛ یعنی: اذا کان ستیراً»؛

لباس تنها باید پوشش داشته باشد و حرفی در مورد پوشش حجم به میان نمی آورد. این روایت، ملاک را پوشش سطح بدن قرار داده و تفاوتی میان زن و مرد نگذاشته و تنها به جهت پوشش سر و گردن در زن مقنعه را اضافه نموده است؛ از این رو، اگر لباسی سراسری باشد که تمام اندام و سر و گردن زن را بپوشاند، کافی است و لازم نیست دو تکه باشد؛ زیرا همان طور که گفته شد، ملاک پوشش است؛ نه وحدت یا تعدد لباس.

لباس های بدن نما

در کتاب و سایل، آداب حمّام، روایات متعددی وجود دارد که از پوشیدن لباس رقیق و نازک توسط زن نهی کرده اند. از آن جا که این روایات نطق یکسانی دارند، تنها به دو روایت اکتفا می شود. در روایت ششم این باب آمده است:

فی وصیة النبی لعليّ عليه السلام قال: «يا علي! من اطاع امرأته اکّبه الله عزّ وجلّ علی وجهه فی النار.» قال علی عليه السلام: «و ما تلك الطّاعة؟» قال: «... لبس الثیاب الرّقاق؛^(۱)

در سفارش پیامبر صلی الله علیه و آله به حضرت امیر عليه السلام آمده است: یا علی! هر کس از زنش اطاعت کند، خداوند عزّوجلّ او را با صورت در آتش جهنم می افکند. حضرت علی عليه السلام پرسید: «مقصود از این اطاعت چیست؟» حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: «این که زن او لباس نازک و بدن نما بپوشد.»

در روایت هفتم می افزاید:

لبس الثیاب الرّقاق فیجیبها؛

۱- وسائل، ج ۱، باب ۱۶، آداب حمّام، ح ۶.

اطاعت بدین صورت است که زن بخواهد لباس نازک بپوشد و مرد آن را برایش فراهم سازد. گفتنی است که آنچه در روایات این باب در مورد لباس آمده، همگی تحت عنوان «لبس الثیاب الرقاق» است؛ لباسی که نازک و بدن‌نما باشد.

صاحب جواهر پس از آن که نسبت به عدم لزوم تعدد لباس فرمود: «اصل، نصوص و فتاوا تنها وجوب پوشش سطح رامی رساند و امر دیگری شرط نیست» و از آن روشن شد که تعدد لباس یا پوشش حجم، شرط زایدی است و دلیلی بر آن نداریم، استدراک می‌کند:

«نعم فی اعتبار سترها حتّی حجمها خلافٌ بین الاصحاب خیرة الفاضلین...
الثّانی للاصل و تحقّق السّتر و لتجويز الصّلاة فی قمیصٍ واحدٍ اذا كان
کثیفاً... و الکثافة لا تفید الاّ ستر اللّون»؛

آری، در این که پوشش عورت و حتّی حجم آن لازم باشد، در میان اصحاب و فقهای شیعه اختلاف هست، ولی نظر فاضلین و بسیاری دیگر این است که پوشاندن حجم عورت واجب نیست؛ پس برای مرد، در هنگام نماز، جز پوشاندن عورت لازم نیست و پوشاندن حجم و برجستگی آن شرط نمی‌باشد.

آن‌گاه ایشان برای عدم وجوب پوشش حجم چند دلیل می‌آورد: نخست، اصل برائت؛ دوم، تأمین ستر واجب، بدون پوشش حجم هم محقّق می‌شود؛ و سوم، در روایات، نماز با یک پیراهن ضخیم جایز شمرده شده است... و ضخیم بودن، چیزی بیش از پوشش رنگ پوست را نمی‌رساند. بنابراین، گذشته از آن که نسبت به وجوب پوشش حجم دلیلی نداریم، دلایل متعددی بر عدم پوشش نیز دارا هستیم.

از این روایات و کلمات فقها به خوبی استفاده می‌شود که لباس زن نباید بدن‌نما، شفاف و به گونه‌ای باشد که پنهانی‌های بدن در آن دیده شود و تا آن‌جا که مانع از دیدن پوست شود، کافی است؛ هم‌چنین واجب نیست که زن حجم بدن را هم پوشانده و

برجستگی های اندامش را از نگاه نامحرم دور بدارد.
تنها چیز قابل توجهی که در میان روایات و کلمات مخالف این بیان وجود دارد، مرفوعه‌ی «احمد بن حمّاد» است که در این مقام لازم است از آن یاد شود.

مشکلات حدیث صفّ

- عن احمد ابن حمّاد رفعه الی ابی عبدالله علیه السلام قال: «لا تصلّ فیما شفّ او وصف»؛^(۱)

نقل از امام صادق علیه السلام است که می فرماید: «بالباسی که بدن را نمایان می سازد یا از اندام حکایتی دارد، نماز نگزار.»

مرحوم صاحب و سایل بعد از نقل حدیث می فرماید:

«یعنی الثّوب المصقّل»؛

مراد لباس صاف و نازک است؛ سپس می افزاید:

«و ذکره الشّهد فی (الذّکری) ثمّ قال: او وصف بواین ای حکى الحجم و

فی خطّ الشّیخ اوصفّ بوای واحد»؛

شهدید در «ذکری» این حدیث را نقل کرده، سپس گفته است: یا «وصف» با دو واو

است؛ یعنی لباس، حجم را حکایت کند. و در نوشته‌ی شیخ طوسی آمده است: یا «صفّ» با یک واو.

در این روایت، چند مشکل عمده وجود دارد که به اختصار عنوان می شود:

یک. این روایت مرفوعه بوده و دارای ضعف سند است؛ از این رو اعتبار ندارد؛ به

ویژه این که نسبت به هیچ یک از واژه‌های «صفّ» و «وصف» روایت مشابهی نداریم.

دو. در نسخه‌ی موجود و سایل که «او و صفّ» است، واو زاید است و نسخه باید

۱- وسائل، ج ۲، باب ۲۱، ص ۲۸۲.

بی‌واو «صفّ» به معنای صاف و صیقلی باشد؛ چنان‌که صاحب و سایل خود به همین واژه معنا می‌کند که می‌فرماید: «یعنی الثّوب المصقّل». قرینه‌ی دیگر بر این برداشت آن است که در هنگام نقل کلام ذکر می‌کند، «ثمّ قال: او وَصَفَ بواوین» را مطرح می‌کند که این نقل مقابل نقل بدون واو است که خود آورد و معنا کرد؛ زیرا اگر با واو آورده شود و وصف باشد، صحیح نیست که بگوید: «یعنی الثّوب المصقّل»؛ چنان‌که در نقل با دو واو از قول شهید در ذکر می‌آورد: «وصف ای حکمی الحجم» که وصف به معنای حکایت اندام باشد و از این رو لباس ضخیم هم اگر تنگ باشد، قابل حکایت است؛ پس نسخه‌ی و سایل باید صفّ باشد؛ نه وصف.

سه. ایراد دیگر این که در نقل شهید آمده است:

«و فی خطّ الشّیخ اوصفّ بواوٍ واحدٍ».

شهید می‌فرماید: «در نوشته‌ی شیخ طوسی [در تهذیب] صفّ بی‌واو آمده است» که از تردّد و تعدّد نقل و اجمال در حدیث حکایت می‌کند. در هر حال، اگر این واژه بی‌واو باشد، به حجم ربطی ندارد و اگر با واو باشد، ممکن است قابل استدلال باشد، ولی بر اساس قاعده، در ظرف اجمال، زمینه‌ی استدلال برچیده می‌شود و تنها به قدر متیقّن می‌توان تمسّک کرد که همان «صفّ» و به معنای بدن‌نماست. افزون بر تمام این ایرادها روایت باز هم اجمال پیدا می‌کند و گفته می‌شود: «صفصف یا ضفّ هم وارد شده» و از این رو اجمال حدیث بیش‌تر می‌گردد.

چهار. بر فرض آن که حدیث صحیح بوده و اجمالی هم در میان نباشد و نسخه‌ی «وصف» نیز صحیح باشد، باز هم روایت قابل استدلال نیست؛ زیرا ممکن است گفته شود: «وصف» به معنای لباس نازکی است که به شیخ حکایت از سطح بدن زن می‌کند و لازم نیست به معنای حکایت از حجم باشد؛ به ویژه این که روایات «رقاق» و روایات «شفّ» این برداشت را تأیید و تقویت می‌کنند؛ چنان‌که در همین باب آمده است:

عن علیؑ فی حدیث الاربعمائه قال: علیکم بالصّفیق من الثّیاب فانّ من رقّ ثوبه رقّ دینه لا یقومنّ احدکم بین یدی الرّبّ جلّ جلاله و علیه ثوبٌ شفّ؛^(۱)

در حدیث اربع مائه از قول امیر مؤمنانؑ نقل شده که فرمود: «لباس ضخیم بپوشید؛ چراکه هر کس لباسش نازک باشد، دین داری اش هم ضعیف و سست است. هیچ یک از شما نمی تواند در پیشگاه پروردگار بایستد و لباسش نازک باشد.»
لباس صفیق در این روایت، همان لباس ضخیم و دارای بافت محکم را گویند؛ چنانکه گفته می شود: «صَفُقُ الثَّوْبِ»؛ پیراهن سخت و محکم بافته شد. قرینه ای این بیان، آن است که در ادامه ای همین روایت می فرماید: «آن که لباسش نازک باشد، دینش هم ضعیف و کم رمق است و کسی با لباس نازک و شفاف نمی تواند در مقابل پروردگار بایستد.» بنابراین، به خوبی از این دو جمله روشن می شود که مراد از واژه ای «صفیق» همان «کثیف» در روایات پیشین است؛ چنانکه «صَفّ» و «شفّ» گرچه در معنا تفاوت دارند و شفّ لباس بدن نمای درشت بافت است - مانند دسته ای از بافته های پشمی - و صَفّ پارچه ای نازک ریز باف است - مانند حریر و ابریشم - ولی در بدن نما بودن مصداق مشترکی دارند.

مسئولیت زن و جامعه ای سالم

از تمام این مطالب روشن شد و وظیفه ای شرعی زن در زمینه ای پوشش، تنها این است که در انظار عموم و در مقابل نامحرم لباس نازک و بدن نما نپوشد - به طوری که پنهانی های بدن را آشکار سازد - و پوشش حجم بدن لازم نیست، مگر آن که زمینه ای

تحریک یا توجه کسی را به دنبال داشته باشد؛ پس لباس زن نباید جلف یا به گونه‌ای تنگ باشد که به‌طور مشخص و ملموس محرک یا مورد توجه بوده و افراد را به گناه اندازد.

این نکته نیز شایان توجه است که بسیاری از مشکلات و تحریک‌پذیری‌های بی‌مورد، ناشی از آلودگی‌ها، کاستی‌ها و عدم سلامت جامعه و افراد است. شماری از افراد با چنین ناهنجاری‌هایی دست به گریبانند که نمی‌توانند خود را با احکام الهی هماهنگ سازند و همین امر موجب گردیده که دسته‌ای از سنت‌های سخت‌گیرانه در میان مردم بروز نماید و آن را به غلط به اسلام و شریعت نسبت دهند؛ از این‌رو در یک جامعه‌ی سالم و پویای اسلامی با وجود سلامت افراد و برطرف‌سازی کاستی‌های اعتقادی، اخلاقی و اقتصادی و در نهایت جنسی و نفسانی، می‌توان به راحتی و به‌دور از تنگ‌نظری‌های بی‌مورد، زندگی سالم همراه با آسایش بیش‌تری داشت.

بخش دوم

**از دواج و
زناشویی**

فصل یکم: چیستی و ضرورت ازدواج

انکار اصل نکاح و ازدواج

در دنیای امروز، برخی از انسان‌های - به اصطلاح - متمدن، گذشته از ایراد بر اصل پوشش، اشکال‌های فراوانی بر اصل نکاح و ازدواج و تحقق نکاح به واسطه‌ی الفاظی چند، وارد ساخته و از ظلم طبیعت به زن در خلقت و امور روزمره و عادی فریاد سر می‌دهند. در این جا به طرح یکایک این اشکالات می‌پردازیم و بعد از تحلیل و بررسی در چند قسمت به آن‌ها پاسخ مناسب داده می‌شود.

بیان علمی یا خطابه سرایی؟

در پاسخ به این ایرادها ابتدا باید دو مطلب اساسی را در نظر داشت: نخست این‌که، مباحث علمی باید از هرگونه شعار و خطابه سرایی دور بوده و از دیدگاه عقل و اندیشه، هم‌راه با شناخت و رعایت عواطف انسانی بررسی شود تا واقعیت‌ها آن‌گونه که هست، بی‌پیرایه و به دور از تحریف، خود را نشان دهد.

دوم آن‌که، نباید فراموش شود که زن و مرد با آن‌که هر دو انسانند و در خلقت و احکام، مشترکات فراوانی دارند و نقص وصیت‌ها کمبودی در انسانیت زن هم‌چون مرد نیست، ولی هر یک از آن‌ها دارای ویژگی‌ها و خصوصیات و احکام خاص خود می‌باشند که برای هیچ عاقلی قابل انکار نیست؛ به طور مثال: زن و مرد هر دو دارای جهاز تناسلی مناسب خود می‌باشند و هر یک به تناسب، از لذایذ مادی بهره می‌برند و در تولید مثل مشارکت دارند و نقش عمده‌ی خود را ایفای نمایند، ولی هر دو به یک

صورت لذت نمی‌برند، یک نوع تناسلی ندارند و در تولید مثل هم نقش همگون ایفا نمی‌کنند.

همان‌گونه که مرد نمی‌تواند آبستن شود و زایمان کند، زن نیز نمی‌تواند مرد یا زنی را آبستن سازد و در تولید مثل نقش فاعلی داشته باشد. نمی‌توان گفت: چون زن پستان دارد و شیر می‌دهد، مرد هم باید پستان داشته باشد و شیر دهد و گرنه آزادی از دست می‌رود و حقوق بشر در خطر می‌افتد و عدالت در جامعه‌ی انسانی نابود می‌گردد!

در بسیاری از امور تکوین و تشریح نیز نمی‌توان زن و مرد را در یک قالب ریخت؛ زیرا هر یک موقعیت و ویژگی‌های خود را دارند و نباید میان این دو دسته از امور اشتراکی و اختصاصی و تکوین و تشریح زن و مرد خلط و اشتباهی رخ دهد؛ زیرا هرگونه خطایی در این زمینه، چه از روی کوتاهی و قصور باشد و چه از روی آگاهی و تقصیر، آدمی را به گم‌راهی می‌کشاند و گرفتار نابسامانی‌های فکری و عملی بسیاری ساخته و جامعه را دگرگون و دچار انحراف و کاستی می‌نماید.

ازدواج؛ محدودکننده‌ی زن

آنان که به نکاح شرعی و رسمی - این سنت الهی، منش آفرینش و هویت پوشیده و عریان آدمی - اشکال می‌گیرند، در مرحله‌ی نخست چنین می‌گویند: اصل آمیزش و مؤانست زن و مرد امری مسلم و سنتی طبیعی و حقیقتی اجتماعی است و نسبت به آن انکار و مخالفتی وجود ندارد، ولی نباید این امر، علت محدودیت زن شود و آزادی او را به مخاطره اندازد؛ زیرا آزادی زن نیز یک اصل مسلم است و در صدر تمام اصول مربوط به او قرار دارد و بر همه‌ی آنها حاکم است؛ به گونه‌ای که دیگر اصول با توجه به حاکمیت این اصل تفسیر می‌شوند.

مؤانست و آمیزش زن و مرد با یک‌دیگر اصلی است که نباید انکار شود، ولی این امر نباید برای زن انزوا، گوشه‌گیری، وحشت و نگرانی را به هم‌راه آورد و اصل آزادی او را به خطر اندازد. چنین الفت و آمیزشی را باید به صورت طبیعی انجام داد، بی‌آن که ازدواج و نکاح شرعی و قید و بندهای سنتی، محدودیتی ایجاد نماید، و بر فرض اگر نکاح و ازدواجی هم در کار باشد، زن نیز باید بتواند هم چون مرد با وجود تحقق نکاح از آزادی کامل برخوردار باشد؛ به طوری که زن و مرد با آن که در کنار یک‌دیگر و زندگی زناشویی دارند، محدودیت و مزاحمتی برای هم فراهم نسازند.

پس ممکن است مؤانست و زناشویی محقق گردد، بی‌آنکه نکاح و ازدواجی در میان باشد. عقل و اندیشه نیز ضرورت بیش از این مقدار را نمی‌پذیرد و هر امری که درخور ادراک عقل نباشد، به‌طور قهری برای عاقل قابل اعتنائیست، هر چند فراوانی از مردم از آن حمایت کنند؛ چرا که بسیاری از خرافاتی که در میان بشر راه پیدا کرده‌است، ریشه در همین حمایت‌های عامیانه دارد.

حال اگر از مؤانست و زناشویی به «نکاح» تعبیر شود و آن را به عنوان سنتی واقعی که مورد پذیرش همگان است، به شمار آورد و جایی برای انکارش وجود نداشته باشد،

باز هم نباید زن و مرد به بهانه‌ی چنین پیوندی محدود شوند و آزادی عمل از آنان گرفته شود.

باید زن هم به اندازه‌ی مرد از آزادی عمل برخوردار باشد و بتواند در طول زندگی هر وقت بخواهد، بدون دلهره و اضطراب و یا اجازه از همتایش، با مردان دیگر، رابطه و یا دوستی و معاشقه داشته باشد؛ چه با هم‌راهی و حضور شوهر و چه بدون حضور او باشد؛ همان‌طور که دست‌کم، گونه‌ی شرعی این امر برای مردان مانعی ندارد.

محدودیت زن و سلب آزادی او به بهانه‌ی ازدواج دلیل عقلی ندارد و ناشی از سنت‌های دینی یا تعصبات قومی و فرقه‌ای است. پس همان‌گونه که در ازدواج برای مرد وحدت زوج مطرح نیست، برای زن هم نباید وحدت شوهر مطرح باشد. همان‌طور که مرد می‌تواند با وجود داشتن یک زن، با زنان دیگری هم به صورت آزاد یا رسمی رابطه داشته باشد، زن هم باید بتواند با وجود داشتن شوهر با مردان دیگر روابط دوستانه داشته و در کمال آرامش از لذایذ مادی و روحی کام یابد.

به بیان دیگر، پیوند و رابطه‌ی زناشویی میان زن و مرد یک امر عقلی و سنت طبیعی است و اساس رابطه‌ی زناشویی، مؤانست و آمیزش است. لزومی ندارد که این رابطه تحت عنوان نکاح و ازدواج صورت پذیرد، و اگر هم صورت گرفت، نباید نفی‌کننده‌ی اصل خود (مؤانست) باشد و باعث رنج و وحشت یا ممنوعیت زن گردد.

اصل مؤانست و آمیزش طبیعی، چه به عنوان نکاح و چه بدون آن، نباید برای زن محدودیت‌های غیر متعارف ایجاد نماید و با اصل آزادی او درگیر باشد. آزادی زن اصل مسلمی است که بر تمام اصول حاکم است و زن باید هم‌چون مرد به عنوان یک انسان با وجود پذیرش نکاح از آزادی عمل کامل برخوردار باشد؛ پس همان‌طور که در نکاح، وحدت زن برای مرد ضرورت ندارد، نباید برای زن وحدت مرد در کار باشد.

پاسخ به ایراد اصل ازدواج

تعریف ازدواج

ازدواج؛ فراتر از یک آمیزش

اکنون در پاسخ باید گفت: تمام این سخنان سرشار از حرارت و گرمی، درگیر تشنّت، پراکندگی و در هم ریختگی آشکاری است و بر هر بخش از آن اشکالات فراوانی وارد است. تفصیل این پاسخ نیازمند دلایل عقلی و فلسفی بسیاری است که در این جا به طور فشرده به گوشه‌ای از آن‌ها اشاره می‌شود.

از بیان این افراد فهمیده می‌شود که نکاح را از نظر مفهوم و مصداق، چیزی جز مؤانست و آمیزش زن و مرد نمی‌دانند. آنان گرچه اصل آمیزش را سستی طبیعی به حساب می‌آورند، ولی در آن محدودیتی را برای زن نپذیرفته‌اند و زنی را که ازدواج کرده، هم‌چون زنان تنها و آزاد می‌شمارند.

خلط مفهومی در معنا و مصداق آمیزش، مؤانست و ازدواج، هم‌چنین قایل نبودن به محدودیت در نکاح، ناشی از عدم درک درست معنای نکاح و ازدواج است. نبود درک صحیح برای آنان از هویت نکاح و چگونگی تحقق آن در نظر اقوام و ملل مختلف، موجب توهمات بسیاری در این زمینه گشته است.

باید دانست که ازدواج، فقط مؤانست و آمیزش یا مؤانست و یا آمیزش تنها نیست و صرف هر آمیزش و مؤانستی نکاح نمی‌باشد. نکاح واقعیتی فراتر از یک آمیزش است و معنای وسیع‌تری نسبت به آن دارد. در نکاح، وحدت تعلق خاطر زن به مرد خاص، مطرح است و بدون این معنا، هویت نکاح در جانب زن محقق نمی‌شود. مرد اگر چه در این جهت با زن از نظر کلی متفاوت است، ولی چنین وحدتی در ظرف عینیت و

تشخیص برای او نیز وجود دارد.

این روح معنای نکاح است که هر قوم و ملّتی به آن اعتقاد دارند و از اندیشه‌های اولی و ادراکات بدیهی بشر است. از آن جا که حقیقت نکاح در نظر همه‌ی اقوام و ملل یکسان است، هر قوم و ملّتی با هر مسلک و دینی، نکاح قوم و ملّت دیگر را با هر خصوصیتی که دارد، درست می‌داند و مورد قبول و احترام می‌شمارد.

اصل ازدواج چیزی جز تعلق خاطر زن به مردی خاص نیست و مؤانست و آمیزش از آثار طبیعی این امر است. از این رو در اسلام «ایجاب» عقد نکاح توسط زن اجرا می‌شود و مرد تنها آن ایجاب را «قبول» می‌کند. ایجاب، آن است که زن، خود را با آگاهی و اراده‌ی تمام و آزادی کامل و به‌طور ایجابی - انشایی در اختیار مردی خاص قرار می‌دهد. قبول مرد هم گرچه این چنین است، ولی تنها نسبت به پذیرش این ایجاب در ظرف عینیت و تشخیص خاص می‌باشد؛ پس در ایجاد عقد ازدواج، زن از آزادی عمل بیش‌تری برخوردار است و می‌تواند خواسته‌های خود را به راحتی مطرح و اعمال نماید و مرد تنها باید نسبت به چنین ایجابی پذیرش داشته باشد.

ازدواج؛ ندای نهاد آگاه بشر

این گروه یا باید اصل نکاح را نپذیرفته و با روح آن مخالفت کنند و در مقابل فطرت، سنّت الهی و عقاید همه‌ی اقوام و ملل و طوایف انسانی بایستند و یا با اقرار به آن، بسیاری از سخنان نامناسب خود را اصلاح کنند و عنوان یک شوهر برای زن را با عنوان یک زن برای مرد مقایسه ننموده و هر دو را با هم نفی نکنند و تفاوت میان این دو امر کلی را از هم بازشناسند.

بنابراین باید دید مشکل این دسته در «تصوّر» و فهم معنای ازدواج است یا در جهت «تصدیق آن» و یا آن که بی‌اعتقادی و زمینه‌های الحادی یا جهات سیاسی سبب انکار

بدیهیات از سوی آنها شده است. گرچه بررسی این امر در جای خود قابل اهمیت است، ولی علت هر چه باشد، در این مقام، این دسته برای ما به عنوان منکر امری بدیهی، چهره‌ای یک‌سان دارند.

ممکن است آنها بگویند: هر چند نکاح مورد پذیرش همگان است، ولی ما می‌توانیم منکر اصل آن باشیم؛ زیرا در این‌گونه مباحث نباید به دنبال اتفاق و اجماع اقوام و ملل بر یک نظر بود، بلکه تنها باید از دلیل پیروی کرد.

در پاسخ گفته می‌شود: این سخن بی‌اساس است؛ زیرا هر اجماعی بی‌دلیل نیست. گرچه ممکن است دسته‌ای از اجماع‌های همگانی ریشه‌ی محکمی نداشته باشد، ولی نکاح از آن موارد نیست؛ چرا که ازدواج از اموری است که ریشه‌ی دقیق علمی، فلسفی و روحی-روانی دارد و از نهاد آگاه بشر برخاسته و جز برای افراد ناسالم جای هیچ‌گونه توهم و تردیدی ندارد. البته اگرچه نسبت به ازدواج چنین اجماعی وجود دارد و عامل تقویت بیش‌تر اذهان عادی می‌گردد، ولی خود علت نیست، بلکه معلول دلیل محکم عقلانی و حقیقت سنت طبیعی و شناخت غریزی و بدیهی بشر است.

اینک این امر از زوایای گوناگون دیگر مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد و به دلایل عقلی و نقلی نکاح به‌طور خلاصه پرداخته می‌شود.

فصل دوم: دلایل عقلی اصل نکاح

نخستین دلیل: امنیت و آرامش زن

وحدتِ تعلق خاطر زن به مردی خاص که آن را روح نکاح می‌دانیم، از ویژگی‌های ذاتی و خصوصیات گویای هویت زن است و به‌طور روانی این امر نسبت به مرد این گونه نیست.

زن با این وحدتِ تعلق خاطر، امنیت خود را باز می‌یابد، احساس آرامش می‌کند و تکیه‌گاه طبیعی خویش را به دست می‌آورد؛ پس نکاح نه تنها آزادی زن را محدود نمی‌سازد، بلکه روح و روان او را از تعلق به بیگانگان آزاد نموده، به وی آرامش می‌دهد و او را از پریشانی و تشنّت‌های تنهایی یا وابستگی به هرزگی رها می‌کند.

در این جای‌گاه، شوهر پناه‌گاه محکمی برای امنیت و آرامش زن است که هر آسیب و رنجش خاطری را از او دور می‌سازد، او را از فساد و فحشا باز می‌دارد، اراده‌ی وی را محکم می‌نماید و در زندگی به او قدرت مقاومت می‌بخشد.

یک زن همان‌طور که نمی‌تواند تنها باشد و بی‌شوهر زندگی کند و زندگی طبیعی، آرام و سالمی داشته باشد، با مردهای متعدّد و روابط آلوده و مسموم هم نمی‌تواند دارای آرامش خاطر و زندگی طبیعی و سالم باشد.

نقش صاف و پاک روح یک زن تنها در چهره‌ی یک مرد خاص ظاهر می‌گردد. بدون چنین وحدتِ خاطری، زن هویت خود را نمی‌یابد و موقعیتش در مخاطره قرار می‌گیرد و در نهایت با از بین رفتن هویت و حیثیت او عوارض گوناگون روحی و جسمی متعدّدی برایش پدید می‌آید.

چهره‌ی ملموس این واقعیت تلخ و شوم را می‌توان در اندام بی‌روح زنان فاسد و بی‌هویت روسپی مشاهده نمود: روح آلوده و تاریک آنان چنان درگیر تشنه‌ی و پریشانی است که دیگر در چهره‌ی آن‌ها از صفا و صمیمیت و طراوت و یک‌رنگی، کم‌تر نشانی می‌توان یافت. آنان تنها کالبد خشک و بی‌روح خویش را در اختیار مردان هوس‌باز قرار می‌دهند تا با بدترین شیوه‌ها مورد کام‌جویی و شهوتِ خشونت‌بار قرار گیرند.

درک این حقیقت از معنای نکاح با تمام بداهت و روشنی از ظرافت خاصی برخوردار است که تعریف و تحلیل علمی آن چندان هم آسان نیست.

دقت فراوانی لازم است تا روشن شود که حقیقت نکاح برای زن با یک وحدت خاص تحقق می‌یابد و این از ویژگی‌های مخصوص به اوست. در مرد با آن که وحدت و تعلق خاطر نسبت به همسرش وجود دارد، ولی چنین وحدت خاص و تشخیص‌خاطری وجود ندارد و نباید در این جهت مغالطه‌ای پیش آید؛ پس نکاح اگرچه یک حقیقت مشترک است، ولی خصوصیات آن نسبت به زن و مرد متفاوت است؛ هم‌چنان‌که -به طور مثال- نقش زن و مرد در امر مشترک تولیدمثل یا پرورش فرزند یک‌سان نیست.

دومین دلیل: ازدواج؛ سکونت مرد و زن

ازدواج نه تنها پناه‌گاه زن و سبب جلب حمایت مرد و در نتیجه آرامش زن است، بلکه سبب سکونت خاطر مرد هم می‌شود؛ زیرا وقتی مرد، همسر مهربانی را که دل از بیگانگان برگرفته و تنها به او دل بسته است، در کنار خود احساس کند، به آن زن عشق می‌ورزد و او را سبب آرامش قلب و روح خود می‌بیند.

به بیان دیگر، زن و مرد با ازدواج به یک‌دیگر آرامش داده و مرهم زخم‌ها و خستگی‌های هم‌دیگر می‌شوند. چنین نهادی سبب اوج کمال و خوشبختی زن و مرد و

فرزندان و استحکام خانواده می شود؛ در حالی که اگر زنی به مردان متعدّد دل بسته باشد و یا میان زن و مرد مؤانستی بدون نکاح و ازدواج برقرار گردد، هرگز این آثار هم دلی و همبستگی پدیدار نخواهد شد.

قرآن کریم با توجه به همین حقیقت، زن و مرد را به عنوان لباس هم و آرامش دهنده‌ی یکدیگر معرفی می کند و می فرماید:

«هِنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَ اَنْتُمْ لِبَاسٌ لِهِنَّ...»^(۱)

زنان لباس و پوششی برای شما [مردان] هستند و شما پوششی برای آنان هستید.

زن و مرد لباس یکدیگرند

در قرآن کریم عنوان «لباس» به طور متعدّد نسبت به موارد گوناگون آمده و مراد از آن در تمام موارد، پوشش، وابستگی، نیاز و ضرورت و هم چنین حفاظ زن و مرد نسبت به یکدیگر است.^(۲)

همین طور به شب، لباس اطلاق شده^(۳) و تقوا را هم قرآن کریم برای آدمی لباس و

۱- بقره / ۱۸۷.

۲- «یا بنی آدم قد انزلنا علیکم لباساً یواری سؤاتکم؛ اعراف / ۲۶.

ای فرزندان آدم! ما برای شما لباسی فرستادیم تا پنهانی های شما را بپوشاند.»

- «كما اخرج ابویکم من الجنة یزرع عنهما لباسهما لیریهما سؤاتهما؛ اعراف / ۲۷.

همان طور که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد و آن ها را بی پوشش نمود تا این که مواضع پنهانی آن ها را به ایشان بنمایاند.»

- «علّمناه صنعة لبوس لکم لتحصنکم من بأسکم؛ انبیاء / ۸۰.

صنعت زره سازی را به خاطر شما به او آموختیم تا شما را در جنگ محافظت نماید.»

۳- «جعل لکم اللیل لباساً؛ فرقان / ۴۷.

برای شما شب را پوششی قرار دادیم.»

آن هم بهترین لباس معرفی می‌کند.^(۱)

مراد از لباس در آیه‌ی «هنّ لباس لکم و...» -که مورد بحث است- وابستگی، نیاز، ضرورت و حفاظ زن و مرد نسبت به یکدیگر است. وقتی خداوند در صدر آیه می‌فرماید:

«احلّ لکم لیلة الصّیام الرّفث الی نساءکم»^(۲)

شب‌های ماه رمضان از باب امتنان، نزدیکی و کام‌یابی برای شما مانعی ندارد. در ادامه در جهت بیان چنین تجویزی یک اساس کلی -که نمادی از هویت نکاح و نمودی از رابطه‌ی زن و مرد است- تحت عنوان لباس مطرح کرده و می‌فرماید:

«هنّ لباس لکم و انتم لباس لهنّ»^(۳)

آن‌ها برای شما لباسند و شما هم لباس آن‌ها هستید. این آیه وابستگی، نیاز، ضرورت و محافظت زن و مرد نسبت به یکدیگر را به طور جدّی و گسترده بیان می‌نماید. نطق این کریمه‌ی الهی (هنّ...) شمول دارد و اطلاق آن تمام هویت، صفات، کردار، انگیزه، هدف و غایت حیات زن و مرد را در بر می‌گیرد؛ هم‌چنین این آیه به هم پیچیدگی ظریفی را هم‌راه دارد که جدایی، بیگانگی، تقسیم و شکستگی در آن ممکن نیست. آری، این عنوان در قرآن کریم از یک زیبایی و متانت بسیار دقیق علمی-فلسفی برخوردار است و از بهترین مواردی است که قرآن مجید به‌طور مساوی از زن و مرد یاد کرده و وصف لباس را بر هر دو داده و بلکه زن را مقدم داشته است: ابتدا «هنّ لباس لکم» و سپس «انتم لباس لهنّ» آمده است.

گوشه‌ای از ظرافتی که در این آیه‌ی مبارکه به کار رفته و درخور فهم ماست، این

۱- «و لباس التقوی ذلک خیر لکم؛ اعراف / ۲۶.

لباس تقوا برای شما بهترین است.» ۲- بقره / ۱۸۷.

۳- همان.

است که خداوند، زن را نسبت به عنوان لباس، نخست آورده و به صیغه‌ی غایب و پنهان (هَنْ) از او یاد کرده است، ولی مرد در رتبه‌ی دوم قرار گرفته و به صورت مخاطب و آشکار از او یاد شده است. این تقدّم، اهمیت زن در تحقّق این عنوان را می‌رساند و «هَنْ» چهره‌ی عفاف و قداستی است که قرآن کریم برای زن قایل است. در مقابل، اگرچه قرآن کریم مرد را هم خلعت لباس می‌پوشاند، ولی چهره‌ی آشکار او (لکم) موقعیت وی را در زندگی مشخص می‌سازد.

از این آیه به خوبی فهمیده می‌شود که زن و مرد چگونه مکمل یک‌دیگرند و زن موجودی خانگی - اجتماعی و مرد موجودی اجتماعی - خانگی است؛ چنان‌که در مباحث آینده نیز این مطلب در بیان موقعیت زن و مرد نسبت به خانواده و اجتماع بر مبنای یک طرح کلی و سالم اجتماعی مطرح خواهد شد.^(۱)

آرامش و سکون در کلام الهی

عنوان دیگری که قرآن کریم در امر نکاح مطرح می‌کند، خلعت سکینت و سکونت و آرامش و آرام یابی مرد در جوار همسر خویش است.^(۲) این عنوان برخلاف عنوان لباس، جهت «تقابل» و «تضایف» ندارد و تنها به زن نسبت داده شده است، اگرچه زن و مرد، هر دو، این وصف را به نوعی دارا هستند.

پیش از بیان آیات مربوط به این عنوان، لازم است موقعیت کلی سکون بخشی را از

۱- به بخش دهم همین کتاب رجوع شود.

۲- «هوآلذی خلقکم من نفس واحدة و جعل منها زوجها لیسکن الیها؛ اعراف/ ۱۸۹.

اوست خدایی که شما را از یک جان (حضرت آدم ﷺ) آفرید و همسرش حضرت حوا ﷺ را از جنس او قرار داد تا در کنارش بیازامد.

- «من آیاته آن خلق لکم من انفسکم ازواجاً لتسکنوا الیها؛ روم / ۲۱.

و از نشانه‌های آشکارش این است که از جنس شما همسرانتان را آفرید تا در کنارشان آرامش یابید.»

دیدگاه قرآن کریم مطرح نماییم. عنوان «سکون» در مواردی اطلاق و به اموری نسبت داده شده است که به اجمال به آن‌ها اشاره می‌شود:

- «جعل لكم اللیل لتسکنوا فیه؛^(۱)

خداوند شب را برای آرامش شما برپا ساخت.

- «ان صلوتک سکناً لهم؛^(۲)

نماز و دعای تو برای مؤمنان آرامش است.

- «و الله جعل لكم من بیوتکم سکناً؛^(۳)

خداوند خانه‌های شما را محل آرامش شما قرار داده است.» سپس می‌فرماید:

«و جعل لكم من جلود الانعام بیوتاً؛

از پوست‌های حیوانات برای شما خانه قرار دادیم. بنابراین به ملازمه می‌توان گفت:

این جلود (پوست‌ها) هم سکون و آرامش می‌آورند؛ زیرا وصف «بیوت» را می‌پذیرند

و بیوت با سکونت ملازمه‌ی تنگاتنگ دارد.

- «ان آیه ملکه ان یا تیکم الثابوت فیه سکینة من ربکم؛^(۴)

نشانه‌ی یک حاکم سالم و مقتدر آرامش معنوی مردم است.»

- «و هو الذی انزل السکینة فی قلوب المؤمنین لیزدادوا ایماناً مع

ایمانهم؛^(۵)

آرامش، یک نزول معنوی در دل‌های مؤمنان است تا سبب ایمان آن‌ها شود.»

- «مساکن طیبة فی جنات عدن؛^(۶)

بهشت، پاکیزه‌ترین خانه‌هاست که امنیت و آرامش را در خود دارد.»

۲- توبه / ۱۰۳.

۴- بقره / ۲۴۸.

۶- توبه / ۷۲.

۱- غافر / ۶۱.

۳- نحل / ۸۰.

۵- فتح / ۴.

این عنوان در مورد حیوانات هم به کار رفته است. قرآن کریم از زبان مورچه‌ای نقل می‌فرماید:

«قالت نملة يا ايها النمل ادخلوا مساكنكم...»^(۱)

در این آیه، مورچه‌ای به مورچه‌گان، دیگر توصیه می‌کند که برای سلامت و رهایی از هجوم لشکریان حضرت سلیمان عليه السلام داخل خانه‌هایشان شوند. همان طور که دیده می‌شود، مسکن برای مورچه‌گان محل امن و آرامش است.

حال وقتی قرآن به زن و مرد می‌رسد، می‌فرماید: زن آرامش بخش شوهر است. آری! شب، نماز، دعا، خانه، دوست و امنیت دل، همه و همه، سکون و آرامش به هم‌راه دارند. سکون معنوی و نزول الهی بهشت، جنت و آرامش ابدی و مسکن پاک‌پاک - آن‌جا که آزاری نباشد - تمامی، آرامش‌دهی جان آدمی است. سکون و آرامش را حتی حشره‌ای مانند مورچه به خوبی می‌شناسد و مسکن را جایی می‌داند که ناملايمات را از او دور می‌سازد و در نهایت، زن، همه‌ی آرامش، سکون و سکینت، پناه‌گاه آرام، کشتی نجات، سنگر محکم و قلعه‌ی مستحکمی است که مرد را از تمام کاستی‌ها و ناهنجاری‌ها حفظ می‌کند.

حال این پرسش پیش می‌آید که: چرا قرآن کریم لباس و سکون و اموری را که آرامش می‌آورد - مانند: دعا، نماز و شب - و حتی ورود آرامش و سکون الهی در دل‌ها را هم به زن و هم به مرد نسبت می‌دهد، ولی در بحث آرامش دهی زن و مرد به یک‌دیگر تنها زن را سبب آرامش مرد می‌داند؟ در حالی که زن و مرد، هر دو، سبب آرامش یک‌دیگرند.

ابتدا در پاسخ این پرسش، برای این که تنها اندکی با زن آشنا تر شویم، از خود قرآن

کریم کمک می‌گیریم؛ قرآنی که زن را تنها همتای مرد و عدل او و هم‌سنگش معرفی می‌نماید؛ قرآنی که سراسر آن هم‌چون اسمای الهی از زن سخن سر می‌دهد؛ به طوری که جایی از آن را نمی‌یابیم که از زن، این مادر خلقت، نامی نبرده باشد و با آن که این کتاب الهی، زن را در عفاف و پنهانی قرار می‌دهد، ولی نام و صفات او در آن به طور صریح و آشکار مطرح است.

چهره‌های متفاوت زن در قرآن

قرآن کریم از زن با عناوین متعدّد و چهره‌های بسیار و در قالب‌های متفاوت یاد می‌کند^(۱) که در این جا مجال بیان این عناوین و چهره‌ها وجود ندارد؛ به طور مثال: در قرآن تنها تحت عنوان «نساء» ۳۸ بار زن مطرح گردیده است؛ مانند: قواعد من النساء^(۲)، نساء النبی^(۳)، نساء المؤمنین^(۴)، نساء مؤمنات^(۵)، نساء نا و نساء کم^(۶)، نسائهم^(۷) و

۱- «زین للنّاس حبّ الشّهوات من النّساء...؛ آل عمران / ۱۴.

زینت آدمی چند چیز است: زن، اولاد، طلا و نقره و... که در رأس آن‌ها زن قرار دارد.»

- «فانکحوا ما طاب لکم من النّساء مثنی و ثلاث و رباع فان خفتم الا تعدلوا فواحدة؛ نساء / ۳

از زنان آن تعداد که مناسب شماست، استفاده کنید، ولی این امر چندان آسان نیست. اگر خوف داشتید که نتوانید آن‌ها را به خوبی اداره نمایید، به یکی اکتفا کنید.»

- «للرّجال نصیب... وللنّساء نصیب...؛ نساء / ۷.

زن و مرد هر یک نصیب خود را دارند.»

- «انکم لتأتون الرّجال شهوةً من دون النّساء بل انتم قوم مسرفون؛ اعراف / ۸۱.

ترک زن و بهره‌گیری‌های آلوده‌ی مرد از مرد را قرآن اسراف می‌داند.»

- «لولا رجال مؤمنون و نساء مؤمنات...؛ فتح / ۲۵.

اگر نبودند مردان با ایمان و زنان وارسته‌ای [که در هر زمان و مکان وجود دارند]... .

۲- نور / ۶۰. ۳- احزاب / ۳۰.

۴- احزاب / ۵۹. ۵- فتح / ۲۵.

۶- آل عمران / ۶۱. ۷- اعراف / ۱۲۷.

نساءهنَّ»^(۱)

از نظر قرآن مجید زن زینت است، بلکه در رأس زینت هاست، طیب است و نصیب خود را دارد و کام‌یابی مرد، تنها از طریق اوست، گرچه خود نیز از مرد، کام می‌یابد، اوست که کارخانه‌ی خلقت انسان را در خود دارد، انسان است، انسان می‌آفریند و او را در خود پرورش می‌دهد و در گوشه‌گوشه‌ی هستی، جا به‌جای خلقت و نقطه‌نقطه‌ی زندگی هم‌پای مرد در حرکت و تلاش و شور و شوق و عشق و مستی گام بر می‌دارد. بنابراین اگر زن سکینت مرد است، به راستی آرام بخش اوست و جای‌گزینی برای او وجود ندارد.

این موجود به هم پیچیده، همه‌ی عناوین شور و شیرین را در خود جای داده است. طیب دارد و طیبه است، ولی خبیث هم دارد؛ همان‌طور که قرآن می‌فرماید:

«الخبیثات للخبیثین و الخبیثون للخبیثات و الطیبات للطیبین و الطیبون

للطیبات»^(۲)

البته هم‌چنان‌که زن، خبیث و طیب، خوب و بد دارد، مرد هم چنین است. همان‌طور که در همه‌ی هستی و در هر نوعی طیب و خبیث وجود دارد، در انسان هم این‌گونه است. شهر پاک (و البلد الطیب)،^(۳) خاک پاک (صعیداً طیباً)،^(۴) کلام طیب (و هدوا الی الطیب من القول)^(۵) و اولاد خوب و صالح (ذریه طیبه)^(۶) از تعبیر قرآنی است. آن‌گاه قرآن درباره‌ی این طیبات و پاکی‌ها می‌فرماید:

«لا تحرّموا طیبات ما أحلّ الله لکم»^(۷)

۱- نور / ۳۱.

۲- نور / ۲۶.

۳- اعراف / ۵۸.

۴- مائده / ۶.

۵- حج / ۲۴.

۶- آل عمران / ۳۸.

۷- مائده / ۸۷.

(طیبات موجود را بر خود دریغ ندارید) و «کلوا من طیبات ما رزقناکم»^(۱) (خوبی‌ها را در یابید) و «لاتتبدّوا الخبیث بالطیب»؛^(۲) بد را به جای خوب برگزینید. حال از میان این همه طیبات فراوان، طیبه، بهترین طیب برای مرد است و برای زن هم بهتر از طیب، طیبی نخواهد بود.

تمام حرف این است که: این طیب و طیبه که در شأن آنها آمده:

«سخر لکم ما فی السموات و ما فی الارض»^(۳)

همه‌ی آنچه را که در آسمان و زمین است، تحت قدرت شما قرار دادیم. چگونه می‌توانند از همه‌ی طیبات و از خود به خوبی بهره‌گرفته و کام‌یابند؟

پاکی؛ اساس همه‌ی خوبی‌ها و لذت‌ها

در پاسخ ابتدا باید به خوبی دریافت که حقیقت زندگی و هویت کام‌یابی در غیر ظرف طیب، پاکی، طهارت و حلیت و جواز، ممکن نیست. طیب بودن و پاکی اساس تمام خوبی‌ها و لذایذ است و از این روست که شریعت با زن و زندگی، نماز و عطر را هم‌راه ساخته است؛ همان طور که پیامبر اسلام ﷺ عطر و نماز را با زن، سه برگزیده‌ی خود از زندگی دنیا به حساب آورده که شرح آن در حدیث «تحبیب» خواهد آمد.^(۴)

راستی چگونه باید باور کرد که کام‌یابی و لذت‌بری بدون عبودیت و بندگی و طهارت و پاکی میسر نمی‌گردد و چسان باید ثابت کرد که بی‌خانه و خانواده، -که زن در جای جایش نقش اصلی دارد- طهارت و تقوا و عبادت و صفا محقق نمی‌شود؟ قرآن کریم این معنا را در لابه‌لای آیاتش مطرح نموده که برای وضوح هر چه بیش‌تر رابطه‌ی

۱- اعراف / ۱۶۰.

۲- نساء / ۲.

۳- لقمان / ۲۰.

۴- رجوع کنید به صفحه‌ی ۲۰۰ همین بخش.

این امور، ابتدا اشاره‌ای به نماز و عبادت داریم.

نماز در قرآن کریم

قرآن کریم در مورد نماز می‌فرماید:

«و استعینوا بالصَّبر و الصَّلوة؛»^(۱)

از نماز و روزه کمک و استمداد بگیرید. «البته هر کس نمی‌تواند با حقیقت عبادت و نیایش نزدیکی ملموسی پیدا کند؛ چنان‌که قرآن مجید می‌فرماید:

«و انَّهَا لَكَبِيرَةٌ اَلْاَعْلٰی الْخٰشِعِیْنَ؛»^(۲)

این نماز - که قرب ربوبی و معراج مؤمن است - جز بر راه یافتگان درگاه الهی بس سنگین است. «هم‌چنین در قرآن آمده است:

«لا تقربوا الصَّلوة و انتم سكارى؛»^(۳)

هنگامی نماز گزارید که به عمل و گفتار خود توجه داشته باشید.

«فاذا قضیتم الصَّلَاة فاذکروا لله؛»^(۴)

بعد از آن که نماز را به پاداشتید، ذکر خدا را در هر حال زنده نگه دارید.

«اذا قاموا الی الصَّلَاة قاموا کسالى؛»^(۵)

ریاکاران و اهل نفاق، اگر نماز بخوانند، با خستگی و بی‌میلی [آن‌هم تنها در مقابل چشمان مردمان] نماز می‌خوانند.

«انَّ الصَّلوة تنهى عن الفحشاء و المُنکر؛»^(۶)

نماز، اگر رشحه‌ای از حقیقت داشته باشد، آدمی را از بدی‌ها دور می‌دارد.

۱- بقره / ۴۵

۲- بقره / ۴۵

۳- نساء / ۴۳

۴- نساء / ۴۳

۵- عنکبوت / ۴۵

۶- نساء / ۱۴۲

«فاعبدنی و اقم الصّلاة لذكری؛^(۱)»

مراعبادت کن و به خاطر یاد من نماز را به پا دار.»

«أن اعبدونى هذا صراطٌ مستقیم؛^(۲)»

مراعبادت کنید که همین راه راست است.»

پیامبر ﷺ نسبت به نماز می فرماید: علاقه‌ی من به نماز، مانند فردی گرسنه‌ی غذا و تشنه‌ی آب گواراست، با این تفاوت که افراد گرسنه و تشنه بعد از مصرف غذا و آب سیر و سیراب و بی میل می شوند، ولی من هیچ گاه از نماز سیر نمی شوم.^(۳) بعد از معرفت، چیزی برتر از نماز نیست. البته نمازی که خضوع و خشوع داشته و تنها حرکت و خستگی نباشد؛ نمازی که پاکی آورد و مؤمن را از بدی دور سازد؛ و نمازی که گناهان آدمی را مانند برگ‌های پائیزی بریزد و هم‌چون روز تولّد، او را پاک سازد و پناه گاهی در مقابل چنگ اندازی‌های شیطان باشد. اولیای معصومین ﷺ در همین نماز، چنان دل‌باخته‌ی راز و نیاز شده که رنگ از رویشان می‌پرد و در مقابل حق، لرزان می‌شدند. انگشتان مبارک آنها قرمز و زرد می‌گشت؛ گویی خداوند را می‌بینند و او را در مقابل دارند. نمازی از سر عشق، نمازی با محبت و نمازی پرشور و خروش؛ نمازی که سراسر وجود این اولیای حق را به شور و شوق، آه و زاری و عشق و مستی وامی‌داشت؛ گویی از دنیا به کلی فارغ گشته‌اند.

۱- طه / ۱۴.

۲- یس / ۶۱.

۳- «عن النّبی ﷺ: یا اباذر! جعل الله جلّ ثناؤه قرّة عینی فی الصّلاة و حبّ الی الصّلاة كما حبّ الی الجائع الطّعام و الی الظّمآن الماء، و أنّ الجائع اذا اكل شبع و أنّ الظّمآن اذا شرب روّی و انا لا اشبع من الصّلاة»؛ بحار، ج ۷۷، باب ۴، ص ۷۹.

زندگی و کام‌یابی

اگر به کتاب الهی - این تنها نسخه‌ی صحیح هدایت برای انسان و نقشه درست آفرینش - به‌خوبی بنگریم، می‌یابیم که چگونه سکونت و نماز، لباس بودن و سکون بخشی زن و مرد، پاکی و طهارت، عبادت و ذکر و عشق و کام‌یابی به‌طور کامل به یک‌دیگر مربوط و به هم پیچیده‌اند. آری، این دو موجود طیب و طیبه باید به سبب عطر، ذکر، دعا و عشق پاک، کام‌یابی را در حد کمال در خود زنده نگه‌دارند؛ زیرا در غیر این صورت و باکاستی و کجی در هر یک از این جهات، کام‌یابی آن‌ها محدود، ناقص و بی‌روح و رمق می‌گردد.

راستی این طرح کلی و جمعی قرآن کریم نسبت به زندگی فردی و اجتماعی انسان چگونه باید توجیه شده و تحقق و عینیت یابد و هم‌راهی نماز و زن و عطر به چه شکل می‌تواند تمام کام‌یابی انسان را تأمین نماید و سکونت و آرامش را برای آدمی به ارمغان آورد؟ آرامشی که امروزه گمشده‌ی انسان مدرن است.

اکنون بعد از بیان هر یک از این حقایق و معانی، پرسش‌های بسیاری درباره‌ی طرح حقیقی زندگی و کام‌یابی پیش می‌آید؛ پرسش‌هایی مانند: لباس یعنی چه؟ سکونت و سکینه چیست و چه آثاری دارد؟ طیب و گوارایی چیست، طیب و طیبه کیست؟ ذکر و دعا و نماز و عشق و کام‌یابی، از شهوت و نفسانیت تا معنویت چه مسیری را طی می‌کنند و آدمی را به کجای می‌رسانند؟ بی‌لباسی چیست؟ اضطراب کدام است؟ شب با روز چه تفاوتی دارد و آثارش چیست؟ طیب و پاک بودن با هرزگی چه تفاوتی دارد؟ بی‌نمازی با آدمی چه می‌کند؟ شهوت و کام‌یابی چه نسبتی با یک‌دیگر دارند؟ و پرسش‌های بسیار دیگری که بیان آن در فرصت این کتاب نیست؛ از این رو در این فراز تنها به بحث پیرامون پرسش‌های پیشین می‌پردازیم:

لباس و مقوله‌ی فلسفی «جده»

در ابتدا باید دید عنوان لباس از شمار کدام مقوله‌های فلسفی است؟ «جوهر» است یا «عرض»؟ از مقوله‌ی «جده» و «ملک» است یا «اضافه»؟ همان‌طور که می‌دانیم، جده - که به آن ملک هم گفته می‌شود - هیأت حاصل از احاطه‌ی شیء به شیء است؛ به طوری که با انتقال محاط، محیط به حرکت در می‌آید و در دانش معقول برای آن سه مثال معروف آورده می‌شود: تَجَلُّبٌ، تَقْمُصٌ و تَنْعُلٌ؛ تجلبب، جلباب و چادر پوشیدن، تقمص، پیراهن به تن کردن و تنعل، کفش به پا کردن است. در این سه مثال با حرکت تن، بدن و پا، چادر و پیراهن و کفش هم با انسان حرکت می‌کند، که در بیان این مقوله (جده) دو امر باید مورد توجه قرار گیرد: یکی این که تبعیت و هماهنگی یک سوئی است؛ دوم آن که مقدار این تبعیت در موارد سه‌گانه متفاوت است و میزان هماهنگی یک سان نیست.

پس در این حرکت‌ها از یک سو هماهنگی کامل وجود دارد و از سوی دیگر، عدم تبعیت و نسبت به مقدار تبعیت هم در موارد مختلف تفاوت وجود دارد. چون چادر تمام بدن را در بر می‌گیرد، پس کامل است و پیراهن کم‌تر از چادر، و کفش کم‌ترین فراگیری را دارد، پس ناقصند. کفش بخش کمی از بدن را فرامی‌گیرد، بر خلاف چادر و پیراهن که هماهنگی بیش‌تر و کامل‌تری را در بر دارند.

چادر، پیراهن و کفش، هر یک، محیط بر بدن هستند و تابع محاط خود - که بدن است - می‌باشند، ولی پا یا بدن تابع کفش و چادر و پیراهن نیست؛ پس این اشیا تابع بدن هستند، ولی بدن نسبت به آنها تابعیت ندارد و به این ترتیب میان بدن و این اشیا تنها رابطه و هم‌راهی یک سویه برقرار است؛ اما منظور قرآن کریم از لباس در «هَنْ لِبَاسٌ لَكُمْ و انتم لباس لهن» چیزی بیش از این رابطه‌ی یک سویه است؛ چراکه لباس مصطلح یک سویه است و تابعیت از جانب لباس است و شعور و ادراک و اراده تنها از

سوی صاحب لباس است، ولی در مورد زن و مرد این‌گونه نیست؛ زیرا هر دو دارای شعور و اراده‌اند. بنابراین، مراد از این آیه «جده» و «ملک» فلسفی نیست که از یک سو تابعیت بی ادراک و اراده و از سوی دیگر ادراک و اراده‌ی بدون تبعیت مطرح باشد؛ به همین علت قرآن عنوان لباس را برای زن و مرد به طور مشترک مطرح کرده است.

پس گرچه لباس معنای عام خود (پوشش) را به همراه دارد، ولی در این جا زن و مرد نسبت به یکدیگر هم تن و هم لباسند: زن لباس مرد است و مرد تن اوست و مرد لباس زن است و زن تن اوست و بلکه این دو نسبت به هم چیزی بیش از تن و لباسند و هم‌چون اهل بهشت تمام تن و لباس آن‌ها از شعور و ادراک و اراده‌ی کامل برخوردار است.

نکاح و مقوله‌ی «اضافه»

حقیقت تلبس زن و مرد به زندگی، در لسان فلسفی «اضافه» است که در لسان منطق به آن «تضایف» گفته می‌شود. مقوله‌ی اضافه به معنای هیأت به دست آمده از تکرر نسبت میان دو شیء است؛ تکرری که تنها «نسبت» نیست، بلکه «نسبت شیء به شیء ای دیگر» است که آن شیء هم با این شیء نسبت متقابل دارد؛ مثل: پدر و فرزند که هر دو به یکدیگر منسوبند. این شخص، پدر این فرد است و این فرد هم فرزند این شخص است. حال تفاوتی ندارد که این اضافه، اطراف متفاوت داشته باشد - مانند: پدر و پسر - یا متفق؛ هم‌چون: برادر و برادر یا خواهر و خواهر.

پس در باب تضایف دو امر، هیچ‌کدام از دو طرف بی لحاظ دیگری ملاحظه نمی‌شود؛ همان‌طور که در باب تضایف هیچ‌گاه یک امر، موضوع تضایف واقع نمی‌شود؛ پس باید هر دو امر در یک مقام وجود داشته و دارای رتبه‌ی واحد باشند؛ مانند آن که گفته می‌شود: این برادر او و او هم برادر این است. این در صورتی صحیح

است که هر دو نفر از یک پدر و مادر باشند؛ نه این برادر او و او برادر دیگری باشد. البته ممکن است دو امر متضایف، عنوان تضایف خود را از دست بدهند؛ مثل آن که برادری برادرش یا پسری پدرش بمیرد یا زنی از شوهرش و مردی از زنش جدا شود و یا در تضایف میان فوق و تحت، اگر دیواری فرو ریزد یا سقفی فرو افتد، دیگر تضایف میان آن دو باقی نمی ماند؛ پس این عنوان با تمام به هم پیچیدگی و استحکامش قابل زوال است؛ اگرچه این زوال در جهت تشخیص است و کلیت تضایف، زوال ندارد و به طور اساسی «کلی»، تضایف برادر نیست و تضایف میان افراد کلی است؛ زیرا عنوان تضایف - به طور مثال - در دو جنس زن و مرد، در صورت انجام نکاح میان زن و مردی مشخص که به هم دیگر نیازمندند، تحقق می یابد و در دیگر موارد تضایف مانند عنوان برادری، خواهری و... نیز این افراد انسانند که موضوع قرار می گیرند، نه انسان کلی در غیر این صورت، اگر به اصل انسان به تنهایی بنگریم، صرف کلی زن و مرد به تنهایی هیچ گونه تضایفی ندارند.

پس از این توضیحات باید دید که آیا عنوان لباس برای زن و مرد در این آیه چنین اوصافی را به طور کامل داراست و تقابلی منطقی را دارد یا خیر؟

زن لباس مرد و مرد لباس زن است و بر اساس ازدواج چنین فعلیتی را دارند. این همسر اوست و او هم به طور قهری همسر این مرد است. تساوی در نسبت هم وجود دارد و هر یک متفرع بر دیگری است: زن بر مرد و مرد بر زن متفرع است؛ به طوری که هیچ یک علت دیگری در تحقق عنوان لباس نیست؛ همان طور که در تحقق عنوان پدر و فرزند یا خواهر و برادر این گونه است؛ زیرا بی فرزند، فردی عنوان پدر را به خود نمی گیرد و بدون پدر و مادر، کسی عنوان فرزند را نمی یابد و اگر گفته می شود: پدر علت تحقق فرزند است، ولی فرزند علت تحقق پدر خود نیست، درستی این مطلب به جهت علیت خارجی آن است؛ نه به جهت تضایف و اضافه‌ی منطقی که تفاوت این دو

در مقام خود روشن است.

باید گفت: عنوان لباس در این آیه‌ی مبارکه، منطبق بر مقوله‌ی اضافه‌ی فلسفی و تضایف منطقی است و ملاک حمایت، حفاظت و پوشش حقیقی و حقوقی را نسبت به زن و مرد در یک چهره‌ی شعورمند و با اراده داراست. این وصف از امور مشترک میان زن و مرد است و هر یک نسبت به دیگری چنین عنوانی را دارند؛ به طوری که حریم، هویت، اوصاف و کردار یک‌دیگر را پوشش می‌دهند و زن بی‌مرد نمی‌تواند موقعیت زنانه‌ی مناسبی داشته باشد و مرد هم نمی‌تواند بی‌زن، عنوان مرد را به خود بگیرد؛ پس زن بی‌شوهر، پوشش و حفاظ کاملی ندارد و مرد بی‌همسر نیز چنین است. اگرچه اساس عنوان «لباس» بر زن و مرد استوار است و این دو موضوع تحقق‌آند، ولی ارزش زن و مرد نیز با همین عنوان تحقق می‌یابد و کمال آن‌ها به هویت همین لباس است و همان‌طور که بیان شد، تقدّم و غیبت زن با تأخر و حضور مرد در آیه‌ی یاد شده، نمایان‌گر موقعیت تقابلی این تضایف است.

زن و سکونت؛ چرا؟

اینک به پاسخ نخستین سؤال از پرسش‌های پیشین - که در دو چهره مطرح می‌شود - می‌پردازیم. پیش‌تر سؤال شد که: چه تفاوتی میان دو عنوان سکونت و لباس هست، با آن‌که به طور واقعی هر دو از باب تضایف می‌باشند؟ چگونه می‌شود ثابت کرد که سکون و آرامش دهی به مرد از ویژگی‌های آفرینش زن است و مرد چنین وصفی را ندارد و چرا آرامش دهی تنها وصف زن است، در حالی که هر یک از زن و مرد در کنار دیگری سکون خاص خود را می‌یابند؟

نخستین پاسخ: ناملایمت‌های بیرون از خانه

در پاسخ باید گفت: هر چند زن و مرد، هر دو، سبب آرامش و سکون یک‌دیگرند، ولی چون این مرد است که به طور نوعی بیش‌تر از خانه بیرون می‌رود و برای حرکت چرخ‌های زندگی خود و جامعه تلاش و کوشش می‌کند و به طور فهری در بیرون از خانه کار و تلاش و ناملایمت‌های بیش‌تری وجود دارد، آرامش مرد هنگامی است که به خانه برمی‌گردد و این سکون و آرامش هم در خانه وابسته به وجود زن است.

پس زن در خانه موجب آرامش مرد می‌شود؛ در حالی که زن بیش‌تر در خانه به سر می‌برد و درگیری‌های سخت بیرونی را به طور تمام وقت و جدی ندارد؛ از این رو به طور نوعی ایجاد آرامش برای مرد شأن زن است و از جانب مرد، چنین موقعیتی زمینه‌ی کلی، عمومی و دایمی ندارد.

با این بیان روشن شد که چرا عنوان لباس شامل زن و مرد می‌شود، ولی نسبت به عنوان سکون، تنها زن نقش اصلی را ایفا می‌کند.

زن دیروز و زن امروز

اکنون ممکن است این شبهه پیش آید که: این بیان نسبت به گذشته صحیح است، ولی امروز دیگر کاربرد چندانی ندارد؛ چرا که امروزه نه تنها زن و مرد با هم کار و تلاش بیرون از منزل را پی‌گیری می‌کنند، بلکه زن‌ها موقعیت دشوارتری دارند؛ زیرا زن‌هایی شاغل باید کارهای منزل را هم انجام دهند و آن دسته از زن‌هایی که خانه دارند نیز باید علاوه بر کارهای سنگین خانه بسیاری از کارهای خارج از منزل را که مرد موفق به انجام آن نمی‌شود، انجام دهند.

در پاسخ این شبهه باید گفت: همان‌طور که مطرح خواهد شد، نظام اصلی اجتماع در یک جامعه‌ی سالم و مترقی باید این‌گونه ترسیم شود که زن، موجودی خانگی - اجتماعی است و مرد موجودی اجتماعی - خانگی. گرچه مرد در خانه و زن در اجتماع باید هر یک نقش اساسی خود را داشته و کارهای ضروری مربوط به خود را دنبال نمایند، ولی درست نیست که زن در اجتماع به اندازه‌ی مرد متحمل کار و کوشش فراوان و ناهنجاری‌های بسیار شود. اگر امروز جامعه‌ی ما نسبت به برخی از زن‌ها چنین رفتاری دارد، در آینده باید شاهد ضرر و زیان‌های عمده‌ی آن باشد؛ زیرا زن با مرد تفاوت ویژه‌ای دارد و این تفاوت را باید پذیرفت. نقش عمده‌ی زنان در خانه است و نسبت به کارهای اجتماع این نقش به مشارکت می‌باشد. با این بیان که مرد باید برای آرامش زن و فرزند خود تمام تلاشش را در جامعه به کارگیرد و زن هم برای آرامش مرد و اهل خانه با کمک خود آنان خانه را برای آن‌ها آماده سازد.

شبیه‌سازی زنان به مردان

آری، زن نباید در جامعه هم‌چون مرد و پا به پای او به‌طور تمام وقت به کارهای سخت و طاقت‌فرسا پردازد؛ چرا که در این صورت زن‌های ما به خستگی مفرط،

اضطراب، پریشانی، پز مردگی، زودپیری و زودمیری مبتلا می‌گردند و در نهایت، وصف سکون بخشی خود را - که از ظرایف و ویژگی‌های منحصر به فرد جنس زن است - از دست خواهند داد و از همه‌جا مانده و از همه کس رانده می‌گردند و برای مردم هم دارویی تاریخ مصرف گذشته و بی‌اثر خواهند شد که متأسفانه این ناهنجاری به اندازه‌ی قابل توجهی در جامعه‌ی امروز ما محسوس است.

به راستی چه لزومی دارد که زن‌ها در غیر مسیر طبیعی، عقلانی و عاطفی سالم گام بردارند؟ چه زیباست که هر یک از زن و مرد شئون متعارف و منطقی خود را داشته باشند. وقتی در فقه متمدن اسلام گفته می‌شود: شبیه سازی زنان به مردان و مردان به زنان حرام است، می‌توان گفت: این حرمت تنها در لباس و پوشاک نیست، بلکه در تمام جهات زندگی مطرح است.

چگونه است که وقتی زنی در خانه‌ی خود کفش و یا لباس شوهرش را بپوشد، می‌توان گفت که کار او حرام است و بعضی فریاد سر می‌دهند: ای وای! «تشبه نساء به رجال» پیش می‌آید، ولی اگر زنی به کارهای دشوار اجتماعی - که در خور توانایی‌های مردان است - اشتغال پیدا کند، این تشبه و حرام نیست و چنین واویلائی پیش نمی‌آید؟! آری، نباید با الفاظ و واژه‌های زیبایی هم‌چون «آزادی زن» دمار از روزگار زن، این مظلوم همیشه تاریخ، درآورد. نباید زن، این مادر عزیز و خواهر گرامی و همسر ارزشمند را با واژه‌های آلوده و مسموم به بیگاری واداشت و این الهه‌ی عشق، اسطوره‌ی محبت، تجسم حور، رقص نور، مشق عشق، حقیقت لطف و چهره‌ی زیبای خوبی‌ها را به صحنه‌ی جنایات عمده‌ی تاریخ کشانید.

زن امروز و دو مشکل جدید

امروزه جز مشکلات اساسی در جامعه ما دست کم دو مشکل مهم مقطعی برای زن

وجود دارد: یکی چهره‌های زشت لاییک و تعریف‌نمایی‌های فراوان و بی‌محتوا از زن که سبب آلودگی، انحراف و کج‌روی دسته‌ای از زنان می‌گردد، و دیگری فقر و ناداری شدیدی که بسیاری از خانواده‌های ما را گرفتار پریشانی و تزلزل در زندگی ساخته و موجب ناهنجاری‌های زنانه می‌شود.

هرچند مشکلات اداره‌ی زندگی فراوان است و سیستم‌های فرسایشی، موقعیت خانه و خانواده و به ویژه زن‌ها را دچار بحران کرده است - به طوری که در بسیاری از مناطق جهان مشکلات اخلاقی و اقتصادی گریبان‌گیر بسیاری از اقشار جامعه گردیده است - ولی این امر نباید موجب اجحاف و ظلم هر چه بیش‌تر به زنان گردد.

زنی که شغل اجتماعی می‌پذیرد، نخست باید به صورت پاره وقت شاغل باشد و دوم همسرش باید بخشی از کارهای منزل را به عهده بگیرد. زن‌های خانه دار هم نباید تمام کارهای منزل یا همه‌ی خرید خانه و دیگر کارهای خارج از منزل را به بهانه‌ی فعالیت فراوان مردها انجام دهند، بلکه باید همه‌ی امور بر اساس عدالت و تعاون و هم‌یاری تقسیم و انجام شود. در این صورت، به طور طبیعی کارهای خارج از خانه بیش‌تر از آن مرد است و زن بیش‌تر به کارهای منزل می‌پردازد؛ زیرا اوست که باید مایه‌ی سکون و آرامش مرد در خانه شود. با این روش، زن و مرد با هم سویی تمام می‌توانند زمینه‌ی سلامت جامعه را فراهم سازند.

از بیان پیشین نتیجه می‌گیریم که: سلامت جامعه، معلول یک روش صحیح و چینش درست اجتماعی است و چنین روشی در گرو تناسب کارها و مسؤولیت‌هاست؛ از این رو اگر زن‌ها - به هر دلیل - کار اجتماعی بیش از حد و یا نامناسب داشته باشند، این امر گذشته از ایجاد اختلال در نیروی کار، موجب نابسامانی روحی - روانی می‌گردد. اگر در کارهای خانه هم مردها وظایف متناسب با خود را انجام ندهند، زن در خانه به صورت کلفت و خدمت‌کار درآمده و در نهایت، واژه‌های مقدسی از قبیل: خانه، زن، بانو، مادر و

همسر، تحقیق عینی نخواهد داشت.

دومین پاسخ: زن؛ لطافت و احساس

اینک به پاسخ دوم پرسش پیشین می‌پردازیم. پرسش این بود که: چه تفاوتی میان لباس و سکون هست و چرا قرآن کریم لباس را دوسویی و سکونت را یکسویی بیان می‌فرماید، در حالی که لباس و سکونت هر دو مربوط به زندگی مشترک بوده و دوسویی هستند؟ حتی می‌توان گفت: مراد از عنوان لباس در مورد زن و مرد همان سکون بخشی زن و مرد به یکدیگر است.

در پاسخ باید گفت: گرچه سکونت زن و مرد نسبت به یکدیگر دوسویی است و هر یک از آن‌ها نسبت به دیگری عامل آرامش و بقاست، ولی عنوان لباس با سکونت متفاوت است. برای توضیح بیش‌تر باز باید در باب مقوله‌ی «اضافه» این سخن را مطرح کنیم که در «متضایفین» گاه مانند برادر با برادر یا خواهر با خواهر از دو طرف اتفاق وجود دارد و گاه مثل برادر با خواهر یا پدر و مادر با اولاد، در دو طرف، تفاوت وجود دارد. در این جا هم اگر چه در سکون و آرامش، تضایف هست، ولی اطراف آن متفق نیستند و دو طرف با یکدیگر متفاوتند. این تفاوت را در همان تفاوت اجتماعی و خانگی بودن - که خود علت دوسویی بودن لباس و یکسویی بودن سکون گردیده - باید دید. در لباس، این دوسویی، حالت یکسان دارد و زن و مرد در پناه یکدیگر حالت‌های متفاوت خود را التیام می‌بخشند، ولی در سکونت، این مرد است که حاجت و وابستگی بیش‌تری به زن دارد که همان نیازمندی به عواطف، احساسات و ظهور لطف و دلبری اوست. همین عواطف و احساسات است که علت تفاوت زن با مرد گردیده است.

این تفاوت را در دو چهره باید دید: یک چهره، همان تفاوت خارجی، اجتماعی،

خانگی و زیست محیطی است؛ به این معنا که مرد به هر جا که می‌رود باید دوباره به خانه برگردد و روشن است که اساس حیات و بقای خانه و زندگی خانوادگی بر زن استوار است.

چهره‌ی دوم - که نسبت به امر نخست اهمیت بیش‌تری دارد - تفاوت ذاتی میان زن و مرد است؛ زیرا زن بر اساس جنسیت ویژه‌اش دارای ملاحظت، لطافت، عواطف و احساسات بیش‌تر بوده و مظهر جمال و جمیل غالب، صنم زیبایی، الهه‌ی عشق و خداوندگار لطف است و همین صفات علّت تمایلات قهری و طبیعی مرد نسبت به او می‌گردد. مرد نیز تمام این صفات را داراست، ولی غلبه‌ی لطف و لطافت از آن زن است؛ پس قرآن کریم یک‌سویی بودن سکون و آرامش را به خاطر وجود چنین صفات غالب و ویژگی‌های ممتازی در زن مطرح نموده است؛ چنان‌که می‌فرماید:

«هوآلذی خلقکم من نفسٍ واحدَةٍ و جعل منها زوجها لیسکن الیها؛^(۱)

زن همتای مرد قرار گرفت تا سبب آرامش او گردد» و در آیه‌ی دیگر می‌فرماید:

«و من آیاته ان خلق لکم من انفسکم ازواجاً لتسکنوا الیها؛^(۲)

در این آیه هم خداوند آرامش دهی زن برای مرد را از نشانه‌های خداوند معرفی می‌کند؛ پس با آن که آرامش از دوسوست، ولی غلبه‌ی آن در جانب زن است و این از ویژگی‌های اوست.

این زن است که سبب آرامش مرد می‌گردد؛ به طوری که بدون زن زندگی آرامش ندارد. در ظرف تنهایی هم اگر چه به علّت حواجیح و نیازمندی‌های متقابل، هر دو آفت می‌بینند، ولی نسبت به جست‌وجوی سکون و آرامش، مرد در تنهایی آسیب‌پذیرتر است.

۱- اعراف / ۱۸۹.

۲- روم / ۲۱.

بنابراین، عنوان لباس و سکونت با هم متفاوتند، اگر چه در جهات فراوانی باهم متحد هستند. لطافت و محبوبیت زن و مطلوبیت و عواطف او خوراک روح و جسم مرد است و بی‌زن، سلامت و حیات طبیعی مرد در مخاطره قرار می‌گیرد. زن هم گرچه چنین حالتی نسبت به مرد دارد، ولی به این شدت و حدت نیست؛ زیرا زن در تنهایی برای کنترل و مهار عواطف تحمل بیش‌تری دارد. بیان این تفاوت از لطایف کلام الهی است که باید دنیای علمی در فهم هرچه بیش‌تر آن از نظر فلسفی و روحی-روانی بکوشد.

کام‌یابی و صفای شب

بعد از بیان تفاوت‌ها و خصوصیات لباس و سکون، طرح قرآن و شریعت را درباره‌ی کام‌یابی بیان می‌کنیم تا ضمن بیان کام‌یابی دینی، بن بست و شکست دنیای مادی در این جهات نیز روشن گردد.

برای همه روشن است که شب با روز تفاوت دارد. روز به‌طور طبیعی برای کار و کوشش است؛ همان‌طور که قرآن کریم می‌فرماید:

«و جعل النَّهار نَشُوراً»^(۱)

خداوند روز را برای سیر و حرکت قرار داد»

«انَّ لَکَ فِی النَّهَارِ سَبْحاً طَوِیلاً»^(۲)

و تو در روز سیر و تلاشی مستمر و طولانی خواهی داشت»

«جعلنا النَّهارَ مَعِاشاً»^(۳)

روز را برای امرار معاش و زندگی قرار دادیم.» روز برای حرکت، تلاش و جنبش

۱- فرقان / ۴۷.

۲- مزمل / ۷.

۳- نبأ / ۱۱.

است، گرچه خالی از آرامش و سکون هم نیست. وقتی خداوند می فرماید:

«و من رحمته جعل لكم اللیل و النهار لتسکنوا فیه و لتبتغوا من فضله؛»^(۱)

از رحمت خداوند است که برای شما شب و روز را قرار داد تا هم آرامش داشته و هم برای بهره‌مندی از فضل او تلاش داشته باشید. اگر هم این سکونت در شب و آن جست‌وجوی رزق و روزی در روز نباشد و در مورد بعضی افراد عکس این ترتیب اتفاق بیفتد، در هر صورت، سکون و آرام بخشی شب، هم چون آرامش دهی زن، قطعی است؛ چنان‌که خداوند می فرماید:

«ألم یروا أننا جعلنا اللیل لیسکنوا فیه؛»^(۲)

آیا ندیدند که ما شب را برای آرامش آن‌ها قرار دادیم» و

«هو اللذی جعل لكم اللیل لتسکنوا فیه؛»^(۳)

او کسی است که شب را برای شما آفرید تا در آن آرامش یابید.»

آرامش دهی شب و زن با هم دل آدمی را صفا و جلا می‌بخشد؛ هم‌چنین سلامت و سعادت انسان در گرو شب سالم است؛ به طوری که از دست دادن شب، روز بی روحی را در پی خواهد داشت. آنان که از شب به خوبی استفاده نمی‌کنند، روز با نشاطی هم نخواهند داشت.

شب و خلوت، شب و سرور، شب و روح، شب و عبادت، شب و مناجات و دعا و نماز، شب و عشق، شب و کامیابی و شب و صفا، همه و همه، گزیده‌ای از حیات شب است. عبادت و نماز، عشق و سرور هم‌راه با طیب و طیب و طیب، حیات بهشتی و روح صفا و سرور را در شب ایجاد می‌کند.

۲- نمل / ۸۶

۱- قصص / ۷۳

۳- یونس / ۶۷

معصومین علیهم السلام در روایات بسیاری سفارش‌های مهمی در همه‌ی این زمینه‌ها دارند؛ مانند:

«تزوَّجوا باللیل»^(۱)

در شب ازدواج کنید؛ زیرا خداوند شب را برای آرامش قرار داده است؛ و

«زفوا عرائسکم لیلاً»^(۲)

عروسی‌ها را در شب قرار دهید.

عن الحسن بن علیّ الوشاء، عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال: سمعته يقول فی التزوَّج قال: «من السنَّة التزوَّج باللیل لأنَّ الله جعل اللیل سکناً والنساء أنما هنَّ سکن»^(۳)

امام رضا علیه السلام درباره‌ی ازدواج می‌فرمود: ازدواج در شب سنت است؛ چرا که خداوند شب را آرام بخش قرار داده است و زنان نیز انگیزه‌ای برای آرامشند. پس چون زن و ازدواج هم چون شب سبب آرامش می‌شوند، مستحب است که امر زفاف و ازدواج در شب صورت گیرد. این استحباب از ناحیه‌ی دین خود حکایت از یک مناسبت طبیعی میان شب و زن و نکاح و آرامش دارد.

رایحه‌ی عشق در بهشت شب

پس می‌توان گفت: شب و زن، شب و نماز، شب و عبادت و شب و عشق هم‌راه طیب «طیبه» ای که بوی خوش و عطر دل‌انگیز و شمیم رایحه‌اش دل‌مرد را نشاط می‌بخشد، صفای دل را به دنبال دارد.

دین نسبت به عطر نیز بسیار سفارش دارد. استفاده از عطر از خصوصیات انبیا و

۱- مستدرک، ج ۲، باب ۱۳۱، ص ۵۳۹.

۲- کافی، ج ۵، ص ۳۶۶، ح ۲.

۳- همان، ح ۱.

اخلاق آن هاست.^(۱) عطر قلب را محکم می‌کند و به آدمی نشاط می‌بخشد؛ هم‌چنان‌که ثواب یک نماز با عطر برتر از هفتاد نماز بی‌عطر است^(۲) و این نماز آرامش و صفا را برای مؤمن به ارمغان می‌آورد.

آری، حقیقت جان آدمی و روح انسان با کام‌یابی، حیات و بقا داشته و نشاط و صفا می‌یابد. کام‌یابی تنها وابسته به شهوت و حیوانیت نیست و گناه و طغیان و ناهنجاری‌های نفسانی کام‌یابی نمی‌آورد. شب و نماز و عطر و زن، سرور و سلامت و صفا و کام‌یابی را هم‌راه دارند؛ صفا و سلامتی که دل انسان را آرامش بخشیده و روح او را صافی می‌سازند بی‌حضور حضرت زن میسر نیست؛ چنان‌که پیامبر اکرم ﷺ در آن حدیث مشهور فرمودند:

«حَبِّبَ إِلَيَّ مِنَ الدُّنْيَا ثَلَاثًا: النَّسَاءُ، الطَّيِّبُ وَ قَرَّةَ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ؛^(۳)

از دنیای شما سه چیز نزد من گواراست: زن، عطر و نماز؛ سه امری که وحدت معنوی انسان را تأمین می‌نماید.»

این طرح دینی و روش اسلام برای کام‌یابی در مقابل دنیای آلوده‌ی مادی است؛ دنیایی که ناهنجاری‌های آن دمار از روزگار انسان و به ویژه زن در آورده است؛ دنیایی که زن را با فجیع‌ترین وضع و ناهنجارترین شکل به خدمت می‌گیرد، ولی باز هم کامی نمی‌یابد و جز سادیسم و جنون، خشونت و پلیدی و زشتی و پرده‌دری کاری از پیش نمی‌برد. آنان عشق را در شهوت خلاصه کرده و شهوت را در جنون و سادیسم و پلیدی نهاده‌اند و هر چه دانسته و دارند و آن‌چه خواسته و توانسته‌اند، انجام می‌دهند، ولی هیچ

۱- قال الرضا ﷺ: «الطيب من اخلاق الانبياء.» کافی، ج ۶، ص ۵۱۰، ح ۱.

۲- قال الصادق ﷺ: «ركعتان يصليهما متعطرًا أفضل من سبعين ركعةً يصليهما غير متعطر.»

مکارم الاخلاق، باب ۲، ص ۴۲.

۳- بحار، ج ۱۰۳، ص ۲۱۸، باب ۱، ح ۷.

گاه آرام نمی‌گیرند؛ چرا که عشق برتر از شهوت حیوانی است و شهوت هم جنون و خشونت نیست و تنها ظهور و بروزی از ظرف ظاهر عشق است.

امروزه دنیای مادی در نهایت افراط و پرده‌داری، آبروی عشق و شهوت و کام‌یابی را هم برده است. عشق، ناز است و غنج و دلالت، و شهوت، شور است و لطف وصال. کام‌یابی، عشق است و سرور و صفا به هم‌راهی شب و نماز و خلوت و وصال زن؛ به طوری که زن در نهایت عزت و مرد در منتهای غیرت، شور و شوق و عشق خود را در وجود یک‌دیگر یافته و وصال و قرب حقی را با کام‌یابی هم‌راه سازند.

مشق پلید

دنیای مادی - به اصطلاح - پیش‌رفته‌ی امروزی با پرده‌داری و جنون، سکس و خشونت و انکار همه‌ی مصادیق معنویت، کام و ذایقه‌ی خود را ناقص و ناتوان ساخته و از کام‌یابی حقیقی بازمانده است؛ از این رو در دنیای غرب، دیگر چنان اثری از شور و شوق و عشق و علاقه نسبت به زن به چشم نمی‌خورد و دوری از فطرت و معنویت سبب شده که آنان حتی به اعمال زناشویی و کام‌یابی کم‌تر رغبت نشان داده و از آن احساس لذت روحی نکنند و در این زمینه هیجان و عطش آن‌ها کم‌رنگ شود. بعضی هم دیگر از جنس مخالف، عشق و محبت و ناز و غنجی نمی‌بینند و به همین علت به آلات و وسایل مکانیکی پناه می‌برند. برای آن‌ها یک آلت خاص مکانیکی با مرد یا زنی مساوی است؛ چرا که مرد و زن آن جوامع هم مانند ماشینی بی‌روح و دور از عشق و صفا هستند؛ از این رو حتی عده‌ی زیادی، از کام‌یابی جنسی نفرت داشته و به آن نزدیک نمی‌شوند یا آن را هم‌راه با خشونت اعمال می‌دارند. این است ثمره‌ی فرهنگ سکس و برهنگی دنیای امروز.

ایشان تمام امکانات موجود را به خدمت گرفته و زن - این مظلوم همیشه‌ی تاریخ -

را با هزاران بلا و شکنجه و عذاب و سادیسیم هم‌راه می‌سازند و او را مورد بهره‌کشی‌ها و سوءاستفاده‌های فراوان قرار می‌دهند، ولی با این همه دلی آرام ندارند و کامی در خود نمی‌بینند؛ زیرا با ترک شب و خلوت، سر و سرّ و سرور و عشق و صفا، عطر و پاکی و طهارت و تقوا، از خویشتن خویش بیگانه گردیده و خود را آلوده و معیوب ساخته‌اند. اینان دیگر طعم خوبی و لطف زن و عشق و مستی را نمی‌یابند و بسیاری از مشاعر و عواطف و احساسات خود را از کارافتاده می‌بینند؛ چنان‌که خروار خروار زن و شهوت و دسته‌دسته انواع مشق‌پلیدی، آن‌ها را سیراب نمی‌سازد؛ در حالی که اهل معرفت و توحید و صاحبان تقوا و ایمان، در خلوت شب هم‌راه زنی صالح و با دعا و زاری و عبادت و معرفت، ملائکه‌ی آسمان را هم به رقص می‌آورند و علاوه بر آن که خود به بهترین شکل به کمال کام‌یابی می‌رسند، همسر خود را هم در اوج کام‌یابی قرار می‌دهند. باشد روزی بشر بیدار شود و طرح دین در کام‌یابی را با حفظ پاکی و قداست در یابد و بدین طریق بسیاری از مشکلات مادی و معنوی خود را برطرف سازد تا بتواند از مسیر سالمش کام دل را برآورد.

سومین دلیل: هویت و وحدت مطلوب بودن زن

زن، انسان مطلوبی است که نسبت به طالب خویش وحدت طلب دارد. او تحمّل طالب متعدّد و گوناگون را در توان توجّه خود نمی‌یابد و نمی‌تواند در یک زمان جز یک طالب خاص داشته باشد.

طلب بی‌نهایت زن در مطلوبیت، علت کمال توجّه و تمام همّت زن در تنها طالب اوست؛ به همین علت او هرگونه کثرت و تعدّد طلب را نسبت به چنین توجّه و همّتی منافی و مضر می‌بیند. کثرت و تعدّد مرد، انگیزه‌ی اصلی و ریشه‌ی تمام تمایلات زن - که وحدت مطلوبیت خویش است - را در مخاطره قرار می‌دهد و اضمحلال هویت و

اضطراب حال و پریشانی خاطر را نصیب او می‌سازد.

علت این امر هم آن است که غایت و نهایت چیزی بودن (مطلوبیت) هرگز نمی‌تواند تعددپذیر باشد؛ زیرا همان طور که بدایت هر امری واحد است، غایت و نهایت آن هم این چنین است؛ پس کمال مطلوبیت زن تنها در سایه‌ی وحدت طلبی او نسبت به همسر خویش تحقق می‌پذیرد و در غیر این صورت، کثرت، او را به تشنگی و گسیختگی می‌کشانند. کمال مطلوبیت او گذشته از وحدت مصداقی - که همتای شور و شوق و عشق او تنها همسرش می‌باشد - وحدت مفهومی هم دارد که فرض تعدد شوهر و مرد برای او در ظرف سلامت، معقول نیست؛ نه آن که تنها زیان بار باشد. این وحدت مطلوبیت، هم چون حقیقت وحدت، کثرت نمی‌پذیرد و هم چون مفهوم بدایت و نهایت است و پرواضح است که در این راستا زن مانند مرد نیست که کثرت اطلاق و تعدد مطلوب داشته باشد.

مطلوب بودن زن نهایی برای طالب بودن مرد است و زن برای تحقق و استمرار چنین طلبی تمام اهتمامش را در وحدت شوی خود به کار می‌گیرد. زن حقیقت خود را در چهره‌ی کمال مطلوب بودن خویش می‌بیند و از این حقیقت منتهای لذت را می‌برد. تمام ظهور و بروزهای زنانه، مؤانست‌ها و آمیزش‌های جنسی - عاطفی و عشق ورزی‌ها و عشق‌بازی‌های ماهرانه برای تحقق همین کمال مطلوبیت و دست‌یابی به آن است و این دست‌یابی برای زن ارزش حیاتی و نقش اساسی دارد.

زن همواره موقعیت خود را در مطلوب بودن خویش می‌بیند. چنین حقیقتی هرگز از راه‌های آلوده و گوناگون به دست نمی‌آید، بلکه تنها چهره‌ی خاص نکاح و ازدواج و وحدت شوهر، او را به این حقیقت می‌رساند.

زن جز در سایه‌ی وحدت طلب - که کمال مطلوبیت او را تحقق می‌بخشد - فعلیت واقعی پیدا نمی‌کند و در غیر این صورت، کثرت‌جویی و تعددخواهی به هویت او راه

می‌یابد و تشنّت در او رخنه نموده، وی را از جای‌گاه کمال و جذّابیتش دور می‌سازد. زن همیشه می‌خواهد در چهره‌ی غایت مطلوبیت برای مرد جلوه‌گری کند و در همین معنا ظهور و تحقّق یابد. این غایت مطلوبیت هرگز نمی‌تواند راه‌های مجهول یا متعدّد داشته باشد، بلکه تنها چهره‌ای خاص دارد که در نکاح و ازدواج و یکی بودن شوهر محقّق می‌شود.

زنی که نظر مردان متعدّد را به خود جلب می‌کند، گذشته از احساس خستگی، پزیردگی و تباهی، کم‌کم مطلوبیت خود را هم از دست می‌دهد و از حقیقت خود بریده شده و به سرگردانی و بی‌تفاوتی کشیده می‌شود. این‌گونه زنان، ظاهری زنانه دارند، ولی از مواهب حقیقی زن بودن و ترنّم‌های مستانه بی‌بهره‌اند و خویشتن خویش را از دست داده و در دنیایی از اضطراب و سرگردانی به سر می‌برند. آنان به اجبار زندگی تلخ و بی‌مزه‌ی خود را باطعم‌های گوناگون خارجی سپری کرده و در احساس هویت تهی و بی‌محتوای خویش برای توقّف چرخ‌های حیات ناآرامشان لحظه شماری می‌کنند. بنابراین، روح زن و حقیقت جنس او به جهت عواطف و احساس سرشار از عشق و مستی‌اش تنها طالب تحقّق همین کمال مطلوبیت است و این آرزوی بلند جز در چهره‌ی مردی مشخص ظهور نمی‌یابد.

هویت مرد و تعدّد همسر

مرد نسبت به امر تعدّد با زن به کلی متفاوت است و هم‌چون او نیست. عواطف و احساس زن به واسطه‌ی تعدّد می‌تواند مشکلات فراوانی را برای او ایجاد نماید، ولی به طور نوعی، مرد نه تنها توان کنترل و تعدیل عواطف و احساسات خود را دارد، بلکه به‌طور اقتضایی، دوران‌دیشی و جمعیت‌طلبی هم - که همان مقام جمعی کمال انسان است - از ویژگی‌های او است. البته دوران‌دیشی و موقعیت جمعی مرد تنها در رابطه با

شهوت و یا منحصر به ازدواج متعدّد نیست، بلکه این خصوصیت در تمام زمینه‌ها با او هم‌راه است.

مرد با حفظ تمام شرایط اگر میسر باشد می‌تواند برای خود زنان متعدّدی را برگزیند، بی آن‌که حرامی در حریم باطنش راه یابد و یا غرض او تنها نفسانیت، خود خواهی و شهوت باشد؛ حتی گاهی در صورت تحقق شرایط و مناسبت‌های لازم، داشتن زنان متعدّد می‌تواند گذشته از ظهور حسّ خیر خواهی و انجام وظیفه و تعدیل قوای فکری و عملی در مرد موجب نشاط و آرامش خاطرش گردد؛ زیرا ممکن است جمعیت خاطر، اقتدار نفسی و فعلیت مدیریت عقلانی مردی با تحقق چنین آزمایشی حاصل گردد. البته بر فرض شکست مرد یا بروز ناتوانی و زیان‌باری یا عدم هماهنگی در او و یا ستم بر زن، گذشته از آن‌که مرد نمی‌تواند موقعیت جمعی خود را باز یابد، از این کار ممنوعیت هم پیدا خواهد کرد. این در حالی است که زن نمی‌تواند چنین خصوصیت‌هایی را در این بعد و اندازه داشته باشد و البته با صفات برجسته‌ی وجودی‌اش نیازی هم به این امر ندارد.

از این بیان، سه مطلب به‌خوبی نتیجه‌گیری می‌شود:

یک. بر اساس جنسیت در جهاتی خصوصیات زن و مرد می‌تواند - هم‌چون این مورد - متفاوت باشد، با آن‌که در نوعیت، زن و مرد یک‌سانند.

دو. نوعیت یک امر، غیر از کلیت یا شخصیت آن است و نوعیت تعدّد به معنای امکان این امر است؛ نه به مفهوم لزوم تحقق آن برای تمام افراد. بنابر این امکان دارد که دسته‌ای از مردها صلاحیت یا تجویز شرعی چنین امری را نداشته باشند؛ پس این طور نیست که هر مردی بتواند بدون توان‌مندی‌های مناسب و تحقق خصوصیات و شرایط لازم دست به چنین امر خطیری بزند.

سه. حکمت این حکم شرعی تنها شهوت و کام‌یابی نفسانی نیست؛ هم‌چنان‌که

زندگی پر بار رسول اکرم ﷺ و ائمه‌ی طاهرین علیهم‌السلام شاهد این امر است؛ به طوری که آن حضرات در کنار تمامی مشکلات و گسترده‌ی مسؤلیت و کارها، اقتدار لازم را برای تعدّد زوج‌ها داشته‌اند و اهداف ایشان هم به‌طور قطع تنها نفسانیت و شهوت نبوده است که این امر در مجلدات بعدی به تفصیل دنبال می‌شود.

با این بیان، مرد می‌تواند در صورت وجود شرایط و اقتدار لازم، زنان متعدّدی را برگزیند، بی‌آن‌که ستمی بر زن روا دارد یا به حرامی آلوده گردد و یا تنها غرضش از این امر، خودخواهی، شهوت‌رانی و هواهای نفسانی باشد، بلکه با چنین اقتدار و انگیزه و اهدافی می‌توان گفت: زنان متعدّد موجب نشاط و آرامش خاطر و تعدیل قوای فکری و عملی مرد و زن می‌شوند، گرچه این امر زحمت و همت فراوانی را طلب می‌کند؛ در حالی که این تعدّد خواهی در مورد زن، گذشته از حرمت شرعی، از نظر عقلی هم کار ناشایستی به‌شمار می‌آید و ظهور و بروز زن این‌گونه نیست؛ زیرا پیش‌تر به خوبی بیان شد که این امر او را از غایت مطلوبیت خویش دور کرده و احساساتش را جریحه‌دار می‌سازد و باطنش را گرفتار پوچی و بیهودگی می‌گرداند.

یکی از حکمت‌های «عده» در دین مقدّس اسلام برای زنی که شوهر خود را به هر دلیلی - مرگ یا طلاق - از دست داده، همین امر است؛ چراکه زن نمی‌تواند به زودی خاطره‌های تلخ و شیرین زندگی گذشته‌ی خود را فراموش کند و تنها با گذشت زمان می‌تواند برای پذیرفتن مردی دیگر در حریم شخصیت خود آماده‌گردد؛ در حالی که برای مرد چنین خصوصیت و حکمی وجود ندارد. مرد به واسطه‌ی اقتدار و استحکام جسمی و روحی و دور اندیشی و صلابت محدودیت عواطف می‌تواند خود را با هر مشکلی و در هر شرایطی به زودی هماهنگ سازد.^(۱) ناگفته نماند که این حکم اسلامی

۱- برای روشن شدن بیش‌تر این موضوع به بحث «تعبّد یا تعقل» در بخش ششم همین کتاب مراجعه کنید.

در همه‌ی اقوام و ملل با تنوع خاص خود موجود است و منحصر به اسلام نیست. از این مطالب می‌توان به سه امر کلی دیگر - که در همه‌ی مقاطع زندگی برای زنان و مردان سودمند است - دست یافت:

یک. نکاح موجب تثبیت و ثبات زندگی در مقابل تنهایی، و موقعیت جمعی برای زن و مرد است؛

دو. نکاح منحصر به امور جنسی و لذایذ مادی نیست، اگر چه این آثار را هم به طور کامل در بردارد.

سه. هر چند تفاوت‌های نوعی زن و مرد یک حقیقت است، ولی این امر نباید دست آویزی برای اجحاف و ظلم، تجاوز و زورگویی مردان شده و خصوصیات، نباید علت اغراض نفسانی و ستم‌های مرموز گردد؛ زیرا نسبت به موقعیت زن، در هر زمینه باید تعادل و تناسب هم‌راه با محبت و عطف در نظر گرفته شود و چنین اوصافی باید در حد متعارف و به طور طبیعی ظهور و بروز پیدا کند.

بسیاری از عمل‌کردهای بد و ناشایست افراد و به ویژه مردان ارتباطی به احکام دینی و قوانین اسلامی ندارد، هر چند بی‌مورد و با بهانه‌جویی به این قوانین تمسک شود.

مرد سالاری و قلدرمآبی هم‌راه با امکانات و توانمندی‌های جسمی و مالی، مظلومیت همیشگی زن را در سراسر تاریخ به دنبال داشته است. تاریخ کم‌تر شاهد انصاف در مورد زنان و اعطای حق و اختیار عمل به آنان بوده است، مگر در موارد اندکی که مردی دلش سوخته و خواسته باشد که از سر انصاف یا محبت، خیری در حق زنی روا دارد. این در حالی است که حق‌کشی، زورگویی و تزییع حقوق نسبت به زن، به طور شخصی و نوعی و در محیط خانوادگی و اجتماع بسیار اتفاق افتاده است. البته این واقعیت تلخ فراوان بوده، ولی کلیت نداشته است و مردهای بسیار خوب، شایسته،

زن دوست و خانواده‌نگر هم در میان مؤمنان و جوان مردان عالم کم نبوده‌اند.

تصوّر وحدت طلبی زن

هنگامی که گفته می‌شود: از ویژگی‌های زن، زاییدن است و مرد نمی‌تواند آبستن شود، کسی دچار حیرت و شک و شبهه نمی‌گردد؛ زیرا این امر محسوس به آسانی قابل رؤیت و تأیید است، ولی تصوّر این حقیقت که «وحدت طلبی و تک‌همسری از ویژگی‌های زن است»، چندان آسان نیست؛ زیرا امر محسوسی به نظر نمی‌آید، هرچند تصدیقش روشن و بدیهی است؛ هم‌چنان‌که تصدیق لزوم حفظِ وطن و ناموس و دفاع از آن‌ها بدیهی است و همگان به طور عملی چنین منشی دارند، در حالی که تصوّر چنین تصدیق‌هایی، نظری است و استدلال بر آن چندان آسان نیست؛ پس این مشکل هرگز از باب تصدیق یا حقیقت خارجی این امر نمی‌باشد، بلکه تصوّر این موضوع نیازمند مبادی خاصی است که باید برای تحقّق آن کوشش بیش‌تری به عمل آید تا برای اهل دقّت و نظر خود را نشان داده و روشن گردد.

برای تصوّر بهتر این امر، می‌توان آموزش‌ها و سفارش‌های فراوان شریعت مقدّس اسلام در این زمینه را یادآور شد؛ مانند این که: زن در مقابل برخوردهای گوناگون جامعه و مردم چه عکس‌العملی داشته باشد؛ زن باید از حریم بیگانه دور نگاه داشته شود؛ بیگانه نباید به راحتی به حریم زن راه یابد و...؛ زیرا شیطان، انسان را - به خصوص در ظرف غفلت نفس - لحظه‌ای آرام نمی‌گذارد و او را به آسانی آلت دست خویش می‌سازد؛ به‌ویژه زن، این موجود مقدّس، به واسطه‌ی احساسات و عواطف سرشاری که دارد، زودتر تحت تأثیر ضربات تحریک نفس قرار می‌گیرد؛ از این‌رو ابلیس، زمانی که دریافت به تنهایی توان فریب حضرت آدم علیه السلام را ندارد، به سراغ حضرت حوّا (س) رفت و خواست توسط او آدم علیه السلام را اغوا کند؛ از این‌رو باید با

ظرافت‌های عاقلانه‌ای از زن مواظبت نمود تا از دستبرد حوادث محفوظ بماند و این مواظبت هم وظیفه‌ی مرد و هم وظیفه‌ی خود اوست.

هنگامی که زن از حقیقت خود - که همان وحدت‌طلبی است - دور افتد، دیگر نمی‌تواند به مردی وفادار باشد و از عشق بهره‌ای برد، بلکه تنها وسیله‌ای برای تعیش و خوش‌گذرانی دیگران و کالبد بی‌حقیقتی برای تحقّق هواهای نفسانی افراد آلوده می‌شود. از این گونه زنان، ظاهری زنانه باقی می‌ماند و دیگر هیچ‌بنابراین، وحدت مرد را نباید سبب وحشت و اضطراب زن و منافی با آزادی او دانست، بلکه واضح است که کثرت مرد در حریم زن، کشتار پنهانی و نابودی نامریی زنان و پریشانی و حرمان دائمی آنان است.

هنگامی که مردی به عنوان شوهر در نهاد زنی جا می‌گیرد و زنی خود را در مردی پیدا می‌کند، آن زن روح و جسم خود را در اختیار او قرار داده و خویشتن را با آرامش خاطر به همسر مورد پسندش اعطا می‌کند. در این هنگام، بسیار اتفاق می‌افتد که با یک دل‌بستگی خاص، فانی در بقای او می‌گردد و این وحدت و فنا چنان قوت و استحکام پیدا می‌کند که با مرگ شوهر نیز از هم گسسته نمی‌شود. به همین دلیل، شریعت به ازدواج با زنان باکره سفارش می‌کند و مردان را چندان به زنان شوهر دیده ترغیب نمی‌نماید و در صورت امکان، به ترک آن توصیه می‌کند؛ چرا که زن با روح سرشار از احساس و عواطف مالا مال، از وحدت در حریم مردی خاص به نام شوهر خویش - حتی اگر بد باشد - به‌طور طبیعی و به آسانی تهی نمی‌گردد و فردی دیگر، با هر خصوصیتی که داشته باشد، نمی‌تواند او را با شوهر نخستش به راحتی بیگانه کند، ولی مردان به‌طور نوعی این‌گونه نیستند؛ زیرا محبت مرد و درد هجران و فقدان همدم برای او تصویری دیگر دارد که در جای خود مورد بررسی قرار خواهد گرفت و در فراز بعدی تنها اشاره‌ای کوتاه به آن می‌شود.

در هر حال، اگر مردی، به هر عنوان، به حریم زنی شوهردار راه یابد و او را مورد هر نوع تجاوز قرار دهد، آن زن کم کم و به آسانی از حقیقت خود دور می شود. اگر زن در مقابل این حرام و حرامی از خود مقاومت نشان ندهد، به طور قهری به ورطه‌ی پوچی و تباهی افتاده، از خود بی خود می شود و اصالت خویش را از دست می دهد؛ مانند جرقه‌ی آتشی که در دل ماده‌ی قابل اشتعالی می نشیند و مخاطرات فراوانی را به بار می آورد.

پس نکاح، آرامش کده و آرامش گاهی مطمئن برای زن است تا هویت اصیل انسانی خود را بازیابد و در آیینی محبت مرد، کمال مطلوبیت خویش را مشاهده نموده و رشد خود را به طور کامل فعلیت بخشد.

توجه ناسالم مردی به زنی بیگانه یا نظر و اندیشه‌ی ناسالم زنی به غیر شوهرش جرم بسیار بزرگی است و عواقب شومی را در بردارد؛ زیرا گناه این گونه توجه‌ها بزرگ‌تر و سنگین‌تر از گناه تجاوز به حریم دیگران است. شریعت از این عمل با لحن بسیار تندی یاد می کند و از آن چنان پرهیز و گریز می دهد که برای برخی از اقسام آن مرگ را تنها مجازات سزاوار می داند. تنها در این مورد است که قرآن کریم مجازات شلاق را با لحنی خاص عنوان می کند و به عدم رأفت نسبت به مرتکبان آن توصیه می نماید تا حریم افراد و حرمت جامعه به هیچ وجه مورد تجاوز قرار نگیرد.^(۱) این حساسیت و تأکید تا آن جا پیش می رود که شریعت نگاه بی مورد و رؤیت آلوده را به «زنای چشم» تعبیر می نماید.

۱- «الزانیة و الزانی فاجلداوا کل واحدٍ منهما مائة جلدة و لا تأخذکم بهما رافة فی دین الله ان کنتم تؤمنون بالله و الیوم الاخر و لیشهد عذابهما طائفة من المؤمنین؛ نور/۲.
هر زن و مرد زناکاری را صد ضربه‌ی تازیانه بزنید و اگر [اهل دنیا نیستید و] خدا و روز رستاخیز را باور دارید، هرگز در اجرای احکام دین خدا در مورد آنها به خود ترخم راه ندهید و باید مجازات آنها در حضور جمعی از مؤمنان انجام گیرد.»

مرد و محبت

مرد با آن که می‌تواند به زن برگزیده‌ی خویش محبت فراوانی داشته و برای او عاشق سینه‌چاکی باشد و این عشق را با تمام قوت اظهار کند و آثار آن را صادقانه در عمل آشکار سازد، ولی چنین نیست که نتواند دلش را ظرف محبت چهره‌ی دیگری قرار دهد و در مقابل آن ناتوانی نشان داده، اقتدار و تعادل خود را حفظ ننماید و هویت خویش را از دست بدهد، بلکه چنین موقعیتی برای مرد قابل تصور است، بی‌آن که عشق او منحصر در امور نفسانی باشد و یا این تعدد، علت کاهش محبت یا شکست او در عشق گردد؛ مگر آن که معشوقه‌ی دوم توان رقابت با معشوقه اول را داشته باشد - یا به عکس - و یا این عاشق نتواند بار عشق معشوقه‌ای دیگر را بکشد که در این صورت فرقی میان معشوق نخست و دوم نخواهد بود؛ چرا که توازن میان عاشق و معشوق، یک امر ضروری، ثابت و کلی است، اگرچه مصداق خارجی اش هر لحظه در نوسان بوده باشد. دل هرگز بی‌ملاک، خودبستگی و خود رهایی نخواهد داشت و توازن و برتری یا نقیصه و کاستی، تمایل یا استنکار نفس را همیشه با شناخت آگاه و ناآگاه خود هم‌راه دارد.

زن و مرد؛ شور و عشق متفاوت

زن، در چهره‌ی غایت مطلوب خود، مظهر شوق و عشق و احساس است و هم‌چون ظاهر زیبایش، باطنی زیبا و هویتی دل‌ریا دارد و شوق و محبت خود را هم‌راه جمال و جلالش در آینه‌ی وجود مرد ظاهر می‌سازد. هنگامی که نور امید به چهره‌ی شوی واحد در دل زیبا و حساس زن روشن می‌گردد، سراسر وجودش حرارت و گرمی، ظهور و اظهار، شور و شوق و عشق و مستی می‌شود و زمانی که مردان گوناگون در حریم دل این پریسای وجود راه یابند، چراغ عشق و مستی و نور امید در دلش به افول

می‌گراید و خاموش می‌شود و از او یک پارچه سردی، سستی، سکوت، یأس و حرمان ظاهر می‌گردد؛ در حالی که مرد در بروز عشق و ظهور شور و شوق، هویتی دیگر دارد و آینه دل او در وادی عشق و محبت و مستی می‌تواند پذیرای چهره‌های متعدّد و گوناگون باشد.

همین اقتدار و خلاقیت، در اندیشه‌های گوناگون و فعلیت‌های متفاوت، نه تنها مرد را در مقابل چهره‌های متعدّد آسیب‌پذیر نمی‌سازد، بلکه به او کیفیت بخشیده و عمق روح و جانش را شکوفا می‌سازد. این چهره‌های متعدّد، اندیشه و عمل مرد را متعادل ساخته و ناسوتش را به فعلیت کمال و کمال فعلیت می‌رساند و انگیزه، هدف، اقتدار و حس هم‌دردی و جمع‌گرایی را در او به اوج می‌رساند.

هنگامی که مصادیق متعدّدی از این موجودات ملکوتی برای مردی به عنوان نکاح - با آن ویژگی‌ها و آثار - ظاهر شوند، نه تنها علّت رشد و فعلیت مرد می‌شوند، بلکه زن نیز از این ره‌گذر بهره‌ی بسیار می‌برد؛ زیرا چنین مردی را همواره با نشاط و شادابی بیش‌تر و هم‌راه با اقتدار و بزرگی در کنار خود می‌یابد؛ در حالی که برای زن پذیرش چهره‌های گوناگون از مرد، زیان بار بوده و او را به راحتی دست‌خوش حوادث می‌سازد و به سوی نابودی سوق می‌دهد.

تعدّد زن، در صورت لزوم و با وجود شرایط، به مرد آسایش طبیعی بخشیده، او را از رکود و خمود دور می‌سازد و افکار شیطانی را در او خاموش می‌نماید و بندگی و قرب حق را بیش‌تر نصیبش می‌سازد؛ در حالی که زن این حالت را با وحدت شوهر به دست می‌آورد و اطمینان و سلامت خود را با وحدت شوی استوار می‌گرداند.

بنابراین، با توجه به مطالب پیشین سه امر باید مورد اهتمام قرار گیرد:

یک. به خوبی روشن شد که زن و مرد، گرچه یک حقیقت انسانی دارند، ولی در

ویژگی‌هایی با هم متفاوتند.

دو. وقتی گفته می‌شود: وحدت مرد نسبت به زن ضروری و الزامی است، به این معنا نیست که تعدد زن برای مرد الزامی باشد؛ چرا که این تعدد، تنها اقتضای نوعی بوده و حاکی از وجود زمینه‌ی لازم در مردان نسبت به داشتن زنان متعدد است و این موضوع با داشتن زن واحدهم سازگار است. البته داشتن زنان متعدد هم شرایط خاصی دارد و مطلق و آزاد یا مهمل و بدون مسؤولیت و بلا تکلیف نیست تا مرد بی محابا و دور از محاسبه کاری انجام دهد.

سه. این گونه نیست که به واسطه‌ی این امر، هر مردی بتواند به راحتی در این مسیر قدم بردارد و به آسانی مدیریت و اقتدار چند همسر را تحقق بخشد. بیش‌تر افراد با اقداماتی از سر بوالهوسی، سبک سری و نفسانیت این کار را انجام می‌دهند و احکام الهی و اسرار خلقت را آلوده کرده و به بازی می‌گیرند. به هر حال، شرایط این امر در مقام خود به خوبی بیان خواهد شد.

چهارمین دلیل: اثبات طالبیت مرد و وحدت مطلوبیت زن

یکی از ویژگی‌های کلی زن و مرد، مطلوبیت و طالبیت است. زن، مطلوب است و مرد، طالب. این زن است که در ابتدا مورد طلب مرد قرار می‌گیرد و این مرد است که طالب زن می‌شود. مرد در کشش‌ها و کوشش‌های عاشقانه‌ی خویش جهت فاعلی دارد و با ظهور شکوفه‌های شور شوق در خود، عشق زن را جهت می‌دهد و او را به خویش مشغول می‌سازد، با آن که خود را نیز به شدت گرفتار او می‌بیند.

به‌طور طبیعی، شوق مرد، زن را مشتاق می‌سازد و در آغاز، این مرد است که خود را متوجه به زن می‌بیند و زن از این توجه آگاه می‌شود که مرد دل در گرو او بسته و او هم حالت‌های جلوه‌گری را آغاز می‌نماید؛ چه این که مرد و زن آگاهانه به این ظهور و بروز عاشقانه بپردازند و چه ناخودآگاه.

مرد درباره‌ی خواسته‌های خود و طلب عشقی‌اش ظهور و اظهار فراوانی دارد؛ در حالی که زن خواسته‌های خود را بیش‌تر در هاله‌ای از کتمان قرار می‌دهد و براساس موقعیت و بروز خواسته‌های مرد ظاهر می‌کند و کم‌تر بروز فعلی و کوشش ابتدایی و ظهور مستقیم و آشکار از خود نشان می‌دهد. البته همه‌ی این حالات و خصوصیات با تناوب و نوسان، در زن و مرد تحقق می‌یابد.

عشق و حالات متفاوت زن و مرد

اراده‌ی مرد، زیبایی زن، اندیشه و شعور غالب مرد، ملاحظت و لطافت غالب زن، تصمیم‌مرد، احساس زن، استقلال مرد، فتنه‌گری و عشوه‌گری زن، توان‌مرد، شور زن، اظهار مرد، کتمان زن، فعلیت مرد، جذبه‌ی زن و خصوصیات و حالات بسیار دیگر، همه و همه، اصل طالب و مطلوب بودن این دو موجود پیچیده و در هم آمیخته را به‌خوبی نشان می‌دهد.

مرد، متکی به اراده، شعور، تصمیم، استقلال، توان، صراحت و ظهور خویش است؛ در حالی که زن در مقابل این صفات، کم‌تر اظهار وجود می‌کند و بیش‌تر از صفات ویژه‌ی خود بهره‌گرفته و تکیه بر زیبایی، احساس، عشوه و فتنه‌گری، پنهان‌کاری و جذبه‌های زنانه دارد و مرد را از این طریق به زانو در آورده، او را در مقابل توان‌مندی‌های موجود خود گرفتار و در نهایت ناتوان و زمین‌خورده می‌سازد.

زن با همین صفات برجسته است که مرد را در مقابل خویش خاضع می‌بیند و همین صفات زنانه است که تصمیم، توان، اراده و اندیشه‌ی مرد را در بسیاری از مواقع ضعیف و کم‌رنگ می‌کند تا جایی که او را مقهور زن می‌سازد. بدین سان مرد دلش را در گرو عشق زنی که دارای خصوصیات و ویژگی‌های ممتاز و دل‌خواه‌اوست، گرفتار می‌بیند و عاشق می‌شود و زن معشوقه‌ی او می‌گردد.

طالب و مطلوب و سه ایراد عمده

الف) عشق حقیقی در زن و مرد

در این جا ممکن است این اندیشه به ذهن آید که: زن هم مانند مرد عاشق و طالب می شود و دلش گرفتار مردی با خصوصیات ویژه می گردد. عشق، چنان وحدت خارجی و هویت عینی دارد که مرد و زن در تحقق آن فاعلیت و قابلیت متقابل دارند و هر دو طالب و مطلوب یکدیگر می شوند. بنابراین، تحقق عشق در زن و مرد با یک رابطه متقابل، مستقیم و کامل صورت می گیرد و این طور نیست که تنها مرد طالب یا تنها زن مطلوب باشد.

عشق پنهانی زن

در باره ی این مطلب باید گفت: آری، زن هم عاشق می گردد و طالب مردی می شود و خواسته های فراوانی از جنس مخالف داشته و تمایل زیادی به او پیدا می کند؛ اما باید دانست با آن که وحدت عشق، وحدت حقیقی است و زن و مرد هر دو در آن نقش تمام دارند، ولی زن خواسته های خود را در چهره ی مطلوب بودن خود آشکار می کند و خویشتن داری و پنهان کاری اش در مقابل خواسته های مرد به مراتب بیش تر است. با آن که زن نیز گاهی به طور ابتدایی عاشق می شود و خواهان مردی می گردد و به طور طبیعی عشقی سرشار از شور و جذبه به مرد دل خواه خود پیدا می کند، ولی تمام این انگیزه های شورانگیز و تمایلات گوناگون خود را بر اساس طلب مرد قرار داده و هماهنگ با او در چهره ی مطلوب بودن خویش ظاهر می سازد و در این امور با احتیاط کامل و پنهان کاری تمام عمل می کند.

ب) عشق ابتدایی زن

می‌توان گفت: احتیاط و خویشتن‌داری زن امری است و طالب و عاشق شدن او نسبت به یک مرد و اظهار ابتدایی، امری دیگر. همان‌طور که مرد به‌طور ابتدایی عاشق زنی می‌شود، ممکن است زنی هم به‌طور ابتدایی عاشق مردی شود؛ خواه عشق خود را ظاهر کند یا پنهان نماید؛ خواه در مقابل معشوق خود بی‌پروا باشد یا احتیاط‌پیشه کند و علاقه و عشق خود را مخفی داشته و اظهار نکند.

نبات عشق

در پاسخ به این بیان می‌توان گفت: اگر چه خویشتن‌داری و پنهان‌کاری خصوصیتی زنانه است و بسیاری از امور را ایجاب می‌نماید و البته گاه هم اتفاق می‌افتد که زنی عشق خود را به مردی دیوانه‌وار و بی‌محابا اظهار می‌کند، ولی مسلم است که مرد در آغاز، انگیزه‌هایی را در زن زنده می‌سازد و به زن اجازه‌ی اظهار چنین عشقی را می‌دهد؛ خواه این اجازه و ایجاب مرد زبان و بیان داشته باشد یا بی‌اسم و عنوان باشد؛ پس در واقع ظهورات فعلی - ایجابی و انگیزه‌های عملی مرد است که چنین شکوفه‌ای را در دل زن حیات بخشیده و نبات عشق را در کام او قرار می‌دهد و با جلوه‌های فعلی خود به او اجازه می‌دهد که در عین مطلوب بودن خویش، خودآرایی کند و عشق خود را اظهار نماید.

ج) دل‌باختگی یک طرفه‌ی زن

ممکن است گفته شود: بسیار دیده می‌شود که زنی به‌طور ابتدایی شیفته‌ی مردی می‌شود، در فراق او می‌سوزد و عاشق دل‌باخته‌اش می‌گردد، بی آن‌که مرد نسبت به او چنین حالتی داشته باشد؛ پس می‌توان گفت: مطلوب بودن یا اظهار آن منحصر به زن

نیست و مرد هم ممکن است مطلوب واقع شود؛ به گونه‌ای که زن اسیر، شیفته و آشفته‌ی او گردد.

در پاسخ باید گفت: ظهور و اظهار عشق و محبت زن به مردی، به تنهایی دلیل بر مطلوبیت نوعی مرد نیست و این امر، انحصار یا اشتراک مرد را در مطلوب واقع شدن ثابت نمی‌کند. آنچه گه‌گاه در خارج اتفاق می‌افتد و تاریخ عشق و عاشقی هم شاهد آن است، این است که ابتدا مرد دل باخته‌ی زنی می‌گردد و این دل باختگی در مردها به مراتب بیش‌تر است، بدون آن که زن چنین وضعیتی را پیدا کند؛ هر چند این شوق و عشق و اظهار محبت در زن یا مرد دلیل بر طالب و مطلوب بودن خاص نمی‌شود؛ به این معنا که اظهار عشق از طرف زن به تنهایی سبب نمی‌شود مطلوبیت - که از ویژگی‌های زن است - به مرد اختصاص پیدا کند و طالبیت - که ویژگی مرد است - به زن اختصاص یابد، بلکه این امر تنها عدم تحمل هر یک از عاشق و معشوق را در مقابل دیگری ثابت می‌کند.

ممکن است زنی تحمل فراق مردی را نداشته باشد و خود را در مقابل معشوقش بیازد - همان‌گونه که امکان دارد مردی چنین حالتی را پیدا کند - ولی در هر صورت این مرد است که فاعل است و فعلیت را در بروز عشق عهده‌دار است و بذر محبت را در دل زن می‌پاشد و او را درگیر عشق خویش می‌سازد، اگر چه زن، مرد را به دنبال خود می‌کشد و گرفتار می‌سازد.

بنابراین، نوعیت طالب و مطلوب بودن مرد و زن یک امر است و وقوع اتفاقی و به‌ندرت عکس آن امر دیگری است؛ هر چند طالب و مطلوب بودن مرد و زن حکم باب تضایف را دارد و هر طالبی مطلوب است و هر مطلوبی طالب، و نوعیت طالب و مطلوب منحصر در این مقام، تنها از باب غلبه در احکام است.

عشق زن و انگیزه‌ی مرد

زن نیز عاشق می‌شود، ولی به طور نوعی عاشق مردی می‌شود که آگاهانه یا ناخودآگاه او را طالب خود بداند؛ در حالی که مرد چنین نیست: او عاشق می‌شود، بی آن که زن، خود را مشتاق او بیابد. زن به طور مقید و خاص عاشق می‌شود، ولی مرد به طور مطلق. عشق زن به یک مرد از ظهورات وجودی-ایجادیه یا اظهارات ارادی آن مرد پدید می‌آید. زن خواهان مردی است که خواهان او باشد، در حالی که مرد، عشق خود به زن را بدون توجه به چنین امری می‌یابد و آن را به راحتی اظهار می‌کند.

عشق زن به مرد به طور غالب با انگیزه‌ای از جانب مرد است، در حالی که عشق مرد به زن به انگیزه‌ی جمال و جلال زن است؛ چه آن زن نظر خاصی نسبت به آن مرد داشته و چه نداشته باشد؛ پس ممکن است عشق مرد بدون توجه زن به او تحقق پذیرد، در حالی که عشق زن بی عشق مرد و نوعی توجه او به طور غالب تحقق نمی‌یابد.

بنابراین با دقت و پژوهش کامل می‌توان فهمید که زن مطلوب بوده و این صفت خاص اوست و مرد به طور غالب طالب است و طلب و فاعلیت در طلب، از اوصاف خاص مرد است. زن نیز چنین طلبی را در خود می‌پذیرد، از آن لذت می‌برد و به آن فخر می‌کند.

ممکن است زنی هم عاشق و دل‌باخته‌ی مردی شود، ولی این خواسته و طلب را در چهره‌ی مطلوبیت خود جای می‌دهد؛ پس در یک رابطه‌ی عشقی، همواره مرد نقش فاعلی و اصالی و زن نقش قابلی، تبعی و انفعالی را به عهده دارد؛ هرچند زن خود فاعل و خالق عشق است، ولی همیشه عشق خود را از موضع مطلوبیت خویش بروز داده و حظّ وافرش را این گونه به دست می‌آورد.

شواهد عشق ابتدایی مرد

گذشته از گفتار پیشین، صفات و حالات گوناگون زن و مرد هم می‌تواند عشق ابتدایی مرد را ثابت کند و از حرکات و خُلق و خوی زنان و برخوردهای مردان، این امر را به خوبی می‌توان دریافت.

مرد است که در اظهار عشق پیشی می‌گیرد و محبت خود را ظاهر می‌سازد. زن عشق را در باطن خود جای داده و در عمق چشمان عفیف و حرکات ظریف خود نهان می‌سازد. او تمام عشق خود را با لایه‌ای از احتیاط می‌پوشاند و کم‌تر می‌شود که آسان و بی‌پروا آن را بازگوید؛ به طوری که هر چه مرد در عشق پیش می‌رود، زن از روی غنج و دلال و فتنه‌گری کنار می‌کشد. مرد آغاز کرده و آن را بازگو می‌کند و زن همین عشق را در خود کشیده و پنهان می‌سازد و با وجود تمام جوش و خروش، آرامش صوری خود را حفظ می‌نماید.

مرد عشق خود را در ظاهر منعکس کرده و با حرکات صریح عنوان می‌سازد؛ در حالی که زن عشق خود را در انفعالی عاطفی و پنهانی، باوقار هم‌راه ساخته و به‌جای ظهور و بروز، به آن رنگ و روی مطلوبیت می‌دهد و مرد را از همین ره گذر مشغول خود ساخته و لذتش را در عشق بر همین امر استوار می‌گرداند.

کم‌تر اتفاق می‌افتد که در وادی روابط عشاق، مردی حالات زنانه به خود گرفته و خود را به چهره‌ی مطلوبیت در آورد و منفعل گونه برخورد کند، ولی زن به آسانی چنین حالتی را از خود بروز داده و از عهده‌ی آن به خوبی برمی‌آید و از این امر لذت هم می‌برد و به چنین اقتداری در خود اعتماد کامل دارد.

از تمام حرکات و خلق و خوی زن «عشوه‌گری» می‌ریزد. زن جلوه‌نمایی و فتنه‌گری را حق خود می‌داند و کم‌تر، علاقه از خود نشان می‌دهد، مگر زمانی که عاشق را کشته‌ی خود ببیند. در این زمان است که احتیاط و پنهان‌کاری را کنار گذاشته و بدون

احساس خطر، خود را به‌طور کامل در اختیار او قرار می‌دهد. زن عشق مستقیم، مستقل و ابتدایی را به خود راه نمی‌دهد و عشق و علاقه‌ی خود را همیشه با ظرافت و پنهان‌کاری بروز می‌دهد. او برای وصول به معشوق خود از همین راه استفاده می‌کند و در این راه از هیچ خطر و زیانی روی‌گردان نبوده و بی‌محابا به استقبال آن می‌رود.

ساختار تکوینی مطلوبیت زن

ساختار تکوینی و نقش زن و مرد و خُلق و خوی این دو موجود پیچیده و به‌هم پیچیده، خود بهترین گواه بر طالب بودن مرد و مطلوب بودن زن می‌باشد. زن است که می‌تواند با موجودیت طبیعی‌اش، جلوه‌گری پیشه نماید و مرد، تنها می‌تواند خواسته‌های خود را برای او عنوان کند. رنگ و روی، چشم و موی، خُلق و خوی و عواطف حسّاس و لطیف زن نیز شاهد این امر است.

با آن‌که زن هم عاشق و شیفته‌ی مردی می‌شود و گاه در این راه از خود بی‌خود شده و هستی خود را بر سر آن می‌گذارد و وقار و پنهان‌کاری را از دست می‌دهد، ولی در هر صورت، طلب مرد او را گرفتار چنین وضعیتی می‌سازد. این مرد است که طلب خود را به شکلی متوجّه زن می‌کند و او را وارد یک رابطه‌ی عشقی می‌سازد. زن هم حیات عشق خود را در عمق چنین خواسته‌ای باز می‌یابد و در سایه‌ی عشق مرد، عشق را هم‌راهی می‌کند.

شواهد نقلی در مطلوبیت زن

همت زن، مرد است

در جوامع روایی نیز احادیث متعددی «همت زنها» نسبت به مردها را عنوان می‌کند؛ مانند: «هَمَّةُ النِّسَاءِ الرِّجَالُ»؛ همت زنها، مردها هستند.^(۱) این بیان، خود یک حقیقت علمی است و مطلوبیت زن و طالب بودن مرد را به خوبی نشان می‌دهد. «همت» همان طور که در کتاب‌های لغت آمده، قصد و عزم نسبت به مبادی تحقق فعل می‌باشد و «اهتمام»، اختیار چنین عزمی است و این عزم هم خالی از حزن، نسبت به احتمال عدم وصول بدان فعل نیست.

طبق این بیان، معنای صحیح همت زنها نسبت به مردها این گونه می‌شود: زن نسبت به یافتن مرد دل خواه خود یا عدم دست رسی به او بی تفاوت نیست. او تا مرد مطلوب خود را نیابد، نسبت به این امر، توجه، تلاش و حزن دارد و هنگامی آرام می‌گیرد که مرد دل خواه خود را بیابد و با یافتن او آرامش طبیعی و وصول کامل حیات انسانی خویش را باز می‌یابد.

در این جا این اشکال پیش می‌آید که: همت منحصر به زنها نیست و مردها هم نسبت به زنها چنین همتی دارند؛ همان طور که قرآن کریم به آن اشاره می‌کند:

«و لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهَا»^(۲)

زلیخا نسبت به یوسف علیه السلام همت داشت و یوسف علیه السلام هم نسبت به زلیخا

۱- عن ابی عبد الله قال: «هَمَّةُ النِّسَاءِ الرِّجَالُ»؛ کافی، ج ۵، ص ۳۳۷، ح ۳.

- قال امیرالمؤمنین علیه السلام: «انَّ النِّسَاءَ هَمَّهِنَّ الرِّجَالُ»؛ همان، ح ۵.

- قال امیرالمؤمنین علیه السلام: «هَمَّتْهَا فِی الرِّجَالِ»؛ همان، ح ۶.

۲- یوسف / ۲۴.

همّت داشت»؛ پس در جهت وجود همّت تفاوتی میان زن و مرد نیست. در پاسخ باید گفت: گرچه مرد، طالب و زن، مطلوب است و حتی مرد بیش از زن به دنبال همسر دل خواه بوده و برای آن بیش تر هم تلاش می کند، ولی با این همه، عنوان همّت نسبت به مردها صادق نیست؛ زیرا مرد به واسطه‌ی صلابت، شجاعت، اقتدار و آزادی عمل بیش تر، این جست و جو و طلب را بی محابا و دور از ترس و حزن دنبال می کند؛ در حالی که زن به علّت مطلوبیّت و پنهان داشتنِ قصد و عدم امکان اظهار طلب خود، در پی گیری مطلوب خویش - که مرد دل خواه است - چندان دستش باز نیست؛ به ویژه با وجود ناهنجاری های سنتی در تمام تاریخ بشر؛ از این رو زن حزن و تشویش و التهاب خود را هم راه با همّت و خواسته اش پنهان می دارد. این عفاف و پنهان داری و این حزن و عدم امکان اظهار، به طور نوعی، واژه «همّت» را بر او منطبق می سازد و نسبت به او صادق می گرداند.

در مورد مرد موضوع این چنین نیست؛ همان طور که در کریمه‌ی سوره‌ی یوسف نیز همّت زلیخا به طور مطلق و ابتدایی آمده، ولی همّت یوسف، تبعی و غیر مطلق است؛ چون نسبت به زلیخا آیه‌ی کریمه می فرماید: «همّت به» (زلیخا ابتدا و به طور مطلق به یوسف همّت کرد و دل به او بست) و قرآن کریم هم همت زلیخا را پیش از همت حضرت یوسف حکایت می نماید، ولی نسبت به حضرت یوسف ﴿عَلَيْهِ السَّلَام﴾ می فرماید:

«همّ بها لولا ان رأى برهان ربّه؛^(۱)

یوسف بعد از همّت زلیخا قصد او می کرد، اگر برهان خداوندی او وجود

نمی داشت.»

البته چنین برهانی هم محقق شد و حضرت یوسف ﴿عَلَيْهِ السَّلَام﴾ مورد عنایت الهی قرار

گرفت؛ پس قصد یوسف - به اصطلاح - لولایی، تبعی، مشروط و ثانوی، و قصد زلیخا مطلق و ابتدایی بوده است؛ هم‌چنان‌که در حدیثی امام صادق علیه السلام فرمودند: این آیه را از دو طرف، مطلق قرائت نکنید تا جمله‌ی «هَمَّتْ به و هَمَّ بها» هر دو مطلق شود، بلکه «هَمَّتْ به» نسبت به زلیخا مطلق است، ولی «هَمَّ بها» نسبت به یوسف علیه السلام با «لولا ان رأی برهان ربّه» هم‌راه است و نباید به تنهایی قرائت شود.^(۱)

بنابراین هَمَّتْ نسبت به زن، صدق گویایی دارد و زن به طور غالب بر همسر خود تکیه دارد و وابستگی زن به همسرش از سنخ وابستگی مرد به زن نیست، گرچه تقابل و تضایف روابط در میانشان برقرار است. از این رو زن به شوهر خویش بیش از پدر، مادر، برادر و خواهر تکیه می‌کند و استواری و موقعیت خود را به داشتن مردی که مطلوب او باشد، وابسته می‌بیند؛ همان‌طور که در روایت «معاویة بن وهب» به خوبی بیان شده است که شهادت و فقدان شوهر «آه» از نهاد آن زن بلند کرد، در حالی که شهادت برادر و پدر برای او به سختی شهادت شوهر نبود.^(۲)

۱- بحار، ج ۱۱، ص ۸۲، روایت ۸.

۲- عن معاویة بن وهب قال: سمعت أبا عبد الله علیه السلام يقول: «انصرف رسول الله صلی الله علیه و آله من سرية قد كان أصيب فيها ناس كثير من المسلمين فاستقبلته النساء يسألنه عن قتلهن فذنت منه امرأة فقالت: يا رسول الله! ما فعل فلان؟ قال: و ما هو منك؟ قالت: أبنی. قال: احمدی الله و استرجعی فقد استشهد. ففعلت ذلك ثم قالت: يا رسول الله! ما فعل فلان؟ فقال: و ما هو منك؟ فقالت: اخی. فقال: احمدی الله و استرجعی فقد استشهد. ففعلت ذلك ثم قالت: يا رسول الله! ما فعل فلان؟ فقال: و ما هو منك؟ فقالت: زوجی. قال: احمدی الله و استرجعی فقد استشهد. فقالت: واویلی. فقال رسول الله صلی الله علیه و آله: ما كنت أظن أن المرأة تجد بزوجه هذا كله حتى رأيت هذه المرأة؛

کافی، ج ۵، ص ۵۰۶، ح ۱.

امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله از جنگی که در آن گروه زیادی از مسلمانان شهید شده بودند، بازگشت. زنان نزد حضرت آمده و درباره‌ی کشته‌های خود سؤال می‌کردند. زنی به حضرت نزدیک شد و گفت: ای پیامبر خدا! فلان کس چه شد؟ پیامبر پرسید: او چه نسبتی با تو داشت؟ آن زن گفت: پدرم بود.

و در روایت دوم، وقتی زن دریافت که همسرش به شهادت رسیده، دست بر سر نهاد و فریاد کشید و گفت: وای بر من! و پیامبر ﷺ نیز این امر را تأیید کرد و فرمود: نزد زن هیچ چیزی با شوهرش برابری نمی‌کند.^(۱)

البته باید دانست با آن که «همت» در زن چهره‌ی فاعلی دارد، ولی از آن‌جا که در

→ حضرت فرمود: خدا را ستایش کن و «أنا لله و أنا اليه راجعون» بگو که او شهید شد. آن زن چنین کرد. آن‌گاه پرسید: ای رسول خدا! فلان کس چه شد؟ حضرت دوباره فرمود: او چه نسبتی با تو داشت؟ گفت: برادرم بود.

حضرت فرمود: خدا را حمد و ستایش کن و «أنا لله و أنا اليه راجعون» بگو؛ چرا که او نیز شهید شد. آن زن نیز به دستور پیامبر عمل کرد. بار دیگر آن زن پرسید: ای رسول خدا! فلان کس چه شد؟ حضرت پرسید: چه نسبتی با تو داشت؟ زن گفت: شوهرم بود.

حضرت فرمود: خدا را ستایش کن و «أنا لله و أنا اليه راجعون» بگو که او هم شهید شد. در این‌جا زن گفت: وای بر من!! پیامبر فرمود: از دیدن برخورد این زن، هنگام اطلاع از شهادت شوهرش، اوج علاقه و محبت زن به شوهر را به خوبی دیدم.

۱- احمد بن محمد، عن معمر بن خلاد قال: سمعت ابا الحسن عليه السلام يقول: «قال رسول الله صلى الله عليه وآله لابنة جحش: قتل خالك حمزة. قال: فأستر جعت و قالت: احتسبه عند الله. ثم قال لها: قتل اخوك. فأستر جعت و قالت: احتسبه. عند الله. ثم قال لها: قتل زوجك. فوضعت يدها على رأسها و صرخت. فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: ما يعدل الزوج عند المرأة شيء؛ كافي، ج ۵، ص ۵۰۶، ح ۲. پیامبر خدا صلى الله عليه وآله به دختر جحش فرمود: دایات، حمزه، شهید شد. زن گفت: «أنا لله و أنا اليه راجعون»؛ او را در راه خدا دادم.

آن‌گاه پیامبر به او فرمود: برادرت نیز کشته شد.

آن زن گفت: «أنا لله و أنا اليه راجعون»؛ او را نیز در راه خدا دادم.

سپس پیامبر فرمود: همسرت هم کشته شد.

در این‌جا آن زن دست بر سر گذاشت و فریاد کشید.

پیامبر خدا صلى الله عليه وآله فرمود: نزد زن هیچ چیزی با شوهرش برابری نمی‌کند.

نقش مطلوبیت ظاهر شده، همین مطلوبیت او انگیزه و غایت برای مرد است؛ پس همت زن نسبت به مرد منافاتی با مطلوبیت او برای مرد ندارد. زن و مرد هر دو به تضایف، طالب و مطلوب یکدیگرند و تنها ملاک تفاوت غلبه‌ی طالبیت در مرد و مطلوبیت در زن است.

وحدت مطلوب و طالب واحد

اکنون پس از اثبات مطلوبیت زن و طالب بودن مرد می‌گوییم: زن می‌خواهد همواره برای طالب حقیقی خود - مرد - مطلوب و معشوق کامل باقی بماند؛ به طوری که عشق و محبت عاشقی صادق، سراسر فضای وجودش را فراگیرد و هیچ زمینه و نمودی در دلش تهی از عشق عاشق دل‌باخته‌اش نباشد؛ همان‌طور که مرد طالب می‌خواهد همه‌ی شراشر وجودی مطلوبش را از آن خود داشته و غیر به حریم آن راه نداشته و در واقع محبوبش تنها مطلوب او باشد و هیچ زمینه‌ای برای بیگانگان نسبت به او باقی نماند. نه تنها انسان که حیوانات نیز به‌طور غریزی از چنین موقعیتی برخوردارند؛ چنان‌که گاه حیوانی به خاطر حفاظت از جفت خود جانش را در معرض هلاکت و نابودی قرار می‌دهد.

بدیهی است که زن با وجود ویژگی‌های یاد شده که در نهاد خویش دارد، اگر بخواهد پذیرای طلب‌های متعدد و طالب‌های دیگری باشد، از مطلوبیت سالم و کامل می‌افتد؛ چرا که در این صورت، هدف طلب‌های متعدد قرار گرفته و در نتیجه، مطلوبیت اطلاقی و حقیقی و سلامت عشق خود را در درون خویش و در دل مرد خود مقید کرده و ناقص و خرد ساخته است.

هنگامی که محبوبیت و مطلوبیت زن در دل یک مرد عاشق و دل‌باخته‌ی صادق تحقق یافت و جوش و خروش او تشخیص پیدا کرد، در واقع دایره‌ی وحدت مطلوب و

محبوبیت زن در دل آن مرد، بسته و کامل شده و به مرتبه‌ی فعلیت تمام رسیده است؛ به همین علت، چنین زنی امکان پذیرش و فعلیت بخشیدن به طلب‌های دیگر را ندارد؛ زیرا به محض پذیرش نخست و تعلق طلب اول، در همان مرحله‌ی نخواستگی، فضای دل مرد، محبوبیت و مطلوبیت او را به سر حد کمال رسانده و خلأ و مجالی برای تعلق طلبی دیگر نسبت به آن زن باقی نگذاشته و نیاز فطری و تمایلات نفسانی زن را به آسانی و به تنهایی برآورده می‌سازد.

از این رو مرد تاب و تحمل ورود طلب بیگانه‌ای را به حریم معشوق خود ندارد و غیرت او - که از عشق سرشارش سرچشمه می‌گیرد - هرگز اجازه نمی‌دهد کسی با طلبی دیگر، محبوبیت و مطلوبیت خود را از اطلاق کمال و وحدت تمامیت خارج ساخته و توجه و همت زن را از او منصرف نماید، تا جایی که او حاضر است جان خود را فدای این مطلوب نماید.

زن نیز در مقابل، بر اساس نهاد پاک و سالم خود، در این جهت با مرد هماهنگی و هم‌سوئی کامل داشته و خواستار بقای تمامیت کمال و اطلاق مطلوبیت خویش در دل آن مرد می‌باشد و برای حفظ آن خود را با تمام جلوه‌های زیبا و دل‌ربای زنانه در مقابل همسرش ظاهر نموده و به قوت، عشق خویش را اظهار می‌نماید، به طوری که حاضر نیست به واسطه‌ی قبول طلب مردی دیگر، ذره‌ای از محبوبیت او کاسته شده و مطلوبیتش در دل شوهر تجزیه گردد؛ چراکه او به خوبی از پنهان‌هویتش می‌یابد که روحیه کمال‌خواهی وی در مطلوبیت اطلاق او مقام داشته و نهاد آرام او تعددپذیر نیست.

مرد نیز گرچه طالب مطلق است، ولی طلب او مطلق در مقابل مطلوب مقید نیست، بلکه اطلاق طلب او کلی، جمعی، سعی و گسترده است تا جایی که می‌تواند با داشتن چنین طلب عمیق و گسترده‌ای، در آینه‌ی دل خود پذیرای مطلوب‌های گوناگون - آن

هم به صورت اطلاقی - باشد و از آن‌ها به طور طبیعی بهره‌مند گشته و مظهر «لایشغله شأنٌ عن شأنٍ»^(۱) خداوندی گردد.

سرّ این مطلب آن است که گاهی مرد نمی‌تواند با یک مطلوب، اشتهای سرشت جمعی خود را در طالبیت، به سر حدّ «اطلاق کمال مقام سعی خود» برساند؛ بر خلاف زن که با وجود یک طالب عاشق می‌تواند به سر حدّ کمال مطلوبیت خود دست یابد. در واقع، این هویت عاطفی زن است که می‌تواند مطلوبیت خود را با یک مرد به کمال برساند، اگرچه مرد بر اساس موقعیت جمعی و توان و اقتدارش، چینش خاصّ خود را دارد. زن در صورتی که صلاحیت، صداقت و سلامت نفسانی شوی خود را در یابد، به طور فطری می‌تواند چهره‌هایی از مطلوب‌های دیگر - هوو - را در کنار همسر خود ببیند؛ البته در صورتی که از سوی مردش یا از هر جانب دیگری به کمال مطلوبیت او آسیبی وارد نشود، که زن نیز انتظاری جز این ندارد؛ زیرا او می‌خواهد همواره کمال مطلوبیت خود را در دل مرد خویش به تمامی داشته باشد و از محبوبیت، به طور تمام و کامل برخوردار باشد.

بنابراین در صورتی که مرد بتواند تأمین‌کننده‌ی این نیاز طبیعی زن باشد، می‌تواند به طور هم‌زمان، مطلوب دیگری را در کنار خود پذیرا بوده و در کمال سلامت و آرامش خاطر و سرشار از شور و عشق و مستی به زندگی خود ادامه دهد. در غیر این صورت، با فرض تعدد همسر، زندگی تبدیل به جهنمی سوزان گشته و مشکلات روحی - روانی گریبان همه‌ی آن‌ها را خواهد گرفت.

البته حُبّ و عشق مرد و طلب‌گسترده‌ی او نسبت به مطلوب‌های متعدّد و گوناگون و

۱- تفسیر البیان، ج ۱۰، باب ۱۸۸، ص ۱۷۳.

ترجمه: هیچ شأن خداوندی وی را از شأنی دیگر باز نمی‌دارد.

در عین اطلاق کمال و تمامیت، ممکن است به مقتضای قابلیت‌های نوعی - مراتب داشته و شدت و ضعف پیدا کند، ولی به طور مسلم، وقتی مدار طلب شمول‌پذیر و اطلاقی - سعی - مرد نسبت به هر یک از مطلوب‌ها بسته شده و تمامیت یافت، دیگر راه‌یابی طلب غیر به حریم هر یک از آن‌ها مساوی نقص و نارسایی در مطلوبیت اطلاقی و کمال‌خواهی آن زن خواهد بود و این چیزی است که زن هرگز خواهان آن نبوده و به شدت از آن گریزان است.

از مجموع مطالب پیشین نتیجه می‌گیریم که طلب مرد اطلاقی و سعی است و نهاد او، در طلب، مطلق خواه بوده است، ولی مطلوبیت زن، مطلق در مقابل مقید است و مقید به طلب دیگری نیست و در واقع او خواستار محبوبیت خود در دل یک طالب می‌باشد. چراکه مطلوبیت زن، از ویژگی شمول‌پذیری، گستردگی، سعی و جمعی برخوردار نبوده و گستره‌ی آن به دامنه‌ی طلب مرد واحد مشخص می‌گردد و با عشق و طلب یک مرد به کمال خویش رسیده و دیگر قابل توسعه به دیگر طالب‌هانی باشد؛ زیرا در صورتی که مطلوب طلب‌های دیگر نیز واقع شود، آن وقت است که کمال مطلوبیت و محبوبیت اطلاقی خویش را در ظرف دل مرد نخست نیز از دست می‌دهد. آری، مرد چنین نیست که هم زمان با طالبیت خود بتواند وجود طالب‌های دیگر را در کنار معشوق خویش احساس نماید، مگر به بهای خرد شدن و نابود ساختن مطلوب خود و خروج از دایره‌ی ارزش‌های انسانی و نفی موقعیت جمعی‌اش.

در واقع، وحدت مطلوبیت زن، هدیه‌ی گران‌بهای الهی برای بقای ارزش‌های انسانی است که در نهاد زن به ودیعت نهاده شده است، و این زن است که از این امانت الهی تا سر حد امکان، پاسداری می‌نماید.

فرآیند:

تشخیص مطلوب در طالب واحد

بعد از بیان این امور به خوبی روشن می‌شود که منظور ما از بحث طالب و وحدت طلب و مطلوبیت اطلاقی چیست: مرد، طالب است و چون طلب او بسیعی و جمعی است، می‌تواند طلبش را به‌طور اطلاقی از مطلوبی به مطلوب دیگر سرایت دهد؛ از این‌رو او می‌تواند مطلوب متعدّد داشته باشد، ولی زن، مطلوب طلب واحد و طالب مطلق سعی است و چون او به نوع اطلاقی در گرو طلب مرد واحد است، نمی‌تواند مطلوبیت مقید و مطلوب طلب متعدّد باشد؛ پس طلب متعدّد و گوناگون در نهاد زن و هویت او موقعیت طبیعی و سالم ندارد.

زن نمی‌تواند طالب‌های گوناگون داشته باشد؛ زیرا مطلوب مطلق، اطلاقش در تشخیص واحد، فعلیت پیدا کرده و امکان فعلیت مجدد و متعدّد و تشخیص گوناگون را ندارد.

این مطلوبیت اطلاقی، بی وحدت طلب و بدون طالب واحد، تشخیص پیدا نمی‌کند؛ به‌گونه‌ای که در صورت تعدّد طلب فعلی و طالب متعدّد، زن نمی‌تواند مطلوب کامل باشد و صلاحیت مطلوبیت را از دست می‌دهد و دیگر طالب هم نمی‌تواند طالب مطلوب سالم و کامل باشد، بلکه در آن صورت، زن، تنها مطلوبی تجزیه شده و مسکنی نارسا برای رفع موقت کمبودها و دفع آلام و عروسک تنهایی‌های مرد خواهد بود.

هنگامی عشق و حبّ حقیقی پیدا می‌شود و عشق، عشق شده و عاشق و معشوق حقیقی صورت کامل به خود می‌گیرند و جلوه‌ی جمال و جلال حق می‌گردد که مطلوبیت، طلب مطلق را در خود تشخیص دهد و زن، مطلوبیت خود را در وحدت طلب پیدا کرده و خویشتن را در چهره‌ی وحدت تعلق عشق به عاشق واحد باز یابد. در غیر این صورت، دیگر عشق، عشق نیست، بلکه تنها هواهای نفس و شهوات

شیطانی است که در چهره‌ی احساسات آلوده‌ی نفسانی ظاهر می‌شود و زن را به صورت عفریتی پلید در می‌آورد که مرد را به بازی می‌گیرد و از او اهریمنی سرمست و بی‌محابا در طغیان و عصیان می‌سازد.

پس یک مرد به‌طور اقتضایی می‌تواند بی‌آن‌که عارضه و اشکال طبیعی برایش پیش آید و یا کمبود امکاناتی داشته باشد، زنان متعددی را به نکاح خود درآورد و طالب و واجد آن‌ها باشد. البته رفع عوارض غیر طبیعی در میان این زنان و چنین مردی بستگی به تحقق شرایط خاص خود دارد؛ اما یک زن به‌طور طبیعی نمی‌تواند همسران متعددی داشته باشد و طالب مردان گوناگون شود؛ زیرا در این شرایط، زن از عشق بی‌بهره شده، ناآرامی‌های روحی - روانی، او را به هم می‌ریزد و در نتیجه مشکلات نفسانی پیدا می‌کند؛ هم‌چنین جسم او در معرض پژمردگی و تباهی و مخاطره‌های فراوان جنسی قرار گرفته و روانش دچار بحران اخلاقی - اجتماعی می‌شود و از مواهب خانه و خانواده نیز محروم می‌گردد.

در این حال، زن دیگر مطلوب کامل و مطلوب اطلاق هیچ‌یک از مردها نیست و بر اثر این حالت، هویت و ارزش زنانه‌ی خود را از دست داده و به بی‌تفاوتی مطلق نسبت به تمام مردان می‌رسد و از آنان تنها به عنوان وسیله‌ی حرکت، اهرم بقا، سوژه‌ی اقتصادی، انگیزه‌ی مادی و در نهایت ابزار شهوانی بهره می‌جوید. مردها هم از او به عنوان وسیله‌ای برای نیل به اغراض شیطانی و مسکنی موقت و گذرا بهره می‌گیرند. در این صورت، مرد، زن را تنها وسیله‌ای برای تحقق انواع کام‌جویی‌های شهوانی خود قرار می‌دهد و زن هم چون عفریتی، ابزار تحقق امیال شیطانی مرد می‌گردد و عشق و علاقه، شور و شوق و مهر و محبت جای خود را به شهوت و شیطنت و هواهای نفسانی می‌دهد.

این مفاسدی است که در صورت تعدد مرد برای یک زن به وجود می‌آید. در مقابل،

تعدد و گوناگونی زن برای مرد، نه تنها مفاسدی این چنین به هم راه ندارد، بلکه دارای محاسن فراوانی نیز می باشد که در آینده به بیان برخی از آنها پرداخته و روشن می شود که این محاسن و اهداف تنها نفسانی نیست.

اقتدار مرد در اظهار عشق های متعدد

مرد در صورت تحقق شرایط و خصوصیات تکوینی و تشریحی می تواند عشق و علاقه ی خود را به طور طبیعی به چند زن ابراز کرده و کانون زندگی آنها را گرم نگه دارد، بدون آن که دگرگونی و نابسامانی در او به وجود آید. زنان متعدد هم می توانند توان و اقتدار مرد را فعلیت بخشیده و خود را نیز کام روا سازند، بی آن که شاهد کجی، کاستی و کم محبتی از سوی او باشند.

تمام این موقعیت های ارزشی در صورتی است که سلامت جامعه، اقتدار مرد و امنیت زن فراهم باشد. در غیر این صورت دامن زدن به مسأله ی تعدد همسر ناهنجاری های فراوانی را به دنبال خواهد داشت که در آینده به برخی جهات آن خواهیم پرداخت.

یک مرد می تواند عشق و علاقه ی خود را به چند زن به طور کامل حفظ کرده و هر یک را در موقعیت خود نگه دارد، بی آن که مشکلی پیش آید؛ زیرا عقل، اندیشه، اراده، تصمیم و حسابگری مرد چنین امری را ممکن می سازد. او می تواند عواطف و احساسات خود را مهار و متعادل کند و همیشه آن را استمرار بخشد.

پس با آن که تحقق عشق و علاقه، به زن و مرد - هر دو - بستگی دارد، ولی میان این دو موجود ناهم جنس، تفاوت ذاتی وجود دارد و با آن که زن و مرد از نوعیت واحدی برخوردارند، تکمیل و ظهور این نوعیت در این ویژگی ها تشخیص پیدا می کند.

مرد چون دارای موقعیت جمعی و غرایز گوناگون است، به طور طبیعی هرگز از

اندیشه‌ی بروز آن‌ها خالی نیست، ولی حساب‌گری خاصی که در او وجود دارد، سبب نظم در کارها، کتمان خصوصیات و حالات متفاوت و شدت و ضعف علاقه‌اش به زنان متعدّد می‌شود. حال اگر مردی چنین ویژگی‌هایی را نداشته باشد، صلاحیت تعدّد زوج‌ها را ندارد؛ چراکه او مردی ناتوان و ناقص است. به همین دلیل باید حتی در اصل ازدواج چه آن‌که تعدّد آن، وجود شرایط و لوازم ضروری در نظر گرفته شود.

اما زن با فرض شرایط طبیعی و عواطف فطری، این‌گونه نیست و نمی‌تواند تمایل خود را به افراد و عشق‌های متعدّد مهار و محدود سازد، بلکه احساسات او ایجاب می‌کند که در این مواقع، ناآرام و مضطرب گردد و خود را گرفتار شومی و تباهی کند. خصوصیات جسمی و روانی زن به خوبی با وحدت مرد خویش سازگار است و وجود این امر برای او یک اصل است. زن در کنار یک مرد مشخص به واسطه‌ی نکاح قومی یا شرعی می‌تواند طراوت جسمی و روحی - روانی خود را حفظ نموده، از سلامت خویش پاسداری کند و تمایلات و استعدادهایش را فعلیت بخشیده و شکوفا سازد؛ اما اگر زنی با چند مرد معاشرت و مباشرت داشته باشد، موقعیت خاص خود را می‌بازد و چون گل، پژمرده شده، طراوت و شادابی و صفا و پاکی‌اش از دست می‌رود.

هم‌گامی طبیعت زن با وحدت مطلوبیت

ساختار فیزیکی و روحی زن و موقعیت تکوینی و تشریحی او به گونه‌ای است که نباید به‌طور دایم و همیشگی مورد استفاده‌ی جنسی یک مرد مشخص هم قرار گیرد؛ چه رسد به بیش از یک مرد. برای حفظ سلامت زن تکوین و تشریح در این‌باره محدودیت‌هایی را برای او قرار داده‌اند تا زن حتی کم‌تر در معرض استفاده‌ی همسر خود قرار گیرد. اگر چه برای مرد، حقی به‌طور الزامی و به مقدار توان بردوش زن قرار گرفته و در صورت خواست مرد، وجوب تمکین معین شده است، ولی در برابر این

الزام، موانع گوناگونی هم ایجاد شده است تا زن مورد استفاده کم‌تری واقع شود و به چالش‌های موسمی و ناهنجاری‌های نفسانی مبتلانیگردد.

عادت ماهیانه و حالت‌های گوناگون زن در این مدّت، موقعیت او در دوران حاملگی، زایمان و شیردهی و دیگر حالات زنانه، از روشن‌ترین مصادیق شرایطی است که در طبیعت و دین نسبت به زن پیش‌بینی شده تا بهره‌گیری مرد از او محدود شود؛ در حالی که مرد چنین نیست و این خصوصیات در او وجود ندارد.

پس یک زن نباید به طور پیوسته و مستمر مورد کام‌جویی حتی برای یک مرد قرار گیرد، چه رسد به آن که بخواهد تمایلات گوناگون و فراوان چندین مرد را برآورده سازد؛ زیرا گذشته از عدم توانایی طبیعی او برای این کار، حیات او در مخاطره قرار گرفته و کوتاه‌ترین عمر طبیعی را با امراض، نارسایی‌های گوناگون، پریشانی، زودپیری و زودمیری سپری خواهد کرد.

طالب واحد و طول عمر زن

یک زن می‌تواند کوتاه‌ترین و بدترین عمر یا بلندترین و بهترین عمر طبیعی و یا در بدترین فرض، حیات نارسا و سلامت نامتعادلی داشته باشد. هر یک از این سه شکل عمر و ادامه‌ی زندگی با تمام آثار و خصوصیات متفاوت خود، به نوع برخورد زن و مرد و نکاح و مباشرت آنها وابسته است. زن در سایه‌ی یک مرد شایسته با رعایت شرایط تکوین و تشریح، بهترین نوع عمر از نظر کمی و کیفی را خواهد داشت، ولی بدون رعایت اصول لازم پیش‌گیری، حتی در لوای یک مرد، کیفیت و کمی مناسب در جهت طول عمر و آثار و ویژگی‌های آن نخواهد داشت؛ و زنی که در اختیار مردان متعدّد باشد، مانند یک کالای مصرفی است که هر لحظه در اختیار کسی قرار می‌گیرد و در نتیجه بدترین موقعیت و کم‌ترین و کوتاه‌ترین زمان بهره‌وری را خواهد داشت؛ گذشته

از آن که چنین زنی را نمی‌توان انسانی سالم و وارسته به شمار آورد و از او درستی، پاکی، صحت و سلامت جسم و روح را توقع داشت. برخوردی این‌گونه با زن، علاوه بر نابودی‌اش، بسیاری از نابسامانی‌های فردی، خانوادگی و اجتماعی دیگر را نیز به بار خواهد آورد.

بنابراین می‌توان از مطالب گذشته نتیجه گرفت که زن باید مطلوب طالب واحد باشد. وحدت مرد برای زن علاوه بر این که اصلی عقلی - فلسفی است، سلامت جسم و جان زن را هم تضمین می‌کند و خواسته‌های مشروع و معقول وی را فعلیت بخشیده، هواهای نفسانی و خواسته‌های شیطانی را در او کنترل می‌نماید و باعث سلامت جسم و روحش می‌شود.

آری، موقعیت زن و مرد متفاوت است و به یک صورت نیست. ساختار طبیعی این دو جنس مختلف و مکمل یک‌دیگر، با هم تفاوت‌های فراوانی دارد که با شناخت این تفاوت‌ها جامعه و افراد از رشد مناسب و سلامت لازم برخوردار می‌گردند و از نابسامانی‌های موجود جلوگیری می‌شود.

وحدت مطلوب و امنیت نظام خانواده

باید باور داشت که زن با وحدت مرد می‌تواند عواطف و احساسات خود را بدون هیچ کمبودی فعلیت بخشد. سلامت جامعه و حفظ نظام خانواده نیز در گرو همین امر است. زن در کنار تنها شوهرش می‌تواند اظهار موجودیت نموده، تمایلات نفسانی و استعدادهای انسانی خود را بروز دهد و از مواهب شوهر و شوهرداری و فرزندان و فرزندان‌داری برخوردار باشد و محیط خانه و خانواده را صحنه‌ی عشق و محبت و شور و شوق و پاکی و طهارت سازد. در غیر این صورت، شیرازه‌ی زندگی آرام آرام از هم می‌پاشد و آرامش فرد و جامعه و امنیت نظام خانواده در مخاطره قرار می‌گیرد.

روشن است که زن در کنار چند مرد آرامش لازم را به دست نمی‌آورد و نمی‌تواند تمام آنچه را که مردان تمایل دارند، برآورده نماید؛ چراکه اگر چند مرد بخواهند در یک برهه‌ی کوتاه از او بهره ببرند، مشکلات فراوانی ایجاد می‌شود که مگو و می‌پرس، مگر آن که بخواهند طبع آلوده‌ی خود را با وی سرگرم سازند و او را هم به بازی بگیرند؛ همان‌طور که مناطق آلوده‌ی امروزی به چنین امری به شدت دامن می‌زند؛ هم‌چنین در این صورت معلوم نیست که فرزندان زن از نظر نسبت و نژاد به کدام یک از آن مردان منسوب می‌شوند؛ در نتیجه خانواده که باید قرارگاه امن و آسایش باشد، مرکز تلاقی مشکلات و نابسامانی‌های فراوان خواهد شد.

آری، زن چون گلی است که نباید مورد استفاده فراوان قرار گیرد تا به سرعت پژمرده و پریر نشود؛ گذشته از آن که او کانون عفت و گنجینه‌ی امانت مادری است و تماس و آمیزش با مردهای متعدّد این صفات را از وی می‌گیرد و او را آلت هوس‌بازی‌های دیگران قرار می‌دهد که در آن حال، دیگر معشوقی مطمئن و مطلوبی امین و دوستی وفادار برای مرد و مادری پاک‌دامن برای فرزندانش نخواهد بود.

مهر مادری

مادر و مهر مادری، زیباترین واژه‌ای است که در قاموس بشری وجود دارد. مهر مادری حقیقی است که تنها مادر از او برخوردار است و هیچ مردی حتی انبیا پا بر این قله ننهاده‌اند و همه کس، حتی انبیا نیز از این چشمه‌سار پاکی سیراب گشته‌اند. چشمی که مادر به خود ندیده، روشنایی خاصی را از دست داده که اگر بی‌پدری هم به او اضافه شود، لطیم گشته است. دیده‌ی بی‌پدر، یتیم است و طفلی که پدر و مادر ندارد، لطیم؛ زیرا لطمه دیده است.

بی‌مادری طفل را به گونه‌ی بار می‌آورد که با طفل مادر دیده متفاوت است. طفل

گریان، تشنه‌ی مهر مادری است و دامان مادر، بستر و بالین فرزند است. طفلی که مادر ندارد از چه نگرید و برای چه بگرید؛ زیرا غم‌خواری جز مادر نخواهد بود. شیرین‌ترین طعم و زیباترین گل، مادر است و مادر است که شاهکار آفرینش مهر است. ندای فرزند پاسخ به مهر مادر است و مادر مربی طفل و آموزگار مهربانی هاست. گرچه پدر و مادر هر دو عاشقان بی‌عار فرزندانند، ولی این تنها مادر است که به واسطه‌ی مهرش بی‌عارترین عاشق روزگار است.

هر رنجی درد دارد و تنها رنج مادر است که دردش مهر دارد، مادر فارغ از درد و رنج به فرزند عشق می‌ورزد، مادر با کردار ملکوتی خود عشق به حیات می‌آفریند و سیر آفاق می‌نماید و به فرزند، پرواز عشق می‌آموزد و با کوشش خود، اشک فرزند را به دُرّ دل تبدیل می‌سازد. مهر مادری کیمیایی است که فقدانش ریشه‌ی وجود فرزند راست می‌سازد که مادر امّ است و امّ ریشه‌ی همه‌ی حقیقت فرزند است. مادر زمانی مادر است که شوهر داشته و شوهر هنگامی شوهر است که وحدت داشته باشد. زنی که در پی هوس آلوده‌ی نفس خویش به راه افتد و کاسه‌ی دلش را پیمانه‌ی افراد بیگانه سازد، هرگز نمی‌تواند مهر مادری داشته باشد و با آن که زن است، ولی مادر نیست. مادر زنی است که وجودش سرشار از وحدت‌طلبی نسبت به مرد خویش باشد. مادر کیمیاگری است که نه طلا، بلکه انسان می‌آفریند. فرزندان بی‌مادر و در واقع بی‌پدر و مادر چوب‌های عقده و حسرتی هستند که بر سر جامعه و افراد آن فرو می‌آید. پس فرزند و مهر مادری، مهر مادری و وحدت شوهر، شالوده‌ی عشق و محبت آفرینش است که در هر ظرفی از ظهور به نوعی وجود دارد و منحصر به انسان هم نیست.

چند پدر و یک فرزند!

دلیل دیگر بر وحدت مرد برای زن این است که چون مخارج فرزند و تربیت و

سرپرستی او به طور طبیعی بر عهده‌ی پدر است، در صورت تعدّد، معلوم نیست چه کسی پدر است و سرپرستی خانواده را بر عهده می‌گیرد و باید حافظ زندگی و حامی مادر و فرزند باشد. وقتی مرد در زندگی زن، متعدّد شد، در واقع، دیگر پدری وجود نخواهد داشت؛ در نتیجه زن خود باید هم مادر و هم پدر باشد و این ظلم به زن و فرزند است.

این جاست که نظام زندگی به هم می‌خورد و فرزندان را یا باید بر سر راه‌ها رها کنند و یا به پرورش گاه بسپارند؛ و این با نظام زندگی خانوادگی و مهر مادری منافات دارد و مادر را هم دچار آلودگی، پریشانی و ناآرامی می‌سازد، گذشته از آن که کودکان آلوده و ناسالم هرگز درخور جامعه‌ی سالم نخواهند بود.

البته ناگفته نماند که سعادت و سلامت زن و مرد در زندگی زناشویی تا زمانی است که هر یک از آنان ایمان خود را حفظ نمایند و حد و مرز و حریم یک‌دیگر را رعایت کنند و از طرف دیگر، جامعه و افراد هم از انحرافات عمومی به دور باشند و همگان با دلی صاف و جانی پاک شرایط لازم و پیش‌بینی شده در زمینه‌ی ازدواج را رعایت کنند. در صورت رعایت اصول اخلاق و شریعت - که از اهمّ مبادی فکری و فرهنگی جامعه است - زندگی زناشویی اهمّیت و شیرینی خود را نشان می‌دهد و سعادت و کمال زن و مرد را تضمین می‌نماید.

شیرین کامی زن از تعدّد شوهر (!)

در این جا ممکن است گفته شود: زن این وحدت‌طلبی را، در خود نمی‌یابد و وحدت شوهر هم دارای چنین آثاری نیست. طبیعت زن از تعدّد مرد و آمیزش‌های متفاوت لذّت می‌برد و کامش از تعدّد شوهر شیرین‌تر می‌شود. زن مانند مرد از هر تازه‌ای خوشش می‌آید و در این مورد با مرد تفاوتی ندارد. او به واسطه‌ی تعدّد مرد و

آمیزش‌های متفاوت و مؤانست‌های گوناگون در حد معقول، هرگز دچار اضطراب نمی‌گردد و به پوچی نمی‌گراید. بنابراین، تمام بیانات پیشین درباره‌ی تفاوت خصوصیات مرد و زن بدون دلیل است و از انگیزه‌های قومی و سنتی سرچشمه گرفته و برای آن ملاک عقلانی وجود ندارد.

در پاسخ به این اشکال، بیان چهار نکته ضروری است:

الف) تفاوت هویت و طبیعت زن

حقیقت زن و مرد، امری است که با فطرت آگاه و ضمیر ناخودآگاه آنان ارتباط دارد و نوع عشق و مهرورزی هر یک به هویت آنان بستگی دارد و این‌طور نیست که زن و مرد در این ویژگی یک‌سان باشند؛ همان‌طور که هویت و حقیقت زن و مرد چیزی غیر از طبیعت و نفسانیت آن دو است؛ زیرا حقیقت‌ها از قداست خاصی برخوردارند، در حالی که نفسانیت‌ها ممکن است با نوع ناسالم تربیت، تکرار، عادت، مشکلات، انحرافات، کاستی‌ها و امراض متفاوت جسمی و روحی - روانی درگیر باشند.

ب) قضاوت‌های عقلانی یا خواسته‌های نفسانی

طبیعت و نفسانیت انسان هیچ‌گاه از روی میل و رضا، تابع عقلانیت و حقیقت‌منش خود نمی‌گردد، مگر آن‌که عقل، اندیشه و اراده‌ی استوار آدمی بتواند نفسانیت او را مهار سازد. هر فردی در مقام طبع، حال و هوای نفسانی، تعدی و تجاوز را در خود زنده نگاه داشته و به‌طور اقتضایی ممکن است هر امر زشتی را طلب کند و در صورت توان، بدی‌ها را زینت داده، وجدان، عقل، اندیشه و اراده را در اختیار آن‌ها قرار دهد؛ از این‌رو نباید نفس و فرمان‌های آن را با حقیقت شفاف هویت انسانی در آمیخت و یکی دانست. قضاوت‌های عقلانی با خواسته‌های نفسانی تفاوت دارد و احکام هر یک با دیگری

متفاوت است؛ هر چند بسیار اتفاق می‌افتد که نفسانیت انسان از سر ترس یا خود فریبی احکامی را به عنوان چهره‌های عقلی تزیین و بر خود تحمیل می‌کند؛ پس این گونه نیست که هر آن چه به ذهن و دل برخی مردان و زنان خطور می‌کند، احکام عقلی و برخوردار از حقیقت زلال و فطرت بی‌پیرایه‌ی بشری باشد.

ج) تصورات و تصدیقات غیر عقلانی

بر اثر مفاسد اجتماعی و امراض فرهنگی و پیرایه‌های سستی، بسیاری از زنان و مردان به انحرافات فکری و عملی کشیده شده و آگاهانه یا ناخودآگاه دارای تصورات و تصدیقات نامناسبی می‌شوند. باطن ناسالم این افراد، آمیخته با دریافت‌های نادرست، تصورات غلط، تصدیق‌های جهل آلود، کردار ناپسند، احکام ناشایست و آثار ناهنجار می‌باشد. هیچ یک از این خواسته‌ها یا احکام و تصدیقات، دلیل بر درستی و حقیقت آن‌ها نیست؛ زیرا هر تصدیقی باید از شرایط خاص عقلانی خود برخوردار بوده و به دور از تأثیر عوامل منفی درونی و تحمیل‌های غلط بیرونی، مسیر مطلوب عقلی را پیموده باشد.

د) تفاوت عشق و شهوت

دوست داشتن چیزی یا کسی با خوش آمد، میل، لذت و هواهای نفسانی، تفاوت ماهوی و حقیقی دارد؛ چرا که عشق و شهوت با هم متفاوتند. گرچه شهوت نیز ظهوری نازل از عشق است، ولی اگر از مسیر درستی و سلامت انحراف یابد، حالت خودخواهی و نفسانیت به خود می‌گیرد.

هوای نفس هم با شهوت تفاوت دارد و شهوت، بخشی از هواهای نفسانی است. هم‌چنین محبت، ظهور عشق و اظهار دوستی و آثار فراوان آن، در آمیزش و هم‌خوابگی

خلاصه نمی شود؛ هر چند همه ی این امور می توانند ظهورات و چهره هایی از محبت و عشق باشند که در صورت انحراف و انحطاط، هوای نفس، عصیان و خودخواهی نامیده می شوند و به طور حتم نمی توانند رابطه ی قوی و مستقیمی با عشق داشته باشند. اگر چه ریشه ی تمام ظهورات نفسانی را با عشق مرتبط می دانیم، ولی باید دانست که این عشق به علل گوناگون، در ظرف نزول، به انحراف و ظلمت می گراید و درگیر آلودگی های شهود و رنگ و روی شهوانی به خود گرفته، سپس حال و هوای نفسانی و انگیزه های شیطانی پیدا می کند. عشقی که باید مقدس باشد و شهوتی که باید از انحراف و عصیان دور بماند، بر اثر هوای نفس آلوده می شوند و چون آبی زلال می مانند که گل آلود و لجن بار می گردند.

اکنون به خوبی روشن می شود که خوش آمد طبع زنان یا مردانی چند، از یک امر دلیل بر تمایل حقیقی روح و روان زن به آن امر نیست. تصوّر شیرینی ذائقه ی زن در تماس و رابطه با مردان متعدّد، تنها به هوای نفس زن های نگون بخت و گرفتار برمی گردد و هرگز از محبت، عشق و فطرت پاک انسانی زن سرچشمه نمی گیرد.

ذهن های آلوده و نفس های گرفتار هوا و هوس به واسطه ی مفاسد موجود در جامعه و عصیان و گناه و تکرار و عادت، صفا و سلامت خود را آهسته آهسته از دست داده، به امراض گوناگون آلوده می شوند که نباید این گونه تمایلات نفسانی را احکام عقلی به حساب آورد و بر آنها تکیه نمود.

مفاسد اجتماعی، کمبودهای روحی - روانی و آلودگی های نفسانی، افراد جامعه را چنان گرفتار نموده و چشم و دلشان را از گناه انباشته و عصیان را در نگاهشان آسان و هموار ساخته است که زشتی و کجی نزد آنان صورت زیبا به خود گرفته و طبیعت ثانوی آنها گردیده است.

این طبیعت ثانوی - که فعلیّت انحرافی همان طبیعت زلال اولی است - نباید میزان

و ملاک باورهای عقلانی ماگردد و حاکی از حقیقت دانسته شود. دل‌ها، چشم‌ها و دیگر توجّهات ناسالم، باطن و حقیقت افراد آلوده را مسخ کرده و توان یافتن اندیشه‌های درست را از آنان گرفته است؛ از این رو واقعیت‌های موجود نفسانی افراد آلوده‌ای را نباید حقایق ثابت و استواری دانست و باید باور داشت که حقایق وجودی و احکام درست عقلانی از تمایلات نفسانی جداست.

اگر زنی در باطن ناآرام خود از مرد بیگانه‌ای لذت ببرد، دلیل بر این نمی‌شود که هویت واقعی این زن و یا هر زنی چنین تمایلی را داراست، بلکه نشان می‌دهد که او از طبیعت حقیقی و هویت خاصّ انسانی خود دور افتاده و با چنین امیالی مردان را نیز گرفتار کارهای ناشایست ساخته است.

جامعه‌ی سالم؛ آینه‌ی وحدت خواهی زن

پیش‌تر گفته شد: وحدت شوهر، هویت و حقیقت زن را شکوفامی‌سازد و او در سایه‌ی این ویژگی به آرامش واقعی می‌رسد و نباید این حقیقت را با امور نفسانی و امیال آلوده‌ی شیطنی یکی دانست. هم‌چنین نباید صرف خوش آمده‌ها و تحریکات شیطنی را محبت و عشق به حساب آورد و هر آمیزشی را آرام‌بخش واقعی دل پنداشت.

تحقیقات و شواهد علمی نشان می‌دهد که هر آمیزش خارج از نکاح واقعی و دور از محدوده‌ی آمیزش طبیعی، برای دو طرف از زن و مرد، دل‌نگرانی، اضطراب، حالتی مسمّم‌کننده و گاهی نیز دل به هم خوردگی پیش می‌آورد؛ در حالی که در سایه‌ی ازدواج، بعد از هر آمیزش و کام‌یابی، آرامش روحی، خماری و خواب دل‌انگیزی به دو طرف دست می‌دهد.

حال اگر جامعه‌ای سالم باشد و مردم آن از فرهنگ صحیحی برخوردار باشند و

آلودگی‌های نفسانی، آنان را احاطه نکرده باشد، آن وقت می‌توان دریافت که باطن حقیقت زن، خواهان وحدت شوهر است و زن از هر تازه‌ای لذت نبرده و شوهر خود را بر تمام تازه‌ها ترجیح می‌دهد و گرد غیر نمی‌چرخد.

نمی‌توان امیال کسانی را که درگیر آلودگی‌های ذهنی یا عملی بوده و نهاد ناسالمی دارند، دلیل بر هویت حقیقی زن دانست و قضاوت آنان را قضاوت جنس زن شمرد. اگر زنی هم از هر تازه‌ای لذت ببرد و خوشش بیاید، او زنی است که زمینه یا تکرار نفسانیت‌ها، چشم و دلش را گرفتار آلودگی‌های گوناگون نموده و به کجی عادت داده است یا آن‌که کاستی‌ها و ناکامی‌های روحی - روانی و یا شدت و تزاید شهوات و حرارت‌های غیر عادی، او را دچار حسرت و انحراف و ذهنیت‌های آلوده ساخته است.

زنان وارسته در هاله‌ی ابهام!

مخالفتان نکاح، نسبت به وحدت خواهی زن این توهم را وارد کرده، می‌گویند: در هر جامعه‌ای زنان بسیاری را می‌توان دید که از پاکی و طهارت لازم برخوردارند، ولی در نهاد همان‌ها هم احساس تعددطلبی نهفته است و از تنوع مرد و تازگی‌های مردانه لذت می‌برند؛ به طوری که اگر موانع گوناگون، هم‌چون رعب و وحشت و معیارهای سنتی در کار نبود و زن‌ها امیال نفسانی خود را به واسطه‌ی ملاحظات جنبی در خود پنهان نمی‌کردند و طبیعت خویش را هم‌چون زنان جوامع پیش‌رفته آزادانه و آشکارا دنبال می‌کردند، هرگز از آن روگردان نبودند؛ بنابراین تازه‌خواهی و تعددطلبی در زن، هم‌چون مرد، ریشه‌ی طبیعی دارد و چیزی نیست که مربوط به زنان آلوده باشد؛ چراکه جنس زن هم‌چون جنس مرد است و این دو طبیعتی یک‌سان دارند و تفاوتی در این جهت وجود ندارد.

امیال نفسانی و زنان به ظاهر وارسته

در پاسخ این توهم می‌گوییم: در یک جامعه، زنان صالح و سالم کم نیستند و می‌توان آن‌ها را به طور محسوس دید و به طهارت و پاکی‌شان اذعان نمود، ولی چنین هم نیست که هر زن به ظاهر وارسته‌ای در باطن نیز این گونه که جلوه می‌کند، باشد و دچار مشکلات نفسانی و کاستی‌های درونی نباشد.

ممکن است حال و روان بسیاری از این ظاهرمداران وارسته نیز بر اثر حسرت‌ها، امیال نفسانی و آلودگی‌های عمومی یا کاستی‌های شخصیتی گرفتار خواسته‌های ناموزون شده باشد. آنان در واقع شناگران قابلی در محیط زشتی‌ها هستند، ولی ظواهر گوناگون رعب و وحشت و معیارهای سنتی موجب مهار آن‌ها گردیده است، وگرنه در پس این ظاهر شایسته و آسوده، باطنی ناآرام دارند که به اجبار و به طور غیرطبیعی

محفوظ مانده است.

از این رو قضاوت‌ها و خواسته‌های این گونه زنان را هم نمی‌توان معیار و ملاک خواسته‌های باطنی و حقیقی جنس زن شمرد؛ به ویژه این که سخن از لذت و خوش آمد است که در ظرف نفس و نفسانیت محقق می‌گردد و روشن است که زن نیز در این مرتبه از هویت و شخصیت خویش، مانند مرد، درگیر امیال شیطانی است؛ در حالی که نه در مرد موضوع تعدد همسر نفسانی صرف است و نه غایت آن منحصر در نفسانیت می‌باشد.

پیروی از امیال شیطانی و هوس‌های نفسانی را نباید به حساب هویت و شخصیت حقیقی انسان یا زن گذاشت. زن در مرتبه‌ی هویت حقیقی خویش غیر از زن در موقعیت کاذب نفس است و تجدّدطلبی و تازه‌خواهی زن در ظرف هواهای نفسانی او شکل می‌گیرد که نباید از پیچیدگی‌های نفس غافل بود.

نتیجه آن که خواسته‌های انحرافی و شیطانی زن در میدان نفس با وحدت‌طلبی او در مرتبه‌ی هویت حقیقی و فطرت پاک و دست‌نخورده‌اش تفاوت دارد و این دو باید از هم تمییز داده شوند.

تحمیل وحدت خواهی بر زن (!)

در این جا بار دیگر این توهم پیش می‌آید که: سلب آزادی زن همیشه باریکاری، سالوس، تحمیل و اجبار و زورمداری مردها همراه بوده است؛ زیرا اگر زنان بگویند: جنس ما نیز چون جنس مرد، در صورت تحقق شرایط و عدم مانع، از تعدد مرد لذت می‌برد، گفته می‌شود: «این خوش آمدن از جانب نفس کاذب بوده و عین انحراف است»؛ و هنگامی که می‌خواهند «وحدت مطلوب» را بر او تحمیل کنند، می‌گویند: «این وحدت خواهی، فطرت و هویت حقیقی زن است»؛ در حالی که هویت و نفس آدمی از

منش و کنش واحدی برخوردار است و در این جهات از خصوصیت‌های مختلف به دور می‌باشد و فطرت و هویت زن، هم‌چون مرد، همیشه در پی تمام مصادیق کام‌یابی است.

پاسخی فلسفی

در توضیح این شبهه و پاسخ به آن باید سه اصل فلسفی را در نظر داشت تا دچار توهم بی‌مورد و ادّعی بی‌دلیل نگشت:

نخست. اصل ثبوت و اثبات؛

دوم. اصل حقیقت و واقعیت؛

و سوم. اصل تفاوت هویت حقیقی انسان با نفس کاذب و فریبنده‌ی او.

اصل نخست: ثبوت و اثبات

به طور خلاصه باید گفت: ثبوت، عنوان نفسی و لازمی شیء می‌باشد و حکایت از موجودیت‌های خارجی دارد، بی آن که دلیل و اعتقاد یا حکایت و اثبات چیزی در آن مورد نظر باشد؛ مثل آن که: در خارج آتش گرم است، آب سیال است، مردم وجود دارند و در شب نیز ستارگان خودنمایی می‌کنند. چه این واقعیت‌ها را بپذیریم یا رد کنیم و چه مورد اثبات و استدلال قرار گیرند یا انکار شوند، همه وجود دارند و قوانین طبیعی نسبت به آن‌ها بی‌وقفه استمرار دارد.

اما عنوان اثبات و استدلال و حکایت و تبیین، یک امر متعدّدی است و لحاظ ذهن و پی‌گیری و دفاع و غیریت و تعدّد ناظر و منظور را در بر دارد؛ مثل آن که: فردی اثبات کند خانه‌ای آتش گرفته یا بگوید: «اعتقاد من این است که انسان موجودی است مادی و درک و شعور او محدود یا نامحدود است». از این رو عنوان اثبات، به‌طور قهری،

مخالفت و تکاذب افراد را در پی دارد؛ به طوری که در همین مثال، فرد دیگری می‌تواند بگوید: «خانه‌ی مورد نظر شما آتش نگرفته یا انسان موجود مادی نیست و یا درک و شعور او این گونه نمی‌باشد». حال برای تصحیح این امور و رفع اختلاف‌ها باید تنها دلیل و استدلال را ملاک قرارداد و با پرگار برهان، راه را پیش برد و از هرگونه اهمال، ساده‌انگاری، تعصب و خیال‌پردازی به دور بود تا درستی‌ها از نادرستی‌ها جدا گردد.

اصل دوم: حقیقت و واقعیت

حقیقت‌ها، هویت‌های ذاتی اشیا و امورند و به طور قهری هر چیز و هر امری هویت ثابت و مستمر خود را دارد. حقیقت، وصف نفسی و حکایت صحیح هویت‌هاست؛ چه مورد پذیرش قرار گیرد یا منکر داشته باشد، و چه تضعیف شود یا تقویت گردد. حقیقت، معقول ثانی فلسفی و موجودیت وصفی هویت است که قابل انعزال و تخریب یا تغییر و دگرگونی نیست؛ چه عوارض مخالف به خود بگیرد یا از انکار به دور باشد؛ مانند آن که گفته می‌شود: انسان موجودی اندیش‌مند است یا آدمی دارای عواطف و احساسات است، که این امور به هویت ذاتی انسان مربوط می‌شود.

واقعیت‌ها، موجودیت‌های فعلی اشیا و امورند و بروز خارجی دارند؛ چه این موجودیت‌ها، ذاتی و حقیقی باشند یا نباشند. این‌ها صفاتی عارضی هستند که قابل انفعالند و تغییر و نارسایی یا بطلان و نادرستی در حریمشان راه دارد؛ مانند آن که: کسی داعیه‌ی عنوانی را داشته باشد یا موقعیتی را در دست گیرد که ممکن است این تحقق، مناسب بوده و حقیقت داشته باشد و چه بسا که از حقیقت به دور باشد؛ مثل آن که: اکنون فردی بیمار یا ناتوان است که این بیماری و ناتوانی، اگر چه وجود دارد و با او همراه است، ولی این طور نیست که این وصف برای او یک حقیقت ثابت باشد؛ زیرا علت و عاملی برای عروض این صفات در فرد وجود دارد که با رفع آن، عوارض از او

دور می‌گردد.

پس حقیقت‌ها ثابتند؛ در حالی که واقعیت‌ها ممکن است امور ثابتی نباشند، اگرچه موجودند. حقیقت و واقعیت، موقعیت عام و خاص منطقی دارند: هر حقیقتی یک واقعیت است، ولی هر واقعیتی نسبت به هر امری حقیقت نیست؛ به طور مثال: ظلم و ستم یک واقعیت است و وجود خارجی دارد، ولی حقیقت ندارد و ماندگار نیست و انگیزه‌های باطل علت تحقق آن گردیده است، بر خلاف حقیقت عدالت که یک حقیقت واقعی و واقعیت حقیقی است که با هویت اشیا تحقق می‌یابد و نبودش در ظرفی با عوارض و مشکلات همراه می‌گردد.

اصل سوم: حقیقت انسان و گستره‌ی تفاوت‌ها

حقیقت آدمی با آن که از وحدت خاصی برخوردار است، ولی گستره‌ی عامی نیز داشته و شئون، حالات، عوارض، عناوین و خصوصیات فراوانی دارد. مراتب ذاتی و عارضی، خاصیت‌های ثابت و متغیّر و حالات حقیقی و واقعی، مراتبی از هویت واحد و گستره‌ی حقیقت آدمی است.

برای شناخت یک وصف یا حالت و امری - که به‌ویژه در انسان وجود دارد - باید به اثبات و استدلال روی آورد؛ زیرا بدون دلیل اثباتی، واقعیت موجود قابل ارایه یا پذیرش نیست؛ گرچه ممکن است امری به ظاهر مورد اثبات قرار گیرد، ولی حقیقت نداشته باشد یا آن که دلیل اثباتی واقعیّت نزد فرد یا گروهی مخدوش جلوه کند و در نظر آن‌ها از ارزش اثباتی اش کاسته شود؛ پس دو امر «ثبوت» و «اثبات» می‌توانند با واقعیت، اجتماع پیدا کنند یا از آن افتراق بیابند؛ به این بیان که ممکن است آن امر در واقع ثبوت داشته باشد و قابل اثبات هم باشد و هم‌چنین ممکن است ثبوت داشته باشد، ولی قابل اثبات نباشد و یا به عکس.

حال باید طبق این اصول و قواعد علمی - فلسفی به پاسخ ایراد مذکور پرداخت. اشکال این بود که آیا زن وحدت طلب است و فطرت و هویت او اقتضای تک زوجی دارد، آرامش خود را در وحدت شوی می‌یابد و منش انسانی‌اش در گرو تحقق این معناست، یا نهاد زن در پی تعدد خواهی است و تجددطلبی هویت فطری اوست؟ آیا تعدد خواهی برای زن بیماری روانی - اخلاقی است و هرگونه تجددطلبی در این زمینه برای او انحراف است - به طوری که اگر چنین انگیزه‌ای در باطن زنی یافت شود، حکایت از نفسانیت‌های پلید و هوس‌های شیطانی می‌کند - یا زن نیز چون مرد طالب تعدد مرد یا همسر می‌باشد و وحدت شوی سلب اختیار و سرکوب خواسته‌های روانی اوست؟

در این جا برای بررسی این موضوع، چند امر باید مورد توجه قرار گیرد که به اختصار در پی می‌آید.

زن و انگیزه‌های نفسانی

به طور کلی می‌توان این طور گفت که: چنین انگیزه و هوسی در میان تمام زن‌ها وجود ندارد و این برداشت آلوده نسبت به زنان به دور از واقعیت است. البته ممکن است بر اثر آلودگی‌های محیط یا عوامل دیگر چنین امری در میان دسته‌ای از آن‌ها، کم یا زیاد، وجود داشته باشد و وجود خارجی آن نیز قابل انکار نیست.

اکنون باید پرسید: آیا تک همسری و وحدت طلبی در زن یک هویت فطری است که او چنین برخوردار دارد و خود در پی تحقق آن است و هر نوع تجددطلبی انحراف و پلیدی است یا در زن نیز چون مرد، تمایلات متفاوت و انگیزه‌های گوناگون وجود دارد. زن و مرد در این زمینه حالت یکسانی دارند و وحدت خواهی تحمیلی است بر زن که از سر عادت یا اجبار بر او بار شده است. به راستی آیا باطن زن در راستای وحدت

مطلوب سیر می‌کند و تمام هوس‌های شوم کثرت‌گرایی و تمایلات نفسانی و هواهای شیطانی در این زمینه تنها در دسته‌ای از زن‌ها بر اثر کاستی‌ها و مشکلات جنسی وجود دارد که در بعضی تحقیق می‌یابد، یا تنوع‌گرایی در زن یک حقیقت ملموس است و آلودگی نفسانی و انحراف جنسی نیست و بر اثر عوامل قهری تربیتی و سلطه‌گری مردها چنین خواسته‌های طبیعی در باطن زن‌ها به جبر کشته یا پنهان می‌گردد؟

ممکن است گفته شود: تنوع‌گرایی در خارج امری قهری و طبیعی است؛ زیرا ممکن است هر نفسی از نفوس انسانی یا هر زنی از زن‌ها در صورت تحقق شرایط و عدم وجود موانع از چنین موقعیتی استقبال نماید، مگر آن‌که زمینه‌های روانی و تربیتی یا تعهدات دینی و اخلاقی در او وجود داشته باشد؛ همان‌طور که می‌توان گفت: هویت و فطرت حقیقی زن، به‌طور طبیعی از چنین امری استقبال نمی‌کند و زن در پی وحدت شوی و سلامت و آرامش نفس می‌باشد. هر یک از این دو گزاره باید به دقت مورد بررسی قرار گیرد و در جهت اثبات هیچ‌کدام را نمی‌شود به صرف ادعا پذیرفت؛ چنان‌که پیش‌تر در مقام استدلال نسبت به وحدت‌طلبی بیان شد که: فطرت و هویت طبیعی و منش و قداست روحی زن را می‌توان تنها در چهره‌ی غایت مطلوب و وحدت زوج یافت؛ زیرا قداست، مطلوبیت و عواطف روحی - روانی زن خواهان چنین وحدتی است. زن خود را در چهره‌ی مرد مشخص به‌طور کامل و سالم می‌یابد و تعدد و کثرت را در طول یا عرض یک‌دیگر موجب تشنگی و اضمحلال روحی خود می‌داند. پس این اندیشه - که وحدت‌طلبی زن هویت فطری است - هم‌راه با دلیل است و تجددطلبی زن هم یک واقعیت ملموس و عینی است که وجود خارجی آن در دسته‌ای از زن‌ها یا در برخی مناطق جهان نسبت به دسته‌جاتی از آنان قابل انکار نیست. به‌طور قهری دسته‌ای از انسان‌ها یا زنان نسبت به شماری از هوس‌ها آمادگی استیفا و اجرا دارند و وجود این فرض در دسته‌ای از زنان روشن و آشکار است و نیازمند دلیل

نمی‌باشد و وحدت‌خواهی زن گرچه ممکن است گفته شود: یک امر بدیهی نیست، ولی با اثبات و استدلال محکم همراه است و اگر نسبت به آن مخالفتی باشد، از دیدگاه منطقی باید با استدلال همراه گردد و با صرف ادعا نباید مورد انکار قرار گیرد.

اگر گفته شود: بسیاری از زن‌ها تک همسری را انکار می‌کنند و این سخن را که «تجددطلبی زن‌ها ناشی از هوس و انگیزه‌ی نفسانی است» نمی‌پذیرند، بلکه آن را ندای نهاد زن می‌دانند که به قهر کشته یا پنهان شده است، در پاسخ نسبت به این امر خطیر ابتدا باید گفت: وحدت‌خواهی در حقیقت زن‌ها، صورت منطقی داشته و همان طور که بیان شد، گذشته از ثبوت، دلیل اثباتی دارد که ما تنها در پی اثبات آن هستیم و ثبوتش یک امر وجدانی است که نهاد سالم هر زن آن را لمس می‌کند، ولی این سخن که «انگیزه‌های تعدد‌خواهی زن از سر آلودگی نیست و در او امری فطری و هویتی ذاتی است» دور از صحت است و داعیه‌اش باید همراه با دلیل باشد و صرف ادعا یا به رخ کشیدن دسته‌ای از زن‌های آلوده یا گرفتار به عادت یا اجبار در پذیرش این امر کافی نیست.

ممکن است گفته شود: بسیاری از زن‌ها - به خصوص در دنیای به اصطلاح آزاد و پیشرفته‌ی امروز - چنین انگیزه‌ای را در خود می‌بینند و این واقعیتی خارجی است که به دلیل احتیاج ندارد؛ زیرا وقوع یک امر بهترین دلیل بر حقیقت آن است.

در پاسخ این سخن هم باید گفت: آری، وقوع یک امر می‌تواند دلیل بر تحقق آن در خارج باشد، ولی هر تحقق خارجی دلیل بر حقیقت یک امر نیست؛ زیرا دلیلی این‌گونه و اثباتی چنین در صورتی از کارایی لازم برخوردار است که آن‌چه در خارج به عنوان مصداق تحقق می‌یابد، هویت مصداقی یک کلی باشد و تحقق چنین مصداقی هم از سر طبیعت و اختیار باشد، ولی اگر این مورد خارجی به طور دقیق مصداق آن کلی نباشد یا به طور طبیعی تحقق نیافته باشد، چنین موردی، مثبت چیزی نمی‌شود؛ چرا که تحقق

چنین امری در دسته‌ای از زنان حکایت از فطری بودن آن نمی‌کند و از سر هوس است و به اختیار و به‌طور طبیعی هم نیست، بلکه بدآموزی‌های فراوان عامل تحقق آن گردیده است.

آری، وجود این واقعیت خارجی، دست کم در بعضی از زن‌های جوامع مختلف، قابل انکار نیست، ولی چنین تمایلی در این گروه از زنان، حکایت از حقیقت، هویت و منش حقیقی زن نمی‌کند، بلکه می‌توان گفت: تمایل زنان در این جوامع به تعدد مرد، ناشی از انگیزه‌های نفسانی و هوس‌های شیطانی آنهاست و این پرده‌داری‌ها بر اثر تربیت‌های ناسالم، افکار الحادی، عناد با معنویت و استهزا و دهن‌کجی به آن به وجود آمده است؛ چراکه در مقابل، بسیاری از زن‌ها در همان جوامع و جوامع پوششی، دینی و اخلاقی نیز ممکن است تمایل به مردان متعدد را انکار کرده و چنین زن‌هایی را متهم به آلودگی سازند.

پس واقعیت و وقوع این تمایل، حتی در دل بسیاری از زن‌ها، حکایت از حقیقت فطری و هویت ذاتی آن نمی‌کند، هر چند هوس بازی و آلودگی‌های نفسانی در این‌گونه زنان وجود دارد و این عارضه‌ی شوم حتی برای خود آنان هم قابل انکار نیست.

زن و میل به تعدد

بعد از بیان این امر، موضوع دیگری باید مورد توجه قرار گیرد که نسبت به مطالب گذشته بسیار قابل دقت و اهتمام است و آن امر این است که: آیا وجود چنین انگیزه‌ای نسبت به کام‌یابی در دسته‌ای از زن‌ها بر اثر تشویق و بدآموزی نبوده که در نهایت، باعث علاقه به این امر و لذت‌بردن از آن گردیده است؟ آیا این کام‌یابی حکایت از حقیقت و هویت فطری آن لذت می‌کند و آیا درستی و حقیقت یک امر تنها در گرو درک لذت و دوست داشتن آن است؟ هرگز!

بدیهی است که ممکن است آدمی بسیاری از کارها و اشیا را دوست داشته باشد، در حالی که زیان باری آن‌ها قطعی بوده و مورد تردید نباشد؛ پس اگر چه ممکن است وجود چنین انگیزه‌ای یا میل به آن در دل زنان بسیاری هم باشد، ولی این دلیل بر حقیقت آن نیست، بلکه باید برای بودن چنین انگیزه‌ای در دل تمام زن‌ها دلیل اثباتی داشت که چنین دلیلی وجود ندارد و وجود این انگیزه در دل شماری از آن‌ها حکایت از حقیقت آن نمی‌کند؛ همان‌طور که میل به امری و لذت بردن از آن، حقیقی بودن آن را اثبات نمی‌کند. چه بسا کارهایی که با وجود زیان باری یا خطرناک بودن هم چون گناهان، برای آدمی لذت‌بخش و دل‌خواه باشد. آری، حقیقی بودن یک امر غیر از مطلوب بودن آن است و ممکن است چیزی برای نفس مطلوب باشد، ولی شایسته نباشد. در نتیجه به طور کلی می‌توان گفت: حقیقت روح و نهاد ناآرام آدمی و به ویژه زن، وحدت و گستره‌ی عامی دارد که هر مرتبه‌ی آن با وجود یکتایی و هم‌بستگی کامل با تمام مراتب، از تنوع خاصی برخوردار است.

تفاوت زن و مرد در تعدد خواهی

در این جا ممکن است دوباره این گونه اشکال شود: نسبت به این امور میان زن و مرد تفاوتی نیست. این تعدد طلبی در مردان، هم چون زنان، یا بر اثر انگیزه‌های شیطانی و هوس‌های نفسانی است و یا ریشه در هویت آدمی دارد و تفاوت زن و مرد در این جهات قابل اثبات نیست.

بنابراین، وحدت زن برای مرد با وحدت مرد برای زن یک حکم دارد و اگر در جانب مرد تعدد اشکال ندارد، باید در جانب زن هم بی اشکال باشد، و اگر در جانب زن اشکالی دارد، پس از جانب مرد هم اشکال دارد. به طور کلی، تمام انسان‌ها در این‌گونه امور یک‌سانند و در این جهات تفاوتی میان زن و مرد نیست.

در پاسخ به این توهم باید گفت: این بیان، مغالطه‌ای میان امور و احکام آن است و نباید مسایل علمی را تنها با مقایسه و قیاس پی‌گیری نمود. تحلیل این مباحث مهم و دقیق علمی - فلسفی نباید با اهمال و ساده‌انگاری صورت گیرد، بلکه شناخت احکام و خصوصیات هر موضوع علمی نیازمند دقت و بررسی کامل است.

همان‌طور که پیش‌تر گفتیم: گرچه زن و مرد هر دو انسانند و تفاوتی در حقیقت آن دو نیست، ولی این‌طور نیست که در همه‌ی صفات و خصوصیات و شؤون و آثار یک‌سان باشند، بلکه صفات متفاوت آن‌ها تفاوت آثار و احکام را طلب می‌کند.

شناخت دقیق و برداشت صحیح از صفات و خصوصیات روحی - روانی زن و مرد، هم‌چون دیگر مسایل، باید بر اساس دلیل باشد؛ نه از روی مقایسه، شبیه‌سازی و قیاس و استحسان؛ زیرا در این صورت می‌توان گفت: همان‌طور که مرد در صورت موی درشت و محاسن دارد، زن هم باید در صورت چنین مویی داشته باشد و همان‌طور که زن زایمان می‌کند، مرد هم باید زایمان داشته باشد. آری، بی‌شک این مقایسه‌ها در نظر هر عاقلی بی‌مورد است؛ حال، چگونه ممکن است که نسبت به مسایل ظریف علمی و روانی اهمال و سهل‌انگاری روا باشد؛ هم‌چنان‌که در جهت این تفاوت به «وحدت مطلوب» اشاره شد و در آینده به قوت از آن یاد می‌شود.

درباره‌ی این موضوع آنچه تاکنون مورد بحث قرار گرفت، تنها مسایل نفسانی بود و حال در صدد بیان جهات معنوی آن می‌باشیم.

ادراکات معنوی و سعادت انسان

جهات معنوی و سعادت آدمی، در گرو تحقق اموری است که باید در مباحث «فلسفه‌ی اخلاق» از آن سخن گفت تا روشن شود که فطرت و هویت انسان تنها وابسته به لذت‌های نفسانی نیست. اکنون در این جا به خلاصه‌ای از مباحث ضروری این

موضوع می‌پردازیم:

طبیعت انسان و نفس آدمی ادراکات قوی و تمایلات فراوانی نسبت به لذت‌های نفسانی داشته و به راحتی به استقبال آن‌ها می‌رود، ولی این‌گونه نیست که ادراکات و تمایلات انسان تنها در گرو لذایذ مادی باشد و لذت‌های معنوی را دریافت ننماید. انسان، در صورت فعلیت قوا، نسبت به حقایق معنوی، از ادراکات وصولی و عینی - که به مراتب برتر از ادراکات نفسانی می‌باشد - برخوردار است و اگر توان‌مندی‌های معنوی انسان در این عرصه فعلیت یابد، بُردکاری‌اش از توان او در جهات نفسانی فراتر خواهد بود.

انسان موجودی جمعی و گسترده‌ترین مخلوق آفرینش است که ادراکات متفاوت، فراوان و پیچیده‌ای دارد. البته شمار اندکی از انسان‌ها قوای معنوی خود را به خوبی رشد داده و بدان فعلیت می‌بخشند و با این حال آنچه در می‌یابند، اندکی از ظرفیت بی‌نهایت صفات آن‌هاست؛ به همین جهت، اگر انسان خیرات و خوبی‌ها را منحصر در نفسانیات بداند و همت و غایت خویش را تنها در گرو خوش‌آمدهای نفسانی بشمارد، این تفکر او منش حیوانی دارد و نسبت به کمالات معنوی ناآگاه و گم‌راهی است.

قوای مادی و ادراکات نفسانی انسان، در مقابل دیگر قوای او تنها اندکی از توان‌مندی‌های او است. انسان، کامل‌ترین آفریده است و نباید خود را تنها پای‌بند نفسانیات مادی بداند؛ زیرا در این صورت، تنها حیوان رشد یافته‌ای خواهد بود که بخشی از محتوای انسان را فعلیت داده است. تمام این قوای مادی در حیوانات هم وجود دارد، بلکه می‌توان گفت: در امور نفسانی و جهاتی، حیوانات بیش از آدمی دارای توانند. بنابراین نه انسان، منحصر در این امور است و نه لذایذ و کام‌یابی در او محدود به این زمینه‌هاست.

اما درباره‌ی مطلب دوم - که سعادت انسان در گرو چیست - با توجه به آنچه در

مطلب نخست گفته شد، باید گفت: سعادت انسان هم چون حقیقت او تنها در گرو نفسانیات نیست و خیرات موجود در نهاد گسترده‌ی آدمی، بیش تر و بالاتر از خیرات و خوبی‌های نفسانی است.

با آن که خیرات و کام‌یابی نفس یک حقیقت است و می‌تواند زمینه‌ی هر نوع خیر و سعادت‌ی قرار گیرد، ولی این طور نیست که سعادت آدمی تنها در گرو لذایذ و خیرات مادی باشد. بنابراین نباید تنها خوش آمده‌ها و لذایذ مادی، مورد توجه آدمی قرار گیرد. باید دریافت که سعادت و لذت، تنها وابسته به حظوظ حیوانی نیست، بلکه ممکن است دسته‌ای از لذایذ نفسانی، هنگامی که هم‌راه طغیان و آلودگی باشند، موجب حرمان و تباهی و شقاوت ابدی انسان گردند.

سعادت، منحصر در شهوت و غرایز نفسانی نیست، اگرچه ممکن است این امور موجب خیرات بسیاری شوند. همان طور که ممکن است علت تباهی گردند. پس نباید در شناخت انسان تنها در گیر و دار لذایذ مادی بوده و خوش آمده‌های شهوانی را ملاک و معیار شناخت قرار داد؛ زیرا ممکن است تجدّدطلبی و کام‌یابی‌های نفسانی که بیش تر مورد توجه انسان قرار می‌گیرد، برای حقایق معنوی زیان بار باشد. آری، ممکن است هرزگی یا دست کم خوش آمده‌های شهوانی مورد استقبال افرادی قرار گیرد، ولی این گونه نیست که سلامت و سعادت آنان در گرو آن باشد.

پس اگر گفته شود: تعدّدطلبی برای زن و راه‌یابی چند مرد به حریم او، موجب حرمان زن و برای وی زیان بار است، نباید تنها هوس‌ها و لذت‌های زودگذر و لحظه‌های محدود را ملاک قرار داد و گفت: نفس زن نیز از چنین تجدّد و تعدّدی استقبال می‌کند؛ چنان‌که در جانب مرد نیز طلب‌های متعدّد نسبت به چند زن با شرایط خاص، تنها در گرو خوش آمده‌های نفسانی نیست، بلکه می‌تواند اضافه بر حظوظ نفسانی، ملاک‌های متفاوت روحی - معنوی نیز داشته باشد؛ زیرا گاهی دست‌یابی مرد

به اقتدار، مدیریت و وسعت جمعی - که بخشی از ملاک‌های روحی مرد است - وابسته به تحقق این امر است. البته در صورت عدم موفقیت مرد و ضعف و کاستی در موقعیت جمعی او - که همان ضعف مدیریت و اقتدار است - نه تنها نمی‌تواند با تعدد زن، کمال فعلی خود را بازابد، بلکه از چنین امری منع نیز شده است؛ از این رو تعددخواهی در بیش‌تر مواقع برای بسیاری از مردها حرام می‌گردد.

اما نسبت به عوامل و ملاک‌های واقعی در تعددخواهی مرد باید گفت: مصالح و مفاسد خانوادگی و اجتماعی، مشکلات معیشتی زنان بی‌سرپرست و لزوم سرپرستی مردها نسبت به آنان و فرزندانشان - که در نهایت، سلامت جامعه را در پی دارد - همه و همه، از علّت‌ها و ملاک‌های تعدد همسر و عدم اکتفا به یک زن برای مرد است. پس اگر چه تعدد زوجات می‌تواند امور جنسی و لذایذ نفسانی را در برداشته‌باشد، ولی این‌گونه قوانین، تنها برای تحریک یا تطمیع نفسانیت مردها نیست. هم‌چنین اگرچه ممکن است عدم تعدد مرد در مورد زن لذایذ نفسانی و هوس‌های زن را به نوعی محدود سازد، ولی علّت این قانون ایجاد محدودیت برای زنان نیست، بلکه در وضع آن، سلامت فردی، خانوادگی و اجتماعی و جهات معنوی فراوانی موردنظر بوده است.

تعدد همسر؛ زمینه‌ی امتحان زن و مرد

در این جا آنچه بسیار قابل توجه و اهمیت است، این است که عدم تعددخواهی زن، زمینه‌های خارجی و عرضی ندارد و تنها به منظور سلامت خانواده، فرزند و اجتماع نیست؛ زیرا در آن صورت، زن از هویت ذاتی و موقعیت حقیقی به‌دور است و تنها بلاکش جامعه و خانواده می‌گردد، بلکه مهمترین علّت آن، وحدت خواهی زن از نظر روحی و نفسانی و تأمین سلامت و سعادت فردی اوست؛ زیرا اگر تعددخواهی در

زن تحقّق پذیرد، سستی، کجی، پلیدی، اضطراب و نا آرامی او را فرا گرفته و به فساد و تباهی می افتد.

طبیعت، فطرت و دین، در واقع میان زن و مرد تفاوت گذارده و به واسطه‌ی احکام جداگانه امتحانی خاصّ برای هر یک قرار داده‌اند. مرد باید با قانون تعدّد، اقتدار و توان‌مندی‌های فراوان خود را فعلیّت بخشد، ولی در جانب زن این گونه نیست، بلکه او باید با وحدت‌طلبی خود، سلامت نفس و مهار هوس‌های نفسانی خویش را تأمین نماید و نسبت به تنها مطلوب و همسر خویش درستی و کمال فعلی خود را آزمایش کند.

اگر مردی بتواند در صورت تعدّد همسر، عدالت، امنیّت و رضایت نوعی را در زندگی خانوادگی و اجتماعی‌اش برقرار کند، به کمال مطلوب خویش رسیده است و در غیر این صورت، گذشته از آن که به کمال فعلی خود نمی‌رسد، ممکن است به حرمان فراوانی هم دچار شود؛ همان‌طور که اگر زنی مطلوب و همسر دیگر شوهرش را در کنار خود پذیرفته و حسن ارتباط را با همسر خویش ادامه دهد و بتواند موقعیّت خود را با او هماهنگ سازد، کمال او به فعلیّت رسیده و بر نفس خویش چیره شده است، ولی اگر او نیز نتوانست در این امور، حدود طبیعی و احکام فطری خود را باز یابد، در امتحان مردود شده و دیگر نباید از فعلیّت کمال دم زند.

بنابراین، دست‌آفرینش تفاوت‌هایی را در فطرت زن و مرد نهاده و برای تحقّق سلامت و سعادت و حفظ آن آزمایش‌هایی را هم قرار داده است تا انسان‌های به کمال رسیده و وارسته، از افراد ضعیف و ناسالم باز شناخته شوند.^(۱)

۱- عن محمد بن سنان، عن خالد القلاسی قال: «ذكر رجل لأبي عبدالله عليه السلام امرأة فأحسن عليها النّساء، فقال له أبو عبدالله عليه السلام أغرتها؟ قال: لا. قال: فأغرها فأغارها فثبتت فقال: لابی عبدالله عليه السلام: أئی قد اغرتها فثبتت فقال: هی كما تقول؛ کافی، ج ۵، ص ۵۰۵، ح ۵. ←

آری، این قوانین، در صورت شناخت صحیح و اجرای درست، می‌تواند سلامت و سعادت فرد و جامعه را به دنبال داشته باشد، اگر چه باید نسبت به خصوصیت‌ها و ظرایف آن، کمال دقت و نهایت اهتمام به عمل آید تا اسباب تباهی، خودخواهی و حرمان را فراهم نگرداند. باید در بیان شرایط و احکام این موضوع دقت فراوان داشت تا این امر خطیر از اهمال و اجمال به دور باشد.

تمام آنچه تا این‌جا درباره‌ی وحدت‌خواهی و تعددخواهی بیان گردید، در جهت خصوصیت‌های نفسی، روحی و باطنی انسان است، در حالی که ملاک‌های این حقایق، منحصر در امور نفسانی و خیرات معنوی - اخلاقی نیست، بلکه جهت‌های خارجی و مسایل جنبی بسیاری نسبت به فرد، خانواده، اجتماع، نسل و فرزند و... را نیز هم‌راه دارد که در مقام خود به قوت از آن سخن خواهیم گفت.

→ محمد بن سنان از خالد قلانسی نقل می‌کند: مردی از همسرش در نزد امام صادق (علیه السلام) به نیکی یاد کرد و او را بسیار ستود.

امام صادق (علیه السلام) به او فرمود: آیا بر سرش زن دیگر آورده‌ای؟ گفت: نه. حضرت فرمود: برای آزمایش او همسر دیگری بگیر. آن مرد رفت و همسری دیگر گرفت، ولی آن زن هم‌چنان بر خوبی‌هایش پایدار بود و هیچ دگرگونی در او ایجاد نشد. آن‌گاه آن مرد به امام صادق (علیه السلام) گفت: همسر دیگری گرفتم، ولی همسر نخست من هم‌چنان در خوبی پایدار و استوار است.

امام (علیه السلام) فرمود: هم اکنون روشن شد همسرت، آن گونه که می‌گفتی، شایسته و ستوده است. - عن سعد الجلاب، عن ابی عبدالله (علیه السلام) قال: «ان الله عزوجل لم يجعل الغيرة للنساء و انما تغار المنكرات منهن، فاما المؤمنات فلا، انما جعل الله الغيرة للرجال لانه احل للرجل اربعاً و ما ملكت يمينه ولم يجعل للمرأة الا زوجها فاذا ارادت معه غيره كانت عندالله زانية؛ کافی، ج ۵، ص ۵۰۵، ح ۲. امام صادق (علیه السلام) فرمود: خداوند -عزوجل- غیرت را برای زنان قرار نداده است و تنها زنانی که در برابر دستور خدا تسلیم نیستند، ابراز غیرت می‌کنند و زنان باایمان این‌گونه نیستند. خداوند غیرت را تنها برای مردان قرار داده است؛ زیرا برای مرد چهار زن حلال کرده، ولی برای زن تنها شوهرش را قرار داده است و اگر زن بخواهد با وجود شوهر با دیگری باشد، نزد خداوند زناکار شمرده می‌شود.»

وحدت شوی؛ خواسته‌ی باطنی زن

اگر آلودگی‌های موجود در جوامع انسانی قابل مهار بود و زن درگیر کجی‌ها نمی‌گردید و چشم و دلش از حرام انباشته نمی‌گشت و کمبود و حسرت دمار از روزگارش در نمی‌آورد، روشن می‌شد که چگونه وحدت شوی، خواسته‌ی باطنی هر زنی است و چه سان این امر موجب آرامش و سلامت او می‌گردد. آن‌گاه هرگز زنی دل در گرو غیر نمی‌نهد، بلکه خویشان را وحدت طلب و یگانه خواه می‌دید و از چنین موقعیتی لذت می‌برد و به خود می‌بالید.

البته این را نیز باید باور داشت که همیشه در جوامع مختلف با تمام مشکلات گوناگون و مسلک‌ها و اعتقادهای متفاوت، مردان شایسته و زنان وارسته و نجیب بسیاری وجود دارند و چنین نیست که همه‌ی زنان، اصالت و هویت خود را از دست داده و گرفتاری‌های نفسانی، آن‌ها را از پای درآورده باشد.

نفسانیت و نسبیت

باید دانست که هر یک از ملاک‌های خوب و بد و کمالات و شایستگی‌های اخلاقی، گرچه در نوعیت‌ها و واقعیت‌های خود مطلق و گسترده‌اند، ولی در افراد به‌طور نسبی یافت می‌شوند؛ از این رو صلاح و فساد زنان، هم‌چون مردان، بی‌بهره از این نسبیت نیست و خوبی در زن‌های خوب و بدی در زن‌های بد نیز یک‌سان نمی‌باشد؛ چرا که نفسانیت در افراد متفاوت بوده و خوبی‌ها و بدی‌ها هم به‌طور قهری نسبت به زن و مرد متفاوت است.

هنگامی هم که سخن از ناپاکی چشم و دل به میان می‌آید، به همین نسبیت توجه می‌شود و وقتی از پاکی سخن گفته می‌شود، باز هم نظر به این نسبیت است و این نسبیت می‌تواند در سایر امیال نفسانی و خلق و خوی‌های خوب و بد لحاظ شود.

آری، میزان کمالات و صفات خوب و رذایل اخلاقی، در افراد، تفاوت داشته و درصدی از هر یک از آنها در افراد مختلف به طور متفاوت یافت می‌شود.

* * *

تاکنون چهار ملاک و دلیل کلی برای نکاح بیان شد. اینک در فراز آینده به دلیل دیگری اشاره می‌شود.

پنجمین دلیل: ثمرات چهارگانه‌ی ازدواج

اثبات حقیقت نکاح و تبیین معنای درست آن، گذشته از مطالب پیشین، می‌تواند خواص و آثار فراوان دیگری هم داشته باشد و ضرورت انحصار آن را روشن‌تر سازد که در این جا به طور فشرده و مختصر از آن یاد می‌شود.

حفظ نسل و نژادهای مختلف بشری، به اصل نکاح و وحدت شوهر بستگی دارد. شناخت نژادهای گوناگون و بهره‌گیری فراوان از آن، شناخت مبادی فرد و جامعه و شخصیت انسان‌ها و آگاهی از اساس و بنیان خانه و خانواده، قرابت و خویشاوندی، قومیت و طایفه و بسیاری از هم‌بستگی‌های نژادی، سنتی و... همه و همه، به وحدت شوی وابسته است.

تحقق و شکل‌یابی عناوین زیبا و حقایق ارزش‌مندی از قبیل: پدر و مادر، خواهر و برادر، زن و شوهر، حریم ناموس، غیرت و شجاعت، مسؤولیت مستقیم تربیت اولاد و بسیاری از واژه‌های مهم دیگر - که ارزش و اهمیت انسان و جامعه‌ی انسانی به آنها بستگی دارد - در گرو نکاح شرعی و وحدت شوی است و بی‌آن، هیچ یک از این واژه‌ها تحقق نخواهد یافت. حال در این مرحله به هر یک از این موارد اشاره‌ی کوتاهی می‌شود و تفصیل آن در جای خود دنبال خواهد شد.

الف) حفظ نسل

سلامت و حفاظت نسل و نژادهای گوناگون بشری، ریشه‌ی تمامی کرامت‌های انسان و پیش فرض‌های جامعه‌ی انسانی است. عدم تحقّق کامل این امر و اهمال و سهل انگاری درباره‌ی آن انسان را از ارزش انداخته، آدمی را به موجودی مهمل و بی سمت و سو تبدیل می‌کند؛ هم‌چنین او را از رشد و تکامل و معنویّت باز می‌دارد و از صحنه‌ی کمالات هستی دور نموده و به جنبنده‌ای بی عنوان تبدیل می‌کند.

حفظ نسل، همان استمرار ریشه‌ی صحیح و موزون آدمی در مسیرهای مشخص خود و حراست از نسل‌های گوناگون بشری است که این مهم با استمرار نژادهای مختلف تحت عناوین خاصی هم‌چون: قوم، نژاد و فامیل و با طبایع مشخص و مزاج‌های معین و روحیه‌های گوناگون تحقّق می‌یابد.

حفظ نسل‌های مختلف و اهمیّت دادن به آن می‌تواند گستره‌ی ابعاد و زوایای روح و جسم آدمی را نشان داده و زمینه‌ی شناخت نسل‌های بشری باشد که این شناخت برای معرفت آدمی و درک او ثمرات گوناگونی را در بر خواهد داشت.

شناخت انسان - این کامل‌ترین موجود و سرآمد موجودات هستی - به‌طور مشخص بستگی به شناخت نسل‌ها و نژادهای او دارد و این امر، ریشه‌ی شناخت جهات فراوانی از تفاوت‌های حقیقت انسان می‌باشد. از این طریق می‌توان آدمی را به‌طور ملموس موردشناسایی، تحلیل و بررسی قرار داد و همین شناخت می‌تواند در بازیابی انسان و تمدن جامعه‌ی انسانی نقش عمده و مؤثری داشته باشد.

حفظ نسل و معرفت به آن می‌تواند مشکلات روحی و جسمی، کمبودهای روانی و نواقص طبیعی - جسمانی آدمی را برطرف نماید و با هرگونه امکانات پیش‌گیری را فعلیّت بخشد؛ همان‌طورکه حفظ نسل و شناسایی آن می‌تواند بسیاری از مشکلات موروثی را برطرف ساخته، جهات مثبت آن را رشد دهد و در جهت سالم‌سازی فرد و

جامعه مورد بهره برداری قرار گیرد.

تمام آنچه گفته شد، با نکاح سالم و وحدت شوهر - که در واقع فرمان الهی و فرهنگ ملی هر قوم و ملتی است - تحقق می یابد.

کنترل کیفی جمعیت

در طول تاریخ، همیشه فرزندان، هم چون زنان در مخاطره‌ی تصمیم‌های نامناسب مردان یا افکار و برداشت‌های متفاوت جامعه قرار داشته‌اند؛ به طوری که به بهانه‌های مختلف، گاهی زیادی فرزند و گاهی کمی آن ترویج می‌گردد؛ این فردی زیادی نسل و دیگری، محدودیت آن را سفارش می‌کند، در حالی که تمام این طرح‌ها و توصیه‌ها تنها نتیجه‌ی افراط و تفریط است.

در این میان، آنچه مسلم است، سزاوار نبودن نسل‌کشی است.^(۱) نسل‌کشی خطای بزرگی است که نباید کسی تحت هیچ عنوان و شرایطی به آن دامن بزند. البته امر دیگری

۱- «و لا تقتلوا اولادکم خشية املاقٍ نحن نرزقهم و ایاکم ان قتلهم کان خطاً کبیراً؛ اسراء / ۳۱. فرزندانتان را از ترس فقر و تنگ دستی نکشید؛ ماییم که رزق و روزی آنها و شما را بر عهده داریم. کشتن فرزندان بی گناه خطای بزرگی است.»

- «و لا تقتلوا اولادکم من املاقٍ نحن نرزقکم و ایاهم؛ انعام / ۱۵۱.

و فرزندانتان را از ترس فقر و ناداری نکشید؛ ماییم که شما و آنان را روزی می‌دهیم.»

- «و عن بکر بن صالح قال: کتبت الی ابی الحسن علیه السلام ائی اجتنبت طلب الولد منذ خمس سنین و ذلک ان اهلی کرهت ذلک و قالت: انه یشد علی تربیتهم لقله الشیء فماتری؟ فکتب علیه السلام الی اطلب الولد فان الله عزوجل یرزقهم؛ کافی، ج ۶ ص ۳، ح ۷.

بکر بن صالح گوید: برای امام موسی کاظم علیه السلام نوشتم که پنج سال است از بچه‌دار شدن پرهیز دارم و این به دلیل عدم تمایل همسرم به داشتن فرزند است. همسرم می‌گوید: به علت تنگ‌دستی، رسیدگی به فرزندان و تربیت آنان برایم سخت و دشوار است. نظر شما چیست؟ امام علیه السلام در جواب برایم نوشتند: بچه‌دار شو و در پی فرزند باش؛ خداوند آنان را روزی می‌دهد.»

که در این بحث باید مورد اهتمام قرار گیرد، این است که نسل بی‌رویه، چیزی جز وزر و وبال برای جامعه‌ی انسانی، به ارمغان نمی‌آورد. حال سخن ما این است که باید نسل از نظر کیفی مهار و کنترل گردد؛ نه این‌که به نسل‌کشی رو آورده شود و نه به کمیت و زیادی بی‌رویه‌ی نسلی بی‌محتوا گرایش پیدا شود. باید برای سالم‌سازی ساختار جامعه، نسل آدمی کنترل گردد و کیفیت بر کمیت حاکم شود و با سالم‌سازی افراد و یا نسل‌های مشکل‌دار جامعه و به اندازه‌ای که توان اداره‌ی آن هست، با آزمایش کیفیت، از دودمان افراد سالم و شایسته، فرزندان سالم و قوی متولد شود تا نوعیت جامعه، اوصافی با کیفیت بالا داشته باشد.

باید افراد ضعیف، ناسالم، ناقص، کم‌هوش و ناپاک و دور از معنویت و دیگر کسانی که از سلامت و قوت بالایی برخوردار نیستند اصلاح شوند و با سالم‌سازی و پیش‌گیری، مشکلات آن‌ها کم‌کم برطرف گردد و در کوتاه مدت تا رفع مشکلات، در تولید نسل محدود شوند و کسانی که برجستگی‌هایی دارند، به زاد و ولد تشویق گردند. باید دولت برطرف‌سازی مشکلات نسل‌های جامعه را به‌طور کلان در اولویت نخست قرار دهد و نسل‌های برجسته و سالم را حمایت نماید و در صورت لزوم، دولت به چنین افرادی جهت بازیابی و تربیت سالم نسل، یارانه و کمک هزینه و حتی هزینه‌ی کامل پرداخت کند تا نسل جامعه، رو به رشد و توان‌مندی بگذارد. جامعه‌ی سالم در گرو کنترل کیفی نسل است و کمیت بی‌رویه‌ی نسل، چیزی جز فقر و فلاکت و محرومیت پیش نخواهد آورد.

در این جا ممکن است گفته شود: چنین محدودیتی خلاف آزادی افراد است. در پاسخ می‌گوییم: گاه می‌توان آزادی‌های فردی را به خاطر مصالح کلی و منافع اجتماع محدود ساخت.

اگر آزادی‌های فردی موجب شود یک نسل بی‌رویه و خالی از محتوا و جمعیتی

بی خاصیت و گرسنه به بار آید، مصالح عمومی، آن را محدود می سازد. فراوانی جمعیت بی ثمر و بیهوده، چه نتیجه و کمالی در بردارد! مصالح عمومی باید آزادی های فردی را کنترل نماید و این طور نیست که افراد آزاد باشند هر نسل و فرزند ناقص و ناتوانی را به دنیا آورده و در میان اجتماع رها کنند و توقع داشته باشند که دولت یا جامعه بار ناتوانی های آنان را بکشد.

وقتی فرزندی سلامت نداشت، باید هر چه دارایی هست، صرف دارو و مداوای او گردد؛ فرزندی که استعداد ندارد، نیروهای فرهنگی جامعه را گرفتار خود خواهد ساخت؛ زندان ها پر از چنین افرادی خواهد گردید و...؛ چه خوب است برای رفع تمام کاستی ها، از ابتدا نسل مورد کنترل کیفی قرار گیرد تا جامعه ای سالم و قوی داشته باشیم. امروزه در دنیا برای تولید هر چیزی، از گیاهان و نباتات گرفته تا حیوانات، چنین تست ها و آزمایش هایی وجود دارد. چه بسیار دقت می شود تا معلوم گردد که کاشت چه گیاهی یا چه بذری در چه منطقه ای مناسب است. چقدر تلاش صورت می گیرد تا روشن شود که کدام نژاد اسب یا چه نژادی از گاو و یا کدام نوع قناری برای تولید مناسب است. آری، تنها انسان است که تصحیح و اصلاح نسل در مورد او رعایت نمی شود و عدم رعایت این امر سبب شده که امروزه یک میلیارد مسلمان نتوانند در دنیا نقش اساسی داشته باشند، بلکه مشکلات آن ها چنان وضعیتی را به بار آورده که حرمان و کمبود، همه ی دولت ها و ملت های مسلمان را محاصره نموده است! گرچه این مشکلات، منحصر به مسلمانان هم نیست، ولی اسلام از چنان موقعیت والایی در اندیشه و عمل برخوردار است که نباید جوامع اسلامی گرفتار این گونه مشکلات باشند.

ب) شناخت فرد و جامعه

شناخت فرد، جامعه، انسان و جهان و تنوع و تشخیص فراوان آن ها و اطلاع از

امکانات بی‌پایان آن‌ها در گرو نکاح و حفظ نسل و شناسایی کامل آن خواهد بود. اهمیت ندادن به این امر، فرد و جامعه‌ی انسانی را در ورطه‌ی تباهی کامل قرار داده، دانستنی‌های انسان را درباره‌ی مراتب پیش‌رفت دگرگون می‌سازد و وی را از صعود به قلّه‌ی بلند ارزش و کمال باز می‌دارد.

شناخت یک جامعه به شناخت چگونگی تمایلات عقیدتی و برخوردهای علمی افراد آن بستگی دارد. تمایلات عقیدتی افراد را می‌توان در امر نکاح و زناشویی بررسی نمود و بسیاری از برخوردهای فردی و عمومی را از موضوع نکاح و آمیزش آن‌ها می‌توان یافت.

شناخت درست قوانین اجتماعی و سنت‌های عمومی هر جامعه از اهمیت بسیاری برخوردار است؛ چرا که درستی و استواری این قوانین به سود جوامع گوناگون است و تحقق این امر نیز بستگی به خانواده‌ی سالم دارد و آن هم در گرو سلامت نکاح و ازدواج است.

اگر ازدواج، پیرو سنن الهی، قوانین فطری و نیازمندی‌های طبیعی صورت پذیرد، از استواری خاصی برخوردار است، ولی اگر بر اساس خواسته‌های زودگذر نفسانی و قوانین صوری و ظاهری صورت بگیرد، این قوانین به طور قهری و به زودی بی‌محتوا می‌گردند و گذشته از آن‌که گشایش مشکلات و رفع نیازمندی‌ها را در پی ندارند، به آن‌ها عمل نمی‌شود، مورد هجوم کاستی‌ها قرار می‌گیرند و عدم موقعیت آن‌ها در هویت قانونی و زمینه‌های اجرایی به تزلزل و انحطاط فرد و جامعه منجر می‌شود.

ج) خانه و خانواده

خانه و خانواده اساسی‌ترین بنیاد وحدت و مهم‌ترین واحد تشکیل جامعه است. عمیق‌ترین کانون عواطف و ارزش‌ها در خانه متمرکز است و رشد و هدایت جامعه به

آن بستگی دارد. خانه و خانواده ریشه‌ی اساسی و هسته‌ی مرکزی اجتماع و حلقه‌ی استوار بقای انسان و موجودیت بشر است و سلامت آن در گرو نکاح درست و زناشویی سالم است؛ به طوری که بدون تحقق این امر، هرگز امید تحقق جامعه‌ی سالم، هماهنگ و هم‌گون را نباید داشت.

دنیا‌ی بشری بدون بقای این اصل، زشت‌ترین شکل را به خود می‌گیرد که به مراتب بدتر از یک جنگل طبیعی خواهد بود؛ زیرا حیوانات هم از این امر غریزی بهره‌مندند و کانون گرم خانواده و نکاح و مباشرت‌های حساب شده را به خوبی می‌شناسند و به آن اهمیت می‌دهند.

امروزه اگر در دنیا وحدت‌های گوناگون قومی، نژادی و مسلکی دیده می‌شود، به علت حفظ بنیان خانه و خانواده است و بسیاری از نابسامانی‌های موجود، وابسته به عدم رعایت کامل اصول خانه و خانواده و امر نکاح و زناشویی و ناشی از مباشرت‌های ناسالم است. رعایت اصول خانه و خانواده می‌تواند جامعه و مردم را اصلاح کند و به بسیاری از نابسامانی‌های عمومی و نژادی، عنادها، جنگ‌ها و ستیزه‌جویی‌های مختلف در دنیا پایان دهد. اختلاف طبقات و محرومیت‌های بخش عمده‌ای از مردم و جنگ‌ها و درگیری‌های امروز جامعه‌ی انسانی بر اثر عدم رعایت اصول درست خانه و خانواده است.

خانواده محل آرامش، صلح، صفا، مهر و محبت است و وجود آن می‌تواند بسیاری از تنش‌ها و چالش‌ها را برطرف نماید. زیباترین مفاهیم و واژه‌ها و همه‌ی امید و آرزو و عشق و دل‌بستگی‌های انسان از نکاح و لوازم آن ناشی می‌شود. واژه‌هایی از قبیل: پدر و مادر، خواهر و برادر، زن و شوهر، غیرت و ناموس، جوان‌مردی و شجاعت، مهر و محبت، عشق و صفا و بسیاری دیگر از مفاهیم ارزشی از ازدواج جان می‌گیرد. باید باور داشت که نکاح، سرچشمه‌ی تمام زیبایی‌ها، پاکی‌ها و ارزش‌های فطری و

معنوی است. پدر، این واژه‌ی مقدّس و حقیقت تمام نمای مدیریت زندگی، و مادر، چهره‌ی تمام نمای مهر و محبّت، کانون خانه را گرم نگاه می‌دارند. ارزش آدمی وابسته به همین حقایق و معانی است و بروز فعلیت‌ها، رشد کمالات، ظهور زیبایی‌های روحی و معنوی بشر و دیگر واژه‌های زیبایی و کمال در گرو تحقّق زناشویی و شور و عشق و محبّت آن است و بی‌آن، هیچ یک از این امور نمی‌تواند سیمای درست و کاملی به خود بگیرد.

انسان بدون این معانی و حقایق هرگز انسان نیست، بلکه کم‌تر از حیوان است و از مرتبه‌ی زیست‌گرگ و خوک هم پایین‌تر می‌رود!

د) تربیت فرزندان

در یک زندگی خانوادگی و در جامعه‌ای کوچک به نام «خانه» می‌توان عناوینی از هم‌بستگی را مشاهده نمود: پدر، مادر، خواهر و برادر، اعضای یک خانه را تشکیل می‌دهند.

فرزند در خانه نیازمند مسؤول مستقیم و سرپرست است تا در مدّت رشد خود نیازهای مادی و معنوی خویش را در پناه او برطرف نماید و از امکانات خاصّ موجود تحت سرپرستی پدر و مادر برخوردار باشد.

مسؤولیت مستقیم اداره‌ی زندگی به عهده‌ی پدر است که دارای توانایی‌های گوناگون می‌باشد؛ اگر چه مادر هم در بسیاری از جهات، مهم‌ترین، بلکه تنهاعامل رشد فرزند است. فرزند، بدون بهره‌مندی از وجود پدر و مادر نمی‌تواند روح و روان سالمی داشته باشد و این نیز در گرو تحقّق نکاح شرعی است و وحدت شوهر رابطه‌ی مستقیمی با تحقّق آن دارد. بدون مادری سالم و بی‌وحدت شوهر، هرگز نمی‌توان در جامعه‌ی انسانی موقعیت ثابت و سازنده‌ای برای فرزند در نظر گرفت و تضمین مناسبی

برای صیانت مادی و معنوی او پیش‌بینی کرد و او را در مسیر مشخص و درستی قرار داد.

نکاح؛ شهید شیرین محبت

در یک نتیجه‌گیری کلی می‌توان گفت: سلامت یک جامعه و رشد آن در گرو تشکیل خانه و خانواده و این نیز وابسته به نکاح است. بی‌بند و باری، فساد و فحشا و پلیدی و عصیان هم نتیجه‌ی دوری از این امر یابی اعتقادی و اهمال نسبت به آن است. دوری از نکاح و زناشویی درست یا اهمال نسبت به آن، زمینه‌ای برای هر ناپاکی است. بی‌عفتی، بی‌ناموسی، زنا، اختلاط‌های بی‌مورد زن و مرد در جامعه و محیط زندگی، عیش و عشرت‌های شبانه و رابطه‌های نامشروع و بی‌رویه، بزرگ‌ترین عامل تباهی جامعه‌ی انسانی است و دامن زدن به این گونه مفسد حکایت از بی‌هویتی فرد و جامعه می‌کند.

جامعه و افرادی که اساس نکاح و موازین اخلاقی را از اندیشه و عمل خود دور نموده و به آن اهمیّت نمی‌دهند، هرگز شهید شیرین خیر و صلاح، سلامت و نشاط و مهر و محبت را نمی‌چشند و از شور و شوق و عشق و عواطف انسانی بی‌بهره می‌مانند. افراط‌های دنیای - به اصطلاح - آزاد امروز، افراد بی‌بند و بار جوامع پیش‌رفته و مراکز فحشایی که در گوشه و کنار دنیا به طور فردی و گروهی به چشم می‌خورد، بهترین مصداق برای این گونه زندگی‌های تهی و بدفرجام است.

گویاترین شاهد برای زندگی بی‌قیدوبند، با وجود فسادها، زشتی‌ها، نارسایی‌ها و محرومیت‌ها در لابه‌لای عشرت‌ها و بدمستی‌های مداوم، دنیای آلوده‌ی عصر تجدد و مراکز فحشا و فساد است. مشاهده‌ی چنین مردمی و دیدن چنین مراکز فساد و فحشایی با ویژگی‌های خاص خود روشن‌ترین دلیل بر محکومیت این‌گونه افراد و چنین

فرهنگی است. هیچ فرد فهمیده و عاقلی حاضر نمی‌شود که با خانواده‌ی خود به چنین مراکزی وارد شود و برای زندگانی چند روزه‌ی دنیا در آن‌ها ساکن گردد و با آن موقعیت‌ها و موجودیت‌های ناپسند زندگی کند یا هم‌چون آن افراد باشد.

بنابراین کسانی که با نیش قلم و بیان، بی‌بندوباری را ترویج کرده، فحشا را اشاعه می‌دهند و از معاشرت‌های ناسالم حمایت می‌کنند، خواسته یا ناخواسته، به جامعه‌ی انسانی زیان وارد می‌سازند. آگاهی و مشاهداتی که از چنین مراکزی در جوامع آزاد به دست می‌آید، حکایت از نامردمی‌های فراوانی می‌کند که شایسته‌ی افراد سالم و وارسته نیست و کسانی که به این‌گونه امور دامن می‌زنند نیز ممکن نیست انسان‌های سالمی باشند.

نکاح در عالم حیوانات

نکاح و وحدت زوج منحصر به انسان نیست و حتی در میان حیوانات نیز این امر جریان دارد و آن‌ها هم نسبت به آن بی‌تفاوت و بی‌اعتنا نیستند. غریزه‌ی طبیعی ناموس‌شناسی و دفاع از آن و عواطف پدر و فرزندی در میان آن‌ها نیز به قوت تمام حاکم است. حتی می‌توان این موضوع را به عالم جمادات هم سرایت داد و معتقد بود که آن‌ها نیز در تحقق تکوینی خود بی‌بهره از نوعی رابطه‌ی مشخص نیستند و در بقا و نوع استمرار، سیر طبیعی خاصی را دنبال می‌کنند که ریشه در اصل تکوین موجودات دارد.

گرچه دنیای امروز برای شناخت عالم حیوانات و خصوصیات آن زحمات فراوانی کشیده، ولی مجامع علمی جهان باید برای شناسایی هرچه بیش‌تر ویژگی‌های مواد و عناصر گیاهان و حیوانات تلاش گسترده‌ای به کار برند تا علاوه بر آشنایی بیش‌تر با احکام و قوانین فطری حاکم بر آن‌ها، نوع بهره‌گیری از آن‌ها نیز برای انسان به بهترین

شکل امکان پذیر گردد.

در عالم حیوانات دو امر مهم باید مورد توجه قرار گیرد؛ نخست این که: آیا حیوانات هم نکاح و وحدت جنس مذکر را در آمیزش رعایت می کنند و در امر نکاح و تولید مثل، مانند انسان محدودیت هایی دارند؟ دوم این که: بر فرض اثبات، این امر می تواند چه نقش مهمی در زندگی انسان داشته باشد؟

نسبت به امر نخست باید گفت: به طور کلی حیوانات هم از این اصل پیروی می کنند و وحدت جنس مذکر و حفظ نسل برای آن ها نیز یک اصل پذیرفته شده و مسلم است. مسأله ی ناموس و دفاع از حریم آن، فرزندداری و امور مربوط به آن، در میان آن ها به طور ملموس و با شگفتی حکم فرماست و تنها در بعضی از حیوانات خلاف آن مشاهده می شود؛ گرچه در میان همان بخشی که این اصول را رعایت نمی کنند، تفاوت های فراوانی با خصوصیت های شگرف به چشم می خورد که فرصت بیانش نیست.

جانورشناسان باید درباره ی این دسته از حیوانات که شرایط و احکام مورد نظر را رعایت نمی کنند، تحقیق نموده و چگونگی و رتبه ی آن ها را در حیوانیت مشخص کنند. باید روشن شود که امر نکاح، وحدت جنس مذکر، ناموس شناسی، حفظ نسل و حراست از آن به چه خصوصیات و صفاتی در حیوانات بستگی دارد. آیا می توان همین امر را راهی برای شناخت مرتبه ی معرفت حیوانات و موجودات قرار داد؟ آیا می توان گفت: حیواناتی که این اصول را رعایت نمی کنند، در قلمت به سر می برند و در مرتبه ی بسیار پایینی از رشد ذهنی و موقعیت حیوانی قرار دارند؟ تمام این مسایل باید در مقام خود به دقت دنبال شود.

درباره ی امر دوم نیز باید گفت: فرض تحقق امر نخست و شناسای این خصوصیات در میان حیوانات و نسل آن ها و هم چنین تعیین میزان اقبال و اهمال و تمییز مراتب

مختلف ادراکی آن‌ها نسبت به درک و رعایت این اصول، یکی از راه‌هایی است که می‌توان به این نتیجه رسید که رعایت این امور در انسان‌ها نیز فطری و حقیقی است و اهمال بعضی افراد و گروه‌ها دلیل بر بی‌هویتی آنان نسبت به مرتبه‌ی انسانی و تنزل به پایین‌ترین مراتب حیوانی است؛ هم‌چنین انگیزه‌های حیوانی و بی‌بند و باری، تخریب زمینه‌های نکاح و مغالطه در این گونه مباحث، استهزا به معنویت و شخصیت انسان است. به همین جهت، صاحبان این‌گونه برداشت‌ها را باید دشمنان جامعه‌ی انسانی دانست و اندیشه و افکار ایشان را بزرگ‌ترین عامل تباهی، تخریب و ناهنجاری‌های جامعه به حساب آورد.

گزیده‌ی بحث نکاح

از این مباحث می‌توان نتیجه گرفت که: نکاح حقیقی است که انکار آن نشان‌گر جهالت یا آلودگی است و این حقیقت منافاتی با آزادی زن ندارد. گرچه نکاح دارای ویژگی‌هایی است که آن را از زنا متمایز می‌نماید، ولی این تمایزها را نباید قید و بند نامید؛ زیرا میان این دو، در حقیقت و عنوان تفاوت‌های فراوانی وجود دارد.

دوستی، معاشقه و مباشرت یک زن با مردان متعدّد، در عرض شوهر یا در طول آن و یا به طور جمعی و با هم - که در کشورهای به اصطلاح پیش‌رفته طرف‌دار هم دارد و شمار فراوانی در پی ترویج و تحقق آنند - برای زن، تباهی و فساد بار می‌آورد و او را مهمل و بی‌ارزش می‌نماید؛ بنابراین، زن و مرد در همه‌ی صفات یک‌سان نیستند و گرچه وجودی مکرّر بودند؛ نه مکمل. هم‌چنین بیان ویژگی‌های هر یک هرگز ناشی از تعصّب‌های قومی و سنتی و برداشت‌های یک‌جانبه نیست.

آمیزش‌های گوناگون و آلوده، نه تنها موجب کام‌جویی و سرور زن نمی‌شود، بلکه چیزی جز اضطراب و پریشانی برای او به ارمغان نمی‌آورد. ازدواج تنها با یک مرد،

احتکار زن نیست؛ همان گونه که تجاوز به زن یا خیال پردازی‌های زشت و ناموزون نسبت به او مفهوم آزادی زن را در بر ندارد و حفظ حدود این امر، مانند دیگر امور، ضروری است.

نکاح - این سنت متداول تمام اقوام و ملل انسانی - گذشته از فواید فراوان فردی و اجتماعی و ثمرات معنوی بسیار، تنها راه اساسی در ساختار درست فرد، خانواده و جامعه و طریق منحصر به فرد برای ایجاد نظام سالم انسانی است. این حقیقتی است که از یک ابدیت حتمی و ضرورت عقلی خاص برخوردار است.

در این بحث، ما تنها در صدد آن نبودیم که بگوییم: نکاح و ازدواج شرعی و وحدت مرد برای زن، روش پسندیده یا پسندیده‌تر است و دیگر روش‌های غیر متعارف در زندگی فردی و اجتماعی یا ارتباطات آلوده انسانی دارای اشکال است، بلکه مقصود ما آن است که نکاح و ازدواج شرعی و سنتی در هر قوم و ملتی تنها راه درست ادامه‌ی زندگی فردی و اجتماعی انسان است و ظهور و فعلیت کمالات انسان، رشد و شکوفایی بشر و تحکیم نظام جامعه‌ی انسانی در گرو تحقق همین امر است؛ علاوه بر این، ثمره‌ی نکاح، زاد و ولد سالم و سلامت نسل‌های آینده است که در صورت قطع این زاد و ولد یا انحراف در آن، جامعه‌ی بشری به سوی نابودی یا انحطاط نسل پیش می‌رود.

ازدواج و کمال

بسیاری از افراد جامعه‌ی ما از ازدواج، چیزی بیش از «با هم بودن» نمی‌فهمند؛ در حالی که ازدواج، عامل تحقق کمال مطلوب انسانی و حقیقتی فراتر از آمیزش جنسی یا با هم بودن است. هر موجودی و به طور قهری، انسان، مطلوبی دارد و هیچ مطلوبی هم بی‌طالب نیست. زن و مرد با وجود تفاوت‌های فراوان، از هماهنگی فطری و روانی و موقعیت‌های اجتماعی برخوردارند و نباید زندگی و حیات طبیعی انسان با عادت‌ها یا

اجبارها شکل گیرد. بنا بر این اصل، بسیاری از ازدواج‌های سنتی که بیش تر در جهت تملک خانه و خانه‌دار شدن، سرپناه و هم‌راهی پیدا کردن و کسب شغل، مقام اجتماعی و... می‌باشد، بودنش رنج و مصیبت و نبودش عذاب و وحشت است.

از آن‌جا که انسان‌ها با یک‌دیگر تفاوت دارند، هر انسانی باید ببیند چه فردی مطلوب و مکمل حقیقی اوست و در سایه‌ی لطف فردی می‌تواند بیارامد و این خود یک انتخاب حیاتی برای تشکیل خانواده و زندگی مشترک است. به همین جهت، ازدواج مشکل‌ترین مسأله و زیباترین انتخاب انسان است.

روش ازدواج‌های موجود - که روشی سنتی است و تنها با هم بودن را فراهم می‌کند - اساس چندان محکمی ندارد و بسیاری از مشکلات خانواده و جامعه‌ی ماناشی از همین امر است.

ازدواج باید از این زن و مرد در کنار هم، موجودهایی اجتماعی - خانگی و خانگی - اجتماعی بسازد. جامعه‌ی فعلی ما با مشکلات موجود خود، ایجاب نمی‌کند که زن، زن باشد، با کمال باشد و زندگی فردی و اجتماعی موزونی داشته باشد، مگر این که به دشواری و در حدّ محدود به این آمال برسد.

مطلوب‌ها در ازدواج متفاوت است؛ مانند: عنوان اجتماعی، دانش و علم و اندیشه، ثروت و... حال، در ازدواج، انسان باید مطلوب خود را مشخص کند و گرنه وجودش عبث می‌شود. زندگی آن است که هر لحظه از لحظه‌ی پیش شادتر، آمیخته با تلاش بیش تر و لذّت بخش تر باشد؛ چرا که اگر انسان مرتبه‌ای از کمال را پیدا کند، سختی‌ها هم برای او لذّت بخش می‌شود.

اگر فردی خواست شمع باشد و سلامت و سعادت خود و دیگران را دنبال کند، باید سنت‌های غلط را به دور ریزد و با همّت بلند و تلاش فراوان به دنبال ایفای درست نقش خود باشد و هم‌چون هر کار دیگری توشه‌ی علمی و توان عملی آن را فراهم

سازد. زندگی اشتراکی و تشکیل خانواده، آگاهی‌ها و توانایی‌های مناسب خود را لازم دارد که افراد جامعه و نظام اجتماعی باید در جهت تحصیل آن گام بردارند وگرنه باید خود را برای نابسامانی‌ها و ناهنجاری‌های هرچه بیش‌تر آماده سازند.

نکاح پایان راه نیست

به جاست که در پایان این بخش به اشکال دیگری در زمینه‌ی نکاح اشاره شود. ممکن است گفته شود: گاهی یک زن نمی‌تواند شوهر مناسب خود را به دست آورد، یا به ناچار به ازدواج با فرد نامناسبی تن می‌دهد و به مشکلات فراوانی مبتلا می‌شود، یا این‌که پس از ازدواج، شوهر نمی‌تواند او را راضی نماید، یا وضعیت مزاجی و اخلاقی زن با آن مرد سازگاری ندارد، یا مشکلات جنسی پیش می‌آید و یا مشکلات دیگری اتفاق می‌افتد که راه علاج مناسبی هم ندارد؛ در این گونه موارد، زن محکوم به سازگاری است و باید بسوزد و بسازد و هرگز دم نزند.

در پاسخ می‌گوییم: هرگز چنین نیست که زن نتواند مشکلات خود را پی‌گیری کند. او ازدواج می‌کند تا مشکل فردی و اجتماعی خود را برطرف سازد و به آرزوهای طبیعی خویش دست یابد؛ نه آن‌که مشکلات طاقت‌فرسا بر او تحمیل شود. نکاح نیز هرگز محکومیت زن را به دنبال نخواهد داشت. شریعت، همان‌گونه که نظر به وحدت شوهر برای زن دارد، توانایی‌های شوهر را هم درباره‌ی زن با شرایط و خصوصیات مشخص در نظر می‌گیرد.

اگر مردی به هر دلیل نتواند زن را سعادت‌مند سازد، زن می‌تواند به مقتضای اندیشه و عقل تصمیم بگیرد و در صورت لزوم از او جدا شود. در شرع مقدس اسلام تمام این امور به طور مشخص و مفصل پیش‌بینی و مطرح گردیده است. عقل و شرع در این زمینه احکامی دارند که مجال هیچ توهمی را برای انسان اندیش‌مند باقی نمی‌گذارند.

شریعت سفارش نموده است که ازدواج بر اساس آگاهی و دقت صورت پذیرد. ازدواج باید چنان باشد که زن و مرد، قبل از تحقق نکاح، به خوبی از محسنات، مشکلات، نواقص و کمبودهای یکدیگر اطلاع یافته و با مشاوره و تحقیق در این وادی قدم بگذارند و از کوچک‌ترین مسأله غافل نباشند.

آن‌ها می‌توانند پیش از عقد با هم بنشینند و از ویژگی‌های یکدیگر باخبر شوند و حتی به تمام بدن هم‌دیگر - جز عورت - نگاه کنند تا در آینده مشکلی پیش نیاید. حال اگر بعد از عقد مشکلی پیش آید که معقول و قابل رفع نبوده و مانع ادامه‌ی زندگی باشد، زن می‌تواند با مطرح کردن آن از مرد جدا شود که در آینده به آن خواهیم پرداخت. یکی از امتیازهای طلاق شرعی این است که زن و مرد، اضطراب و محکومیت دایم به زندگی مشترک را در خود احساس نمی‌کنند و محرومیت‌های بی‌جا و تحمیلی ندارند؛ پس ثمره‌ی نکاح - که همان وحدت شوی و در واقع اتحاد دو روح است - رفع تمام ناهم‌گونی‌هاست و هرگز در آن محکومیت و محرومیتی نخواهد بود. اگر در میان مردم بدآموزی و ناموزونی دیده می‌شود، ارتباطی به شریعت ندارد، بلکه این اشکال از برداشت‌های شخصی و قومی مردم و مشکلات فرهنگی جامعه نشأت می‌گیرد که باید برطرف شود.

بخش سوم

زندگی مشترک

فصل نخست: خواستگاری

خواستگاری؛ سلب آزادی از زن

زن؛ موجودی بی‌اختیار!

ایراد دیگری که در امر نکاح مطرح می‌شود، چگونگی مقدمات و زمینه‌های پیشین تشکیل زندگی زناشویی است.

پرسشی که پیش می‌آید این است که: چرا باید در شکل‌گیری نکاح، زن، خانه‌نشین بوده و حق اظهار عشق و علاقه نسبت به فردی را به‌طور ابتدایی نداشته باشد؛ در حالی که آینده و زندگی زناشویی به‌طور مشترک از آن زن و مرد است؟ چرا باید پسران و مردان در هر سنی در انتخاب همسر آزادی عمل داشته باشند، ولی دختران و زنان از هرگونه انتخاب ابتدایی محروم باشند؟

چرا مرد می‌تواند هرگونه انتخابی را دنبال کند و زن بدون هیچ اراده و اختیار ابتدایی باید تسلیم خواسته‌های مرد باشد و در مواقعی هم به خاطر اجبار دیگران یا از سر نبود و کمبود خواهان، بدون چون و چرا و بی‌هیچ قید و شرط و خواسته‌ای هر کس را بپذیرد؟ چرا که با از دست رفتن آن کس و گذشت این فرصت، امید کم‌تری به وجود طالبی دیگر در فضای ذهنی دختر و خانواده‌اش باقی می‌ماند.

در مراسم خواستگاری، تنها مرد است که قدرت انتخاب، تصمیم‌گیری و رد و قبول دارد و در مقابل، زن موجودی است دست و پا بسته که هیچ‌گونه اقدام و اظهار نظر ابتدایی درباره‌ی آینده‌ی زندگی خود نداشته و تنها می‌تواند زانو بغل گرفته و بنشیند تا مردی از گرد راه برسد و اگر خواست او را برگزیند. باید پرسید چرا دختر نباید بتواند

آغازگر امر ازدواج باشد؟ به چه جرم و دلیلی او باید بنشیند و در حالت انتظاری گاه چه بسیار طولانی بسوزد و بسازد و هیچ دم نزند و...؟

در پاسخ به این ایراد - که تا حدی به جاست - نخست می‌گوییم: آن‌چه گفته شد، ربطی به شریعت اسلام ندارد، بلکه روشی است که عرف، عادت و سنت مردمی آن را به وجود آورده است. هر چند دسته‌ای ظاهر اندیش این روش را مستحسن و یا شرعی می‌دانند و از آن دفاع کرده و برای آن دلایلی هم ذکر کرده‌اند، ولی این افکار و چنین آداب و رسوم نه تنها ربطی به دین ندارد، بلکه در مواردی مخالف آن نیز می‌باشد.

اکنون ما برای اثبات و نقد و بررسی این امر، به طور خلاصه، امر خواستگاری و سپس نامزدی را از دیدگاه عقل و دین بررسی می‌کنیم. باشد که راه گشای بعضی از مشکلات اجتماعی ما قرار گیرد.

خواستگاری و مرد سالاری

آن‌چه در لغت‌نامه‌های موجود و عرف جامعه‌ی دیروز و امروز ما از مفهوم و واقعیت خارجی «خواستگاری» برداشت می‌شود، طلب و درخواست یک جانبه‌ی مرد از زن برای واگذاری نفس خویش در اختیار او است. چنین برداشت و عمل‌کردی در رابطه باخواستگاری، اقتدار، فعلیت، آزادی عمل و قدرت مانور مرد را نشان می‌دهد و برای زن، بی‌اختیاری، دوری از هرگونه آزادی عمل ابتدایی و تحقیر را در بر دارد؛ زیرا بر اساس این نگرش، تنها مرد است که در ابتدا اقدام به خواستگاری می‌کند، به طور مستقل تصمیم می‌گیرد که وارد چه خانه‌ای بشود و وارد چه خانه‌ای نشود و در نهایت هم یا می‌پذیرد و یا به راحتی رد می‌کند؛ در حالی که زن تنها تماشاگر چنین انتخاب آزادانه‌ای از جانب مرد است! البته روشن است که بعد از درخواست مرد، زن هم خواسته‌های خود را کم و بیش مطرح می‌کند، ولی بحث بر سر اصل حق اقدام ابتدایی

است که مرد از آن برخوردار است؛ در حالی که زن از آن محروم می‌باشد. چنین برداشت و واقعیت تلخی از موقعیت خواستگاری در زندگی دختر و زن، بسیار ناهنجار، زیان‌بار و خطرناک است که تا امروز خسارت‌ها و عوارض منفی بسیاری، هم‌چون: تحقیر، سرخوردگی، تسلیم پیش‌آمد شدن و باری به هر جهت بردن زن را به هم‌راه داشته‌است؛ در حالی که این واقعیت ناگوار اساس صحیح عقلی و دینی ندارد؛ چراکه به‌طور طبیعی، نفس طلب و خواستن، باید امتیاز و برتری مطلوب و فروتنی، افتادگی و نیازمندی طالب را در برداشته‌باشد، در حالی که در عرف جامعه‌ی ما چنین نیست، در چنین وضعیتی و با آن که مرد طلب می‌کند، زن تحقیر می‌شود، در چنین وضعیتی تنها این دختر است که باید فروتنی پیشه کرده و نیازمندی خود را با چه بسیار لایه و پوشش تظاهر پنهان سازد و در ابهام و اضطراب منتظر بماند که مرد چه تصمیمی می‌گیرد.

پس با آن‌که باید طلب مرد هم‌راه با فروتنی باشد - که در ظرف ورود چنین است - عدم امکان عرفی طلب زن موجب شده که مرد طالب هنگام انصراف گذشته از آن که تحقیر نشود، برتری و انحصار موقعیت را هم دارا باشد.

در این جا اگر این حرف پیش آید که: به‌طور اساسی طلب و خواستن، مفهوم فروتنی و افتادگی را در بر ندارد و حتی در مواردی می‌تواند با غرور و اظهار برتری و دستور نیز هم‌راه شود، در پاسخ می‌گوییم: چنین چیزی در مورد خواستن، صادق نیست؛ زیرا به‌طور اساسی طبع طلب و نیازمندی طالب به مطلوب از افتادگی و فروتنی طالب حکایت می‌کند و اگر او چنین حالتی نداشته‌باشد، به‌طور قهری باید منتظر پاسخ رد باشد و اگر در مواقعی طلب و خواستن با غرور و اظهار برتری هم‌راه می‌شود، عوامل خارجی در آن نقش دارد؛ مثل آن‌که خواستگاری دارای موقعیت بسیار ممتازی نسبت به دختر است یا دختر موقعیت بسیار پایین‌تری نسبت به طالب دارد، وگرنه نفس

طلب و خواستن، فروتنی را ایجاب می‌کند.

خواستگاری یک سویه؛ تحقیر زن

مشکلی که در ابتدا به طور آشکار نسبت به خواستگاری وجود دارد، یک سویی بودن پی‌گیری امر خواستگاری است؛ اگر یک سویی بودن این امر برای مرد نبود، اقتدار و برتری مرد و تحقیر و تماشاچی بودن زن به چشم نمی‌خورد. بزرگ‌ترین مشکل و مهم‌ترین ناهنجاری در این موضوع، یک جانبه بودن خواستگاری برای مرد است؛ زیرا زن در این کار از هر اقدام، تلاش، آزادی عمل و انتخاب ابتدایی محروم است و با آن که طلب و درخواست مرد باید سبب امتیاز و برتری زن گردد، ولی یک سویه بودن آن، علت تحقیر و انحطاط زن و رکود انتخاب وی گردیده است؛ به طوری که گویی بخش تصمیم‌گیری زن به طور ابتدایی فلج است و تنها این مرد است که می‌تواند در ابتدا هر گزینه‌ای را در این زمینه دنبال کند.

بنابراین اگر خواستگاری، طلب و درخواست ازدواج و تشکیل زندگی مشترک از جانب مرد معنا شود - همان طور که در کتاب‌های لغت فارسی، از قبیل: دهخدا، معین و عمید (که هر سه در واقع یک کتابند) آمده - تعریف بسیار بی‌اساس و ناهنجاری است. واژه‌ی «خواستگاری» در فرهنگ معین این‌گونه آمده است: ۱- طلب، خواست، خواهش. ۲- طلب زناشویی.^(۱)

چنان‌که می‌بینید این واژه را که از دو قسمت - خواست + گاری - ترکیب شده، به صورت ریشه‌ای معنا نکرده و مجموع دو قسمت را به نوعی از جنس طلب گرفته است؛ در حالی که همین کتاب واژه‌ی «خواست» را این‌گونه معنا کرده است:

۱- فرهنگ معین ص ۱۴۴۹.

۱-خواستن، میل، خواهش، اراده، مشیّت، خواست خدا ۲-سؤال، درخواست.^(۱)
 نتیجه این که طبق تعریف کتاب باید معنای خواستگاری باخواست یکی باشد، در حالی که خواستگاری از دو معنا ترکیب شده است که به معنای ابراز یک خواسته و میل است؛ نه به معنای خواستن و طلب.

هم‌چنین در فرهنگ عمید در واژه‌ی «خواستگار» چنین آمده است: گفت‌وگو کردن با زن یا دختری برای ازدواج، زن خواستن.^(۲)

کتاب یاد شده، این واژه را به‌طور عرفی معنا کرده که به‌طور کامل دور از معنای ریشه‌ای لغوی آن می‌باشد؛ چرا که در معنای لغوی آن به هیچ وجه یک سویه بودن از سوی مرد مطرح نیست؛ زیرا ابراز یک خواسته و میل می‌تواند از سوی مرد یا زن باشد. حال، برای کاستن بار اشکال گرچه در نهایت این تعریف را نمی‌پذیریم، اگر این گونه گفته شود که خواستگاری، طلب و درخواست ازدواج و تشکیل زندگی مشترک از جانب مرد یا زن و یا شخص سومی است و در جهت اقدام ابتدایی نباید برای دختر یا پسر محدودیت و تحمیلی وجود داشته باشد، تناسب بیش‌تری با صحت تعریف و توازن در زندگی مشترک خواهد داشت و مشکلی در جهت معنا یا مصداق عملی آن هم پیش نخواهد آمد، بلکه این برداشت سبب می‌شود که جامعه کم‌تر شاهد رکود شخصیت و اضطراب دختران باشد.

البته این تعریف هم همان‌طور که اشاره شد خالی از اشکال نیست؛ زیرا هر چند با این تصحیح محدودیت اقدام ابتدایی از طرف دختر و زن برداشته می‌شود و او هم می‌تواند نسبت به آینده‌ی زندگی خود اقدام معقول و تلاش سالمی داشته باشد، ولی باز هم در این تعریف ایرادی می‌ماند که در آن، طلب و درخواست ازدواج منظور شده

۱- فرهنگ معین، ج ۱ ص ۱۴۴۸.

۲- فرهنگ عمید، ص ۴۴۵.

است؛ در حالی که مفهوم خواستگاری و واقعیت خارجی آن، طلب و درخواست نسبت به ازدواج و گزینش همسر را در بر ندارد؛ زیرا خواستگاری اگرچه بعد از نوعی تحقیق و شناخت عمومی و غیابی نسبت به یکدیگر است، ولی در ابتدای این اقدام هنوز نسبت به آینده زندگی مشترک جزم، قطعیت، اطمینان و تصمیم جدی شکل نمی‌گیرد و هنگامی هم که چنین حالت جزم و اطمینانی در دو طرف وجود نداشته باشد، به طور طبیعی طلب و درخواست جدی و حتی غیر جدی نسبت به ازدواج در میان نیست؛ زیرا در نظر طالب هنوز مطلوب به طور حتمی مشخص نگردیده است، اگرچه با ورود و معارفه‌ی حضوری و گفت‌وگوی مستقیم، خواستگاری شکل می‌گیرد؛ پس تعریف موجود سه فراز از ایراد را در بر دارد که هر یک را بیان خواهیم کرد.

خواستگاری؛ پیشنهاد، نه درخواست

اینک با توجه به آنچه تاکنون گفته شد، می‌توان در مورد تعریف خواستگاری با اطمینان گفت: خواستگاری تنها یک پیشنهاد و گفت‌وگو ابتدایی نسبت به ازدواج است که می‌تواند در نهایت به چنین جزم و درخواستی از سوی دو طرف منجر شود؛ همان‌طور که ممکن است خواستگاری صورت بگیرد، ولی هیچ تفاهم و توافقی به دست نیاید و ازدواجی سامان نیابد.

از این رو، به طور اساسی، معنای درست خواستگاری اقدام یک جانبه‌ی مرد یا طلب و درخواست جدی نسبت به ازدواج از جانب مرد یا زن را در بر ندارد؛ زیرا خواستگاری در حقیقت تنها یک پیشنهاد ابتدایی از سوی مرد یا زن و گفت‌وگوی دو جانبه برای تحصیل اطمینان نسبت به تشکیل زندگی مشترک و آینده‌ی یک ازدواج می‌باشد.

پس خواستگاری یک پیشنهاد است که لازم نیست همراه جزم و اطمینان باشد، بلکه

با شک و تردید نسبت به آینده‌ی آن پی‌گیری می‌شود و ظرف زمانی آن از بدو ورود و تخاطب حضوری تا ابراز جدی خواسته و تصمیم‌گیری برای یک ازدواج می‌باشد. برداشت‌هایی از قبیل یک جانبه بودن خواستگاری برای مرد و این که او در خواستگاری و اگذاری نفس زن را به خود درخواست می‌کند، گذشته از آن که هیچ اساس عقلی، ادبی و دینی ندارد، بر خلاف معنا و مفهوم خواستگاری هم می‌باشد. چنین برداشت‌هایی افزون بر آن که از معنای صحیح خواستگاری دور افتاده و فاقد ملاک عقلانی و عقلایی است، انحراف و زیان‌باری و بدآموزی‌های فراوانی از قبیل: حسرت و حرمان، تطمیع و تحقیرپذیری و خودکم‌بینی زن در مقابل مرد را نیز به دنبال دارد.

پس معنای صحیح خواستگاری تنها یک پیشنهاد و گفت‌وگوی ابتدایی جهت تصمیم‌گیری نسبت به آینده‌ی ازدواج و برپاسازی یک زندگی مشترک در آینده است و طلب و درخواست، واگذاری یک سویه و هیچ‌پیش‌زمینه‌ی دیگری از جانب مرد یا زن را هم‌راه ندارد.

میان پیشنهاد ابتدایی و این دو عنوان بی‌اساس (یک جانبه بودن و یا واگذاری نفس زن از سوی او) تفاوت‌های ماهوی بسیاری وجود دارد که آثار روحی - روانی هر کدام متفاوت خواهد بود. خواستگاری بر اساس دو مفهوم بی‌پایه‌ی اخیر موجب ناهنجاری‌های اجتماعی فراوانی است که هرگز قابل تصحیح و ترمیم نیست، ولی در مفهوم پیشنهاد و گفت‌وگوی ساده‌ی ابتدایی هرگز درخواست یا واگذاری، آن هم از یک سو وجود ندارد.

پس بر اساس اندیشه‌ی ما خواستگاری تنها یک گفت‌وگو و پیشنهاد ابتدایی است که می‌تواند از سوی فرد برتر یا میان دو فرد مساوی یا از سوی فرد پایین‌تر و یا حتی از سوی شخص سومی انجام گیرد؛ بر خلاف درخواست یا واگذاری که در عرف جامعه،

حکایت از پایین تر بودن فرد درخواست کننده دارد - چنان که طبع درخواست و واگذاری چنین معنایی را ایجاب می کند.

خواستگاری؛ جست و جو و شناسایی

در این جا ممکن است این سخن پیش آید که: اگر معنای خواستگاری، تنها یک گفت و گو و پیشنهاد ابتدایی است، این معنا بر خلاف مفهوم رایج خواستگاری (خواستن و طلب) است و باید برای خواستگاری واژه‌ی تازه‌ای - که با این معنا مناسب باشد - برگزید و طرح تازه‌ای معرفی نمود. شاید صاحبان لغت نامه‌ها هم به علت وجود همین مفهوم رایج چنین تعریفی را آورده و در شناخت معنای صحیح آن سهل انگاری نموده‌اند.

در پاسخ باید گفت: همان طور که بیان شد، خواستگاری تنها یک پیشنهاد ابتدایی و گفت و گو جهت اتخاذ تصمیم نسبت به ازدواج است، بی آن که بر خلاف معنای خود باشد یا نیازی به واژه‌ی تازه‌ای داشته باشیم گرچه اشتباه در تعریف و عمل به آن در عرف جامعه مشکلات جدی را به همراه داشته است. چیزی که باید در این جا نسبت به آن توجه داشت، این است که آیا متعلق این «طلب و خواستن»، ازدواج است یا گفت و گوی ساده‌ی بدوی جهت آشنایی دو طرف با یکدیگر؟ حال اگر گفته شود: خواستگاری در صورتی که به معنای پیشنهاد بدوی و گفت و گوی ساده‌ی هم باشد، باز طلب و خواستن را در بر دارد و نمی شود یک پیشنهاد و گفت و گو ابتدایی هم بی طلب و خواستن تحقق یابد، در پاسخ می گوییم: اگرچه در پیشنهاد ابتدایی هم نوعی طلب وجود دارد، ولی این طلب در پیکره و هویت پیشنهاد نیست، بلکه طلب فاعلی جهت تحقق خارجی پیشنهاد است که چنین طلبی در تحقق هر کاری وجود دارد، در حالی که بحث ما وجود طلب در پیکره‌ی هویت و مفهوم پیشنهاد است؛ نه وجود طلب فاعلی که

زمینه‌ی تحقّق خارجی آن است.

دیگر بار ممکن است ایرادی چنین طرح شود که در مفهوم خواستگاری، به هر معنا که باشد، طلب و خواستن وجود دارد و خواستگاری نمی‌تواند بی این دو باشد، در حالی که پیشنهاد ابتدایی و گفت‌وگوی ساده بدون هر طلب و خواستنی است و نتیجه این می‌شود که خواستگاری، پیشنهاد نیست؛ همان‌طور که صرف پیشنهاد مفهوم خواستگاری را نمی‌رساند.

در جواب می‌گوییم: به‌طور کلی این اشکال بی‌اساسی است که جهت روشن شدن پاسخ آن ابتدا باید مفهوم طلب را معنا کرد.

طلب؛ جست و جو، نه درخواست

نفس طلب و مفهوم لغوی آن به معنای جست‌وجو می‌باشد، اگرچه جست‌وجو خود دارای دو زمینه است: یکی، جست و جو برای دست یافتن به زمینه‌های شناخت یک امر و آگاهی از آن؛ دیگری، جست و جو نسبت به وصول و دست یافتن به شخص آن امر.

در این جا مناسب است جهت وضوح هرچه بیش‌تر این بیان تعریفی از طلب و جست‌وجو داشته باشیم که به یک شاهد ادبی از ادیب دانشمند، مرحوم «راغب» اشاره می‌نماییم. ایشان در کتاب «مفردات» می‌فرماید:

«الطَّلْبُ هُوَ الْفَحْصُ عَنِ وُجُودِ الشَّيْءِ عَيْنًا أَوْ مَعْنَى»^(۱)

طلب، جست‌وجو از معنا یا وجود چیزی است.

از این بیان باید دانست: طلب، ملازم با نوعی فقدان نسبت به غایت و مطلوب در

۱- مفردات راغب، ص ۳۰۵.

طالب است که او بازمینه‌ی فاعلی خود، تحقیق از آن مطلوب یا وصول خارجی آن را دنبال می‌نماید. در طلب، تنها وجود فاعل (طالب) محرز است و او فاقد همان چیزی است که با طلب به دنبال آن حرکت می‌کند؛ چه طلب درزمینه‌ی تحقیق و کاوش چیزی باشد یا در مورد مبادی وصول به آن؛ چه نسبت به مفاهیم و حقایق علمی باشد یا واقعیت‌های خارجی که در هر صورت، ظرف طلب، نوعی فقدان و تحیر و اضطراب نسبت به وصول یا عدم وصول به مطلوب را همراه با تلاش طالب داراست.

با این بیان به خوبی روشن می‌شود که: اگر چه درخواستگاری، نوعی طلب وجود دارد، ولی این طلب سه زمینه‌ی نزدیک، متوسط و دور دارد که تنها یک طلب آن که طلب متوسط است، در هویت خواستگاری وجود دارد و دو طلب نزدیک و دور به دور از پیکره‌ی اصلی خواستگاری است؛ زیرا زمینه‌ی نزدیک طلب در موردخواستگاری، تفحص و تحقیق از این و آن نسبت به وجود فرد موردنظر است که خارج از ماهیت خواستگاری است و تنها از مبادی امرخواستگاری می‌باشد و جزو تعریف آن نیست و ممکن است بر اثر فامیلی یا آشنایی کامل از یک دیگر ضرورت پیدا نکند.

مرحله‌ی متوسط طلب - که زمینه‌ی واقعی، داخلی و اصل پیکره‌ی خواستگاری است - گفت‌وگوی ابتدایی، معارفه‌ی مستقیم، تحصیل شناخت نسبت به یکدیگر و تحقق فرایند تصمیم‌گیری نسبت به آینده‌ی کار است و گاهی هم چنین تصمیمی برای دو طرف و یا یکی از آن دو حاصل نمی‌شود که در این صورت، نوبت به زمینه‌ی سوم و دور طلب که اصل ازدواج است نخواهد رسید.

زمینه‌ی دور طلب که طلب سوم است هم تحقق اصل ازدواج است که بعد از پیدایش زمینه‌ی نزدیک طلب (تفحص خارجی) و متوسط - که معارفه و تصمیم‌گیری است - پدید می‌آید. در بسیاری از موارد ممکن است نوبت به زمینه‌ی سوم نرسد و از دواجی هم اتفاق نیفتد، اگرچه خواستگاری صورت گرفته است که در عرف نیز چنین

گفته می‌شود: «خواستگاری کردیم، ولی توافق حاصل نشد؛ ما نخواستیم؛ آن‌ها نخواستند، و یا هر دو به چنین وصلتی تن ندادیم.»

بنابراین، در خواستگاری اگرچه به طور کلی نوعی طلب وجود دارد، ولی این طلب، درخواست ازدواج نیست، بلکه طلب و جست‌وجوی هر یک از دو طرف نسبت به شناخت خصوصیات و شرایط یک‌دیگر جهت اتخاذ تصمیم برای اصل ازدواج در آینده است که در موارد بسیاری ممکن است بعد از چنین طلب و تصمیمی انصراف و رد هم پیش آید.

پس صرف خواستگاری طلب ازدواج نیست، بلکه طلب ازدواج بعد از شناخت یک‌دیگر و تصمیم‌گیری دو طرف به ازدواج اتفاق می‌افتد؛ زیرا پیش از آن، خواستگاری تنها یک پیشنهاد ابتدایی است که نسبت به شناخت موقعیت هم‌دیگر در جهت اتخاذ تصمیم صورت می‌گیرد، بی‌آن‌که زمینه‌ی عملی و یا درخواست و طلبی نسبت به ازدواج در میان باشد. بنابراین نباید میان این سه نوع طلب (طلب شناخت از این و آن که از آن به طلب خارجی یاد شد و طلب معارفه و شناخت یک‌دیگر و ابراز خواسته جهت تفحص با ورود و مخاطب حضوری، و طلب اصل ازدواج) اشتباهی رخ دهد - چنان‌که این خلط و اشتباه در لغت‌نامه‌ها روی داده است. اگر معنای خواستگاری طلب ازدواج بود، در صورت عدم تحقق ازدواج، آن‌چه اتفاق افتاده، دیگر نباید خواستگاری نامیده شود؛ در حالی که در هر صورت، خواستگاری با همان طلب دوم - که معارفه‌ی حضوری است - محقق می‌گردد، اگرچه تصمیم‌گیری نسبت به ازدواج و امر سوم (ازدواج) صورت نپذیرد؛ زیرا با عدم تصمیم به ازدواج، تصمیم به عدم ازدواج محقق می‌شود و در هر صورت، تصمیم یا عدم آن در خواستگاری محقق است؛ پس اصل خواستگاری، طلب ازدواج نیست، بلکه تنها همان ورود مستقیم و طلب تحقیق و ابراز خواسته است؛ اگرچه در موارد بسیاری به تصمیم‌گیری و طلب ازدواج و

تحقق آن نیز منجر می شود.

آری، گرچه خواستگاری با نوعی طلب هم‌راه است، ولی بیان اساسی ما این است که این طلب، طلب ازدواج نیست، بلکه طلب آگاهی‌های لازم جهت اتخاذ تصمیم برای ازدواج است که طلب نخست و تفحص دورا دور، خارج از اصل خواستگاری و زمینه‌ی مقدم بر آن است و طلب سوم - که تصمیم‌گیری و اصل ازدواج است - نتیجه‌ی نزدیک و دور نسبت به خواستگاری است و اصل خواستگاری همان مقطع دوم - معارفه‌ی حضوری، ابراز خواسته و طرح پیشنهاد - است که با عدم تحقق تصمیم به ازدواج هم محقق می شود؛ چه رسد به آن که به طور قطع امر سوم (ازدواج) را به دنبال داشته باشد؛ پس در تعریف خواستگاری - که همان پیشنهاد و گفت‌وگوی ابتدایی است - نیز نوعی طلب وجود دارد - همان‌طور که در هر پیشنهادی چنین طلبی وجود دارد - ولی طلب آشنایی و معارفه غیر از طلب و خواستن در اصل ازدواج است؛ پس با آن‌که در هر پیشنهادی غایت و هدفی وجود دارد و زمینه‌های مثبت مطلوب، باعث طرح پیشنهاد می‌گردد، ولی پیشنهاد، درخواست قطعی نسبت به انجام متعلق آن نیست، بلکه رایزنی برای بررسی مصلحت در تحقق آن امر است.

البته باید گفت: اگرچه زمینه‌های مثبت مطلوب می‌تواند موجب طرح پیشنهاد گردد و هیچ‌گاه نسبت به چیزی بیهوده پیشنهادی مطرح نمی‌شود، ولی خواستگاری - به معنای پیشنهاد - پیشنهاد خود مطلوب (ازدواج) نیست، بلکه پیشنهاد تحصیل زمینه‌ی پیشین این مطلوب - که شناخت است - می‌باشد؛ پس اگر گفته می‌شود: خواستگاری طلب ازدواج نیست، نباید توهم شود که به طور کلی در آن طلبی وجود ندارد یا مطلوب هنوز هیچ امتیازی ندارد؛ بلکه خواستگاری طلب ورود به بحث و بررسی و رایزنی نسبت به آینده‌ی ازدواج احتمالی است که البته چنین ازدواجی می‌تواند در مواردی هم اتفاق نیفتد.

بنابراین به طور کلی می توان گفت: برای ازدواج - که مهم ترین امر در زندگی هر فرد است - دو مرحله ی تحقیق و بررسی وجود دارد:

مرحله ی نخست: تحقیق و بررسی خارجی، کلی و دورا دور به واسطه ی مردم و به دور از اطلاع طرف مقابل، اگر فامیلی یا آشنایی کامل در میان نباشد.

مرحله ی دوم: بررسی عینی، حضوری، نزدیک و داخلی، بی پرده و دور از هر پنهان کاری نسبت به یک دیگر، که در صورت مثبت بودن نتیجه ی مرحله ی پیشین صورت می گیرد و به آن گفت و گوی حضوری، خواستگاری و ابراز پیشنهاد و خواسته می گوئیم.

پس همان طور که مرحله ی نخست تحقیق و بررسی (اطلاع یابی خارجی) در نهایت به جهت ازدواج صورت می گیرد، مرحله ی دوم تحقیق نیز - که همان گفت و گوی حضوری است - در جهت ازدواج دنبال می شود؛ اگرچه هیچ کدام از این دو مرحله، طلب ازدواج نیست و تنها مبادی علمی و خارجی ازدواج می باشند. بنابراین باید میان این سه زمینه نزدیک و متوسط و دور مربوط به طلب (تفحص خارجی، معارفه ی حضوری و اصل ازدواج) تفاوت گذاشت؛ چون طلب تفحص و طلب آشنایی و معارفه در راستای تحقق تصمیم نسبت به ازدواج، غیر از طلب اصل ازدواج است.

* * *

از آغاز این بخش تاکنون به منظور ترسیم صحیح و متناسب بحث خواستگاری ابتدا ایراد به یک سویی بودن آن را مطرح کردیم، سپس در پاسخ این ایراد، نبود معنای طلب جهت اصل ازدواج در خواستگاری را تبیین نمودیم؛ اگر چه طلب جهت بررسی و تحقیق ابتدایی برای تصمیم گیری نسبت به ازدواج را پذیرفتیم. حال، پا را از این هم فراتر می گذاریم و می گوئیم: به طور اساسی در خواستگاری هیچ گونه طلب، درخواست و خواستنی در کار نیست.

باید دانست دسته‌ای از کلمات با یک‌دیگر تشابه لفظی و قرابت در معنا دارند، ولی با یک‌دیگر متفاوتند و همین امر علت خلط میان آن‌ها و مغالطه‌ی افراد می‌شود و در موارد کاربرد این‌گونه واژه‌ها باید از چنین اشتباه و مغالطه‌ی پرهیز داشت؛ به‌طور مثال: «خواست» و «درخواست» تشابه لفظی دارند، ولی در معنا متفاوتند؛ چون درخواست، به‌طور کلی و معنای مطابقی، نوعی طلب را هم‌راه دارد، در حالی که خواسته این چنین نیست و طلب در آن معنای ملازمی است؛ زیرا می‌شود کسی خواهسته‌ای داشته باشد، ولی به جهاتی طلب و انگیزه‌ی فاعلی را برای پی‌گیری جهت تحقق آن دارا نباشد یا قدرت از او سلب شده باشد و یا از وصول به مطلوب مأیوس باشد؛ به‌طور مثال: کسی که محکوم به اعدام است، با آن که نسبت به نجات خود خواهسته که همان رهایی می‌باشد را دارد، ولی هرگز درخواست نجات ندارد؛ زیرا یا قدرت گریز ندارد و یا از رهایی و بخشودگی مأیوس است.

ممکن است کسی به دل خود مراجعه کند و ببیند دلش خواهسته‌هایی دارد، ولی بر اثر عدم امکان تحقق یا ناامیدی از وصول به آن طلبی در خود نبیند؛ به عنوان مثال: در موضوع مورد بحث، ممکن است کسی دختری را بخواهد، ولی بر اثر تفاوت بسیاری که از نظر خانوادگی یا فردی و یا جهت‌های دیگر میان او و آن دختر وجود دارد، هیچ‌گونه طلب و درخواست و اقدامی نسبت به او نداشته باشد؛ پس می‌بینیم در این جا «خواست» هست، ولی «درخواست» و «خواستن» نیست.

بنابراین، معنای خواهسته با خواستن و درخواست متفاوت است و خواهسته می‌تواند بدون طلب و درخواست باشد، در حالی که خواستن، طلب است و البته طلب و خواستن بی‌خواسته نیست. این دو، حکم عام و خاص دارند و همان‌طور که مفهومی یک‌سان ندارند، از نظر مصداق نیز در واقعیت خارجی دو امر متساوی نیستند. هم‌چنین به خوبی روشن شد که به‌طور کلی خواستگاری به‌طور تطابقی مفهوم طلب را ندارد و

تنها اظهار یک خواسته است که به طور ملازمی، نوعی طلب در جهت تحقق آن وجود دارد و برای نیل به آن پی‌گیری‌های لازم انجام می‌شود.

همان طور که گفته شد، میان زمینه‌ی نخست، دوم و سوم از طلب (تفحص خارجی، معارفه‌ی حضوری و ازدواج) تفاوت آشکار وجود دارد. اگر آشنایی و پی‌گیری خارجی - که پرس‌وجو از اطرافیان و خود نوعی طلب است - بی معارفه‌ی حضوری و تصمیم‌گیری مرد یا زن محقق شد، خواسته در انسان قوت می‌گیرد، بی آن‌که هنوز درخواست و طلبی نسبت به تحقق آن وجود داشته باشد، ولی اگر پی‌گیری دوم - که معارفه‌ی حضوری و تحقیق و وصول به اطمینان است - منجر به تصمیم‌گیری شد، حقیقتی فراتر از خواسته در مرد یا زن شکل می‌گیرد و آن خواستن و طلب نسبت به اصل ازدواج است و در غیر این صورت، آن خواسته بدون درخواست منتفی می‌گردد. خلاصه آن که به طور کلی معنای مطابقی خواستگاری اظهار یک خواسته است؛ نه خواستن و درخواست؛ اگرچه ممکن است این خواسته به خواستن و درخواست هم منجر شود. از تمام این مطالب به نتیجه‌ای که از آغاز بر آن پای فشرده‌یم، می‌رسیم که «خواستگاری تنها یک پیشنهاد و گفت‌وگوی ابتدایی و ابراز یک خواسته است تا روشن شود که چنین خواهسته‌ای درخواست را نیز در فرد ایجاد می‌کند یا نه. خواسته، یک امر نفسی است و می‌تواند هم‌راه فعلی نباشد، در حالی که خواستن و درخواست، امری اضافی و طلب یک امر است. بعد از تمام این مبانی ادبی فلسفی، شاهد لفظی سخن ما در جهت اصل اشتقاق این است که با ریشه‌یابی کلمه‌ی «خواستگاری» در می‌یابیم که این واژه، «خواسته‌گاری» است؛ نه «خواستن‌گاری».

پس لازم است در یک جمع‌بندی کلی، درباره‌ی اصل خواستگاری، مبادی و نتیجه‌ی آن، ترسیم شفافی داشته باشیم تا از هرگونه اجمال و ابهامی به دور باشد. بعد از پیدا شدن مورد و جلب نظر فردی نسبت به سوژه‌ای، تحقیق و شناسایی

غیابی از اطرافیان شروع می‌گردد. این تحقیق غیابی از مبادی خواستگاری است و جزو آن نیست و گاهی هم‌راه با نوعی از مباشرت صورت می‌پذیرد؛ هم‌چون دیدن در مجالس، خیابان و مراکز همگانی.

پس از مثبت بودن این تحقیق و تفحص عمومی و بیرونی، با معارفه‌ی حضوری و ابراز خواسته، خواستگاری شروع می‌شود که با تماس با خانواده‌ی سوژه و درخواست اجازه‌ی ورود به خانه‌ی ایشان جهت ابراز امر، به‌طور صریح - می‌خواهیم به خواستگاری بیاییم - و گاهی هم هم‌راه با کنایه و پنهان‌کاری پیرامون نظر و عقیده‌ی خانواده‌ی دو طرف شروع می‌شود. این مرحله‌ی تحقیق و معارفه‌ی مستقیم و ابراز خواسته، اصل خواستگاری است.

بعد از تحقق این امر و رد و بدل شدن حرف‌ها، گاه یک طرف یا هر دو طرف، از ادامه‌ی کار منصرف می‌شوند و گاه برای یک طرف یا دو طرف چنان اطمینان از تناسب پیدا می‌شود که در همان مجلس، امر ازدواج را تمام شده تلقی نموده و عقیده‌ی خود را ابراز می‌کنند و پیشنهاد خود را به‌طور صریح اعلام می‌نمایند. البته در اغلب موارد، بعد از معارفه و مذاکره‌ی حضوری، در مجلس دیگری پیشنهاد داده می‌شود و پاسخ‌گویی مورد یا هر دو طرف نیز به بعد موکول می‌شود که بعد از گذشت فرصتی، پاسخ مرد در صورت منفی بودن، به عدم پی‌گیری است و در صورت مثبت بودن و پذیرفتن مورد، پاسخ به پی‌گیری و پرسش مجدد است. در این حال، اگر پاسخ زن منفی باشد که هیچ، و اگر مثبت باشد، قرار ترتیب مجلسی جهت ارایه‌ی شرایط عملی و اتخاذ تصمیم برای تحصیل مبادی ازدواج پیش‌بینی می‌شود که اگر در این خلال مشکلی پیش نیاید، امر ازدواج پی‌گیری می‌شود.

بنابراین، نباید تحقیق و تفحص عمومی و بیرونی را - که از مبادی خواستگاری است - خواستگاری پنداشت؛ همان‌طور که نباید زمینه‌های اصلی تحقق ازدواج را - که

نتیجه‌ی خواستگاری است. -خواستگاری دانست.

خواستگاری، تنها با ورود به اصل اقدام به معارفه‌ی حضوری -مباشری و ابراز خواسته شروع شده و با اطمینان و تصمیم به تشکیل یا عدم تشکیل چنین وصلتی پایان می‌یابد.

پس اگر این سخن پیش آید که هر یک از مراحل چه اسمی دارد و کدام یک را خواستگاری می‌گویند، باید گفت: جست و جوی عمومی و بیرونی جهت تحقیق، مقدمه‌ی خواستگاری است - نه اصل خواستگاری - و معارفه‌ی حضوری و ورود به بحث و ابراز خواسته را خواستگاری گویند.

بنابراین، خواستگاری از هنگامی شروع می‌شود که به‌طور رسمی از خانواده‌ی طرف، اجازه‌ی ورود به خانه و معارفه‌ی حضوری و ابراز خواسته، درخواست می‌شود که گاهی این درخواست اجازه با نوعی پنهان‌کاری همراه می‌باشد.

برداشت‌های نارسا

در این جا به منظور تصحیح برداشت‌های نادرست از خواستگاری - که در کتاب‌ها و عرف جامعه مطرح است - شواهدی را ذکر می‌کنیم تا ابتدا به قوت و با انصاف تمام از این موارد یاد کرده باشیم، آن گاه با نقد آن معنای صحیح خواستگاری را در پایان به خوبی بیان نماییم.

غالب برداشت عمومی از خواستگاری و عمل کرد مردم در مورد آن این است که پسر یا مردی از دختر یا زنی طلب ازدواج کند. گفته می‌شود که این امر به مقتضای طالب بودن مرد و مطلوب بودن زن باید از جانب مرد مطرح گردد و نباید از سوی زن صورت پذیرد؛ زیرا بر خلاف سنت و طبیعت طالب و مطلوب بوده و به زیان زن است؛ هم‌چنان‌که گفته می‌شود ازدواج حضرت آدم و حوا هم این گونه بوده است: هنگامی که

حضرت آدم عليه السلام دید که زن زیبارخ پری چهره‌ی گشاده‌رویی چون جناب حوا (س) نزدیک اوست، ناخودآگاه و بی‌محابا به او فرمود: «إِلَيَّ إِلَيَّ!»؛ پیش آ، پیش آ، و حضرت حوا هم در پاسخ گفت: «انت إِلَيَّ!»؛ تو به سوی من پیش بیا. ^(۱)

هم‌چنین در این باره گفته می‌شود: زن هم چون گل و مرد مانند بلبل است، زن چون شمع و مرد پروانه است، مرد نیازمند است و طالب و زن نازدار است و مطلوب، و دیگر گفته‌هایی که در صدد بیان تمام آن‌ها نیستیم.

اینک در این مقام آشکارا باید گفت: هیچ یک از این برداشت‌ها و مثال‌ها اساس محکم علمی و سند صحیح دینی ندارد و به هیچ وجه نمی‌تواند صحت یک سویه بودن و یا خواستن در خواستگاری را تأمین کند. برای روشن شدن این امر، موضوع طالب و مطلوب بودن مرد و زن را مورد کاوش قرار می‌دهیم:

همان‌طور که پیش‌تر گفته شد زن و مرد هر دو طالبند و مطلوب، با این تفاوت که طلب مرد، ظهور و بروز بیش‌تری دارد و طلب زن با کتمان هم‌راه است و در مقابل، مطلوبیت زن ظهور و بروز بیش‌تری دارد و مطلوب بودن مرد در نهاد زن در هاله‌ای از پنهان‌کاری ظریف و دل‌بری زنانه خودنمایی می‌کند؛ پس این‌طور نیست که مرد، تنها طالب زن باشد و مطلوب او نباشد و زن فقط مطلوب مرد بوده و طالب او نباشد؛ زیرا این دو عنوان از باب «تضایف» است و تضایف، تساوی در عنوان را هم‌راه دارد، هر چند در جهت و حیثیت‌ها دارای تفاوت باشد.

با این بیان می‌توان گفت: خواستگاری یک پیشنهاد ابتدایی برای ابراز یک خواسته است - نه طلب و درخواست ازدواج - و می‌تواند از جانب زن یا از سوی مرد صورت

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۴ ص ۲، ح ۱.

والحدائق الناظرة، ج ۲۳، ص ۴، باب نکاح، ح ۱.

بگیرد؛ هر چند طالب و مطلوب بودن زن و مرد زمینه‌ی فاعلی و غرض‌نهایی در اقدام به امرخواستگاری باشد؛ پس چه زشت و بی‌اساس و مشکل‌ساز است که در فرهنگ بیمارجامعه‌ی ما این امر تنها باید از طرف مرد انجام یابد! به راستی چه اشکالی دارد که دختر یا زنی بتواند با اطمینان قلب و آرامش خاطر به پسر یا مردی پیشنهاد ازدواج دهد، بی آن که بگوییم: درخواستی صورت گرفته یا موجب ضعف و تحقیر او شده است؟

نغمه‌ی شوق و غزل عشق

زن و مرد را نباید چون گل و بلبل یا شمع و پروانه دانست؛ زیرا گل به فریاد بلبل بی‌توجه و شمع هم قاتل و بلای جان پروانه‌ی غافل است؛ در حالی که زن و مرد، هر دو در طالب و مطلوب بودن و عرضه و تقاضا هم‌راهند و نسبت به یک‌دیگر توجه کامل داشته و عشق و دل‌بستگی با کمال معرفت و آگاهی جانشان را فرا گرفته است؛ اگر چه تفاوت‌های بسیاری در خصوصیت‌ها، حالات، زمینه‌ها، اغراض، شیوه‌ی ابراز و اهداف آن دو وجود دارد.

حال اگر گفته شود: پس چرا در جریان ازدواج آدم و حوا آدم پیش قدم شد، می‌گوییم: بنابراین نقل - اگر صحّت و اعتباری داشته باشد - عمل حضرت آدم خواستگاری نبوده است؛ زیرا حضرت آدم، این پدر ناسوتی آدمیان، چشم‌گشوده و ناگاه می‌بیند زیبا رخی گندم‌گون، دل‌ربایی مست، مهوشی چهره‌نمایان و مه‌لقایی روی‌گشاده، یگانه و تنها در مقابلش قرار گرفته و بی‌محابا و ناخود آگاه از سر خود باختگی و دور از توجه، غزل عشق می‌سراید که: «الّی الّی»؛ پیش آ، پیش آ! حضرت حوا این نجیب‌ترین زن هم - که پیش از آدم هیچ مردی روی او را ندیده و نامش را نشنیده و چشم و گوش هر محرم و نامحرمی از او خالی است - با طنازی و دل‌ربایی، دل‌بری می‌کند و نغمه‌ی شوق سر می‌دهد و می‌فرماید: «انت الّی»؛ تو پیش

من آی! که طلب و بی‌تابی در تو ظاهر است، اگر چه من مشتاق ترم؛ زیرا وجودم ظهور توست و نمودم نمادی از نمود توست و دیده‌ام جز به چهره‌ی مبارک تو گشوده نگرددیده است، ولی به ظاهر مطلوبیم، اگر چه به پنهان طالب‌تر.

البته این خود بحث مهمی است و باید در مقام خود تبیین شود که عشق و دل‌بستگی زن به مرد بیش‌تر از دل‌بستگی مرد به زن است؛ چرا که دل زن نقشی جز چهره‌ی مرد نمی‌پذیرد و آنچه در دل معصومانه‌اش آید، تحقق نقش مرد خویش است؛ در حالی که مرد در دل، نقش‌های متفاوت می‌پذیرد، اگر چه دیده و دلش در نهایت به نقشی جز زن در طبیعت وابسته نیست. این یک حقیقت است که زن به ظاهر آرام است و در ظرف خلوت، اظهار فراوان دارد؛ زیرا به اقتضای طبیعت خود اهل کتمان است و اگر هم چنین اقتضایی نداشته باشد و پنهان‌کاری او به خاطر جو نامساعد ارباب و تهدید و مردسالاری در جوامع بسته باشد، باید گفت: باز هم بر اساس زمینه‌های عاطفی-روانی، زن کتمان بسیار دارد. مرد با آن که داعیه‌ی اظهار دارد و دارای ثبات بیش‌تری در تحقق قلمرو خواسته‌های خود می‌باشد، ولی در صورت توان و اقتدار و سلامت، ظرف اظهارش انحصار ندارد و می‌تواند ثبات در عین تعدد را در خود باز یابد. در هر حال، این دو دل و دیده به طور کامل و مداوم درگیر و گرفتار یک‌دیگرند.

در حال و هوای آغاز خلقت، این آدم است که در ظاهر طالب است، در حالی که حوّا طالب‌تر است، اگر چه خویشتن‌داری و وقارش بیش‌تر است، و همین حوّا به سرعت می‌گوید: «انت الیّ»؛ پس به خوبی روشن می‌شود که به‌طور اساسی جریان دیدار جناب آدم و حضرت حوّا خواستگاری نبوده، بلکه دل‌باختگی و شوق و عشق و نمود و نماد یک حقیقت تکوینی است که تجاذب شوق و عشق را فعلیت بخشیده و بی‌آن‌که تحقیقی لازم داشته باشد، با عقد «الیّ الیّ» و «انت الیّ» ازدواج را محقق ساخته است؛ از این رو میان آن دو بزرگوار خواستگاری وجود نداشته است. البته ازدواج آن‌ها منحصر

به فرد بوده و نقش دیگری در میان نبوده است تا تفحص و تحیر و تصمیمی در میان باشد؛ در حالی که خواستگاری، جبر، انحصار، الزام تکوینی و دیگر محدودیت‌ها را برای افراد ندارد، بلکه تنها یک پیشنهاد با آزادی عمل و تعدد فراوان در جهت طالب و مطلوب است؛ پس عمل این پدر و مادر آدمیان یک خواستگاری نبوده تا برای مایامد و الزام یک سویه بودن را داشته باشد؛ به طوری که دو سویه بودن آن اشکال عرفی یا دینی پیش آورد.

در این جا پرداختن به این امر اهمیت دارد که: ازدواج آدم و حوا گذشته از آن که بدون تحقیق و بررسی و خواستگاری بوده است، آیا عقد و الفاظ و صیغه‌ی عربی یا غیر عربی داشته یا تنها همین «الّی الّی» و «انت الّی» به هر زبانی که بوده صیغه‌ی عقد ازدواجشان بوده است و یا عقد آن دو بزرگوار به گونه‌ی دیگری بوده که به مانر سیده است؟ اگر همین جمله‌ی «الّی الّی» آهنگ عقد آن‌ها بوده است، در این صورت، نه تنها مسأله‌ی مهر در آن به چشم نمی‌خورد، بلکه بر خلاف صیغه‌ی عقدهای متداول در جامعه‌ی ما آن همه آب و تاب و شدّ و مدّ و پیاز داغ‌های رایج و بی‌مورد را هم هم‌راه نداشته است؛ هر چند ممکن است میان عقد آدم و حوا و نحوه‌ی عقد در دین مبین اسلام تفاوت وجود داشته باشد. به هر حال، این بحث بسیار مهمی است که در قسمت الفاظ عقد، تحت عنوان «معاطات» بدان خواهیم پرداخت.

لطافت زن، آری! ضعف زن، هرگز!

بر خلاف آنچه بعضی مطرح کرده‌اند، لطافت زن، ضعف جسمانی نیست و نیرومندی مرد منافاتی با طلب و تمنای او ندارد؛ زیرا زن، تجسم لطافت است و مظهر لطیف که در چهره‌ی کرشمه و ناز ظاهر می‌گردد و گرنه در پنهان، تنها مطلوب زن، همان مرد است و این جاست که لطافت لطیف، صلابت مردانه را می‌شکند و صلابت مرد، لطافت لطیف را از پای در می‌آورد، اگرچه حریم شوق و عشق در این دو جلوه‌نامه‌ی الهی، بی‌صلابت و شکست جلوه‌گری می‌کند.

پس این تفکر چه نادرست است که لطافت زن، ضعف جسمانی او به حساب آید و آن‌گاه صلابت مرد بر لطافت زن، برتر، قوی‌تر و کارآمدتر در نظر گرفته شود.

حضرت حق، عالم را آفرید تا انسان مظهر کاملش باشد؛ شیطان را آفرید تا به نوعی سنگ محک ملائکه، جن و انسان باشد؛ و زن را آفرید تا چشم و چراغ آفرینش باشد. شیطان با آن که خود گم‌راه است، آبروی هر چه گم‌راه را بر باد می‌دهد و دمار از روزگار اهل دنیا در می‌آورد. انسان سیطره و اقتدار هستی است و زن بی آن که هم‌چون مرد و شیطان باشد، سینه‌ی مرد را چاک چاک ساخته و صلابت مردانه‌ی هر مردی را شکسته و خرد می‌کند.

اگر موسی یدبضا دارد، عیسی مرده زنده می‌کند و ابراهیم بت می‌شکند، زن هم مردشکن است و در این کارزار، جز در محدوده‌ی خوبان و مصاف با اولیای الهی، پیروز بوده است.

این انسان است که گل سرسبد و نقطه‌ی پرگار آفرینش است و این شیطان است که وسوسه‌ی همگان را در سر می‌پروراند و این مرد است که دل سخت هر سنگی را شکسته و زهره‌ی هر شیری را آب کرده و در نهایت این زن است که مرد را چنان پاشکسته و کشته‌مرده‌ی خود ساخته که مگو و مپرس!

ملاحظت زن، صلابت مرد را شکسته و لطافت زن، مرد را از وقار انداخته است. زن با نیش ابروان کمندش، کمر بند مردی را گشوده و با تیر مژگان، قلب هر مردی - جز اولیای الهی - را در وسعت سینه دریده و با غنچ و دلال و طنّازی کنده‌ی او را کشیده و پشت او را آرام آرام به خاک کشیده و ابّهت او را به راحتی بر خاک مالیده و چون خاک، خاکش کرده و چه بسیار که از خاک هم کم‌ترش ساخته است و با آن که دسته‌ای را هم به معراج کشانیده، شعله‌افزای تابوت آتش بسیاری هم بوده است.

حق زن را آفرید تا مرد تنها نباشد، زن را آفرید که مرد شکن باشد، زن را آفرید تا سنگ صبور مرد باشد و زن را آفرید تا دام جان، بلای جان، جان جان و ظهور جمال جانان مرد باشد و در نهایت زن را آفرید تا دل مرد، زخم دل مرد و مرهم زخم‌های دل مرد باشد.

رستم، هفت خان را طی کرد و عطار، هفت شهر را گذشت، ولی حضرت آدم در یک خانِ خانه‌ی دل هنوز بر زمین افتاده است؛ زیرا آن هفت خان بود و آن دگر هفت شهر و این دل، دلخانه‌ی زن. این زن بود که سینه‌ی سینه‌ی دل مرد را درید و شیره‌ی شیره‌ی جان او را مکید و آدم - این پدر آدمیان - را با صد نوا حیران خود ساخت. چه خام است آن که می‌گوید: زن ضعیف است و چه خام‌تر آن کس که گوید: زن، این ستبر سینه‌ی آدمی، ضعیفه است!

پس چه عالی بیانی است کلام حضرت حق در قرآن مجید که می‌فرماید:

«و من آیاته ان خلق لکم من انفسکم ازواجاً لتسکنوا الیها؛^(۱)»

از نشانه‌های آفریدگار، حقیقت یک سان است که آرامش و حیات کام‌یابی انسان، در خود آن دو جلوه‌گر می‌شود و برای مرد، هم سنگی جز زن وجود ندارد.»

اگرچه بر اساس قرآن کریم، هم انسان ضعیف است:

«خَلَقَ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا»^(۱)

و هم کید شیطان ضعیف است:

«إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا»^(۲)

و کید کفار را هم خدا سست و ناتوان ساخته است:

«إِنَّ اللَّهَ مُوهِنُ كَيْدِ الْكَافِرِينَ»^(۳)

ولی این زن است که کیدش عظیم و بزرگ است:

«إِنَّ كَيْدَكَ عَظِيمٌ»^(۴)

آن حوریان مصری که نیش خنده بر زلیخا داشتند، تا یوسف را در میان می بیند، به ناگاه و ناخودآگاه دست خویش می برند. زلیخا او را به زندان می اندازد تا خود را تطهیر کند، ننگ و نامش می دهد تا به سر منزل مقصود رسد.

هر کیدی در مقابل کید زن هیچ و هر ترفندی در برابر او کوچک است. اگرچه حق

«وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ»^(۵)

و

«إِنَّ كَيْدِي مُتَيْنٌ»^(۶)

سر می دهد، ولی این زن است که کید عظیم دارد. متانت کید حق در این است که کید زن را چنان عظیم و بزرگ قرار داده که هر مردی سربردارد، به دار زن آویزانش سازد و دار و ندار و دیارش را برباد دهد.

این حق است که به حقیقت از کید زن آگاه است؛ چنان که یوسف می گوید:

۲- نساء/ ۷۶.

۴- یوسف/ ۲۸.

۶- قلم/ ۴۵ و اعراف/ ۱۸۳.

۱- نساء/ ۲۸.

۳- انفال/ ۱۸.

۵- آل عمران/ ۵۴.

«ان ربی بکیدهنّ علیم»،^(۱)

و این آگاهی را به حق نسبت می دهد، نه خود، گرچه خود نیز بی خبر از کید آنها نیست.

پس حق خود کید می کند

«کذلک کدنا لیوسف»،^(۲)

ابراهیم کید می کند

«و تالله لا کیدنّ اصنامکم»،^(۳)

کفار کید می کنند

«اتّهم یکیدون کیداً»،^(۴)

برادران یوسف کید می کنند

«فیکیدوا لک کیداً»،^(۵)

شیطان کید می کند

«انّ کید الشّیطان کان ضعیفاً»،^(۶)

خائنان کید می کنند

«انّ الله لا یهدی کید الخائنین»،^(۷)

ساحر و فرعون کید می کنند،

«اتّما صنعوا کید ساحرٍ»،^(۸)

و

۲- یوسف / ۷۶.

۴- طارق / ۱۵.

۶- نساء / ۷۶.

۸- طه / ۶۹.

۱- یوسف / ۵۰.

۳- انبیاء / ۵۷.

۵- یوسف / ۵.

۷- یوسف / ۵۲.

«ما کید فرعون الآ فی تباب»^(۱)

همه و همه کید می‌کنند، ولی در این میان تنها کید زن است که بزرگ و سترگ و عظیم است، گرچه کید خدا متین است که کید زن را آفرید.

اگر خدا انسان را نمی‌آفرید، ملائکه، جن و شیطان، هیچ یک، به تکوین یا تشریح امتحان نمی‌شدند، و اگر شیطان و ابلیس نمی‌بود، موقعیت ملائکه و جن و در رأس همه، انسان مشخص نمی‌شد و اگر زن را نمی‌آفرید، مرد امتحان نمی‌شد. زن تنها در یک امتحان باید شرکت کند و آن مبارزه با شیطان است و مرد در دو مبارزه باید خود را بیازماید: زن و شیطان. با این تفاوت که کید شیطان از سوی حق ضعیف و ناتوان معرفی شده و کید زن به نص قرآن مجید، عظیم و بزرگ است.

اگر خدا زن را نمی‌آفرید، مرد بیش از این ادعای خدایی می‌کرد؛ حال که زن را آفریده «انا ربکم الاعلی»^(۲) سر می‌دهد! پس خدا زن را آفرید که کفر و شرک کم‌تر گریبانگیر مرد شود. حق زن را آفرید تا مرد را بر سر جایش بنشانند، به زانویش کشد و به خاکش اندازد، جامه‌اش را بر تن درد، چاک چاکش سازد و کنارش اندازد تا نهاد آرام و پرتپش او را به نغمه‌ی «سَبَّوحٌ قَدَّوْسٌ رَبُّنَا وَ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ»^(۳) وادارد.

پس باید عاقلانه فکر کرد و معقول اندیشید و صلابت مردی را بهانه‌ی ضعف زن قرار نداد و هر یک را در میدان خود به صنع لطیف و لطف حکیم، از حق دید و در زندگی مشترک از ظلم و ستم و انگیزه‌های شخصی، مزاجی، گروهی، قومی و سستی پرهیز داشت. آری، نباید ظاهر معصومانه‌ی زن و روح لطیف و اندام ظریف او را ضعیف پنداشت و موقعیت او را در ظرف هستی شریفش نادیده گرفت. زن ضعیف

۱- غافر/۳۷.

۲- «سخن فرعون است: من بزرگ‌ترین خدای شما هستم»؛ نازعات/۲۴.

۳- «پروردگار ما و ملایک و روح از هر نقص و کاستی مصون است.» بحار، ج ۱۸، ص ۳۵۴، ح ۶۶.

نیست؛ نه روحش و نه جسمش؛ اگرچه مرد، قوی و با صلابت است، ولی به هر حال نباید موقعیت‌های این دو را بی‌مورد و بدون در نظر داشتن خصوصیت‌ها با یک‌دیگر مقایسه نمود.

خواستگاری و سرشکستگی زن (!)

عده‌ای گفته‌اند: بر خلاف حیثیت و حرمت زن است که به دنبال مرد به راه افتد و از او درخواست ازدواج کند و چنین طلبی از سوی او، تحقیر، خواری و شکستش را در پی دارد؛ به طوری که اگر خواستگاری او مورد قبول مرد واقع شود، در طول زندگی زناشویی، موجب تحقیر و سرشکستگی اش می‌گردد؛ زیرا ممکن است مرد در آینده به کوچک‌ترین بهانه بگوید: این تو بودی که دنبال من به راه افتادی و من از سر ترحم، سادگی و یا اشتباه تو را به همسری برگزیدم.

از سوی دیگر، اگر مرد درخواست زن را رد کند، به علت روح لطیف و عاطفه و احساس قوی زن، پریشانی و آشفتگی او را فرا خواهد گرفت که جبران آن کار آسانی نیست؛ پس چرا زن خود باخواستگاری از مرد زمینه‌ی این ناپسامانی‌ها را فراهم سازد؟ باید گفت: این سخن گرچه به ظاهر فریبنده است، ولی خواستگاری چنین عارضه‌ای ندارد، مگر بر اساس برداشت‌های نادرست از آن که همان معنای طلب و واگذاری زن در اختیار مرد باشد؛ نه صرف پیشنهاد. وقتی خواستگاری یک پیشنهاد ابتدایی باشد - که هست - دیگر نه تحقیر است، نه بی‌حرمتی و نه به دنبال افتادن و نه سخن از ترحم و سادگی و یا خطا و اشتباه پیش می‌آید؛ زیرا خواستگاری تنها طرح و پیشنهاد است و اساس آن بر تحقیق و آگاه‌سازی یک‌دیگر است؛ چه از جانب زن باشد یا از سوی مرد.

اما این حرف که: «مرد تحمل شنیدن پاسخ ردّ زن را ندارد، ولی زن تحمل جواب ردّ مرد را ندارد، در نتیجه، تنها مرد باید به خواستگاری زن برود» سخن بی‌اساسی است؛ چراکه خواسته‌ی دل هر دختر و زنی آزادی، رهایی و شور و عشق است که در گرو معنای صحیح خواستگاری است. به راستی چگونه می‌شود دختر یا زنی خود را از آن شوق و عشق خدادادی محروم کند و به جای این که خود به دنبال مطلوب خویش برود

و از مرد شایسته و دل‌خواهش خواستگاری کند، در کنج خانه بماند و زانوی غم بغل گیرد و چشم به در دوزد که کدام مرد در خانه‌اش را خواهد زد و آن‌گاه تحت هر شرایطی - دل‌خواه و غیر دل‌خواه - به ازدواج با او تن دهد و یا عمر خود تباه سازد و محروم از همه‌ی مواهب الهی، پریشانی‌جان‌فرسای کنج‌خانه را به خود روا دارد. باید دید کدام یک از این دو پریشانی دردناک‌تر و جبران‌ناپذیرتر است: شنیدن پاسخ رد از جانب مرد یا تحمل یک عمر پشیمانی زندگی با مرد غیر دل‌خواه؟

آخر چگونگی است که زن در خانه مانده‌ای تحمل پاسخ ردّ مردی رانداشته باشد، در حالی که مردهای متعدّدی برای خواستگاری به خانه‌ی او آمده، او را دیده و به دل مشغولی گرفتار ساخته‌اند و آن‌گاه به راحتی برگشته و جواب رد داده و می‌روند! مگر این خود، جواب رد نیست؟

گریز مرد از صحنه

اگر گفته شود: عدم اقدام مرد برای ازدواج پس از خواستگاری، جواب رد به زن محسوب نمی‌شود؛ زیرا زن درخواستی از مرد نکرده تا جواب ردّی بشنود، بلکه ردّ مرد در واقع پاسخی است که به درخواست خود داده است و زن در این امر هیچ نقشی نداشته تا جواب ردّی داشته باشد، در پاسخ باید گفت: در مرحله‌ی دوم طلب - که خواستگاری و ابراز خواسته است و درخواستی در میان نیست - ظرف طلب مرد پیش می‌آید و این طلب هنگامی تحقق می‌یابد که زن خود را در معرض دید او قرار دهد تا وی بتواند پا پیش گذارد و تصمیم بگیرد و همین عرضه، خود ابراز خواسته‌ی زن است و او، چون مرد، در تحقق این امر نقش متقابل دارد و جواب ردّ مرد به‌طور طبیعی متوجه او خواهند بود.

البته این برداشت که: «زن هیچ نقش ابتدایی در ابراز خواسته‌ی خود ندارد»، مشکل

خواستگاری موجود در جامعه‌ی ماست که موجب ناهنجاری‌های بسیاری شده است. به راستی چرا باید زن در امر خواستگاری هیچ نقش نخستی و دل‌خواه نداشته باشد؟ آری، در وضعیت کنونی جامعه‌ی ما زن در خواستگاری نقشی کم‌رنگ و غیرابتدایی دارد، در حالی که آنچه مهم و لازم است، نقش صریح و ابتدایی است؛ همان نقش مهمی که فرهنگ غلط جامعه، زن را از آن محروم ساخته است.

بنابراین که خواستگاری طلب باشد و باید از سوی مرد صورت پذیرد، در واقع گریز مرد از صحنه به طور آشکار و پنهان، با پاسخ رد و گاه هم بی‌پاسخ، ردّ مرد به خود نیست، بلکه ردّ او به زن است؛ زنی که خود را در معرض دید مرد و رد و قبول او قرار داده است. و در این حال چه فرقی می‌کند که مرد طلب کرده باشد و زن رد کند یا زن طلب نماید و مرد رد کند؟ زیرا در هر صورت، این زن است که متعلق طلب قرار گرفته و مورد رد و قبول واقع می‌شود؛ در حالی که بر اساس معنای صحیح خواستگاری، گفته شد عدم پذیرش هر یک از زن و مرد در مقابل در مقابل طلب و درخواست نیست، بلکه پاسخ منفی نسبت به ابراز خواسته می‌باشد که بر اساس خواستگاری صحیح در دو طرف وجود دارد. پس خواستگاری اگر بر اساس دو سویه و به دور از طلب و تنها به معنای ابراز خواسته باشد، هیچ گونه رد و تحقیری در میان نیست، ولی اگر به معنای طلب نفس زن و یک سویه باشد، جواب رد به هر نوعی معناشود، تحقیر زن را در پی خواهد داشت.

ممکن است دیگر بار اشکال شود: در صورت خواستگاری از سوی زن، حتی بر فرض پاسخ قبول از جانب مرد نیز، زن سرشکسته می‌شود، چرا که باز ممکن است در آینده مرد بر زن منت گذارد که: تو ابتدا به سوی من آمدی و من از سر ترحم تو را پذیرفتم.

در پاسخ باید گفت: این طور نیست که زن سرشکسته و خرد شود؛ زیرا ردّ مرد در

خواستگاری ردّ پیشنهاد است؛ نه ردّ طلب ازدواج تا این اشکال پیش آید؛ و در صورت قبول مرد با فرض پیشنهاد و معنای صحیح خواستگاری - که ظرف خواسته است؛ نه درخواست - دیگر ظرف منت گذاری باقی نمی ماند، مگر بر اساس فرهنگ بیمار جامعه که با فرض طلب مرد هم امکان منت گذاری وجود دارد و ممکن است در جایی که خواستگار مرد است و زن طلب او را می پذیرد، بعد از ازدواج، زن بگوید: من از سر ترحم تو را پذیرفتم وگرنه من چنین و چنان بودم و تو لایق من نبود.

بنابراین به طور کلی می توان گفت: اصل پیشنهاد و تحقیق و دوسویی بودن خواستگاری مشکلی ایجاد نمی کند؛ به ویژه این که چنین پیشنهادی هیچ گاه بی تناسب و یا بدون زمینه آشنایی و تجاذب طبیعی رخ نمی دهد و همان طور که این امر از جانب مرد بر اساس تجاذب طبیعی میان او و زن دل خواهش صورت می پذیرد، از جانب زن نیز این گونه است و موانع، توهّمات و مقاومت افراد جامعه در برابر این امر طبیعی و منطقی، به طور اساسی به لایه های ساختگی فراوان و محکم فرهنگ بیمار جامعه مرتبط می باشد.

حرف های فردایی

با این بیان، دیگر جایی برای این حرف هم نمی ماند که در صورت پیشنهاد زن، مرد پس از ازدواج بگوید: تو خودت به طرف من آمدی و من از سر ترحم تو را پذیرفتم؛ زیرا چنین برداشت هایی بی اساس و تنها توهّمات ذهن های بیمار است. هرگونه امر ناروایی، از قبیل: زخم زبان، منت گذاری، تکبر، خودنمایی و هر سخن و برخورد بی مورد دیگری ریشه در فرهنگ غلط جامعه دارد و ارتباطی به پیشنهاد ابتدایی از سوی زن ندارد؛ همان طور که در این فرهنگ بیمار حتی اگر مرد هم چون امروز، خود به خواستگاری رود، باز هم این گونه حرف ها را گه بر زبان می آورد؛ هم چنان که زن هم

گاهی چنین می‌کند.

آری، هیچ یک از این حرف‌های فردایی، ملاک درست علمی ندارد و خدشه‌ای بر دو سویه بودن خواستگاری وارد نمی‌کند و نمی‌شود فرهنگ امروز جامعه را فدای خیالات فردا ساخت.

شاید گفته شود: هرچند این حرف‌ها ملاک صحیح ندارد، ولی به هر حال در جامعه‌ی ما می‌تواند مشکل آفرین باشد و چه بسا زندگی‌هایی از همین ناحیه ضربه پذیرد و با سختی و مشقت و دعوا و نزاع سپری گردد؛ همان طور که در بسیاری از خانواده‌ها - کم و بیش - چنین حرف‌ها و نابسامانی‌ها یافت می‌شود؛ پس وای به حال آن زمانی که پیشنهاد و خواستگاری از سوی زن باشد که دیگر حرف‌های فردایی دمار از روزگار زندگی زن درمی‌آورد!

در پاسخ به این سخن باید گفت: همان‌طور که گفته شد، تمام این حرف‌های فردایی، معلول فرهنگ بیمار جامعه است و گرنه چرا در جامعه‌ی امروز - که مرد خواستگار است - باز هم چنین ماجراهایی وجود دارد. بنابراین باید فرهنگ اجتماعی ما تحوّل یابد که یکی از زمینه‌های این دگرگونی و سالم‌سازی جا افتادن همین امر دو سویی بودن خواستگاری است. پس تمام این حرف‌های فردایی، چه خیالات واهی ذهن‌های بیمار باشد و چه واقعیت‌های تلخ اجتماعی، باید از میان رخت بر بندد که تحقق آن در گرو کوشش فراوان صاحبان اندیشه و قدرت است.

تمام واژه‌های بیمارگونه از قبیل منت، تمسخر و بیهوده‌گویی، معلول ذهنیت‌های افراد بیمار و علیل است، و گرنه با هم‌راهی و هم‌دلی زن و مرد در تمام زوایای زندگی و موقعیت‌های مشخص اجتماعی جایی برای این حرف‌های فردایی باقی نمی‌ماند؛ چرا که آگاهی و بصیرت، همه‌ی کاستی‌ها را در این زمینه هموار می‌سازد و در این صورت تفاوتی نمی‌کند که پیشنهاد از جانب مرد باشد یا زن.

پس باید به روشنی گفت: به‌طور کلی صحیح نیست که دختر هم‌چون مفلوک و امانده‌ای در ندامت‌گاه زندگی یا در حبس خانه‌ی پدری بنشیند تا چه بسا روزی فردی بیاید و شاید او را پسند کند و بعد از رد و قبول‌های متعدّد این و آن بالاخره مقبول افتد و به خانه‌ی بخت رود! این روش خواستگاری ریشه در خانه‌نشینی زن دارد. به راستی از پدر و مادر این زن در خانه مانده و دختر به چله نشسته که مظلومانه به تماشای رد و قبول این و آن می‌نشیند، چه کاری در جهت ازدواج مطلوب او ساخته است!

دختر عزیز است، ولی...

هنگامی که گفته می‌شود: «دختر در خانه مانده» و یا «حبس خانه پدری» به این معنا نیست که دختر، عزیز پدر و مادرش نمی‌باشد؛ زیرا فرزند عزیز است، حتّی اگر معلول، مفلوک و بیمار باشد؛ چه رسد به دختر که کریمه‌ی الهی، محبوبه‌ی پدر و مادر و میوه‌ی شیرین چشم و دل آن‌ها است. با این حال، هنگامی که فصل ازدواج دختر می‌گذرد، اگر خود بدون هیچ اقدام و جست‌وجویی در خانه بنشیند و پدر و مادر را هم به آتش نگرانی و پریشانی بسوزاند، دیگر آن خانه، حبس خانه‌ی او می‌شود، هرچند که جگرگوشه و دل‌بند پدر و مادر هم باشد؛ زیرا این عزّت، آن ذلّت نیاز را جبران نمی‌کند. دختر شوهر می‌خواهد و هیچ‌گاه مهربانی پدر و مادر جای‌گزین آن نمی‌شود.

در واقع دختران و زنان و پدران و مادران، همه و همه، به آتش این موضع انفعالی و سنّت غلط خانه‌نشینی زن می‌سوزند و می‌سازند. امروزه اگرچه کم و بیش دختران جامعه‌ی ما از خانه بیرون می‌روند، ولی تزلزل فرهنگ اجتماع و مشکلات بنیادین جامعه موجب افزایش سنّ ازدواج شده است.

ممکن است این سخن پیش آید که: فرهنگ پنهان‌سازی یا ناآگاهی عمومی از یک‌دیگر مربوط به گذشته بوده؛ نه امروز که نیمی از افراد جامعه‌ی جوان ما دخترانی

هستند که سراسر محیط بیرون از منزل را احاطه کرده و شناسایی کامل آن‌ها مانند پسران به راحتی ممکن است؛ پس امروزه دیگر این مشکل حل شده و در امر شناسایی به رمل و اسطرلاب نیازی نیست و جای نگرانی از خانه‌نشینی و موضع انفعالی دختران و زنان وجود ندارد.

در جواب باید گفت: آری، گرچه امروزه خانه‌نشینی و محدودیت دختران نسبت به گذشته کم‌تر و زمینه‌ی آشنایی بیش‌تر است، ولی این آشنایی بسیار سطحی و عمومی است؛ به طوری که با گسترش جامعه، شناخت خاصی که در امر وصلت ضروری است، هرگز حاصل نمی‌شود. در گذشته با توجه به محدودیت محیط، شناخت افراد میسر و آسان‌تر بود، ولی امروزه زمینه‌ی این شناخت کم‌تر به چشم می‌خورد.

پس با گسترش جامعه، این مقدار بیرون روی دختران تفاوتی در مشکل شناخت کافی پسران و دختران از یک‌دیگر برای تصمیم‌گیری در امر ازدواج ایجاد نمی‌کند. در گذشته اگرچه دختران کم‌تر چهره‌ی اجتماع را می‌دیدند، ولی محدودیت و کوچک بودن محیط، آشنایی و شناخت را آسان‌تر می‌ساخت، ولی امروز گسترش جامعه و تغییر و تحول و مهاجرت، شناخت متقابل را بسیار مشکل‌تر از سابق ساخته است؛ طرح پیشنهاد از سوی دختر و زن بسیار سالم‌تر و مناسب‌تر از انجام کردار غیر متعارف، آرایش‌های ناموزون و... برای جلب نظر مرد است که متأسفانه امروز به خاطر غیر معمول بودن این امر و مذموم شمردن آن توسط جامعه و مردم، به سمت خودنمایی بیش‌تر دختران و زنان در جامعه پیش می‌رویم؛ زیرا وقتی زبان از بیان قصد و نظر طبیعی دختر و زن، محروم بماند، این حق طبیعی از دست رفته‌ی زن به صورتی نادرست و به زیان خود زن و جامعه نمایان می‌گردد. از این رو باید راهی ارایه کرد تا این چالش اجتماعی به طور ریشه‌ای برطرف گردد.

طلسم دختران را باید شکست

اگر زن در جامعه، موقعیت صحیح اجتماعی خود را باز یافته و از موضع فعالی برخوردار باشد، کارهای مربوط به خود را دنبال کند و نسبت به جامعه و مردها تعاون و هم‌یاری صحیح اجتماعی را بیابد و روشن شود که موجودی است خانگی - اجتماعی - نه خانگی صرف یا در حد کارهای پایین و حاشیه‌ای جامعه - دیگر این ناهنجاری‌های اجتماعی پیش نخواهد آمد. در آن صورت لازم نیست که دختر در کنج خانه بنشیند تا مردی سراغش آید و خانه‌ی در بسته‌ای را که جز فامیل و آشنایان، کم‌تر کسی از درونش آگاه است، با رمل و اسطرلاب بیابد و با جفر و طلسمات باز سازد.

آری، در جامعه‌ی بیمار ما پسران بسیاری به دنبال دختران شایسته و مناسبند، ولی آنان را نشناخته و نمی‌یابند؛ از این رو ناچارند با خجالت بسیار و به‌طور سری از بقال محله و قصاب سرگذر یا عالم مسجد پرس و جو کنند، ولی باز هم راه به جایی نبرده و آگاهی‌های لازم را به دست نمی‌آورند؛ زیرا متأسفانه خانه‌نشینی زن، این طلسم عفاف خیالی، بخت دختران را بسته و آنان را از موقعیت حقیقی خود دور ساخته است.

اگر زن موقعیت اجتماعی معقول و متعارف هم‌راه با عفاف و پاک‌دامنی خود را باز یابد، به خوبی روشن می‌شود این حرف‌ها که: «زن نباید پیشنهاد ازدواج دهد و تنها مرد می‌تواند خواستگار باشد و زن تنها می‌تواند خود را واگذار کند» با هزار و یک دلیل بی‌اساس گل و بلبلی اثبات نمی‌شود! جا دارد اندیش‌مندان جامعه و عموم مردم در چاره‌جویی این مشکلات بکوشند و به این حقیقت برسند که باید طلسم دختران دم بخت و یا بخت‌برگشته را شکست.

آن زمان روشن خواهد شد که خواستگاری تنها یک پیشنهاد است؛ پیشنهادی که می‌تواند از جانب مرد باشد یا از سوی زن و یا به واسطه‌ی فرد دیگری از خویشان، دوستان و آشنایان؛ بی‌آن‌که هیچ تحقیر و شکستی در میان باشد و یا دختر در خانه بماند

و آرزوی گشایش بخت خویش را تنها از حضرت فتاح داشته باشد و خود نقش و تحرّکی در این گشایش به عمل نیاورد.

اما اکنون دختران جامعه‌ی ما تنها در حدّ یک کالای مصرفی آماده‌ی عرضه می‌باشند؛ آن هم نه چون عرضه‌ی میوه که زمینه‌ی آشکار دارد، بلکه عرضه‌ای پنهانی و خیالی، به این صورت که فردی به‌طور تصادفی یا به‌گونه‌ای مرموز و سرّی به دختری توجّه پیدا کرده، بیاید و بپسندد یا رد کند و برود؛ زیرا زن و مرد در این انتخاب زمینه‌ی آشنایی و شناخت حضوری چندانی نداشته‌اند.

در این نوع انتخاب، مرد از گزینش بی‌حضور و رؤیت و زن از پذیرش ناچار نسبت به این پیشنهاد ناپخته و بی‌مقدمه رنج می‌کشند؛ چون معلوم نیست که چه می‌شود و چه نمی‌شود. مرد رنج می‌کشد؛ زیرا آشنایی کاملی با دختر متناسب با خود ندارد؛ و دختر نگران است؛ چون نه تنها با پسر آشنایی کامل ندارد، بلکه هیچ‌گونه اقتداری در زمینه‌ی انتخاب دارا نیست. او تنها مضطرب است که خواستگار را بپذیرد یا رد کند؛ زیرا پس از این معلوم نیست که فردی دیگر زنگ خانه‌ی بخت او را به زودی به صدا درآورد و اگر هم ناشناخته‌ای دیگر به اقبال او رو کند، معلوم نیست بهتر از فرد پیشین باشد و...

خواستگاری قدیم و جدید

در این جا ممکن است گفته شود: بر اساس سیره‌ی جاری و تجربه‌ی عملی در جامعه، همواره شناخت دختران و امر خواستگاری یا تحقیق و آگاهی از یک‌دیگر توسط افراد فامیل و آشنایان، دوستان و همسایگان پی‌گیری می‌شده و کافی هم بوده است؛ به خصوص در جامعه‌ی امروز ما که رفت و آمد و معاشرت‌های خانوادگی و حضور در صحنه‌های اجتماعی، از مدرسه تا دانشگاه و دیگر مراکز خصوصی و عمومی، جایی برای عدم شناخت و آگاهی در هیچ زمینه‌ای باقی نمی‌گذارد و به راحتی

می‌توان تمام زمینه‌های لازم را دنبال نمود و دیگر نیازی به طلسم‌ها و آفاق و اوراد و جفر و رمل و اسطرلاب نیست!

در پاسخ این برداشت باید گفت: اگرچه چنین سیره‌ای در جامعه وجود دارد و همگان نیاز خود را در امر شناسایی جهت ازدواج از همین راه تأمین می‌کنند، ولی مسأله‌ی مهم این جاست که با گسترش جامعه و افزایش مهاجرت و تشتت و نقل و انتقال عمومی با تمام شتاب و تپش، این روش در جهت شناسایی و انتخاب فرد مناسب و دل‌خواه به‌طور دقیق و به روش تحقیقی کافی نیست؛ زیرا اگرچه دختر و پسر به جهت مدرسه و دانشگاه یا دیگر مشاغل خصوصی و عمومی از خانه بیرون می‌آیند و زمینه‌ی شناخت اجمالی به راحتی فراهم می‌شود، ولی با این همه، زن در جامعه حضور فعال و ملموس ندارد. جمعیتی از دختران در مدرسه، ورزشگاه، کارگاه، نمازجمعه، راه‌پیمایی و... مشاهده می‌شوند، ولی به‌طور گسترده و همه‌جانبه در جامعه حضور ندارند و موارد برخورد زمینه‌های کاری و عملی در تمام زوایا موجود نیست تا افراد با دیدی باز یک‌دیگر را در صحنه‌ی عمل و برخورد اجتماعی بیابند و از ساختار شخصیتی و موقعیت عملی یک‌دیگر آگاه گردند. معاشرت‌های فامیلی و ارتباط با آشنایان و همسایگان نیز تمامی، حالت بومی دارد و پاسخگوی جامعه‌ی گسترده و مهاجر نیست.

آری، در جامعه‌ی دیروز ما که چه بسا افرادی پس از صد سال هم از روستایشان بیرون نیامده و نمی‌دانستند که جز ده پایین و بالا جای دیگری هم وجود دارد، ممکن بود آشنایان، فامیل و همسایگان در این امر مؤثر باشند، ولی در جامعه‌ی باز و گسترده‌ی امروز که گاه همسایه همسایه رانمی‌شناسد و مردم هر شهر و محله‌ای کم و بیش در جابه‌جایی و کوچ دایمند، دیگر نمی‌توان این روش‌های محدود را در شناخت و آشنایی کافی دانست و امر تحقیق و شناخت متقابل دختر و پسر را به تقدیر واگذار نمود.

مهربانی؛ طرحی نو

چیزی که قابل انکار نیست و نسبت به دیروز جای خرسندی دارد، حضور بیش تر دختران امروز ما در جامعه است، ولی باید باور داشت که این نوع و مقدار از حضور کافی نیست. زمانی جامعه‌ی ما می‌تواند شناخت و گشایش مشکلات خود را در زمینه‌ی امور مربوط به ازدواج بازیابد که زن در صحنه‌ی اجتماع در تمام مراکز و کارهای متناسب با خود - با رعایت عفاف و کفاف کامل و به طور پاره وقت - وارد شده و جامعه‌ی دینی نیز با تفاهم، هم‌یاری، آگاهی و بینشی باز و برتر این موقعیت را ارج نهاده و بپذیرد.

جامعه‌ی اسلامی باید به جایی برسد که زن و مرد در سایه‌ی دین و دیانت و با تمام آگاهی و شناخت بتوانند به راحتی در کنار یک‌دیگر وظایف خود را به خوبی و با رقابت سالم و در عین عفاف و طهارت انجام دهند. چراکه اگر بخواهیم پاکی و طهارت را با زور و تهدید یا پنهان‌سازی زنان و دختران از دید دیگران برقرار سازیم، نتیجه‌ای جز همین خانه‌نشینی زن و نابسامانی‌های اجتماعی و فرهنگی نخواهد داشت؛ هرچند دختر و زن به مدرسه و دانشگاه هم بروند.

برای همیشه نمی‌شود با گوشه‌گیری و پنهان‌سازی و کنارگذاری دختران و زنان اصلاح ساختار و امور اجتماعی یک جامعه‌ی جوان را پی‌گیری کرد.

جامعه‌ای که در نهاد ناخودآگاه بسیاری از افراد آن بر اثر همین پنهان‌سازی و کتمان واقعیت‌ها، حرص و ولع و آز و حسرت ریشه‌دوانیده، هرگز زمینه‌های صلاح و تقوا را به‌طور حقیقی نخواهد یافت.

باید در تمام سطوح جامعه - از مردم و دولت و نظام - به جای پنهان‌کاری، واقع‌گرایی، به جای تهدید، تربیت و به جای ضرب و زور، مهربانی جای‌گزین نمود تا جامعه‌ی جوان ما به جای اطاعت، لج‌بازی و به جای تقوا، ظاهر‌سازی و به جای عفت،

دین‌گریزی را پیشه‌ی خود نسازد.

باشد تا آگاهی مردم و به ویژه جوانان، زمینه‌ی بازگشایی نسبت به حیات و همّت در تمام زوایای زندگی را داشته باشند و شکوفایی در جهت معرفت، صفا، صداقت، خوبی‌ها، دین‌داری، عزّت و عظمت هم‌راه با تلاش و کوشش پی‌گیرند و کام‌یابی در جهات مادی و معنوی را به‌طور کامل باز یابند و همگان در جهت فراهم آمدن چنین فضایی با تعادل و آرامش هم‌راه با سرعت و شتاب گام بردارند. به امید آن روز.

عقد فضولی؛ آسان‌گیری دین

به راستی چه بیگانگی و فاصله‌ای میان احکام و دستورهای دین مقدّس اسلام با اخلاق، منش و زندگی مسلمانی ما وجود دارد؛ به‌طوری که می‌بینیم اگر دختری به پسری پیشنهاد ازدواج بدهد، امری ناهنجار تلقّی می‌شود، در حالی که فقه عمیق شیعه عقد فضولی را در ازدواج، هم‌چون هر عقد دیگری، صحیح می‌داند؛ بدین صورت که اگر فردی از فامیل و آشنایان یا هر کس دیگری دختری را از جانب خود به ازدواج پسری در آورد یا دختری خویش را به عقد پسری در آورد و یا پسری از پیش خود دختری را به ازدواج خویش در آورد، در صورت اعلان رضایت بعدی از سوی طرف غایب عقد - دختر باشد یا پسر - عقد صحیح بوده و دیگر نیازی به عقد ازدواج مجدد نیست، تفاوت هم نمی‌کند این عقد نکاح میان پسر و دختری باشد یا زن و مردی یا زن و مردی نسبت به پسر و دختری این عقد را انجام دهند یا پسر و دختری نسبت به زن و مردی چنین عقد فضولی را تحقق بخشند.

این آسان‌گیری و اهتمام به نزدیکان و اطرافیان حکایت از حمایت و حرمت‌گذاری شریعت نسبت به مؤمنان دارد و بی‌آن که تحمیلی بر افراد و تعدّی به آنان پیش آید، اذن بعدی، هم‌چون اجازه‌ی پیشین و تصمیم مؤمنان نسبت به یک‌دیگر چون اراده و

خواست فرد محسوب می شود.

به راستی چه فاصله‌ی شگرفی میان ما و فرهنگ دیانت ماست! آری، با آن که بقای فرهنگ دینی ما بر سهل‌گیری در چنین اموری است و هیچ فقیهی هم با چنین حکمی مخالفت ندارد؛ اما حتی یک مورد از آن در جامعه‌ی ما تحقق نمی‌یابد و همین فقیه هم به آن عمل نمی‌کند.

شایان ذکر است که در عقد فضولی، هم‌چون عقد عادی، رعایت تمام شرایط و خصوصیات لازم است و این عقد به معنای کنار گذاشتن شرایط و تناسب آداب و رسوم نیست.

دختران جامعه‌ی ما

دختران ما در گذشته‌ی نه چندان دور بر اثر بیماری‌های بسیار جامعه، از حق حضور در محافل و مجامع و حتی مساجد و مجالس روضه و مهمانی محروم بوده‌اند؛ زیرا مردم اعتقاد داشتند که دیده شدن دختر در اجتماع و حتی رفتن او به چنین مکان‌های مناسب و مقدس خلاف عفت و نجابت او است. دختر مذهبی و محجبه باید در خانه بنشیند و نمازش را در صندوق خانه‌ی پدرش بخواند و گرنه از حریم عفاف دور گشته و مردم می‌پندارند که او به دنبال یافتن شوهر، به مسجد و مجلس می‌رود(!) آخر این چه پنداری است که مردم مسلمان گرفتار آن شده‌اند! راستی چه ایرادی دارد که دختر در پی پیدایش حیات مشترک آینده‌ی خود باشد؛ همان طور که پسران چنین حقی دارند و به دنبال آنند؟

واقعاً این چه افکار بسته و خشک و پوسیده‌ای است که جامعه و مردم ما را بیمار ساخته و آثار زیان‌بار آن هنوز هم گریبان‌گیر جامعه است. باری، این همان بیماری و زخم آلوده و خطرناکی است که چون مزمن شود و عفونی گردد، عفت را مورد خدشه و

خطر و حمله قرار می‌دهد و ریشه‌ی عفاف را می‌خشکاند تا جایی که امروزه دیگر حفظ و مهار آن بیماری در حدّ متعارف هم آسان نیست؛ چرا که سختی تحمل این نوع محدودیت‌ها موجب گریز از آن و پشت‌پا زدن به هر متانت و عفافی خواهد گردید. دخترانی که تا دیروز در درون خانه‌های امن به دغدغهی خاطر مشغول بودند، امروزه فراریان و فرزندانی خیابانی‌اند و با آن‌که به هر بلا و شومی تن می‌دهند، حاضر نیستند به زندگی بسته‌ی پیشین خود بازگردند. البته روشن است که تمام این‌گونه گریز و ستیزها، ریشه در مشکلات نظری و عملی جامعه و افراد دارد و نجات و رهایی از تمامی این پیرایه‌های سنتی و یا به ظاهر دینی در گرو ره‌گشایی و بهره‌گیری از زمینه‌های فرهنگ پویا و بی‌پیرایه‌ی دینی به‌طور کاربردی دارد که باید در این راستا به جهت براندازی تمام این پیرایه‌ها، کجی‌ها و کاستی‌ها کوشید.

آری، بر اساس فرهنگ پیراسته‌ی دینی، هر چند با توجه به ظهور طلب در مرد و مطلوبیت در زن، خواستگاری از طرف مرد گواراتر است، ولی این‌طور نیست که پیشنهاد زن و خواستگاری او از مرد منافاتی با عفاف، عزّت، شخصیت و حرمت او داشته باشد.

خواستگاری دختر از پسر؛ چرا نه؟

هنگامی که جامعه با هم‌یاری تمام افراد - از زن و مرد - اداره شود و زن در سمت‌های مناسب اجتماعی خود قرار گیرد، آن‌گاه با معاشرت‌های معقول، ارتباط‌های مناسب کاری و اجتماعی، محفل‌های دینی و مجامع فرهنگی - سیاسی، به‌طور قهری و متعارف، شناخت زن و مرد از یک‌دیگر فراهم می‌شود، بی‌آن‌که مشکلی پیش آید و آسمان به زمین آید یا آیه‌ای در مقابل چنین کاری قیام کند و حدیثی فریاد «وادیناه!» سر دهد که: پیشنهاد دختری به جوانی برای آینده‌ی زندگی‌اش خلاف عفت و مروّت است

و بی‌حرمتی زن را در پی دارد. چنان‌که در تاریخ آمده است، ازدواج پیامبر اکرم ﷺ با حضرت خدیجه (س) با پیشنهاد ابتدایی از جانب حضرت خدیجه (س)، مادر حضرت زهرا (س) و نادره‌ی زنان عالم، بوده است و بنا به نقل «ابن هشام» ایشان خود علاقه به پیامبر و ازدواج با ایشان را اظهار و عرض کرد: «من به خاطر خلق و خوی تو حاضریم با تو ازدواج کنم.»

چه ایشان خود اظهار کرده باشد یا پیامی فرستاده باشد، در هر صورت، خواستگاری از سوی زنی هم‌چون خدیجه - که خواستگاران متشخص و بسیار و عمومی چون «ورقه» دانای عرب داشته - بسیار مهم است. از سوی دیگر، طرف این خواستگاری مردی است که حضرت ابوطالب رضی الله عنه در حضور بزرگان قریش و عموی حضرت خدیجه فرمود: «برادرزاده‌ی من با هر مردی از قریش مقایسه شود، بر او برتری دارد، اگرچه ثروتی نداشته باشد.»^(۱)

در نقلی دیگر، زنی خود را به پیامبر ﷺ عرضه کرده و طلب ازدواج می‌کند و خداوند هم در قرآن کریم چنین طلبی را تأیید می‌نماید که شرح این ماجرا به زودی در بحث آینده خواهد آمد.

چنین خواسته‌ای در زن و مرد یک امر طبیعی و ندای فطرت است و غریزه و نهاد آدمی آن را به خوبی می‌یابد؛ گرچه طلب در زن به ناز و در مرد به نیاز جلوه می‌کند که نیاز مرد ناز است و ناز زن، خود یک نیاز می‌باشد.

بنابراین، خواستگاری از جانب دختر امری بر خلاف آفرینش نیست و طرح آن آسمان را بر سر انسان و جامعه خراب نمی‌کند؛ همان‌طور که ازدواج - بر خلاف آنچه بعضی گفته‌اند - خرید وصال نیست و این وصال هم مال نیست تا لازم باشد که یکی از

۱- سیره‌ی ابن هشام، ج ۱، ص ۲۰۴.

دو طرف خریدار و دیگری فروشنده باشد؛ گرچه خواستگاری و ازدواج برای هر یک از زن و مرد انگیزه‌های آشکار و پنهان متفاوتی دارد.

هم‌چنین باید دانست، بر خلاف آنچه برخی پنداشته‌اند، خواستگاری تکلیفی بر عهده‌ی مرد نیست - همان‌طور که اساساً تکلیف هم نیست - بلکه این امر خود، ظهور جلوه‌ی وصال، نمود انگیزه و اشتیاق خاطر و چهره‌ی ظهور عشق به مطلوب است. هرچند به سبب ابراز، امتیاز غالب در طلب، برای مرد باشد و زن با رضایت خویش آن را پذیرا شود، تفاوتی در جلای وجود و اظهار نمود ندارد. تمام چهره‌های صوری، نماد انگیزه‌های صادقانه‌ی دل است و منافاتی با حرمت و عفاف زن ندارد و ضرر و زیانی هم بر او وارد نمی‌سازد؛ زیرا پیشنهاد، تنها اعلام یک توجه است و الزام و محدودیتی در آن نیست؛ چه زن و مرد پیشنهاد یک‌دیگر را بپذیرند و یا رد کنند. این پیشنهاد از جانب هر که باشد و پاسخ آن هرچه باشد، در هر حال، منافاتی با آزادی عمل و سلامت برخورد فرد ندارد و عناوین و پیش‌فرض‌هایی که در برخی کتاب‌ها به عنوان سند و دلیل آمده و ما به طور پنهان و آشکار از بیش‌تر آن‌ها یاد کردیم، تمامی بی‌اساس است و ملاک علمی و پشتوانه‌ی دینی ندارد؛ اگرچه دسته‌ای از سر عدم توجه یا تقلید و خوش باوری آن‌ها را دینی پندارند که البته در مجلدات تفصیلی - غیر از این دوره - هریک با پرگار علم و دلیل و به تفصیل بازشناسی خواهد شد.

ره آورد عشق

در یک دید وسیع‌تر، حتی زن و مرد می‌توانند خود را بر دیگری به طور مناسب و شرعی عرضه کنند یا واگذارند و صادقانه شوق و عشق خود را به معشوق بازگویند، بی آن‌که طمع و رنج یا خواری و ذلتی به میان آید؛ زیرا ممکن است چشمی ببیند و دلی از سر صدق گرفتار آید که در این صورت، کتمان‌ش سالوس و پنهان‌سازی‌اش ریاست.

چه اشکالی دارد زن یا مردی خود را به محبوی باز سپارد و صادقانه عشق خود را دنبال کرده و بی‌پیرایه دل درگرو دل‌دار گذارد؟ آیا عشق، این لقای مطهر، جرم است و آیا خواستن از سر صدق و صفا و به دور از طغیان و معصیت، گناه است؟ مگر خواهسته‌ی دل اختیاری است و مگر دل، موجود بی‌عار و بی‌خیالی است که هر چه ببیند، از آن راحت درگذرد؟! این جاست که باید حرمت دل و حریم شریعت و مرز عفاف و پاکی محفوظ ماند و به بهانه‌ی یکی، دیگری نادیده گرفته نشود.

اگر زنی از سر صدق با عفاف و پاکی و به دور از گناه و طغیان خود را به معشوقی ببخشد و هبه سازد، چه مشکلی پیش می‌آید؟ آسمان بر زمین می‌افتد، ملکوت به ناسوت می‌نشیند یا دلی آرام می‌گیرد؟!

تمام عشق، صدق است و صدق، خود ظهور عشق است و عشق است که بر اساس صدق، طهارت و پاکی، ایمان و زهد را همراه می‌آورد.

هبه‌ای در عشق

قرآن کریم - این نقشه‌ی حقیقی و نسخه‌ی عملی عالم و آدم - به خوبی همین امر را نسبت به پیامبر عنوان کرده و می‌فرماید:

«و امرأة مؤمنة إن وهبت نفسها للئبي ان اراد اللئبي ان يستنكحها خالصةً
لك من دون المؤمنین؛^(۱)

و زن مؤمنی که [از سر عشق] خویشتن را به پیامبر ببخشد و اگر پیامبر بخواهد [بی‌مهر و با هبه بر او حلال گردد] با او ازدواج هبّاتی کند که البته این حکم [ازدواج بی‌مهر و وصلت هبه‌ای] تنها برای توست؛ نه دیگر مؤمنان.

در این جا برای این که بحث «ازدواج هبه‌ای» به خوبی روشن گردد، لازم است نسبت به این آیه و ماجرای آن خلاصه‌ای آورده شود. قرآن کریم می‌فرماید:

«يا أَيُّهَا النَّبِيُّ اٰنَا اَخْلَلْنَا لَكَ ازواجَكَ الْاَلَّتِي اٰتَيْتَ اجورَهِنَّ و ما ملكت يمينك مِمَّا اَفَاءَ اللهُ عَلَيْكَ و بنات عمّك و بنات عمّاتك و بنات خالك و بنات خالاتك الْاَلَّتِي هاجرَن مَعَكَ و امرأَةً مُؤْمِنَةً اَنْ وَهَبْتَ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ اِنْ ارَادَ النَّبِيُّ اَنْ يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِيْنَ قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِي ازواجِهِمْ و ما ملكت ايمانهم لكيلا يَكُونَ عَلَيْكَ حَرَجٌ و كانَ اللهُ غَفُوراً رَحِيماً؛^(۱)

ای پیامبر! ما به طور رسمی و آشکارا اعلان می‌کنیم که چند دسته از زن‌ها را بر تو حلال کرده‌ایم: همسرانی که مهرشان را پرداخته‌ای، کنیزانی که از طریق غنایمی که خدا به تو بخشیده است، مالک آنان شده‌ای، دختر عموها، دختر عمه‌ها، دختر دایی‌ها و دختر خاله‌هایت که با تو به مدینه هجرت کردند و همین طور زن با ایمانی که خود را بی مهر و به عنوان هبه بر پیامبر ببخشد - چنانچه پیامبر بخواهد او را به همسری برگزیند - ولی چنین وصلت هبه‌ای و بی مهر تنها برای تو مجاز است؛ نه دیگر مؤمنان. ما خود می‌دانیم برای مؤمنان در مورد همسران و کنیزانشان چه حکمی مقرر داشته‌ایم و مصلحت، چه حکمی را بر آن‌ها ایجاب می‌کند. این حکم هبه به خاطر آن است که مشکلی در جهت ادای رسالت برای تو پیش نیاید که خداوند آمرزنده و مهربان است.»

از این آیه‌ی مبارکه استفاده می‌شود که هفت دسته از زن‌ها بر پیامبر حلال بوده و ازدواج ایشان با آن‌ها تحت شرایط خاص مجاز گردیده است:

یک. «ازواجك الْاَلَّتِي اٰتَيْتَ اجورَهِنَّ»؛ زنانی که مهر آن‌ها را پرداخت کرده‌ای؛ مراد از «اجر» همان مهر است و این قسم نکاح عادی به حساب می‌آید.

دو. «ما ملکتِ یمینک ممّا افاء الله علیک؛ زن‌هایی که از باب غنائم، از طرف خداوند به تو عطا شده و تو مالک آن‌ها گشته‌ای (هم‌چون زنان برجای مانده از کفار در جنگ). سه و چهار. دختر عموها و دختر عمه‌های پیامبر که از زنان قریشند. پنج و شش. دختر دایی‌ها و دختر خاله‌های آن حضرت که زن‌های «بنی زهره»‌اند و با ایشان مهاجرت کرده‌اند.

هفت. زن مؤمنی که از سر عشق خود را به پیامبر ﷺ هبه نماید. این قسم، یک زن و آن هم بانویی مؤمن بوده که خود را بی مهر به پیامبر هبه کرد. چنان‌که در نقل آمده است، آن زن نزد پیامبر آمد و گفت: راضی‌ام خود را بی مهر به شما هبه نمایم. خداوند هم می‌فرماید: ما اعلان می‌کنیم که چنین هبه‌ای در عشق، اگر پیامبر بخواهد، جایز است و بدین سان خدا راضی، زن هم راضی و پیامبر هم راضی بوده است. باید دید که ناراضی کیست؟

اعتراض عایشه

همان‌گونه که در روایت آمده، این خانمی که خود را هبه کرده به قولی «زینب بنت خزیمه امّ المساکین» یکی از زنان انصار بود که نزد پیامبر ﷺ آمد و خود را بی مهر به آن حضرت بخشید. عایشه گفت: چه شده که زن‌ها بدون مهر خود را به پیامبر هبه می‌کنند؟! هنگامی که آیه نازل شد، عایشه به پیامبر ﷺ گفت: خدا هم در خواسته‌های تو تسریع می‌کند و امر دل‌خواه تو را محقق می‌سازد. پیامبر ﷺ هم فرمود: اگر تو هم خدا را اطاعت کنی، در برآوردن خواسته‌هایت تسریع می‌کند.^(۱)

۱- قیل: «هی زینب بنت خزیمه امّ المساکین امرأة من الانصار انهلما و هبت نفسها للنبی ﷺ»
 قالت عائشة: ما بال النساء یبدلن انفسهن بلا مهر؟! فنزلت الایة فقالت عائشة: ما اری الله تعالی الا یسارع فی هواک فقال رسول الله ﷺ: و انک ان اطعت الله یسارع فی ←

شاید پیامبر ﷺ عقده‌ی عایشه نسبت به بی‌اولاد بودنش را در نظر داشته است. معنای این روایت به بیان ما چنین است: اگر تو کینه‌ی خوبان به دل نداشته باشی و از سلامت نفس برخوردار بودی، خدا به تو هم فرزندی ارزانی می‌کرد پس بدان که بی‌فرزند بودن تو بی‌حکمت نیست.

البته در ذیل آیه‌ی مذکور، در کتاب‌های تفسیر روایی به‌طور متفاوت، درباره‌ی مخالفت عایشه یا حفصه با چنین زنی که خود را به پیامبر ﷺ هبه کرده بود، با دو صورت فعل و به دو شکل مفرد و جمع «زَهَدَتْ» یا «زَهَدْتَن» آمده است:

«أَنَّه كَانَ سَبَبَ نَزُولِهَا (ای هذه الآية) أَنَّ امْرَأَةً مِنَ الْانصَارَاتِ رَسُولَ اللَّهِ وَ قَدْ تَهَيَّئَتْ وَ تَزَيَّنَتْ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! هَلْ لَكَ فَيَّ حَاجَةٌ فَقَدْ وَهَبْتُ نَفْسِي لَكَ؟ فَقَالَتْ عَائِشَةُ: قَبِّحَكَ اللَّهُ! مَا انْهَمَكَ لِلرِّجَالِ. فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ: مَهْ يَا عَائِشَةُ! فَانْهَاهَا رَغِبَتْ فِي رَسُولِ اللَّهِ إِذْ زَهَدَتْ فِيهِ. ثُمَّ قَالَ: رَحِمَكَ اللَّهُ! وَ رَحِمَكُمُ يَا مَعْشَرَ الْانصَارِ! نَصَرَنِي رِجَالُكُمْ وَ رَغِبْتَ فِيَّ نِسَائِكُمْ أَرْجِعِي رَحِمَكَ اللَّهُ أَنْتَظِرُ أَمْرَ اللَّهِ فَانزَلَ اللَّهُ «وَ امْرَأَةٌ مُؤْمِنَةٌ إِنْ وَهَبْتَ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ» فَلَا تَحِلُّ الْهَبَةُ إِلَّا لِرَسُولِ اللَّهِ».^(۱)

در این نقل آمده است: «این زن انصاری خود را آرایش کرده و آشکارا در حضور عایشه نزد پیامبر ﷺ آمد و بدون هیچ خجالت و نگرانی و با صراحت تمام گفت: ای پیامبر خدا! آیا به من نیازی دارید و مرا برای زناشویی بر می‌گزینید؟ و بی‌آن که منتظر پاسخ پیامبر بماند، گفت: من خود را به شما هبه می‌نمایم. عایشه با دیدن این ماجرا نگران شد و به زن پرخاش کرد و گفت: این چه درخواست و برخوردی است و

→ هواک؛ تفسیر مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۶۴.

۱- تفسیر برهان، ج ۳، ص ۳۳۱، ح ۱۱.

چه چیزی علت این همه حرص تو به مردان شده است؟! پیامبر ﷺ از آن زن دفاع کرد و عایشه را محدود ساخت و فرمودند: ای عایشه! ساکت شو؛ این زن از سر ایمان و ارادت به پیامبر خدا دل بسته؛ در حالی که تو دل از من بریده و بی مهری می کنی و آزارم می دهی. و سپس به زن فرمود: خدا تو را رحمت کند! خدا شما انصار را رحمت کند که مردهایتان مرا یاری کردند و زنهایتان مرا دوست دارند. ای زن! برو خدا تو را رحمت کند. در این باره من منتظر وحی الهی هستم.» پس از این ماجرا بود که این آیه نازل شد. البته همین بیان در تفسیر نورالتقلین با تفاوت در این فراز، «اذ زهدتَنّ فیهِ»^(۱) آمده است که آن زن مورد مذمت دسته ای از زن های پیامبر قرار می گیرد؛^(۲) همان طور که در (المیزان) نسبت به حفصه چنین بیانی آمده که به آن زن می گوید:

«ما اقلّ حياءك و اجراًك و انهمك...»^(۳)

چقدر بی حیا و رودار و هوسران هستی...» که احتمال صیغهی جمع مؤنث «اذ زهدتَنّ فیهِ» را تقویت می کند.

البته روایات فراوانی داریم که این گونه از دواج های هبه ای مخصوص پیامبر بوده که بی مهر و بدون عقد و تنها با هبه ی زن و خواسته ی پیامبر محقق می گردد. احادیث متعددی در کتاب تفسیر «برهان» در این مورد آمده است و روایات سوم، نهم و یازدهم^(۴) به این مطلب تصریح دارد.^(۵)

۱- تفسیر نورالتقلین، ج ۴ ص ۹۳.

۲- تفسیر نورالتقلین، ج ۴ ص ۹۳.

۳- تفسیر المیزان، ج ۶ ص ۳۶۴.

۴- به نقل از علی بن ابراهیم چنین آمده است: «انه كان سبب نزولها ان امرأة من الانصار انت رسول الله ﷺ و قد تهيئت و تزينت فقالت يا رسول الله هل لك في حاجة؟ فقد وهبت نفسي لك فقالت عایشه قبحك الله ما انهمك للرجال؟ فقال لها رسول الله ﷺ مه يا عایشه فانها رغبت في رسول الله ﷺ اذ زهدت فيه، ثم قال رحمك الله و رحمك يا معاشر الانصار نصرني رجالكم، و رغبت في نساءكم ارجعي رحمك الله انتظري امر الله فانزل الله «و امرأة مؤمنة ان وهبت نفسها للنبي ←

هفت نکته در آیهی هبه

در این جا درباره‌ی این آیه و بحث این هبه، گزیده‌ای تحت چند امر می‌آوریم: یک. آیهی حلیّت، اقسام هفت‌گانه‌ی زن‌ها را برای پیامبر حلال دانسته است: زنان دارای مهر، چون زنان قریش و غیر آن‌ها از مهاجر و انصار، و زن‌هایی که از انفال و غنایم بوده‌اند تا هبه‌ای در عشق.

زنانی که از غنایم بوده‌اند، مانند: «ماریه‌ی قبطیه» مادر شایسته‌ی حضرت ابراهیم فرزند پیامبر اکرم ﷺ که در کودکی از دنیا رفت و پیامبر را از داغش دل‌آزرده ساخت.

از جمله زنانی که از انفال بوده‌اند، «صفیه» و «جویریّه» اند که این دو مملوک پیامبر بودند و بدون عقد بر آن حضرت حلال می‌شدند، ولی پیامبر به منظور فضیلت دادن به آن دو آن‌ها را آزاد ساخت و سپس با آنان ازدواج نمود.

دو. این هبه از ویژگی‌های پیامبر بوده و برای دیگر مؤمنان نیست. چنان‌که در همین آیه می‌فرماید:

«قد عَلَّمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِي أَزْوَاجِهِمْ وَمَا مَلَكَتْ أَيْدِيهِمْ» (۶)

محدودیت تعداد و مهر در نکاح برای مؤمنان و همین طور وسعت برای پیامبر از سر علم و آگاهی است تا پیامبر با دست باز دین و رسالت خود را دنبال نماید. سه. آنچه در این بحث اهمیت دارد، نکاح هبه‌ای است که بی مهر و عقد، ازدواج با آن تحقق می‌یابد؛ هم‌چون «ملک یمین» (کنیز) که بی مهر و نکاح، محرّمیت را پیش می‌آورد؛ پس راه محرّمیت در اسلام تنها به مهر یا عقد و یا الفاظ نیست و می‌شده که

→ ان اراد النبی ان یستنکحها خالصه لک من دون المؤمنین « فلا تحل الهبة الا لرسول الله ﷺ ».

۵- تفسیر برهان، ج ۳ ص ۳۳۰ و ۳۳۱. ۶- احزاب / ۵۰.

نکاح با راه‌های دیگر هم محقق شود و همان‌طور که خدا برای پیامبرش این هبه را جایز می‌شمارد، می‌شد که بر مؤمنان هم جایز بشمارد؛ اگرچه مصلحت در فعلیت تشریح این حکم نبوده که تشریح هم نگردیده است؛ چنان‌که نکاح ملک یمین بدون مهر و عقد هم برای پیامبر و هم برای مؤمنان جایز است.

چهارم. به خوبی از آیه استفاده می‌شود که اگر شریعت حکم هبه و بخشش در نکاح را هم چون هر هبه‌ی دیگری برای همه می‌پذیرفت، به طور قهری در جامعه نکاح هبه‌ای نیز واقع می‌شد؛ پس این طور نیست که اگر این حکم تشریح می‌شد، هبه‌ی زن - حتی بدون مهر - امری محال یا اجباری می‌شد. البته نکاح هبه‌ای و بی‌مهر را خداوند تنها بر پیامبرش حلال کرده است؛ چنان‌که در ذیل همین آیه می‌فرماید:

«خالصةً لك من دون المؤمنین؛

این حکم مخصوص پیامبر است و بس؛»؛ زیرا برای دیگران نکاح زن‌های آزاد بدون مهر صحیح نیست. البته بحث ما در عشق است و هبه‌ی با عقد و بی‌عقد، با مهر و بی‌مهر، چندان تفاوتی در عشق ندارد؛ به ویژه زمانی که قایلیم مهر می‌تواند تنها با یک ذکر معنوی - چون سبحان الله - یا یک شیء جزئی چون شاخه نباتی تأمین شود؛ چنان‌که در روایت آمده است: کم و زیاد بودن مهر مطرح نیست، اگرچه لباسی یا درهمی باشد.^(۱)

پس در نتیجه باید گفت: این که هر نکاحی مهر لازم دارد، یک حکم شرعی است و این که حلیت و ازدواج هبه‌ای برای غیر پیامبر وجود ندارد، سخن دیگری است، ولی در هر حال اشکالی ندارد که زنی پیش آید و به مردی بگوید: من به تو تمایل دارم و می‌خواهم از سر صدق خود را در اختیار تو بگذارم و زن شرعی‌ات شوم. البته باید

۱- ... «قلّ او کثر ولو ثوب او درهم و قال: یجزی الدرهم»؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۲۹۱، ح ۱۷۹.

عقدی هم صورت بگیرد و مهری هم - اگرچه اندک - تعیین گردد که این یک حکم شرعی است و نسبت به اصل خواسته‌ی زن مانعی ایجاد نمی‌کند؛ هم‌چنان‌که اگر مردی چنین خواسته‌ای را مطرح سازد، مشکلی پیش نمی‌آید.

پنج. در این جا به این امر باید توجه داشت که چگونه حق در قرآن کریم برای نکاح، صُلب، آمیزش جنسی و زندگی زناشویی به طور صریح احکامی را بیان می‌کند و پیامبر هم چگونه در مقابل عایشه از این زن دفاع می‌کند و زن هم با چه صراحت و آمادگی، بی‌خجالت و سالوس و پنهان کاری خود را به ایشان عرضه می‌کند. چنین جامعه و مردمی با چنین موقعیت رهبری روشن است که پاکند و آزاد و البته حدود الهی نسبت به متخلف باید در چنین جامعه‌ای اجرا شود؛ لیکن جامعه‌ای که در آن کمبود کولاک می‌کند، سالوس و پنهان کاری امتیاز شمرده می‌شود، ناپاکی فراوان و اجرای حدود الهی بی‌اثر است و به تمسخر گرفته می‌شود، هرگز قابل مقایسه با آن جامعه‌ی سالم و باز نیست.

شش. نتیجه‌ی این بحث آن است که به طور کلی خواستگاری زن از مرد اشکالی ندارد؛ همان طور که خواستگاری مرد از زن بی‌مانع است؛ اگرچه باید جهات عفاف و پاکی و مسایل و احکام شرعی به قوت رعایت شود. فراتر از خواستگاری، این که هبه و واگذاری زنی از سوی خود او از سر عشق و پاکی بی‌اشکال است؛ اگرچه باید محرمیت ازدواج محقق گردد و مهر - هرچند اندک - در نظر گرفته شود.

هفت. دل و نفس، روح و عشق و شور و مهر، قانون ندارد و قوانین یا احکام شرعی تنها طریق نیل به عشق را معین می‌کند. هر دلی حق دارد بخواهد و این حق ذاتی و فطری اوست؛ اگرچه باید زمینه، طرق و راه‌کارهای آن رعایت شود و در این ویژگی تفاوتی میان پیامبر و دیگران نیست. البته نسبت به احکام و موقعیت‌ها تفاوت وجود دارد که شریعت هر یک را به خوبی بیان نموده است.

بنابراین، اگر زنی مؤمن، زیبا، خوب و شایسته خود را با مهری اندک به فردی دل‌خواه هبه کند، هیچ اشکالی ندارد و این زن، چه عاشقی فارغ و این ازدواج چه نیکو عشقی و چه شیرینی وصلتی است! نه گناه است و نه بی‌حرمتی زن؛ نه ذلت است و نه تحقیر او و نه از سر ضعف و زشتی.

آنچه گناه و تحقیر است، سالوس است و ریا، کمبود است و حسرت، حرمان است و نارسایی که امروزه در میان مسلمین با تمام موجودیت‌ها دمار از روزگار آلوده و پرهیزگار درآورده است.

حق، برای سلامت پیامبرش، بی‌سالوس و ریا و به دور از کتمان و پنهان‌کاری چند دسته از زنان را به قدری که موجود بوده، بر آن حضرت حلال می‌سازد: از اعطایی حق گرفته تا هبه‌ی خلق و از با مهر تابی مهر؛ چنان‌که در سوره‌ی احزاب هنگامی که خداوند به پیامبرش ﷺ می‌فرماید:

«یا ایها النبی انا احللتنا لک ازواجک اللاتی آتیت اجورهن؛^(۱)

پیامبر! زن‌هایی که مهر آن‌ها را پرداختی، بر تو حلال کردیم.» هفت دسته از زن‌ها را بر پیامبر حلال کرده و معرفی می‌نماید: زنانی که مهر آن‌ها را داده است، آنان که اعطای الهی بر آن‌ها تعلق گرفته است (هم‌چون زنان بر جای مانده از کفار در جنگ)، دختر عموها، دختر عمه‌ها، دختر دایی‌ها و دختر خاله‌ها، زنان قریش، زن‌هایی که با پیامبر ﷺ مهاجرت کرده‌اند و زن مؤمنی که از سر عشق خود را به پیامبر ﷺ هبه نماید. چنین خدای مهربان و آگاهی، با این روش، چنان بنده‌ای می‌سازد که در تشهد، هم‌راه توحید حق جلوه می‌کند و ربوبیت و عبودیت را به وحدت و یکتایی محقق می‌سازد و نغمه عاشق سر می‌دهد.

دیدنی باز و اتمی چنین بسته

بسیاری از مصادیق طغیان، گناه، فحشا و ناهنجاری‌های اخلاقی، معلول کتمان، سالوس، ریا، کمبود و فقر مادی و معنوی افراد جامعه است. جامعه و مردمی که خواسته‌های خود را کتمان می‌کنند و به دروغ فریاد زهد و تقوا سر می‌دهند، هرگز طهارت و پاکی نداشته و سلامت و راستی نخواهند یافت.

هنگامی که حسرت و کتمان نیاز، با هزار و یک دلیل آشکار و پنهان، قانون می‌شود، دیگر صفا و صداقت از میان مردم رخت بر می‌بندد. زمانی که پیشنهاد زنی با رعایت موازین شرع جرم شمرده شود و خلاف عفاف و پاکی باشد، آرامش خاطر و سلامت نفس افراد جامعه از بین خواهد رفت. این وضعیت رقت بار اتمی است که خداوند برای پیامبر آن، این حد و وسیع از کامیابی را حلال می‌سازد تا جایی که هبه‌ی زن را - حتی بدون پرداخت مهریه - بر تنها پیامبرش روا می‌دارد تا سختی و تنگی و حرجی برای آن حضرت پیش نیاید؛ چنان‌که در ذیل همین آیه می‌فرماید:

«لکیلا یكون علیک حرج»^(۱)

حلال شمردن این چند دسته از زن‌ها بر تو برای آن است که حرج و سختی [یا حرمان و کتمانی] برای تو پیش نیاید. «چه جالب است که پیامبر بر خلاف شماری از دیگران، بی‌ریا و سالوس یا پنهان کاری و کتمان، بسیاری از این موارد ازدواج را تحقق می‌بخشد. آیا خدایی که به دنبال برداشتن سختی و دشواری از دوش پیامبرش می‌باشد، برای امت آن پیامبر، ریا و دشواری و حسرت و حرج و کتمان را تکلیف می‌کند؟ یا ریاضت بی‌مورد، رهبانیت و خود آزاری و امساک نامعقول را روا می‌دارد؟ حاشا و کلاً! به راستی چرا باید امت چنین پیامبر پویا و متمدنی درگیر انبوهی از حرمان و

حسرت، فقر و کمبود یا سالوس و ریاگردند؟! با آن که نعمت و رحمت، از زن و مرد، در صحنه‌ی عرضه و تقاضا به وفور وجود دارد، ولی افسوس که جامعه‌ی اسلامی به جای کام‌یابی‌ها که صفای توحید و ولایت و چنگ لطف و دف عشق را به ارمغان می‌آورد، چنان وضعیتی پیدا کرده که با وجود وفور نعمت و رحمت، راه از بین بردن و تلف نمودن و تفویض و اسراف مواهب الهی را در پیش گرفته و هم‌چنان حسرت و حرمان دمار از دل پنهان افراد آن درآورده است. به راستی در جایی که خداوند هبه‌ی زن به دیگری را جایز می‌داند، چرا باید خواستگاری زن - که یک پیشنهاد ابتدایی است - ذلت و خواری جلوه کند! آیا به خاطر وجود این افکار خشک و پوسیده نیست که امروزه عفاف جامعه‌ی اسلامی در مخاطره‌ی جدی قرار گرفته است؟

امید است با تحوّل فرهنگ دینی و رواج آزاد اندیشی اسلامی، اسباب آسایش و آرامش حقیقی هم‌راه با صفا و عفاف دینی در جامعه‌ی اسلامی فراهم شود. باشد که علمای راستین و اندیش‌مندان مسلمان در جهت تبلور هر چه بیش‌تر واقعیت‌ها و حقایق دینی و برطرف سازی پیرایه‌های بی‌اساس بکوشند.

فصل دوم: نامزدی

پس از خواستگاری و پیش از عقد ازدواج، در میان بسیاری از اقوام و ملل، هم چون نقاطی از کشور ما، رسمی به نام «نامزدی» کم و بیش وجود دارد. نامزدی در واقع مرحله‌ی بعدی خواستگاری و بخش پیشین ازدواج است. پیش تر گفتیم: خواستگاری تنها یک پیشنهاد ابتدایی است که می‌تواند معلول آشنایی قبلی باشد. حال می‌گوییم: نامزدی یک تعهد عرفی و شرط ابتدایی است که هیچ الزام و تعهد و اثر شرعی را در بر ندارد؛ اگرچه در عرف تخلف بی‌مورد از آن ناپسند است و خلاف جوان‌مردی شمرده می‌شود و شایسته‌ی افراد وارسته نیست.

نامزدی تنها یک گزینش ابتدایی، اقدام عرفی و الزام جدی نسبت به آینده‌ی زندگی مشترک است و خود به تنهایی محرمیت و دیگر آثار شرعی یا پیوند و هم‌بستگی قانونی را ایجاد نمی‌کند؛ هر چند علقه‌های عاطفی را به طور طبیعی در برداشته باشد.

دختر و پسر در زمان نامزدی باید هم‌چون دو آشنا با یک‌دیگر رفتار کنند و هیچ علقه یا زمینه‌ی جدی را در روابط عادی میان خود پدید نیاورند؛ هم‌چنین باید دو طرف نسبت به یک‌دیگر با احتیاط کامل رفتار نمایند تا گذشته از عدم ارتکاب روابط نامشروع، مشکلی، چون برخوردهای فیزیکی و عاطفی پیش نیاید؛ چنان‌که متأسفانه این امر در میان برخی از مردم وجود دارد که باید به طور جدی از آن پرهیز داشت و نباید شروع زندگی مشترک را با گناه و آلودگی هم‌راه ساخت.

شکست نامزدی

واقعیت تلخ این است که در مواردی نامزدی به فرجام ازدواج منتهی نمی‌شود و پسر و دختر به این تصمیم نمی‌رسند. حال موضوعی که در موارد شکست نامزدی و تخلف از آن قابل اهمیت است، مسأله‌ی تبادل اشیا و جبران خسارت‌های پیش آمده است. در این باره به دو امر باید توجه داشت:

یک، مسایل و احکام مالی هیچ ربطی به اصل نامزدی یا تخلف از آن ندارد. مصارف یا تبادلات مادی، در جهت احکام شرعی، مسأله‌ای غیر از امر نامزدی است. مسایل شرعی احکام خاص خود را دارد، در حالی که نامزدی هیچ تعهد، الزام و اثر خاص شرعی ندارد.

دو، اشیای مبادله شده و خسارت‌هایی که با به هم خوردن نامزدی پیش می‌آید، در سه عنوان کلی خلاصه می‌شود:

(الف) مخارجی که در برگزاری مهمانی‌ها در مراسم نامزدی پیش می‌آید و یک مصرف معقول یا اسراف و تفویت مالی است که از سر رضایت در زمان انجام آن مراسم هزینه می‌شود. این گونه مصرف‌ها هیچ زمینه‌ی جبران و یا بازپس‌گیری به مثل یا قیمت ندارد؛ زیرا با میل و اختیار، بذل و بخشش شده یا تفویت گردیده است.

(ب) هدایا و اشیای مبادله شده‌ای که به طور قهری تفویت شده و از بین رفته است. این بخش نیز زمینه‌ی جبران و یا بازپس‌گیری به مثل یا قیمت را ندارد.

(ج) اشیایی که از طرف پسر یا دختر و یا فامیل به طرف مقابل هدیه داده شده است. این قسم حکم هبه را دارد و در صورت درخواست هر یک از دو مالک و بقای آن اشیا باید بازگردانده شود. البته جزئیات این امور و احکام خاص آن بسیار است که در صدد بیانش نیستیم.

اکنون به این مسأله‌ی مهم باید اشاره کرد که چه خوب است کارهایی که موقعیت

شرعی و الزام دینی و قانونی ندارد، مورد عمل افراد قرار نگرفته و چهره‌ی سنت عرفی به آن داده نشود. یکی از سنت‌های عرفی که ارزش شرعی و پشتوانه‌ی دینی ندارد و بسیار هم مخاطره‌آمیز است، همین نامزدی است. متأسفانه در این امر عرفی به‌طور قهری روابط دختر و پسر بیش‌تر و نزدیک‌تر می‌شود و زمینه‌ی دل‌باختگی بی‌مورد و بعضی گناهان شکل می‌گیرد و به تدریج کاستی‌ها بیش‌تر خودنمایی می‌کند؛ در نتیجه، زمینه‌ی به‌هم‌ریزی هموار می‌گردد و چون الزامی در میان نیست، به راحتی مشکلات فراوانی تا مرز جدایی یا کدورت پیش می‌آید. بنابراین چه خوب است قبل از خواستگاری، تحقیق لازم به عمل آید و دو طرف با دیدی باز اقدام به ازدواج شرعی نمایند؛ چه مدتی به عنوان دوران عقد، دختر در خانه‌ی پدر ماندگار باشد و یا آن‌که عقد و ازدواج به یک‌بار انجام پذیرد؛ اگر چه خوب است دوران عقد طولانی نشود؛ زیرا ممکن است مشکلات پیش‌بینی نشده‌ای را در پی داشته باشد که بسیاری از آن‌ها قابل جبران نیست.

در این جا لازم است، نسبت به زمینه‌ی تحقیق در انتخاب همسر و سلیقه‌های متفاوت و سبک اقدام برای چنین وصلتی به‌طور تطبیقی و موردی به‌طور خلاصه عنوان شود تا در جهت تبیین خواستگاری و نامزدی راه‌گشای همگان باشد.

نخستین دیدار

بنیان مقدّس ازدواج، این وصلت ملکوتی، پس از شناسایی نخست، به‌طور معمول باخواستگاری پی‌ریزی می‌شود. این حکمت الهی و لطف صنّع است که مرد و زن را با آزادی و اختیار و تمناً و شوق به عشق و وصال می‌رساند و ازدواج، این مطلوب آفرینش را در چهره‌ی حیات بی‌خمود و سستی و انزوا و دل‌مردگی، به جمال و جلال حق متجلّی می‌سازد.

آیین آسمانی اسلام، تا این حد در اندیشه‌ی تعالی و سعادت انسان است که حتی پیش از انعقاد نطفه، تهذیب و سلامت پدر و مادر را شرط می‌داند تا یک انسان شایسته و سالم هم‌چون پدر و مادر خود، زندگی را با سلامت و طهارت آغاز کند.

آیین جامع و آسمانی اسلام در انتخاب همسر، دستورات و راه‌کارهای دقیق، عمیق، مفصل، مشروح و در عین حال ساده‌ای را به پسر و دختری که می‌خواهند در آینده شالوده‌ی یک زندگی مشترک و شیرین را برپا نمایند، ارایه می‌نماید - پسر و دختری که در آینده پدر و مادر می‌شوند و حیاتی دیگر را به نظاره خواهند نشست.

اکنون به برخی از این توصیه‌ها که در پایه‌گذاری وحدت دو روح لازم است، اشاره می‌کنیم. این‌ها سفارش‌هایی است که برای صلاح و سعادت فرزندان ضرورت دارد و پدران و مادران باید به طور جدی آن را مورد اهمیت و اهتمام قرار دهند.

الف) خواستگار واقعی کسی است که از سر رضایت، محبت و عشق، به این وصلت راضی باشد و هیچ‌گونه طمع یا تهدید و ناچاری دخیل در انتخاب او نباشد. باید مرد به طور واقعی خواهان و طالب باشد و باعلاقه‌مندی و تواضع پیش‌آید و هر یک از دختر و پسر حرمت، عفت و کرامت یک‌دیگر را پاس دارند.

ب) هرگز نباید بدون تحقیق و آگاهی نسبت به دختر و پسر و یا موقعیت خانوادگی از جهات ایمانی، اخلاقی، فرهنگی و توازن در جهت‌های مثبت و منفی اقدامی صورت بگیرد؛ چرا که بسیاری از مشکلات و نابسامانی‌های زندگی بر اثر عدم شناخت واقعی از یک‌دیگر در این زمینه‌هاست. بسیاری از افراد بر اثر سهل‌انگاری یا اطمینان بی‌جا به گفته‌ی کسی و یا به خاطر محبت و علاقه‌ی آنی و زودگذر که موجب کوری و کوری فرد عاشق می‌شود، به طور کامل و کافی تحقیق نکرده و بعد از مدتی متوجه اشتباه خود در انتخاب می‌گردند؛ بنابراین، در زمینه‌ی تحقیق باید از دور و نزدیک و با دوست و دشمن به مشاوره پرداخت و در نهایت از حق تعالی طلب خیر داشت. بعد از تحقیق و

بررسی خارجی و رعایت جهات گوناگون، پسر و دختر در صورتی که نتیجه‌ی تحقیق را مثبت دیدند، برای آشنایی بیش‌تر با خصوصیت‌ها باید یک‌دیگر را ببینند و در صورت نیاز محاوره و گفت‌وگویی هم داشته باشند.

در فقه ما اگرچه به «دیدن» توجه بسیار شده، ولی در صورت لزوم، گفت‌وگو به قدر نیاز مانعی ندارد. البته از نظر روانی هم اهمیت در دیدار است؛ نه گفتار؛ زیرا گفت‌وگو ممکن است بر اثر عوامل جنبی هم‌راه با ملاحظه یا دروغ باشد، ولی دیدار همیشه هم‌راه با صدق است و چشم‌ها دروغ نمی‌گویند؛ به خصوص اولین دیدار که شکوفه‌ی صدق و گل وصول به حقایق پنهانی است. دو طرف نباید در پاسخ‌گویی به یک‌دیگر تأخیر با فریب داشته باشند، بلکه باید با راستی و صداقت هم‌دیگر را هر چه زودتر در جریان امور قرار دهند؛ زیرا این دوره برای دختر و پسر بسیار پرتیش و توفانی است و نباید هم‌راه با تأخیرهای کاسب‌کارانه و برخوردهای حيله‌گرانه باشد.

ج) به هیچ وجه نباید مادیات و زرق و برق زندگی اصل قرار گیرد، بلکه باید گوهر گران‌بهای ایمان، اخلاق، عفت و کرامت در نظر باشد؛ اگرچه زندگی و امکانات ضروری آن نیز خود یک اصل است و هماهنگی نسبی دو طرف در زمینه‌های رفاهی و اقتصادی بر طرف‌کننده بسیاری از مشکلات بعدی است.

هشدار به پسران

در این وصلت، مسامحه و سهل‌انگاری خطاست. امام صادق علیه السلام به فردی که قصد ازدواج داشت، فرمودند:

«أنظر أين تضع نفسك و من تشركه في مالك و تطلع على دينك و سرک؛ (۱)

بنگر که شخصیت خود را در چه موضعی قرار می‌دهی و چه کسی را در مالت شریک می‌گردانی و از مرام و منش و رازت آگاه می‌سازی؟»

در ازدواج سخن از این واقعیت است که حقیقت جان خود را کجا قرار دهی و عمر گران سنگت را با که بگذرانی و در دامان چگونه مادری فرزندان خویش را قرار دهی و چه کسی را به عنوان شریک غم و شادی خود انتخاب کنی؛ و خلاصه، خود را چگونه خرج کنی و اسرار دین و دنیای خویش را با چه فردی در میان گذاری. این منتهای قرب و نزدیکی است که در میان زن و مرد برقرار است و حتی میان فرزند و پدر و مادر چنین قربی وجود ندارد.

سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول: «انما المرأة قلادة فانظر الي ما تقلده؛^(۱)

امام صادق عليه السلام فرمود: زن مانند گردن بنداست؛ بنگر که چه گردن‌بندی را برای خود انتخاب می‌کنی.» اگرچه این سفارش خطاب به مرد است، ولی به دلالت اقتضا جانب دختر نیز همین حکم را دارد و از باب اشتراک در احکام و عفاف، در روایات مربوط به این مباحث، بیش‌تر عنوان مرد مطرح گردیده است.

در انتخاب همسر نباید تنها مال و جمال مورد توجه قرار گیرد، بلکه باید اصالت، نجابت، دیانت، تقوا و شؤون فرهنگی و اجتماعی افراد محورا ساسی باشد؛ اگرچه مال و به ویژه جمال هم یک اصل واقعی است. برای آگاهی هرچه بیش‌تر در این زمینه روایاتی مطرح می‌شود.

رسول خدا صلى الله عليه وآله می‌فرماید:

«من تزوج امرأة لا يتزوجها الا لجمالها لم يرفيها ما يحب و من تزوجها لمالها لا يتزوجها الا له و كله الله اليه، فعليكم بذات الدين؛^(۲)

۲- وسائل، ج ۱۴ ص ۳۱.

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۴ ص ۲۸.

کسی که با زنی تنها به خاطر جمالش ازدواج کند، کام خود را از او نبیند، و کسی که با زنی به خاطر مالش ازدواج کند، خدا او را به همان مال گرفتار می‌سازد. بر شما باد ازدواج با زنی که دارای دیانت و تقواست.»

رسول خدا ﷺ فرمودند:

«لا تنكح المرأة لجمالها فلعل جمالها يرد بها ولا لمالها فلعل مالها يطغيها
و انكح المرأة لدينها؛^(۱)»

زن را نباید تنها به خاطر مال و جمالش به همسری برگزید؛ زیرا شاید جمال موجب سرنگونی‌اش شود و مال به طغیانش وادارد. در حقیقت زن را تنها باید به خاطر کمال و اخلاق و دینش برگزید.»

اگرچه زیبایی حسن است و چه نیکو حسنی هم هست که اگر هم‌راه با دیانت و کمال باشد، نور علی نور است، ولی همین زیبایی اگر با نفسانیت هم‌راه شود، حرمانی بر پامی‌کند که آتشش تا دوزخ شعله‌ور خواهد ماند! مال هم گرچه حلالش خیر است و اگر در دست افراد آگاه و مؤمن و باگذشت قرارگیرد، توفیق و خیراتی را نیز هم‌راه دارد، ولی هیئات از دل بستگی به آن و طمع به مال دیگران یا حرام آن که بلای جان دارنده‌اش است!

البته باید توجه داشت که مراد از این گونه روایات این نیست که دارایی و زیبایی ارزش نیست، بلکه این روایات، تنها وابستگی و انحصار به آن را مذموم می‌داند؛ زیرا نهایت اصل ازدواج، زندگی است و اساس زندگی را دین و منش آدمی استوار می‌سازد؛ نه مال و جمال؛ اگرچه این دو - به خصوص جمال - بعد از ایمان یکی از عالی‌ترین امتیازات در زن است.

هشدار به دختران

اسلام به دختر و اولیای او نیز سفارش می‌کند که شما هم نباید به مال و جمال پسر دل بستگی پیدا کنید و دین و اخلاق او را از یاد ببرید که اگر چنین بیندیشید، خداوند شما را به خودتان وامی‌گذارد و لطف و رحمت خود را از شما باز می‌گیرد - همان‌گونه که در مورد پسر گفته شد.

شرایطی که در احادیث و اخبار حضرات معصومین علیهم‌السلام برای شوهر نقل شده عبارتند از: دیانت، امانت‌داری، حسن خلق، عفت و مال به اندازه‌ی عفاف و کفاف. از میان این شرایط، «دین» - اگر به معنای اسلام باشد - شرط صحت است و دیگر صفات شایسته، شرط کمال؛ زیرا ازدواج مسلمان با غیر مسلمان صحیح نیست، ولی - به طور مثال - اسلام درباره‌ی حسن خلق و عفت می‌فرماید: برای دختر بهتر است که شوهری عقیف و خوش اخلاق انتخاب کند و اگر چنین پسری به خواستگاری او آمد، او را رد نکند و به او جواب منفی ندهد و در انتظار شوهر ایده‌آل، خود را در خانه‌ی پدر ماندگار نسازد که اگر چنین کند، بلاهایی بر سرش می‌آید که کم‌ترینش تنهایی، شکست و حرمان است.

از نظر شریعت، در رأس همه‌ی صفات شایسته، ایمان و اخلاق خوش است و به هر دو سفارش فراوان شده است و همان‌طور که در روایات آمده است از فرد فاسق و آلوده به گناه، هم‌چون شراب خوار باید پرهیز داشت و به او جواب منفی داد.

کسی که ایمان ندارد، صفا و سلامت ندارد و فردی که اخلاق خوش ندارد، ایمانش کارساز نیست. نمی‌توان گفت: در زن و مرد خلق خوش مهم‌تر است یا ایمان، ولی می‌توان گفت: بدون این دو تجسم حقیقت، زندگی برای همیشه سرد و بی‌روح خواهد بود. ممکن است زن و شوهری کافر، فاسد و آلوده باشند، ولی با اخلاق خوش و توافقی که دارند، زندگی دنیایی خود را با خوشی بگذرانند؛ اگرچه مشکلات انحراف و

آلودگی‌ها، آن‌ها را رها نخواهد کرد. آری، باید دانست که ایمان بی خلق خوش بیش از یک صورت ظاهری نیست و نباید ایمان حقیقی به حساب آید. ایمان منهای خلق خوش، گذشته از آن که می‌تواند خود را هم بی‌اثر کند، زندگی را تبدیل به دوزخی تلخ و ناگوار می‌نماید.

پدر و مادر! جبر، هرگز!

پدران و مادران وظیفه‌ی بسیار سنگینی در چگونگی ازدواج فرزندان خود به عهده دارند. آن‌ها باید ویژگی‌های گفته شده را اساس‌گزینش‌های خود قرار داده و دقت کنند که دخترشان در آینده از کدامین مرد اطاعت خواهد کرد و یک عمر باید با چه مردی زندگی کند؛ مادر فرزندان‌شان چگونه زنی خواهد شد، چه فردی را محرم اسرار خانواده‌ی خود قرار می‌دهند و دین و دنیای فرزندان‌شان را به دست چه کسی می‌سپارند. این مسؤولیت آن قدر سنگین است که - به طور مثال - اگر پدر، دختر خود را به ازدواج شراب‌خوار درآورد، از نظر شرع مقدس قطع رحم کرده و گویا دخترش را برای زنا فرستاده است؛ زیرا شراب‌خوار از هیچ‌گناهی پروانداشته و پرده‌ی حیا و عصمت میان خود و خالق را دریده است.

با این همه باید توجه داشت که پدر و مادر نباید شخص مورد علاقه‌ی خود را بر دختر و پسر تحمیل کنند، هر چند خواسته‌ی آن‌ها مناسب و شایسته باشد؛ زیرا ازدواج باید با کمال آزادی و اختیار و اعمال سلیقه‌ی فرد تحقق یابد و سلیقه‌ها در افراد بسیار متفاوت است و نباید پدر و مادر، تحمیلی را نسبت به فرزندان خود روا دارند. البته فرزندان هم نباید خود را از مشورت و توصیه پدر و مادر بی‌نیاز بدانند. به هر حال تحمیل، و جاهت شرعی ندارد و باید به طور اکید از آن پرهیز داشت.

«کتبت الی ابن جعفر الثانی علیه السلام أسأله عن التکاح فکتب الی من خطب

الیکم فرضیتم دینه و أمانته کائناً من کان فزّوجوه؛^(۱)

راوی گوید: به امام جواد علیه السلام نوشتم و از آن حضرت درباره‌ی ازدواج پرسیدم. در جواب مرقوم فرمودند: هر که از شما خواستگاری نمود و شما دین و امانتش را پسندیدید، هر کس باشد، با او وصلت کنید.»

انّ رسول الله صلی الله علیه و آله قال: «اذا جائکم من ترضون خُلُقَه و دینه فزوّجوه

ان لا تفعلوه تکن فتنه فی الارض وفسادٌ کبیر؛^(۲)

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: هرگاه کسی که اخلاق و دینش مورد رضایت شماست، به خواستگاری نزد شما آمد، همسرش دهید؛ اگر بی مورد به او زن ندهید، در روی زمین فتنه و فساد بزرگی پیدامی شود.

عن ابی عبدالله علیه السلام قال: «الکفو أن یكون عقیفاً و عنده یسار؛^(۳)

امام صادق علیه السلام فرمود: کفو کسی است که عقیف باشد و امکاناتی هم برای زندگی داشته باشد.»

در این روایت، اساس یک زندگی سالم را تناسب زن و مرد در خصوصیت‌ها و امکانات ضروری و لازم برای زندگی قرار داده است که با فقدان هر یک مشکلات زندگی، آدمی را از پا در می آورد. البته بود و نبود امکانات یک امر ذاتی نیست. ممکن است فقیری، غنی و ثروت‌مندی نیازمند گردد، ولی تناسب‌های طبیعی ماندگارترند؛ پس زن و مرد باید در انتخاب همسر نسبت به تناسب و کفو بودن بیش‌تر توجه داشته باشد؛ چه در مورد صفات ظاهری و چه درباره‌ی ویژگی‌های اخلاقی؛ زیرا ممکن است به واسطه‌ی عدم تناسب میان دو زوج، صفات خوب هم برای زندگی آن‌ها زیان‌بار گردد.

۱- مکارم الاخلاق، ص ۲۱۰.

۲- وافی، ج ۱۳، ص ۱۷.

۳- همان، ص ۱۸.

قال الصادق عليه السلام: «من زوّج كريمته من شارب الخمر فقد قطع
رحمها؛^(۱)

امام صادق عليه السلام فرمود: کسی که دختر خود را به ازدواج شراب‌خواری درآورد، به طور حتم، قطع رحم کرده است. اگرچه ممکن است این روایت نظر به مشکلات جسمانی هم داشته باشد - زیرا ممکن است شراب‌خوار قطع رحم و مشکلات ژنتیکی نسبت به آینده‌ی نسل پیدا کند که باید در جای خود پی‌گیری شود - ولی نسبت به امور معنوی بیان گویاتری دارد؛ زیرا شراب‌خوار با عملش هم سلامت و سعادت خود را به خطر می‌اندازد و هم نطفه و نسل خود را آلوده، بی‌محتوا، پریشان و از سلامت و پاکی دور می‌سازد.

عن الصادق عليه السلام أنّه قال: «ليس شارب الخمر اهلاً أن يزوّج وأن
يؤتمن على امانةٍ لقوله تعالى «ولا تؤتی السّفهاء اموالکم»^(۲)

امام صادق عليه السلام می‌فرماید: شراب‌خوار شایستگی ازدواج را ندارد و نباید امانتی به او سپرده شود؛ زیرا خداوند متعال فرموده است: اموال خودتان را به سفیهان ندهید. اهمیت این روایت در این است که شراب‌خوار را سفیه و بی‌خرد به حساب آورده است. شراب‌آدمی را در مخاطره‌ی جدی قرار می‌دهد و اطمینان افراد را از او سلب می‌کند؛ چنان‌که امیر مؤمنان علی عليه السلام می‌فرماید:

«فرض الله... و ترک شرب الخمر تحصیناً للعقل»^(۳)

خداوند مصرف شراب را به خاطر مصونیت و سلامت عقل و اندیشه‌ی آدمی حرام نموده است.

از این رو می‌توان گفت: شراب‌خوار که از نوعی حرمان عقلی برخوردار است،

۲- مستدرک، ج ۲، ص ۵۳۸.

۱- کافی، ج ۵، ص ۳۴۷.

۳- نهج البلاغه، حکمت، ۲۲۵.

صلاحیت اداره‌ی و مدیریت درست زن و زندگی را ندارد و نمی‌تواند سلامت و سعادت افراد خانواده را تأمین نماید.

قال: «کتبت الی ابی الحسن الرضا علیه السلام إِنَّ لِي ذَا قَرَابَةٍ قَدْ خُطِبَ إِلَيَّ وَ فِي خُلُقِهِ سُوءٌ قَالَ: لَا تَزُوجِهِ إِنْ كَانَ سَيِّئًا خُلُقًا»^(۱)

مردی به امام رضا علیه السلام نوشت: یکی از بستگانم از دخترم خواستگاری کرده است، ولی اخلاق بدی دارد. حضرت فرمود: اگر بد خُلق است، دخترت را به ازدواج او درنیاور.

نکته‌ی قابل توجه در این بیان، این است که حضرت ایمان فرد بد اخلاق را مورد توجه قرار نمی‌دهد و بدون پرسش از آن می‌فرماید: به چنین فردی دختر نده؛ زیرا بد خلقی عیبی است که به تنهایی از هر عیب و نقصی کفایت می‌کند؛ به طوری که گویی بد اخلاق دارای تمام صفات ناشایست می‌باشد.

قال رجلٌ للحسن علیه السلام: «انَّ لِي ابْنَةً فَمَنْ تَرَى أَوْجَهَا لَهُ قَالَ: زَوْجَهَا مِمَّنْ يَتَّقِي اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَإِنَّ أَحِبَّهَا أَكْرَمَهَا وَ إِنْ ابْغَضَهَا لَا يَظْلِمُهَا»^(۲)

مردی به امام حسن علیه السلام گفت: دختری دارم؛ او را به ازدواج چه مردی درآورم؟ فرمودند: او را به ازدواج مردی با تقوا درآور؛ زیرا اگر دوستش داشته باشد، او را گرامی می‌دارد و اگر هم دوستش نداشته باشد، به او ظلم نمی‌کند.

امام علیه السلام در این روایت تنها ملاک خوبی را «تقوا» قرار داده است. البته تقوا چیزی بالاتر از ایمان است و متقی کسی است که بر زن خویش ستم روانمی‌دارد؛ اگرچه به او محبت هم نداشته باشد. از این روایت به خوبی استفاده می‌شود که متقی نمی‌تواند بد اخلاق باشد؛ اگرچه ممکن است به طور عادی یک فرد مسلمان بد اخلاق باشد؛ پس

۱- مکارم الاخلاق ص ۱۳.

۲- مکارم الاخلاق ص ۲۱۰.

می بینیم در شریعت، تقوا در جهت خوبی، هم چون عدم خلق خوش در جهت نارسایی، وصف مستقل در نفی و اثبات قرار گرفته است: کسی که خوش خلق نیست، به او زن ندهید و به آن که تقوا دارد، دختر بدهید که این دو صفت در جهت مثبت و منفی، سلامت و تخریب زندگی را هم راه دارند.

رضایت پدر

با توجه به ملاک انتخاب همسر، پدر باید بداند که در امر ازدواج دختر خود، فاعل مختار نیست و باید بعد از بررسی و تحقیق، تنها در تصمیم‌گیری دختر نقش مشاور را ایفا نماید تا دختر با دیدی باز همسر آینده‌ی خود را برگزیند.

هنگامی که علی علیه السلام جهت خواستگاری فاطمه زهرا (س) نزد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آمد، رسول خدا همان وقت به حضرت پاسخ مثبت نداد، بلکه فرمود: من این مسأله را با دخترم فاطمه (س) در میان می‌گذارم و نظر او را در این زمینه می‌پرسم و سپس جواب می‌دهم. (۱)

۱- عن الضحاک بن مزاحم قال: «سمعت علی بن ابیطالب علیه السلام يقول و ذکر حدیث تزویج فاطمة علیها السلام و انه طلبها من رسول الله صلی الله علیه و آله فقال: یا علی انه قد ذکرها قبلک رجال فذکرت ذلک لها فرأیت الکراهة فی وجهها، و لکن علی رسلک حتی أخرج الیک، فدخل علیها فأخبرها و قال: إن علیاً قد ذکر من أمرک شیئاً فماترین؟ فسکتت و لم تول وجهها و لم یرفیه رسول الله صلی الله علیه و آله کراهةً، فقام و هو یقول: الله اکبر سکوتها إقرارها، الحدیث؛ وسائل، ج ۱۴، باب ۵، ص ۲۰۶، ح ۳.

ضحاک گوید: هنگامی که علی علیه السلام برای خواستگاری فاطمه (س) به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شد، حضرت به او فرمود: ای علی! قبل از تو دیگران نیز درباره‌ی فاطمه (س) با من سخن گفته بودند، ولی وقتی من پیشنهاد آنان را با او مطرح کردم، ناخشنودی را در چهره‌اش مشاهده نمودم، اما منتظر باش تا برگردم. آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله نزد فاطمه (س) رفت و پیشنهاد حضرت امیر علیه السلام را با فاطمه (س) در میان گذاشت و فرمود: همانا علی علیه السلام درباره‌ی شما با من سخن گفته است؛ حال نظر شما چیست؟ در این هنگام چون رسول خدا صلی الله علیه و آله دید فاطمه سکوت نمود و روی خود را ←

با آن که موقعیت آن سه بزرگوار و اصل این ازدواج یک امر قطعی و روشن بوده و از جانب پروردگار به واسطه‌ی وحی مشخص گردیده است، ولی در هر صورت این برخورد پیامبر ﷺ به خوبی نشان می‌دهد که دختر، خود در انتخاب همسر تصمیم‌گیرنده است و پدر نباید نظر خود را بر او تحمیل و وی را به ازدواج وادار نماید، اگرچه دختر هم نباید نسبت به نظر مشورتی پدر و یا مادر و حتی نزدیکان محترم خود بی‌اهمیت باشد.

شایان ذکر است که این حکم شرعی (اذن پدر در ازدواج) منحصر به دختر است و پسر جز به جهت احترام چنین اذنی را لازم ندارد. البته باید توجه داشت که اگرچه مخالفت با پدر در این مورد اثر وضعی در صحت عقد ازدواج پسر ندارد، ولی اثر تکلیفی - که معصیت الهی است - را همراه می‌آورد؛ پس هر فرزند صالحی باید از مخالفت با پدر تا سر حد امکان پرهیز داشته باشد.

نکته‌ی دیگری که از روایت استفاده می‌شود، این است که حضرت هنگامی که عدم کراهت دختر بزرگوارش را احساس کرد، سکوت ایشان را اقرار به حساب آورد. امر دیگری که باید به آن توجه داشت، این است: هنگامی که حضرت فرمود: سکوتش اقرار است، دیگر منتظر پاسخ لفظی نماند، بر خلاف رسم جامعه‌ی ما که هنگام عقد باید دختر «بله» را سه مرتبه آن هم با صدای بلند بگوید. هم‌چنین بسیاری از قیدهایی که نسبت به ازدواج، در جامعه‌ی ما وجود دارد، گذشته از آن که اساس عقلی و دینی ندارد، علت دشواری و رکود اصل ازدواج هم گردیده است.

→ بر نگرداند و آثار کراهت و نارضایتی را در سیمای او مشاهده نکرد، از جای خود برخاست و فرمود: الله اکبر! سکوت فاطمه (س) اقرار و نشانه‌ی رضایت اوست.»

نقش پدر در ازدواج دختر

با آن که اصل ازدواج دختر به نظر شخصی او بستگی دارد، لازم است شرعاً نظر پدر و از نظر اخلاق، احترام مادر را رعایت کند. این امر نسبت به پدر، به فتوای بیش تر فقها واجب است؛ اگرچه ازدواج بی اذن پدر، در صورتی که مصلحت فرزند را در نظر داشته باشد، با آن که معصیت است، مانع از صحّت عقد نمی شود. بر فرض زیان دیدن فرزند، دیگر چنین اذنی لازم نیست و همین طور با بلوغ کامل و رشد عقلی دختر و یا عدم وجود بکارت چنین اذنی از اساس لزوم ندارد.

باید دانست اذن پدر دارای ملاک‌های خاصی است که به بعضی از آن‌ها اشاره می شود:

الف: نخستین تصمیم مهم

توجه به توصیه‌ی پدر و لزوم اجازه‌ی او در ازدواج دختر، گذشته از قدرشناسی نسبت به پدر و نیاز دختر به او در این امر خطیر و نخستین آزمایش تصمیم‌گیری مهم او، یک امر عقلی و ضروری است. در این زمینه نیاز دختر بیش تر از پسر هم می باشد؛ زیرا به طور طبیعی دختر کم تر در اجتماع بوده و مشکلات و سرد و گرم اجتماع را کم تر چشیده است.

ب: تجربه‌ی پدر و دزدان طریق

نظرخواهی از پدر و حتی مادر - همان گونه که پیش تر به طور مشروح بیان شد - زمینه‌ای برای استفاده از تجارب آن‌ها جهت سعادت‌مندی و خیر و صلاح خویش خواهد بود؛ چرا که دختر بر خلاف پسر کم تر در اجتماع با مردان برخورد داشته و با مسایل گوناگون اجتماعی - از قبیل حيله‌گری‌ها، دغل بازی‌ها، فریب‌ها و نیرنگ‌ها،

سوءنیت‌ها و نقشه‌های ناجوان مردانه - آن گونه که باید و شاید آشنا نیست و از این رو ضربه‌پذیرتر است. دختر هر چند ممکن است خردمند و نیک اندیش باشد، ولی در عین حال و با این سنّ و سال آن چنان مجرب نیست که بتواند به طور کامل راه را از چاه بشناسد و مسایل گوناگون یادشده را به آسانی تشخیص دهد؛ به همین جهت او نیازمند به راهنمایی مجرب و دل‌سوزی تواناست که او را به یک زندگی سعادت‌مندانه رهنمون سازد و روشن است که این شخص کسی جز پدر نخواهد بود.

ج: عاطفه و پذیرش زن

همان طور که درگذشته عنوان شد، زن عطیه‌ای است الهی که از احساس و عاطفه‌ی بی‌کران برخوردار است و نسبت به مرد مهر و عشق و صفا و احساس بیش‌تری دارد و زودتر از مرد سوگند و اطمینان دهی افراد در او اثر می‌گذارد و سریع‌تر تسلیم‌خواسته‌ها و نظرهای خود یا دیگران می‌شود. وجود این زمینه‌ها و حالات در زن، گرچه برای گرمی کانون خانواده و تربیت فرزندان متعادل و آرامش و سکون شوهر امری لازم و نشانه‌ی کمال اوست، ولی ممکن است از این خوبی و امتیاز سوءاستفاده شده و گر سنگان شهوت و پلیدی بااستفاده از آن، دامی برای او بگسترانند و دختر بر اثر غلبه‌ی احساس، تصمیمی بگیرد که نتیجه‌ی آن وخیم و زیان‌بار باشد.

باید توجه داشت که خواستگاران دختر هم همیشه با صدق و صفا قدم پیش نمی‌گذارند و خود را بدون تظاهر و تصنع نشان نمی‌دهند. گاه می‌شود که برخی افراد با تحریک جنبه‌های احساسی و عاطفی دختر، او را فریب داده و عمری مایه‌ی تأثر و تأسّفش می‌شوند و در این حال این پدر است که با کوله باری از تجارب گذشته نقش اساسی خود را در کنار دختر ایفا می‌کند.

عقد دختر باکره

شرط اجازه پدر در این زمینه تنها برای دختر باکره است؛ دختری که برای بار نخست تن به ازدواج می‌دهد. اگر دختری ازدواج کرده و به عللی تنها شده یا بر اثر حادثه یا ارتباطی مشروع یا نامشروع بکارت خود را از دست داده است، دیگر برای ازدواج او رضایت و اجازه‌ی پدر شرط نیست؛ چون او دیگر دختری خام و کم تجربه نیست و می‌تواند با توجه به کوله باری از سختی‌ها و تجارب و آگاهی‌های پیشین به طور مستقل برای آینده‌ی زندگی خود تصمیم مقتضی و عاقلانه را اتخاذ نماید؛ هرچند مشورت با پدر و استفاده از تجارب او در هر صورت برای او مفید و سودمند خواهد بود.

در این جا ممکن است این پرسش پیش آید که: ازاله‌ی بکارت لزوماً به معنای کسب تجربه در زمینه‌ی ازدواج نیست؛ به ویژه این که ممکن است امر ازاله در یک لحظه و به هر دلیل اتفاق افتد و زمینه‌ی این تجربه و پختگی را برای دختر به همراه نداشته باشد؛ اگرچه ممکن است در بعضی موارد، ازاله، تجربه و پختگی را در بر داشته باشد؛ مانند دختری که شوهر کرده، ولی بعد از مدتی شوهر او با طلاق یا مرگ از دست رفته است؛ پس نمی‌توان به طور کلی گفت که نفس ازاله تجربه آور است. البته ممکن است گفته شود که: در این مورد باید به دلیل تعبدی تمسک کرد و از باب «کلام شارح» آن را پذیرفت.

در پاسخ به این پرسش باید به چند نکته توجه داشت که به طور خلاصه از آن یاد می‌شود:

یک. نفس ازاله اگرچه با کسب تجربه در زمینه‌ی ازدواج ملازمه ندارد، ولی یک لازمه‌ی روشن، عام و عقلانی است که به طور کلی و نوعی و در ظروف معمول هم‌راه ازدواج است و در ازدواج به طور قهری سرد و گرم زندگی چشیده می‌شود؛ هرچند

گاهی تجربه‌ای اندک به دست می‌آید.

دو. اگرچه ازاله ممکن است در مواردی بدون ازدواج پیش آید، ولی قانون همیشه نوعیت یک امر را ملاک قرار می‌دهد و موارد جزئی و غیر متعارف و در ظرف ندرت و اندک را مورد توجه قرار نمی‌دهد؛ زیرا اساس قانون بر ملاک‌های کلی و زمینه‌های نوعی استوار است و جزئیات قابل پیش بینی نیست، اگرچه مجری قانون خود می‌تواند موارد جزئی را پی‌گیری کند؛ همان‌طور که ممکن است دختری دانا، آگاه و توان‌مند باشد و نیاز به اجازه‌ی پدر نداشته باشد و یا دختری ازدواج هم کرده باشد، ولی بر اثر مشکلات رفتاری، قانون برای او در ازدواج یا حتی زندگی سرپرست تعیین نماید؛ پس مواردی که ازاله هم‌راه تجربه نباشد، اندک و از محل بحث خارج است.

سه. نفس ازاله به هر دلیل و با هر صورت، دختر را از محدودیت عفاف در شروع زندگی دور می‌دارد؛ زیرا وصف بکارت در واقع سند بکر و دست‌نخورده بودن دختر است و با بازگشایی آن به هر دلیل، دیگر مشکل تازه و یا امر جدیدی در ازدواج برایش پیش نمی‌آید. اگر بکارت او با ازدواج یا غیر ازدواج برداشته شده باشد و بخواهد ازدواج کند یا ازدواج مجدد و یا متعدد انجام دهد، در تمام این صورت‌ها، مسأله یک‌سان است و برای دختر نسبت به آینده تفاوتی ندارد؛ پس اذن پدر نسبت به حالت بکارت یک امر عقلانی است که در صورت ازاله، چنین ملاکی وجود ندارد.

چهار. همان‌طور که اشاره شد، تمام موارد زندگی و اصول فردی و اجتماعی دارای ملاک‌های عقلی است و تعبد جز در دسته‌ای از امور عبادی وجود ندارد؛ گرچه مؤمن در صورت عدم تشخیص ملاک یک حکم باید اطاعت و باور خود را داشته باشد.

این مطالب، بیان خلاصه‌ای نسبت به اشکال فوق بود که هم‌چون دیگر مباحث ازدواج باید در ظرف تفصیل به طور علمی - فلسفی و گسترده به پی‌گیری، تحلیل و بررسی آن پرداخت که به امید حق این کار را در جای خود انجام خواهد شد.

شایان ذکر است که در اسلام اجازه‌ی پدر در ازدواج دختر باکره تا زمانی محترم شمرده می‌شود که نظرش در راه خیر و تأمین مصالح فرزند و سعادت او باشد، ولی اگر مسلم شود که عدم رضایت پدر در امر ازدواج به خاطر جنبه‌های شخصی و یا عدم آگاهی‌های لازم است و در پاسخ دادن به خواستگار - چه مثبت یا منفی - خیر و صلاح شخصی خود را دنبال می‌کند - نه دختر را - شرط اجازه از پدر سلب می‌شود، ولی در هر حال، رضایت دختر در ازدواج شرط کلی و اساسی است. پدر حق ندارد دخترش را وادار و مجبور به ازدواج با کسی کند که مورد علاقه‌ی او نیست و در این صورت چنین عقد ازدواجی باطل است.

دختر زیرک!

دختری نزد پیامبر اکرم ﷺ آمد و از پدرش شکایت کرد و گفت: پدرم مرا بی‌رضایت من به عقد پسر عمویم درآورده است. پیامبر اکرم ﷺ به او فرمود: حال که چنین شده، بدان راضی باش. دختر گفت: به او رغبت ندارم و نمی‌خواهم همسر او باشم. پیغمبر ﷺ فرمود: در این صورت می‌توانی شوهر دیگری اختیار کنی. دختر وقتی این سخن را شنید، گفت: یا رسول الله! همین پسر عمویم را بسیار دوست دارم و جز او کسی را دوست ندارم و زن فرد دیگری نخواهم شد، ولی خواستم فرمان شما را در این باره به زنها برسانم که پدران بدون علاقه‌ی دختر، فرزندان خود را شوهر ندهند. (۱)

۱- «روی عن ابن عباس ان جاریة بکر اتت النبی ﷺ فذکرت: ان اباهما زوجها و هی کارهة فخیرها النبی ﷺ و ما روی عنه فی خبر آخر ان رجلاً زوج ابنته کذلک فجائتا الیه ﷺ فقالت زوجنی ابی و نعم الاب من ابن اخیه لیرفع بی خسیسه فجعل النبی ﷺ امرها الیها فقالت بعد ان رد الامر الیها: اخترت ما صنع بی ابی و انما اردت ان اعلم النساء ان لیس للاباء من امر بناتهم ←

از این حدیث شریف چند مطلب استفاده می شود:

یک. اصل اولی در پیوند زناشویی رضایت پسر و دختر است و دختر فاعل ایجاب و مرد تنها قابل است، اگرچه اقدام اولی از مرد باشد.

دو. پدر نمی تواند انتخاب و خواسته ی خود را بر دختر تحمیل کند و در صورت تحمیل اثر شرعی ندارد.

سه. اگر دختری را به اجبار و اکراه و زور و تهدید وادار به ازدواج کنند، این عقد باطل است و محرمیتی را ایجاد نمی کند و دختر می تواند بدون طلاق از آن مرد جدا شده و شوهر دیگری را انتخاب کند.

چهار. در جامعه ی باز دینی، دختر و زن می توانند به راحتی از حقوق خود دفاع کرده و در صورت پیشنهادی ناهنجار حتی از سوی پدر خود در مورد ازدواج، محترمانه مقاومت کنند و این ایستادگی حق طلبانه هم نباید بی حرمتی، بی ادبی و ضد ارزش به حساب آید.

پنج. از جمله ی «فجعل التبی امرها الیها» (واگذاری امر ازدواج در اختیار دختر از سوی پیامبر) به دست می آید که پدران در امر ازدواج دختر هیچ نقشی ندارند؛ همان طور که دختر می گوید: «لیس للاباء من امر بناتهم شیء»؛ قصد من اعلام این حقیقت بود که پدران هیچ نقشی در تعیین ازدواج دختران ندارند که از سکوت پیامبر، تقریر این مطلب به اطلاق، استشمام می شود. حتی اگر به این اطلاق هم تمسک نشود، باز هم اجازه ی پدر شرط نیست، مگر آن که این اطلاق را با موارد دیگری از کلام معصومین علیهم السلام مقید سازیم که چنین موارد مستحکمی نداریم؛ پس می توان به طور صریح گفت: موضوع اذن پدر تنها یک حکم عاطفی اخلاقی و ارشادی می باشد و حکم

مولوی شرعی نیست که دختر مجبور به اطاعت از آن باشد. البته در جامعه‌ی امروزی ما بر اثر مشکلات فراوان و نارسایی‌های اخلاقی و هم‌چنین آسیب‌پذیری بیش‌تر دختر، آنان نباید راهی در پنهان‌کاری داشته و بی‌مشورت و هماهنگی با خانواده در این زمینه کاری را دنبال نمایند.

شش. اگر بزرگ‌ترها - حتی پدران یا مسؤولین - عقاید و خواسته‌های خود را بر دیگران تحمیل کنند، همین امر، علت لج‌بازی جوانان می‌گردد و در جهت عکس، تأمین آزادی و فراهم‌سازی امکانات لازم برای جوانان، بهترین عامل برای برطرف‌ساختن این نقص از جامعه‌ی جوانان می‌باشد.

روحیه‌ی پرخاش‌گری و لج‌بازی از خصوصیات روانی جوان است که نباید به آن دامن زد. دامن زدن به این ویژگی‌ها مشکلات بسیاری را به بار می‌آورد.

هفت. اگر عشق و علاقه محور اصلی انتخاب نباشد، هیچ دختر و پسری نمی‌توانند زندگی شایسته و شیرینی داشته باشند. در این صورت آنان در مقابل سختی‌ها مقاومت نخواهند داشت و چه بسا بعد از ازدواج رغبت به فرد دیگری پیدا کنند و همین امر موجب نگرانی و آلودگی‌های بسیار آن‌ها گردد که در این صورت پدر و مادر هم در گناه آنان شریک خواهند بود.

بدون عشق، هرگز!

در این جا خوب است در مورد انگیزه‌های تحقّق حیات مشترک دو روح - که شوق و عشق و مستی است - بیان خلاصه‌ای آورده شود.

نکاح که وصلت دو روح، اتحاد دو شوق و عشق و ظهور یکتایی زندگی مشترک و وحدت‌انگیزه‌های آن است، تنها با عشق و شور و شوق تحقّق می‌پذیرد.

ماده‌ی اصلی یک ازدواج، همان شور و عشق موجود است که با عقد ازدواج تحقّق

آن رسمیت می‌یابد. عشق، چهره‌ی گویای زندگی و امید دل‌هاست که با هم‌خوانی و عینیت، خلّاق می‌شود و آدم می‌آفریند و با آن زن و مرد انسانی هم‌چون خود را پدید می‌آورند.

نکاح آزمایشگاه عشق است که یکی از چهره‌هایش، زایش را برپا می‌سازد و زمینه‌ی تولید و تولّد و شور و شوق و خون و قیام می‌شود.

دلی که عشق ندارد، کدوی بی‌باراست، لبی که خنده ندارد، شکاف دیوار است. دلی که عشق ندارد، دل نیست، گل است و مردمی هم که عشق ندارند، جامعه، فرهنگ و دین پویا و سالمی ندارند. جامعه و فرهنگ و دین و خون و قیام مردم، تمامی، ظهور و بروز عشق است؛ عشقی که با سالم‌سازی اش می‌توان حیات هستی را در سایه‌ی آن مشاهده کرد.

باید همه‌ی افراد جامعه، از کوچک و بزرگ، به یک‌دیگر شور و عشق و شوق را سفارش کنند و امید و عشق را تک‌درس اصلی همه‌ی کلاس‌های معرفت و عمل خود قرار دهند. باید با حیات عشق، زندگی را جلاداد و با عشق، شکوفه‌های حیات را به بار آورد و با عشق، کوشش و تلاش و کرامت و سعادت را به رگ‌های جامعه و افراد تزریق کرد.

باید با عشق، صفا و پاکی جامعه را تأمین نمود و گناه و عصیان را به کم‌ترین حد ممکن رساند. بهترین باشگاه، عشق است. بهترین مجلس، عشق، بهترین مسجد، عشق و بالاخره بهترین کلیسا و خانقاه و کارگاه، عشق و نکاح و ازدواج و تشکیل زندگی سالم دینی است.

آری، باید با قانون‌مندی‌های لازم و برنامه‌ریزی‌های مناسب برای ازدواج و زندگی سالم اسلامی تمام ناملايمات جامعه و افراد را برطرف ساخت و ناپسامانی‌ها را از ریشه برکنند.

نکاح، بروز عشق است و درس عشق را به همگان می آموزد؛ با دور سازی تمام موانع و حجابها، حقیقت انسان را به انسان می نمایاند و شور و مستی را - که جلوه‌ی ظهور الهی است - در ناسوت برپا می سازد.

باری، باید نکاح و ازدواج، در هر صورت و به هر سن و سال با تخمیر مایه‌ی اصلی - که عشق است - تشکیل گردد و از هرگونه اجبار، بی میلی و ملاحظات جانبی چون ملاحظات شغلی و مالی و فامیلی به دور باشد.

فصل سوم: عقد و الفاظ ازدواج

اشکال به الفاظ عقد

اشکال دیگری که امروزه بعضی از - به اصطلاح - روشن‌فکران جامعه‌ی ما مطرح می‌کنند، این است که چگونه با گفتن چند لفظ (صیغه‌ی عقد یا طلاق) حرامی حلال و یا حلالی حرام می‌شود؟

آیا می‌شود به واسطه‌ی خواندن الفاظی چند، حقیقتی در خارج تحقق یابد، هویتی متبدل شود و حرامی حلال گردد؟ آیا حلال و حرام، چیزی بیش از یک اعتبار نیست یا آن که حقیقت عینی و واقعیت خارجی دارد؟ آیا این الفاظ، صورت یک قرارداد ظاهری را دارد که تنها حد و مرزی را مشخص می‌نماید یا آن که چهره‌ای حقیقی و هویتی عینی را تداعی می‌کند؟ به راستی موقعیت نکاح و الفاظ آن و نوع وجود و هویت هر یک از این دو امر چگونه است؟

آنان از این پرسش نتیجه می‌گیرند که حلّیت و حرمت، ریشه‌ی حقیقی ندارد و یک واقعیت خارجی نیست، بلکه تنها نوعی اعتبار، قرارداد و امر صوری است که نباید به آن توجه و اهتمامی داشت.

در پاسخ به این توهم لازم است ابتدا دو حقیقت علمی - فلسفی را به دقت مورد توجه قرار داد: دسته بندی موجودات و موقعیت وجودی هر یک در رابطه با خارج.

موجودات را باید به طور کلی به چهار دسته تقسیم نمود:

یک. امور حقیقی و حقایق عینی؛

دو. واقعیات خارجی؛

سه. اعتباریات راستین؛

و چهار. اعتبارات بی اساس.

قسم نخست امور حقیقی، هویت صرف و حقیقت‌های واقعی هستند که بالاترین موقعیت وجودی را دارند و از حضرت حق تعالی تا تمام معنویات عینی -تجرّدی را شامل می‌شوند.

قسم دوم (واقعیت‌های عینی) اگر چه ملاک خارجی دارند، ولی ممکن است حقیقتی نداشته و حتی عنوان و ملاک باطلی داشته باشند؛ مانند: وجود ظلم و ستم یا شرک و الحاد.

قسم سوم (اعتباریات راستین که لحاظ ذهنی دارند) اگر ملاک حقیقی یا واقعی داشته و دارای زمینه‌ی خارجی و منشأ انتزاعی باشند، از موقعیت حقیقی برخوردارند؛ هم‌چون تمامی قضایایی که حکایت از حقایق و امور خارجی دارند.

قسم چهارم قضایایی که چنین ملاکی رانداشته باشند و از مهمالات و ساخته‌های ذهنی به شمار می‌روند و هیچ ملاک حقیقی جز موقعیت مفهومی ندارند.

معقول اولی و ثانوی

موجودات در تقسیم بندی دیگری، بر اساس موقعیت وجودی به چهار دسته تقسیم می‌شوند:

الف) معقولات اولی؛

ب) معقولات ثانوی فلسفی؛

ج) هویت‌های منطقی؛

د) مهمالات ذهنی.

دسته‌ی نخست، موجودات خارجی هستند که لحاظ حکایت آن‌ها ذهنیت را تحقق

می‌بخشد؛ پس معقولات اولی همان وصف علمی حقایق و ذهنیت واقعیتهای عینی خارجی است.

دسته‌ی دوم، معقولات ثانوی هستند که لحاظ علمی اشیایند، با این تفاوت که اگر عروض ذهنی در آنها ائصاف خارجی داشته‌باشد، معقولات ثانی فلسفی بوده و ملاک حقیقی خارجی دارند و ملاحظات عینی اشیایمی‌باشند، اگرچه چون معقولات اولی به استقلال در خارج یافت نمی‌شوند و تنها ظهور وصفی دارند و این موجودات وصفی - خارجی دسته‌ی دوم به‌شمار می‌روند، ولی اگر ائصاف نیز مانند عروض، لحاظ ذهنی داشته‌باشد، همان اصول و قواعد منطقی محسوب می‌شوند و دسته‌ی سوم خواهند بود. اگر تصوّرات ذهنی نسبت به خارج با هر عروضی از ذهن یا خارج ملاک صحّت نداشته‌باشد، از مهمّلات مفهومی می‌باشد و دسته‌ی چهارم به‌شمار می‌رود.

عقد؛ امری واقعی

حال پس از بیان این دو مقدمه باید گفت: عقد و نکاح شرعی یکی از معقولات ثانی فلسفی می‌باشد و با آن که عروض ذهنی دارد، ائصافش خارجی است و در مقایسه با معقول اولی، خارج ثانوی می‌باشد؛ هم‌چون معقول اولی که خارج اولی هم می‌باشد. اگرچه این معقول ثانوی استقلال وجود در خارج ندارد، ولی وجود خارجی دارد؛ چه در ظرف ائصاف که حقیقت نکاح است و چه در ظرف حاکی که هویت عقد است. سند و حاکی آن هم، خارج به‌حساب می‌آید و هرگز چون مهمّلات و قضایای دروغ و بی‌پایه و اساس نیست؛ پس حقیقت نکاح یا عقد و عنوان حاکی آن نه امری عامیانه است و نه بی‌اهمّیت.

آری، با تحلیل درست منطقی، چینی‌ش صحیح فلسفی، شناخت مرتبه‌ی وجودی و ملاحظه‌ی احکام حقوقی هر یک از این اقسام کلی با خصوصیت‌های متفاوت آن

می‌توان به دقت و ظرافت و عمق شگرف حقایق دینی و احکام الهی پی برد. پس امور واقعی، گرچه واقعیت دارند، خارجی هم هستند و دارای ارزش و اهمیت وجودی می‌باشند، ولی ممکن است ارزش حقیقی و ثابت نداشته باشند؛ مانند آن دسته از امور ذهنی و اعتباری که ملاک و مناط صحیح دارند و با آن که تمامی از واقعیات هستند، در مرتبه‌ی واقعیت‌های خارجی نیستند؛ اگرچه هم‌چون مهملات مفهومی هم نخواهند بود، بلکه موقعیت علمی - واقعی و مناسب خاص خود را دارند. بنابراین، امور واقعی، تنها در محدوده‌ی واقعیت‌های خارجی خلاصه نمی‌شوند، بلکه امور اعتباری، قوانین عقلایی، فرمان‌های شرعی و احکام حقوقی نیز حقایقی هستند که ریشه در بسیاری از واقعیت‌ها دارند.

همان‌گونه که ممکن است امری واقعیت داشته باشد و حقیقی هم باشد یا امری واقعیت داشته باشد، ولی باطل و غیر حقیقی باشد، ممکن است امری اعتباری بوده و ملاک حقیقی و واقعی نیز داشته باشد و یا امری اعتباری باشد، ولی ملاک حقیقی نداشته باشد؛ هم‌چون: مهملات؛ به طور مثال: تمامی مجردات و معنویات - از حضرت حق تعالی تا پاکی و طهارت و دیگر خوبی‌ها - هر دو وصف حقیقت و واقعیت را دارند، ولی ظلم، ستم و پلیدی با آن که واقعیت داشته و برای همگان قابل لمسند، از امور حقیقی به شمار نمی‌روند و واقعیت‌های باطلند.

هم‌چنین تمام قوانین و موازین عرفی و دینی، با آن که از اعتباری‌اند، واقعی و حقیقی محسوب می‌شوند و تمامی قوانین و احکام از اعتباریات ملموسند و غیر از آن دسته امور اعتباری می‌باشند که تنها ذهن آدمی آن‌ها را می‌پرواند و در خارج از ذهن اثر یا ملاک صحت ندارند؛ هم‌چون اندیشه‌ی فردی که خیال کند بال و پر دارد یا بزرگ‌تر از کوه و یا کوچک‌تر از سوزن است. تمام این امور تنها ذهنیت و اعتبار معتبر است و حقیقت و واقعیت دیگری ندارد؛ گرچه این امور نیز در ظرف ذهن به لحاظ

وجود ذهنی موجود بوده و به لحاظ ذهن از یک واقعیت خارجی برخوردارند؛ چرا که ذهن، خود یک حقیقت خارجی است، با این تفاوت که خارج و خارجیات، خارج خارجی است و ذهن و ذهنیات، خارج ذهنی است؛ چه ذهنیاتی که ملاک صحت داشته باشند یا نداشته باشند؛ زیرا ملاک صحت یا عدم صحت، لحاظ خارجی قضا یا است و به جهت وجود ذهنی تفاوتی میان آن دو وجود ذهنی به لحاظ خارج نیست.

پاسخ اشکال:

عقد؛ عنوانی حاکی

پس از بیان این دو مقلّمه، در پاسخ به اشکال باید گفت: حقیقت نکاح و الفاظ آن - که در شریعت اسلام و هر شریعت دیگری به نوعی مطرح است - یا هر امر دیگری که به جای عقد و الفاظ در میان اقوام و ملل مرسوم است، دارای جهات گوناگونی است که به طور خلاصه بیان می‌گردد.

اصل نکاح و ازدواج و حقیقت آن - که همان علقه و علاقه، محبت و اتحاد و آثارش، هم چون مؤانست و آمیزش و دیگر ثمرات آن است - همه از واقعیات خارجی است و حقیقت نیز دارد. الفاظ و جملات عقد نکاح یا هر قول و عمل دیگری که بیانگر تحقق نکاح زن و مرد باشد، تمامی، عنوان حاکی از آن نکاح و هم‌بستگی خارجی است و مُعَنَوَن و مُصَدَّق را بیان می‌کند.

هنگامی که زن و مردی نسبت به هم احساس قرابت، نزدیکی و علاقه می‌کنند، برای بیان این حقیقت خارجی در نزد خود آن‌ها و مردم عنوان حاکی لازم است و این الفاظ و عبارات چنین واقعیتی را حکایت می‌نمایند.

پس الفاظ عقد، هنگامی که با قصد انشا و به طور جدی با دیگر شرایط لازم در خارج هم‌راه شوند، بیانگر تحقق اصل ازدواج و نکاح می‌گردند؛ به طوری که این

الفاظ، عنوان حاکی و موقعیت ظاهری تمام آثار و ثمرات آن امر خارجی بوده و به تمام آن حقایق واقعی و واقعیت‌های حقیقی، زبان داده و خود، زبان آن‌ها می‌گردند.

بنابراین، ازدواج تنها چند لفظ نیست و این الفاظ نیز به تنهایی محلّ امری واقع نمی‌شوند، بلکه قصد، اراده و جدّیت هم باید با آن هم‌راه و عجین باشند تا بتوانند به درستی از امور واقعی حکایت نموده و آنچه به زبان گفته می‌شود، در خارج نیز واقع گردد. آن‌گاه با آن که عقد در واقع یک لحاظ حاکی و موقعیت ذهنی است، صورت خارج به خود می‌گیرد.

آری، بدون وجود زن و مرد و تمایلات و دیگر امور لازم، عقد به عنوان تنها لفظ کاری نمی‌کند و بی‌اراده و تصمیم، علت چیزی نمی‌شود؛ گرچه بدون وجود حاکی و ابزاری برای القای معانی نیز تمایلات نفسانی زن و مرد، زبان و نشانی خاص پیدا نمی‌کند و ازدواج بدون حاکی تحقق نمی‌پذیرد و ملاک عرفی و عقلایی نمی‌یابد.

پس در یک جامعه برای تمام اندیشه‌ها و کردارهای انسان باید زبان و بیانی مشخص و گویا وجود داشته باشد. به همین دلیل است که شریعت برای تحقق هر امری زبانی خاص قرار داده و شرایط و ویژگی‌هایی مقرر کرده است تا اعمال و رفتار مردم بدون ابهام و اجمال باشد؛ به‌طور مثال: عقد، اگر اکراهی و به اجبار باشد، کارگشانیست، عقد، اگر بدون قصد انشا و صیغه باشد، بی‌اثر است و عقدی که مطابق خصوصیات و ملازمات خارجی - که حکایت از همان هویت‌های موجود دارد نباشد، اثری نخواهد داشت.

پس عقد و نکاح شرعی با همه خصوصیات و شرایط لازم می‌تواند عنوانی از حقیقت نکاح واقعی و نیز بیانی برای مرزهای مشخص یک امر حقیقی و واقعی باشد. این امر نه عامیانه است و نه بی‌اهمیت؛ نه انکارش می‌تواند دلیلی داشته باشد و نه اثباتش زحمتی بیش از این را طلب می‌کند.

معاطات در ازدواج

در این جا بحثی که باید مورد اهتمام فراوان قرار گیرد، این است که: به طور کلی هر عقد و ایقاعی - مانند: بیع، اجاره، نکاح و طلاق - تنها از مقوله‌ی لفظ نیست، بلکه از مقوله‌ی فعل و عملی ارادی است که می‌شود برای حکایت تحقق آن، به چیزی جز لفظ نیز تمسک شود؛ چرا که الفاظ به عنوان قسمی از اقسام دلالت‌ها، تنها ابزاری گویا برای القای معانی می‌باشند و به خودی خود در این‌گونه امور، موضوعیت شرعی یا عرفی و یا عقلی ندارند؛ از این رو از دیدگاه دین، «معاطات» در تبادلات عمومی، مانند الفاظ، همه‌ی خصوصیات، آثار و احکام بیع و معامله را به طور یک‌سان دارد.

بنابراین می‌توان گفت: عقد ازدواج - دایم یا موقت - هم‌چون معامله و بیع نیازمند الفاظ نیست و می‌تواند بدون لفظ و به شکل فعلی محقق گردد و همین امر عنوان حاکی جهت تحقق نکاح را داشته باشد؛ چرا که علاوه بر لفظ، هر عنوان دیگری کافی است و عنوان حاکی منحصر به لفظ نیست. اراده، فعلیت و تحقق ازدواج با هر وسیله‌ی حاکی کفایت می‌کند، هر چند الفاظ در انتقال معانی رساتر و از گویایی خاصی برخوردارند.

پس همان طور که در معامله یا هر عقد دیگری معاطات صحیح است، در ازدواج هم اگر معاطات ویژگی‌ها و شرایط و احکام خود را با ضوابط کلی هم‌راه داشته باشد، معاطات اشکالی ندارد. البته ممکن است چنین بیانی به این صراحت در میان کلمات و فتاوای فقها نباشد و از یک تندی و تیزی در فتوا حکایت کند، ولی - بحمدالله - کوچک‌ترین ابهام و تعللی نسبت به این اعتقاد در خود مشاهده نمی‌کنم؛ زیرا در شریعت اسلام و کتاب و سنت، دلیلی گویا بر لزوم لفظ در عقد ازدواج وجود ندارد؛ به ویژه این که وجود «اطلاقات» هیچ‌گونه شکگی را باقی نمی‌گذارد.

تنها عاملی که می‌تواند سبب احتیاط یا اعتقاد به لزوم لفظ در میان فقها باشد، «اجماع» است که آن هم به لحاظ عدم وجود یا عدم صحّت ملاک علمی یا شرعی، ثمره

و کارایی لازمی در این مقام ندارد و دلیلی برای لزوم لفظ در عقد نکاح محسوب نمی‌شود.

در این جا جهت توضیح بیش‌تر اصل اجماع و عدم کارایی آن در این مورد، خلاصه‌ای از بحث اجماع را به مناسبت بیان می‌کنیم.

به‌طور کلی اجماع بر دو قسم است: مدرکی و غیر مدرکی. اجماع مدرکی اهمیت خاصی ندارد و باید به مدرک آن مراجعه کرد؛ زیرا تمسک به چنین اجماعی تقلید در دلیل است. اجماع غیر مدرکی از متأخرین فقها نیز دلیل حجیت ندارد و اعتبار اجماع غیر مدرکی قدمایی هم به خاطر آن است که از دلیل - که همان مدرک مفقود است - کشف می‌کند؛ چون از سویی دسته‌ای از مدارک روایی ما توسط دشمنان از بین رفته و از سوی دیگر حضرات اهل اجماع و فقهای کرام نزدیک به زمان معصوم علیه السلام بوده و عادل و متخصص هم بوده‌اند؛ از این رو کشف می‌کنیم که اجماع قدما و فتاوی آن‌ها طبق مدارک روایی بوده که بسیاری از آن مدارک بر اثر چپاول دشمنان و حوادث زمان به دست مانرسیده است، ولی اثبات چنین اجماعی آسان نیست؛ به ویژه در این مورد، که به عدم آن قطع داریم. بنابراین، تمسک به اجماع در چنین موردی بی‌اساس است و نباید به آن توجه نمود. حال، تنها دلیل قابل توجهی که راجع به لفظ در عقد ازدواج وجود دارد، سیره‌ی گذشتگان از فقهاست، ولی صرف چنین سیره‌ی الزام‌آور نبوده و فاقد دلیل و اعتبار است و احتیاط در رعایت چنین سیره‌ی هم در این مورد خاص، دلیل الزامی ندارد.

معاطات و اصل احتیاط

ممکن است اشکال شود که چنین حکمی خلاف احتیاط است.

در پاسخ باید گفت: حکم به معاطات در نکاح تنها زمینه‌ی گشایش در احکام و

امتنان در اعمال و کاستن معاصی و وسعت دایره‌ی برداشت‌های کاربردی در جهت تصحیح امور نسبت به دین و مردم است و گرنه عقد در ازدواج - آن هم با لفظ و به خصوص لفظ عربی - مشکلی ندارد، بلکه بهتر است، ولی مطلب مهم این است که آیا چنین شرایطی الزامی است و دلیلی بر الزام نسبت به آن وجود دارد یا خیر؟

آیا چنین احکامی به‌ویژه در نکاح موقت باعث زحمت بسیار و بی رغبتی به دین نمی‌شود و زمینه‌های حرمان را برای اهل دیانت فراهم نمی‌سازد؟

چرا باید به خاطر بهترین‌ها و یا امور استحسانی و احتیاط‌های غیر لازم و فرمان‌های دست و پاگیر، بر خلق خدا سختی و دشواری تحمیل شود؟ و چرا دایره‌ی تکلیف و انجام وظایف را چنان بسته عنوان نماییم که عمل به دین و رفتار مسلمانی، حالت عسر و حرج و زحمت و سنگینی به خود گیرد؟!

پس سؤال این است که چه دلیلی بر لزوم چنین احتیاطی وجود دارد؛ در حالی که به مقتضای دلیل، چنین موردی از مصادیق «شک در تکلیف» است و باید در آن برائت جاری کرد؛ نه احتیاط؟ به خصوص این که اطلاقات و عمومات شرعی و بنای عقلا بر عدم نیاز به چنین شرایطی دلالت می‌کند.

در این جا پرسش دیگری پیش می‌آید که: برای معاطات در دیگر ابواب فقهی شواهدی وجود دارد و فقها هم به آن عمل می‌کنند؛ آیا در این باب هم می‌توان شاهدی آورد؟

در پاسخ باید گفت: آری، چنین است و ما در این مقام یک شاهد از روایات می‌آوریم. البته شواهد دیگری هم می‌توان ارایه کرد، ولی ما در مقام تفصیل بحث نیستیم.

روایات و نکاح معاطاتی

قضاوت حضرت امیر علیه السلام و اشتباه خلیفه

ابن کثیر از امام صادق علیه السلام روایتی نقل می‌کند^(۱) که ما تحلیلی از آن را با گزینش آزاد ارایه می‌نماییم: زنی نزد عمر، خلیفه‌ی دوم، می‌آید و اقرار به زنا کرده و می‌گوید: مرا از گناه پاک کن و در حق من حد جاری کن. خلیفه نیز بی‌درنگ و بدون تحقیق و بررسی به رجم زن حکم می‌کند. خبر این ماجرا به حضرت امیر علیه السلام رسید. آن حضرت با آن که بسط ید و اختیار عمل نداشت، همیشه مراقب خلیفه بود تا دست کم بعضی از مشکلات و خطاهای او را برطرف سازد؛ به همین دلیل، روبه زن کرد و فرمود: «کیف زنیّت؟»؛ چگونه زنا دادی که به این راحتی به آن اقرار می‌کنی؟

آن زن ماجرا را به تفصیل بیان کرد و گفت: در بیابان بودم که به شدت تشنه شدم. از مردی در خواست آب کردم، ولی آن مرد بیابانی نپذیرفت، مگر به این شرط که خود را در اختیارش بگذارم. من ابتدا قبول نکردم، ولی هنگامی که دیدم عطش می‌خواهد مرا

۱- عن ابی عبدالله علیه السلام قال: «جاءت امرأة الى عمر فقالت: «أنتی زنیة فطهرنی فأمر بها ان ترجم فأخبر بذلک امیر المؤمنین علیه السلام فقال: کیف زنیة؟ فقالت: مررت بالبادیة فاصابنی عطش شدید فاستسقیة أعرابیاً فأبی ان یسقینی الا ان أمکنه من نفسی فلما أجهدنی العطش وخفت علی نفسی سقانی فأمكنته من نفسی؛ فقال امیر المؤمنین علیه السلام: ترویج و ربّ الکعبة؛

کافی، ج ۵، ص ۴۶۷، ح ۸

امام صادق علیه السلام فرمود: زنی نزد عمر آمد و اظهار داشت: من زنا داده‌ام؛ پس با اجرای حد الهی مرا پاک گردان. عمر دستور داد که آن زن را سنگسار کنند.

این خبر به امیرمؤمنان علیه السلام رسید. حضرت از آن زن پرسید: چگونه زنا دادی؟ زن گفت: از بیابانی می‌گذشتم که تشنگی شدیدی به من دست داد. از یک بادیه نشین آب خواستم، ولی او از دادن آب امتناع ورزید، مگر به شرط این که خود را در اختیارش بگذارم [و من به خواسته‌ی او تن ندادم] ولی چون تشنگی طاقتم را ربود و بی‌تابم نمود، بر جان خویش ترسیدم، [پیشنهاد او را پذیرفتم] او مرا سیراب کرد و من خویش را در اختیار او قرار دادم. در این جا امیرالمؤمنان علیه السلام فرمود: به خدای کعبه سوگند، این ازدواج است!

از پا در آورد، خودم را در اختیارش قرار دادم. وقتی که حرف زن تمام شد، حضرت امیر علیه السلام فرمودند:

«تزویح و ربّ الکعبه»؛

به خدای کعبه قسم، همین ازدواج است!

از این روایت به خوبی بیان ما روشن می‌گردد که نکاح معاطاتی همین داد و ستد و تعاطی است: تمتّع در مقابل آب، بی آن که عقد و صیغه یا عربی و فارسی لازم داشته باشد.

اسلام و امتنان

حال لازم است نسبت به این نقل چند جهت مورد توجه قرار گیرد:

یک. زن این عمل را زنا به حساب آورد؛ چون او گمان داشت که نکاح، تنها همین نکاح متعارف است که به طور عادی و با شادی انجام می‌شود؛ همان طور که خلیفه هم در این زمینه تصوّری بیش‌تر از آن زن گرفتار نداشت.

دو. اسلام دین امتنان، گشایش و آسان‌گیری است و در هر شرایطی زمینه‌ی عدم عصیان را برای مؤمن فراهم می‌سازد تا زمینه‌ی معصیت محدود گردد. نباید دین به گونه‌ای ترسیم شود که جز علما و اعظم و اهل رونق و نعمت و صاحبان خیرات، کسی توان انجامش را نداشته باشد.

سه. در بیان حقایق و اموری که برخلاف رسوم متداول است، چندان آمادگی برای پذیرش وجود ندارد؛ به همین علت حضرت علاوه بر بیان حکم - که همین امر، تزویج است - قسم نیز یاد می‌کند، آن هم با استفاده از رب و کعبه که این دو شاخص موجودات مجرّد و مادّی در میان اهل دیانتند. ربّ، ربّ تمامی اسمای فعلی حق و عروس اسمای الهی است و کعبه نماد ظهور حق و نمود اوج قداست دینی است که در

لسان آن حضرت رب و کعبه - یعنی صورت جمعی حق در ظرف مجرد و ماده - با بیان حال، ترنم عاشقانه و نوای دل سوخته‌ی آن بزرگوار را اظهار می‌دارد.

چهار. وقتی حضرت می‌فرماید: «این تزویج و نکاح است»، نکاح با روش دیگر را نفی نمی‌کند؛ همان طور که نکاح به صورت‌های دیگر، نکاح بودن این قسم را نفی نمی‌کند.

پنج. این نقل، اضافه بر بیان نکاح معاطاتی، به خوبی منش دین و موقعیت ارزشی آن را که آسان‌نمایی امور است - نه مشکل‌تراشی - مطرح می‌کند.

شش. امتیاز حضرت بر خلیفه‌ی ثانی به خوبی از این نقل به دست می‌آید. می‌بینیم حضرت با چه حمایت و ظرافتی از دین و مردم دفاع می‌کند؛ در حالی که خلیفه علاوه بر ناآگاهی و کم‌دقتی، از سهل‌انگاری و خشک‌مزاجی و جزم‌اندیشی برخوردار است؛ زیرا به راحتی و بی‌محابا حکم صادر می‌کند و ضرب و زور و حتی رجم و کشتن با آن شدت را اعمال می‌دارد و از هیچ شدت و خشونت‌ی روی گردان نیست.

آری! فردی که در باب حدود این گونه رفتار می‌نماید، در ابواب دیگر هم روشن است که چگونه عمل می‌کند!

از بیان این شاهد، موقعیت معاطات در نکاح و اصل باز اندیشی دینی و جای‌گاه حضرت امیر علیه السلام در این امر به خوبی روشن می‌گردد.

نسبت به این روایت این اشکال قابل طرح است که حکم خلیفه به رجم حکایت از شوهر داشتن زن می‌کند و گرنه به رجم آن زن حکم نمی‌کرد.

در پاسخ به این ایراد باید گفت: چگونه می‌شود بیان ابتدایی زن بدون هیچ پرسشی دلیل بر شوهر داشتن او باشد، گذشته از آن که اگر زن دارای شوهر بود، حضرت امیر علیه السلام نمی‌فرمود: «به خدای کعبه سوگند، این خود تزویج است!» هم‌چنان‌که از ظاهر حدیث نیز به دست می‌آید که چون در رابطه با عمل آن‌ها لفظی به کار نرفته بود،

زن گمان داشت آمیزش آن‌ها زنا بوده و حضرت امیر علیه السلام این گمان را مردود دانست.

روایات باب متعه

اکنون برای وضوح هرچه بیش‌تر مسأله‌ی معاطات در نکاح، شواهدی از باب متعه‌ی شرعی می‌آوریم تا روشن شود که حقیقت متعه، نکاح و معاطات، به‌طور ماهوی و در عنوان و ظرف عمل و تحقق با هم تفاوتی ندارد، بلکه تفاوت‌ها تنها در شکل، صورت، نوعیت و خصوصیت‌های وصفی است که شارع و عقلا به دنبال تنظیم امور و چینش مشخص آن‌ها هستند.

زراره از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: متعه تنها به «تعیین مدت» و «مهر» بستگی دارد.^(۱) معاطات نیز چنین است و نسبت به لزوم لفظ یا این که عربی یا فارسی باشد، قید و شرطی ندارد، بلکه ماهیتش تنها همین دو امر است که حضرت به وضوح آن را بیان می‌کند.

در روایت محمد بن مسلم، هنگامی که از مهر متعه پرسش می‌شود، امام علیه السلام می‌فرماید: «ما تراضیا علیه الی ما شاء من الاجل».^(۲) امام علیه السلام در این بیان شریف ماهیت متعه و ازدواج موقت را به تحقق این امر وابسته می‌داند: رضایت دو طرف بر مهر و مدت.

در این جا امام علیه السلام در مقام بیان ماهیت است؛ زیرا سؤال‌کننده تنها از مقدار مهر

۱- عن زرارة، عن ابي عبد الله علیه السلام قال: «لا تكون متعة الا بامرین: اجل مسمی و اجر مسمی»؛ کافی، ج ۵، ص ۴۵۵، ح ۱.

۲- عن محمد بن مسلم قال: سألت ابا عبد الله علیه السلام: «كم المهر - یعنی فی المتعه؟ قال: ما تراضیا علیه الی ما شاء من الاجل»؛ کافی، ج ۵، ص ۴۵۷، ح ۱.

می‌پرسد، ولی امام علیه السلام مدّت را هم اضافه می‌کند. معاطات عقلایی نیز همین است: مهر و مدّت، که تأمین این دو شرط با لفظ باشد یا با عمل - مانند روایت خاصّ معاطات - یک سان است و تفاوتی ندارد؛ همان طور که آن زن هنگامی که تشنگی توانش را ربود، به پذیرش خواسته‌ی مرد در مقابل آب رضایت داد.

آن چه باید با توجّه به همه‌ی این روایات دریافت، این است که در لسان شریعت برای ازدواج، صیغه و لفظ یا شرایطی از این قبیل درج نشده است.

از این رو، چه خوب است جامعه‌ی دینی - به خصوص حوزه‌های علمی و حضرات علما و بزرگان - در جهت بازیابی درست و دور از پیرایه‌ی دین و گشایش افق‌های روشن در نگرش‌های اساسی اجتماعی و فردی گام بردارند تا دین، شکلی قید و بنددار و ددرساز و مزاحم، به خود نگیرد و دیانت، حامل نشاط، سهولت، صفا، آسانی و طهارت و پاکی باشد.

آری، نباید به واسطه‌ی دسته‌ای عقاید بی‌دلیل یا سنت‌های بی‌مورد مرسوم، جامعه و مردم را درگیر تنگناها نمود. دین باید جامعه و مردم را باز، با نشاط و دل سیر بار آورد؛ نه آن که جامعه‌ی دینی را به جامعه‌ای بسته، خشک و بی روح و پراز حسرت و نیاز تبدیل کند و با فرمان‌های هور قلیایی، دمار از روزگار مردمانش در آورد.

نکاح معاطاتی و نقلی از شیخ انصاری

روزی در محضر مرحوم آقای اراکی علیه السلام بحث معاطات در نکاح را مطرح کردم. ایشان در نهایت به اجماع تمسّک نمود، ولی بعد از استنکار این جانب که مورد نکاح، زمینه‌ی اجماع ندارد، ایشان معاطات را پذیرفت. سپس خود ایشان حکایتی از مرحوم شیخ انصاری علیه السلام نقل فرمود که در یک مورد انشای عقد نکاحی را به شیخ واگذار کردند، ولی ایشان انشای عقد را فراموش کرد. روز بعد از ایشان پرسیدند که آیا آن عقد

را خواندید؟ فرمود: همان که شما گفتید و من پذیرفتم، کافی است و ازدواج شما اشکالی ندارد و دیگر عقدی نمی خواهد.

به راستی شیخ که خود از عقد و صیغه، آن هم به زبان عربی، سخن می گوید، چگونه چنین معاطاتی را کافی می داند؟ از این گونه بیانات روشن می شود که دسته ای از فتاوا به واسطه ی مشکلات جنبی است و گرنه فقهای ما از روح حریت و آزادنگری و درک صحیح حقایق اجتماعی برخوردارند و تنها به خاطر ملاحظات جانبی در بعضی از مسایل سکوت می کنند، هر چند چنین برخوردی با رشد و بازیابی حقایق مناسب نیست.

در این جا دو پرسش مطرح می شود؛ نخست این که: پس میان نکاح و زنا چه تفاوتی هست؟ دوم آن که: آیا با این بیان بسیاری از موارد زنا به نکاح تبدیل نمی شود؟ در پاسخ به پرسش نخست باید گفت: این طور نیست که بر اساس معاطات در ازدواج تفاوتی میان نکاح و زنا باشد؛ زیرا در معاطات هم تمام شرایط و خصوصیات «عقد لفظی» وجود دارد و تنها در ظرف حاکی، تبدیل لفظ به غیر لفظ - که فعل است - پیش می آید؛ هر چند غیر لفظ یا هر فعل دیگری که جایگزین لفظ شود، خود فعلی است که از تحقق عقد حکایت می کند.

نسبت به امر دوم هم باید گفت: چه اشکالی دارد که بسیاری از مواردی که ما می پنداریم زناست، زنا نباشد، بلکه نکاح و امر مشروعی باشد؟ مگر ما بخیل هستیم که مردم کم تر عنوان گناه را به خود گیرند و یا اگر جامعه کم تر آلوده باشد، ناراحت می شویم؟ پر مسلّم است که هر چه احکام الهی آسان تر و گویاتر باشد، زمینه های تحقق آن نیز بیش تر خواهد بود.

در پایان باید به این امر توجه کامل داشت که برای وضوح هر چه بیش تر مسأله ی معاطات در نکاح و عقد ازدواج - دایم یا موقت - باید در فقه به طور مبسوط نسبت به

مسائل، احکام، شرایط، خصوصیات و آثار آن بحث و بررسی کرد تا هیچ‌گونه ابهام و اجمالی باقی نماند و زمینه‌های عملی و تحقیق خارجی آن به طور روشن دنبال شود - ان شاء الله.

ایراد به مفاد عقد ازدواج

استقلال مرد و تبعیت زن

برخی افراد - به اصطلاح - روشن فکر درباره‌ی عقد ازدواج اشکال دیگری مطرح کرده و گفته‌اند: ازدواج باید از یک زندگی مشترک، متقابل و موزون حکایت داشته باشد، در حالی که مفاد عقد ازدواج چنین نیست؛ چرا که زن در لسان عقد، به صورت تبعی، فرعی و منفعل مطرح می‌شود. زندگی زناشویی یک زندگی مشترک است و هر یک از زن و مرد در تحقق آن نقش عمده و اساسی دارند. این زندگی طبیعی باید از تقابل و هماهنگی کامل برخوردار باشد؛ در حالی که لسان عقد این‌گونه نیست و تنها این زن است که خود را در اختیار مرد قرار می‌دهد و وسیله‌ی تمتعات او قرار می‌گیرد. چرا نباید مقتضای عقد برای زن نیز به طور استقلالی لحاظ شود؟

پاسخ به ایراد:

عقد ازدواج و موقعیت زن

پیش از پاسخ به این توهم باید مفاد مطلق عقد و علقه‌ی میان دو امر روشن شود. عقد، بیان تحقق ارتباط میان دو امر و زبانی برای بروز رابطه میان دو شیء است؛ به این صورت که ابتدا فردی در نقش اصلی به عنوان ایجاب و ارایه، طرف مقابل را مخاطب قرار داده، عقد را انشائی کند، آن‌گاه طرف دوم هم آن عقد را رد یا قبول می‌نماید.

پس همان‌گونه که عقد بی طرف محقق نمی‌گردد، با یک طرف هم محقق نمی‌شود و هر دو طرف علت تحقق آنند. عقد دارای رابطه‌ای متقابل میان دو طرف است و بدون ایجاب یا قبول یکی از آن دو عقدی محقق نمی‌گردد؛ به طوری که بی‌ایجاب، قبول و بدون قبول، ایجاب بی‌اثر است. با این تفاوت که بی‌قبول، ایجاب نمی‌تواند به عقد

فعلیت بخشد، ولی بی ایجاب، زمینه‌ی قبولی پیش نمی‌آید تا عقدی زمینه‌ی کامل یا ناقص پیدا کند.

بنابراین، مفاد صیغه‌ی عقد از هماهنگی متقابلی برخوردار است که این هماهنگی از یک جانب شروع و با طرف مقابل تمام می‌شود. البته همیشه طرفی که در ابتدا است، ایجاب را عنوان می‌کند تا موقعیت و ارزش ارایه‌ی معامله یا هبه و بخشش را داشته باشد.

در ابتدا، صاحب کالا یا شخص بخشنده، مورد معامله یا بخشش را ارایه می‌کند و طرف مقابل هم با قبول یارد، موقعیت ایجاب را مشخص می‌سازد. در این صورت او یا قبول می‌کند و به عقد محتوا می‌بخشد و یا با رد یا سکوتش - که حاکی از عدم قبول است - ایجاب را از اثر می‌اندازد.

از این بیان به خوبی روشن می‌شود که عقد ازدواج بیان تحقق رابطه‌ای فراگیر در زندگی مشترک زن و مرد است و چون زن مطلوب است و از موقعیت ارزشی خاصی برخوردار است و مرد هم پذیرای مسئولیت‌های عمده و سنگین زندگی است، ایجاب از سوی زن و قبول از ناحیه‌ی مرد صورت می‌گیرد.

زن در ایجاب، خود را به عنوان یک رکن از دو رکن اصلی عقد ازدواج و زندگی مشترک مطرح می‌سازد و مرد نیز چنین امری را می‌پذیرد و نسبت به آن اعلام رضایت می‌کند؛ حتی می‌توان گفت: از آن جا که زمینه‌ی اصلی هر عقدی در «ایجاب» نهفته است و «قبول»، جزو پایانی تحقق آن است، در عقد ازدواج میدان‌داری و اهمیت اصلی از آن زن است؛ چرا که ایجاب را او به عهده دارد و مرد در این میان تنها عهده‌دار قبول است - همان گونه که هر ایجاب و فعلیتی بر قبول حاکم است. اگر چه قبول مرد، خود یک نوع ایجاب فعلی است - همان طور که ایجاب زن، خود یک قبول است - ولی در هر صورت قبول مرد بر ایجاب فعلی زن مترتب می‌شود و ایجاب، زمینه‌ی اصلی دارد.

عقد ازدواج؛ آهنگ دل نواز وحدت دو روح

زن زمینه‌های سرورآفرین استعدادهای خویش را در طبق اخلاص نهاده و به شوهر و طالب محبوب خود هدیه می‌کند. او آمادگی خود را برای هر نوع هم‌کاری و فداکاری در کنار شوهرش اعلام می‌دارد و به طور طبیعی از او قبول این هماهنگی را درخواست می‌نماید؛ پس مفاد عقد ازدواج، گذشته از آن که اجبار و تحمیلی را در بر ندارد، آهنگی دل‌نواز و نغمه‌ای موزون برای وحدت دو روح است. مفاد این عقد، جهات اختصاصی زندگی زن و مرد را تخریب نمی‌سازد، بلکه حد و مرزهای خاص هر یک از زن و مرد در آن به حال خود محفوظ می‌ماند.

بنابراین در عقد ازدواج لحاظ استقلالی نمی‌تواند وجود داشته باشد؛ زیرا لحاظ استقلالی برای زن یا مرد با وحدت دو روح منافات دارد. روشن است که عقد ازدواج، نظری به جهات اختصاصی زن و مرد ندارد و این جهت‌ها با ازدواج، به هم نمی‌ریزد، بلکه عقد ازدواج انسان را از تنهایی درآورده و کمبودهای فردی و عمومی را برطرف می‌سازد، بی آن که زن و مرد را از هویت فردی خود دور سازد. عقد ازدواج بیان یک زندگی مشترک با وحدت کامل و بروز مهر و عشق و صفای روحی دو فرد از یک حقیقت انسانی است.

با این بیان روشن می‌شود که زن هرگز آلت کام‌جویی صرف نیست. او هر چند زمینه‌های سرور بی‌پایانی را در خود دارد و آمادگی خود را برای این عمل فردی و اجتماعی اعلام داشته و موجودی خویش را برای این سرمایه‌گذاری عمده عرضه می‌نماید، ولی هرگز صورت متاع به خود نمی‌گیرد. هر چند زن باید به این آمادگی لباس عمل بپوشاند و در حدّ قانون و وظیفه، شوون مرد را رعایت کند، ولی این الزام یک طرفه نیست، بلکه در این عقد، بیش‌تر تعهدات به دوش مرد گذاشته می‌شود. به همین جهت، در صورت تخلف هر یک از زن و مرد، شریعت و ظایف و قوانینی معین

کرده تا حقی از هیچ کدام از بین نرود.

در این زمینه نباید به بدآموزی‌های موجود در رفتار افراد جامعه نظر داشت و خودمحوری‌ها و ستم‌گری‌های فراوانی که به طور غالب از جانب مردها و کم و بیش از سوی زنان صورت می‌گیرد، منافاتی با صحّت اصول زندگی و درستی فرمان‌های الهی ندارد؛ چراکه این بدآموزی‌ها و زشت‌کاری‌ها بر اثر عدم رعایت قوانین دینی و اخلاقی است و نباید به حساب دین گذاشته شود و دین نیز به طور جدی از این امور گریزان است؛ بنابراین عقد ازدواج، بیان اشتراکی موزون است که از اتحاد و وحدت دو روح نشأت می‌گیرد و در این اتحاد، استقلال مطلق معنا ندارد؛ هر چند منافاتی با استقلال زن و مرد در جهت‌های شخصی و خصوصیات ویژه ندارد که عقد ازدواج هم به آن آسیبی نمی‌رساند و هر یک از زن و مرد در موارد خاص خود، آن را به‌طور مناسب اعمال می‌دارند.

پس هر چند نکاح و ازدواج وحدت آفرین است و کثرت و تشّت و دوگانگی و ناهماهنگی را از میان زن و مرد برمی‌دارد، ولی این طور نیست که به شخصیت افراد و سلیقه‌های شخصی آنان زیانی وارد سازد و آن‌ها را از هویت شخصی و منش فردی دور نماید.

عدم تطابق شریعت با طبیعت (!)

حال با توجه به این مطالب، شبهه‌ی دیگری مطرح می‌شود و آن عدم هماهنگی و تطابق طبیعت و خلقت با عقد شرعی است؛ به این بیان که در مورد عقد شرعی گفته می‌شود: زن، فاعلیّت، علیّت و ایجاب دارد و مرد قابل است. در عقد ازدواج ابتدا زن می‌گوید: من خود را در اختیار تو قرار می‌دهم، اما مرد چنین موقعیتی ندارد و تنها ایجاب زن را قبول می‌کند (و این امر به خاطر آن است که دست زن در انتخاب همسر

باز باشد و به همین دلیل، طلاق حقّ مرد است؛ چون در طلاق، مرد همان قبول عقد شرعی را از خود دور می‌سازد و زن که فاعل ایجاب در عقد است، نمی‌تواند فاعل طلاق باشد).

همه‌ی این قوانین و احکام با طبیعت خارجی زن و مرد منافات دارد؛ زیرا در مورد طبیعت زن و مرد گفته شد: مرد فاعلیّت دارد و طالب است و زن مطلوب است و به طور قهری مطلوب نمی‌تواند فاعل باشد، بلکه تنها می‌تواند قابل طالب خود باشد و مطلوب طلب مرد قرار گیرد؛ پس طبق این بیان، تنافی میان طبیعت زن و مرد در ازدواج و احکام شرع این است که اگر مرد فاعل است و زن قابل - همان طور که در طبیعت و خارج مشهود است - چگونه در عقد شرعی، زن، فاعل ایجاب و مرد، فاعل قبول این ایجاب قرار می‌گیرد؟

در پاسخ به این پرسش باید به دو امر توجه داشت:

یک، به طور کلیّی امر طالب و مطلوب به لسان منطقی، متضایف و تقابلی است و یک‌سویی نمی‌باشد؛ هر طالبی با آن که فاعل و طالب است، قابل هم خواهد بود و هر مطلوبی با آن که قابل است، فاعل و طالب هم می‌باشد؛ زیرا علّت فاعلی، گر چه فاعل طلب است، ولی خود نسبت به مطلوب، قابل است، و مطلوب، علّت فاعلی فاعل می‌گردد.

فاعل گر چه در پی مطلوب است، ولی این مطلوب است که فاعل را فاعل می‌سازد و به دنبال خود می‌کشد و مطلوب هم گر چه علّت فاعلیّت فاعل می‌گردد، ولی خود، متعلّق طلب طالب است و نسبت به آن قابلیت دارد.

به طور مثال: فردی که تشنه‌ی آب است و به او عطشان می‌گوییم، برای رفع عطش خود به دنبال آب - که مطلوب اوست - حرکت می‌کند، ولی همین آب با آن که نسبت به فاعل حرکت که عطشان است قابل به حساب می‌آید، غایت است و علّت فاعلیّت فاعل

هم می‌باشد؛ زیرا این آب است که چون عطش موجب حرکت عطشان به سوی خود می‌گردد. با این تفاوت که عطش، فاعلیت و غایت درونی است و زمینه‌ی فقدان را در خود باز می‌کند و آب، غایت و فاعلیت خارجی را تأمین می‌نماید و نمود خارجی دارد؛ پس عطش و آب گرچه علت قریب و بعید حرکت هستند، قابل این طالب هم می‌باشند؛ در نتیجه در حالی که آب، خود علت فاعلیت فاعل می‌گردد و عطشان را وادار به حرکت به سوی خود می‌سازد، جهت قابلی هم نسبت به عطشان دارد.

در این جا هم مرد گرچه طالب و فاعل است و زن، مطلوب و قابل طلب اوست، ولی همین قابل، علت طلب مرد می‌گردد و نسبت به فاعل، فاعل می‌شود.

بعد از بیان این مقدمه روشن می‌شود که بین طالبیت و مطلوبیت در طبیعت و عقد شرعی تفاوتی نیست؛ زیرا زن گرچه فاعل ایجاب و مرد قابل ایجاب اوست، ولی مرد با قبولش، فاعل تحقق ایجاب زن می‌شود؛ همان طور که زن با ایجابش، خود به نوعی قبول مرد را طلب می‌کند و نسبت به او طالب می‌شود.

پس طالب و مطلوب بودن دو امر تضاییفی و تقابلی است؛ چه در طبیعت باشد و چه در عقد نکاح شرعی.

دو. چون مرد صاحب اندیشه‌ی غالب و حساب‌گری و زن، دارای عواطف و احساسات است، شریعت به جهت امتنان، زن را - که مطلوب است - در عقد شرعی فاعل ایجاب قرار داده تا قدرت بیش‌تری در انتخاب و تعیین شرایط داشته باشد؛ هم‌چنین مرد را - که فاعل و طالب است - در عقد، قابل قرار داده تا انعکاس متقابل هم‌راه با امتنان برای زن محفوظ بماند.

مرد در طبیعت، طالب و فاعل است، ولی شرع مقدس زن را در عقد شرعی به صورت فاعل قرار داده تا به امتنان، اقتدار لازم و فرصت تصمیم‌گیری را داشته باشد، و مرد را - که دارای اندیشه‌ی غالب است - در این عقد شرعی به صورت قابل قرار داده

است؛ زیرا او برای اتخاذ تصمیم نیاز کم‌تری به امعان نظر دارد. از این رو در یک نتیجه‌گیری کلی باید گفت: میان عقد شرعی و طبیعت، در بحث طالب و مطلوب بودن مرد و زن، تفاوتی وجود ندارد؛ زیرا میان طالب و مطلوب - که همان فاعل و قابل باشد - تقابلی تضایفی برقرار است و هم‌چنین شارع به علت عواطف بی‌کران زن، نسبت به او امتنان کرده و او را در عقد شرعی به عنوان فاعل بر مرد مقدم داشته است.

منايع جلد اول

- ١- قرآن كريم
- ٢- ابن اثير جذرى، على بن محمد، أسد الغابة فى معرفة الصحابة، طهران، مكتبة الاسلاميه، ١٣٧٧ ق.
- ٣- ابن سلامه، محمد، مسند الشهاب، الطبعة الاولى، بيروت، مؤسسة الرسالة، ١٤٠٥ ق.
- ٤- ابن هشام، عبد الملك، السيرة النبوية، بيروت، دار احياء التراث العربى.
- ٥- البحرانى، يوسف، البرهان فى تفسير القرآن، الطبعة الثانية، قم، دارالكتب العلمية.
- ٦- الحر العاملى، محمد بن الحسن، تفصيل وسائل الشيعة، الطبعة الرابعة، بيروت، دار احياء التراث العربى، ١٣٩١ ق.
- ٧- الحكيم، السيد محسن الطباطبايى، مستمسك العروة، الطبعة الرابعة، قم، دارالكتب الاسلاميه، ١٣٩١ ق.
- ٨- الحلى، جعفر بن حسن، شرائع الاسلام فى مسائل الحلال والحرام، طهران، المكتبة العلمية الاسلاميه، ١٣٧٧ ق.
- ٩- الحويزى، على بن عبد جمعه العروسى، تفسير نور الثقلين، الطبعة الثانية، قم، دارالكتب العلمية (اسماعيليان)، ١٣٨٣ ق.
- ١٠- الخويى، سيد ابوالقاسم، البيان فى تفسير القرآن، الطبعة الثانية، نجف، مكتبة الآداب، ١٣٨٥ ق.
- ١١- الصدوق، محمد بن على، من لا يحضره الفقيه، طهران، مكتبة الصدوق، ١٣٩١ ق.
- ١٢- الطباطبايى، محمد حسين، الميزان فى تفسير القرآن، بيروت، مؤسسه الاعلمى المطبوعات، ١٣٩٣ ق.

- ١٣- الطبرسي، حسن بن فضل، مكارم الاخلاق، نجف اشرف، مطبعة الحيدريه، ١٣٩١ ق.
- ١٤- الطوسي، محمد بن الحسن، تهذيب الاحكام، الطبعة الاولى، طهران، مكتبة الصدوق، ١٣٧٦ ش.
- ١٥- العاملی، زين الدين علي، مسالك الافهام، قم.
- ١٦- العاملی، محمد بن مكی، الدروس الشرعية، قم، صادقی، ١٣٩٨ ق.
- ١٧- عميد، حسن، فرهنگ عميد، چاپ پنجم، تهران، سازمان چاپ و انتشارات جاويدان، ١٣٥٠ ش.
- ١٨- الفيض، محمد بن محسن، المحجة البيضاء، طهران، مكتبة الصدوق، ١٣٣٩ ش.
- ١٩- _____، الوافي، الطبعة الاولى، قم، مكتبة آيت الله المرعشي النجفي، ١٤٠٤ ق.
- ٢٠- فيض الاسلام، علي نقی، ترجمه و شرح نهج البلاغه، ١٣٥١ ش.
- ٢١- الكليني، محمد بن يعقوب، فروع الكافي، طهران، دارالكتب الاسلامية، ١٣٥٠ ش.
- ٢٢- المجلسي، محمد باقر، بحار الانوار، طهران، دارالكتب الاسلامية.
- ٢٣- معين، محمد، فرهنگ معين، چاپ چهارم، طهران، اميركبير، ١٣٦٠.
- ٢٤- النجفي، محمد حسن، جواهر الكلام، تهران، دارالكتب الاسلامية، ١٣٩٢ ق.
- ٢٥- النراقي، احمد بن محمد مهدي، مستند الشيعه، قم، مكتبة المرتضويه، ١٣٩٦ ق.
- ٢٦- النوري طبرسي، ميرزا حسين، مستدرک الوسائل، طهران، المكتبة الاسلامية، ١٣٨٢ ق.
- ٢٧- اليزدي، محمد كاظم طباطبائي، عروة الوثقى، تهران، دارالكتب الاسلامية، ١٣٩٢ ق.